

الكتاب: فهرست منتجب الدين

المؤلف: منتجب الدين بن بابويه

الجزء:

الوفاء: ٥٨٥

المجموعة: أهم مصادر رجال الحديث عند الشيعة

تحقيق: سيد جلال الدين محدث الأرموي

الطبعة:

سنة الطبع: ١٣٦٦ ش

المطبعة: مهر - قم

الناشر: مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي

ردمك:

ملاحظات: بإهتمام : محمد سامي حائري / إشراف : السيد محمود

المرعشي

الفهرست  
للشيخ منتجب الدين علي بن بابويه الرازي  
از اعلام قرن ششم هجري  
تحقيق و مقدمه از  
مرحوم  
دکتر سيد جلال الدين محدث ارموي  
به کوشش محمد سامي حائري  
زیر نظر دکتر سيد محمود مرعشي  
چاپ مهر قم

(المقدمة ۱)

نام كتاب: الفهرست  
مؤلف: شيخ منتجب الدين علي بن بابويه رازي  
تحقيق: مرحوم دكتور سيد جلال الدين محدث ارموي  
نشر: كتابخانه عمومى آية الله العظمى مرعشى نجفى - قم  
چاپ: چاپخانه مهر - قم  
تاريخ: سال ۱۳۶۶ شمسى  
تيراژ: يك هزار و پانصد نسخه

(المقدمة ۲)

مرحوم دكتور سيد جلال الدين محدث ارموى  
١٢٨٣ - ١٣٥٨ ش

(المقدمة ٣)

بسم الله الرحمن الرحيم  
یکی از هدفهای اصلی کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی  
مرعشی نجفی مد ظله چاپ و نشر آثار تألیف شده علماء و دانشمندان  
متقدم شیعه رضوان الله اجمعین میباشد، در این رهگذر تا به امروز  
بیش از دهها اثر نفیس و ارزنده ای که تاکنون منتشر نشده چاپ و  
در اختیار علاقمندان قرار داده شده است، با آنکه به علت کمبودهای  
موجود و عدم بودجه کافی و وسایل دیگر مواجه با مشکلات فراوانی  
بوده ایم، لیکن با امید به پروردگار توانا و توجهات حضرت ولی عصر  
ارواحنا فداه این کار را ادامه داده و هم اکنون اثر دیگری از بزرگان  
علماء شیعه را منتشر مسازد.

فهرست اسامی علماء شیعه و مصنفین آنان اثر دانشمند بزرگ  
قرن ششم هجری شیخ منتجب الدین علی بن بابویه از جمله آثاری است  
که از دیر باز مورد توجه بزرگان بوده، و در کتب خود بدان استناد  
نموده اند.

تصحیح متن کتاب با نسخه های خطی و تعلیقات بسیار سودمند  
و ارزنده و مقدمه فاضلانه آن به قلم مرحوم مغفور دانشمند متتبع  
دکتر سید جلال الدین محدث ارموی از جمله امتیازات این چاپ  
مباشد، و همان گونه که آن مرحوم در دیگر تحقیقات خود بر روی  
کتابهای دیگر آثار مفیدی را در زمان حیات خود به جامعه علمی ما  
ارائه داده است در این مجموعه نیز از عهده کار به خوبی بر آمده است

و متحمل مشقات فراوانی شده است.  
امیدوار است فرزندان برومند آن مرحوم سعی نمایند تا دیگر  
آثارش یکی پس از دیگری طبع و نشر شده در اختیار علاقمندان  
قرار گیرد.

در اینجا لازم میدانم از زحمات برادر محترم جناب حجة الاسلام  
آقای شیخ محمد سمایی حائری که در تصحیح این نسخه و تطبیق آن  
با مصادر سعی فراوان نموده اند قدردانی شود.

والسلام  
سید محمود مرعشی

بسم الله الرحمن الرحيم  
ای مقصد همت بلندان \* \* \* مقصود دل نیازمندان  
مؤلف این کتاب " فهرست " شیخ منتجب الدین ابی الحسن علی  
بن عبیدالله ابن بابویه رازی است که علامه فقیه محقق بزرگوار  
محدث ارموی در مقدمه شرح حال او را به تفصیل بیان نموده است.  
بدان جهت نیازی به تکرار و توضیح نیست.  
محقق و معلق این کتاب علامه فقیه استاد سید جلال الدین محدث  
فرزند میر قاسم ارموی است.  
در سال ۱۳۲۳ قمری (۱۲۸۳ خورشیدی) در شهر ارومیه  
پا به عرصه وجود نهاد.  
تحصیلات مقدماتی را در زادگاه خود فرا گرفت و از همان سنین  
کودکی عشق و علاقه فراوان به تحصیل علم داشت، و در این راه مجد  
و کوشا بود.  
پدرش جزء خرده مالکین آن شهر و اهل علم نبود، ولی تشویق و  
ترغیب پدر بزرگش در تحصیل دانش بر او تأثیر فراوان داشت.  
پس از آنکه ادبیات فارسی و خواندن و نوشتن را نیکو یاد گرفت  
به تحصیل ادبیات عربی از قبیل صرف و نحو و معانی و بیان و عروض  
و منطق و علوم اسلامی فقه و اصول و فلسفه و حدیث و رجال و غیره  
پرداخت. و سالیانی در محضر اساتید آن سامان شیخ علی ولدیانی و  
دیگران تحصیل نمود.

با آنکه ضعیف البنیه و گاهی دچار عوارض و بیماری مشد و پزشکان او را از تحصیل منع مکردند، در تحصیل کوشا و مجد بود، تا آنکه در میان اقران مشهور و مشار الیه بالبنان گردید. بدین جهت عالم بزرگوار آیت الله سید حسین عرب باغی او را به محدث ملقب ساخت.

حدود ۱۳۱۰ خورشیدی جهت تکمیل و طی مدارج عالیہ عازم مشهد مقدس گردید و در مدرسه میرزا جعفر اقامت گزید، و مدت چهار سال با جدیت تمام از آن حوزه علمیه بهره گیری تام نمود، در سال ۱۳۱۴ خ که غائله مسجد گوهرشاد پیش آمد آن مرحوم دستگیر شد و دو شب زندانی گردید، سپس آزاد و به تهران رفت، او مصمم بود که به نجف اشرف عزیمت نماید ولی در تهران به استخدام وزارت فرهنگ در آمد و به تبریز عزیمت نمود و در دبیرستان نظام به تدریس پرداخت.

در سال ۱۳۲۰ خورشیدی با ورود روسها به تبریز به تهران بازگشت و در کتابخانه ملی تهران با سمت رئیس قسمت مخطوطات به خدمت ادامه داد.

در تهران با عده ای از دانشمندان و محققین آشنا و طرح دوستی میان آنها برقرار گردید که از جمله آنها سید نصر الله تقوی به واسطه شرکت در مجلس روزهای جمعه او، و علامه محمد قزوینی، و عباس اقبال آشتیانی، و سید هادی سینا، و عبد الحمید بدیع الزمانی کردستانی، و جمال الدین اخوی، و جعفر سلطان القرائی میباشند. در این هنگام تحقیقات خود را شروع و به نشر آنها اقدام نمود. در سال ۱۳۲۲ ازدواج نمود و در سال ۱۳۳۵ به دعوت دانشکده معقول و منقول به آن دانشکده رفت و تا سال ۱۳۴۷ که باز نشسته شد در آنجا به تدریس اشتغال داشت.

او کلاسهای دبیرستان و دانشگاه را هم گذرانید و در اکثر آنها رتبه اول را حائر بود و در سال ۱۳۴۲ در رشته علوم منقول از دانشکده



الهیات تهران دکتری دریافت کرد.  
مرحوم ارموی بی شک یکی از محققین بزرگ قرن معاصر و از خدمتگذاران مذهب شیعه است زیرا تمام وجودش را صرف تحقیق و تصحیح آثار شیعه گذرانید، و آنچه را که تحقیق نمود از آثار مهم و با ارزش شیعه است.  
آن مرحوم عاشق علم و دانش بود، و تمام اوقاتش را صرف این کار نمود، و چه بسا ساعتها وقت خود را در چاپخانه جهت تصحیح کتاب میگذرانید، او هیچگاه مقاله ای در مجله و روزنامه ننوشت و کمتر وقت خود را به سفر گذرانید، و سفرهای او عبارتند از يك بار انجام فریضه حج و يك سفر به قزوین برای عکسبرداری خطی ایضاح فضل بن شاذان و هر دو سه سالی يك بار زیارت ثامن الحجج به مشهد مقدس بود.

در دوستی بسیار با وفا و با اخلاصی بود، و هر وقت که نام دوستانش را به زبان جاری میکرد از آنها به نیکی و احترام یاد مینمود. دارای کتابخانه بسیار نفیس و با ارزشی بود، و در تحقیق بسیار عمیق و کنجکاو بود نمونه بارز تحقیقش میتوان کتاب النقض را یاد کرد که اهمیت این کتاب از نامه علامه قزوینی " که در تحقیقات فهرست به چاپ رسیده " معلوم میگردد.

آن مرحوم با آنکه در کسوت روحانیون نبود مع ذلك مورد احترام و تجلیل علماء و مراجع بوده و اجازات زیادی از آنها کسب کرد اما متأسفانه اغلب این اجازات به سرقت رفت، از جمله آنها اجازه علامه محقق آیت الله شیخ آغا بزرگ طهرانی مؤلف کتاب الذریعة و طبقات اعلام الشیعه و آیت الله شیخ محمد علی مغری دزفولی است.  
با آنکه در اواخر عمر دچار ضعف و کسالت مزاج بود با آن حال از تحقیق و تتبع دست بر نمیداشت و تا آخرین لحظات عمر به این کار اشتغال داشت سر انجام ساعت دو بامداد شنبه پنجم آبان ۱۳۵۸ ش مطابق پنجم ذیحجه ۱۳۹۹ ق در اثر سکته قلبی جهان را

بدرود گفت، پس از تشیع در جوار آرامگاه شیخ أبو الفتوح رازی به خاک سپرده شده.

نتیجه این عمر با برکت تألیف و تحقیق و مقدمه و تعلیق بسیار سودمند و پر محتوا و ترجمه هشتاد و پنج جلد کتاب و رساله است، که از آنها هفتاد و سه جلد رساله و کتاب چاپ و منتشر گردیده و بقیه مخطوط میباشد.

اینک فهرست کتابها و رساله های چاپ و منتشر شده با ذکر سال انتشار از مقدمه تعلیقات نقض به قلم فرزند برومندش آقای علی محدث جهت مزید اطلاع ملخصا درج میگردد.

۱۳۲۴ خ تصحیح " میزان الملل " تألیف علی بخش میرزا قاجار

۱۳۲۷ خ تصحیح " الصوارم المهركة في نقد الصواعق المحرقة "

تألیق قاضی نور الله شوشتری

۱۳۲۷ خ تألیف " فیض الاله فی ترجمه القاضی نور الله "

۱۳۲۷ خ تصحیح و مقدمه ترجمه " التنبیهاث العلیه علی وظائف

الصلاة القلیبیه " ترجمه " اسرار الصلاة " شهید ثانی، ترجمه محمد

صالح بن محمد صادق واعظ

۱۳۲۸ خ تصحیح " دیوان الحاج میرزا ابی الفضل الطهرانی " و شرح

حال او

۱۳۲۹ خ تصحیح " التفضیل " تألیف أبو الفتح محمد بن علی بن

عثمان کراجکی

۱۳۲۹ خ تصحیح " التعریف بوجوب حق الوالدین " از همان

مؤلف

۱۳۳۰ خ تصحیح " المحاسن " تألیف أبو جعفر احمد بن محمد بن

خالد برقی

۱۳۳۱ خ تصحیح " النقض " (بعضی مثالب النواصب فی نقض

بعض فضائح الروافض) تصنیف عبد الجلیل قزوینی رازی

۱۳۳۱ خ تصحیح (زاد السالك) تألیف محمد بن مرتضی ملقب به

فیض کاشانی

- ۱۳۳۳ خ استخراج فهرست کتاب " التدوین " تألیف عبد الکریم رافعی  
۱۳۳۴ خ تصحیح " دیوان قوامی رازی "  
۱۳۳۴ خ تصحیح " نجاتیه " تألیف شیخ أبو محمد بسطامی  
۱۳۳۴ خ تصحیح " دیوان " سید فضل الله راوندی کاشانی  
۱۳۳۵ تألیف مقدمه " نقض " و تعلیقات آن  
۱۳۳۶ تألیف کلید " نقض " یا فهرست بعض مثالب النواصب  
۱۳۳۷ تصحیح " آثار الوزراء " تألیف سیف الدین حاجی بن نظام  
عقیلی

۱۳۳۷ تا ۱۳۴۱ تصحیح " تفسیر گازر " " جلاء الازهان و جلاء  
الاحزان " تألیف أبو المحاسن حسین بن حسن جرجانی در یازده جلد  
با فهرست و تکلمه

۱۳۳۸ تصحیح " نسائم الاسحار من لطائم الاخبار " در تاریخ وزراء  
تألیف ناصر الدین منشی کرمانی

۱۳۳۸ تصحیح " مفتاح التحقيق " تألیف شیخ محمد علی دزفولی  
۱۳۳۸ تصحیح " نقاوه الاصابة فیمن اجمعت علیه العصابة " تألیف حاج  
میرزا أبو الفضل طهرانی " شرح ارجوزه رجالیه بحر العلوم "

۱۳۳۹ تصحیح شش رساله فارسی: ۱ - معالجه النفس ۲ - مباحثه  
النفس ۳ - ترجمه تنبیه الراقدين ۴ - رساله در صلوة ۵ - رساله در  
زکات ۶ - تحفه عباسی تألیف مولی محمد طاهر قمی

۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ تصحیح و مقدمه " شرح فارسی غرر الحکم و درر -  
الکلم " تألیف عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی - شرح از جمال -  
الدین محمد خونساری در هفت جلد

۱۳۴۰ مقدمه و تصحیح " تفسیر شریف لاهیجی " تألیف بهاء الدین  
محمد بن شیخ علی شریف لاهیجی در چهار جلد (جلدهای سه و چهار  
به تصحیح مرحوم دکتر محمد ابراهیم آیتی است)  
۱۳۴۲ تصحیح رساله طینت از جمال الدین محمد خونساری

۱۳۴۲ تصحيح " شرح فارسی كلمات قصار پیغمبر خاتم (ص) " شرح  
 شهاب الاخبار قاضی قضاعی  
 ۱۳۴۲ اهتمام و طبع " رجال ابن داود " تألیف تقی الدین حسن بن علی  
 بن داود حلّی  
 ۱۳۴۲ اهتمام و طبع " رجال برقی " تألیف احمد بن محمد بن خالد  
 برقی  
 ۱۳۴۲ - ۱۳۴۴ شرح فارسی " مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه " از  
 عبد الرزاق گیلانی در دو جلد  
 ۱۳۴۴ تصحيح " رساله نیت " تألیف جمال الدین محمد خونساری  
 ۱۳۴۴ تصحيح " الرساله العلمیه فی الاحادیث النبویه " تألیف کمال -  
 الدین حسین کاشفی بیهقی  
 ۱۳۴۵ اهتمام و طبع " سه رساله در علم رجال " توضیح الاشتباه  
 والاشکال. تألیف محمد علی ساروی، و رساله فی معرفه الصحابه تألیف  
 شیخ حر عاملی، و رجال قاین تألیف محمد باقر آیتی بیرجندی  
 ۱۳۴۶ اهتمام و طبع " الفصول الفخریه فی اصول البریه " تألیف نسابه  
 معروف جمال الدین احمد بن عنبه  
 ۱۳۴۹ تصحيح " شرح المائه كلمه لامیر المؤمنین علی بن ابی طالب "  
 (علیه السلام) " تألیف کمال الدین میثم بحرانی  
 ۱۳۴۹ تصحيح " شرح المائه كلمه لأمیر المؤمنین علی بن ابی طالب  
 علیه السلام " تألیف عبد الوهاب  
 ۱۳۴۹ تصحيح " مطلوب کل طالب من کلام امیر المؤمنین علی بن  
 ابی طالب (علیه السلام) " تألیف رشید الدین و طواط  
 ۱۳۴۹ تصحيح " الاصول الاصلیه " تألیف مولی محمد محسن فیض  
 کاشانی  
 ۱۳۴۹ مقدمه و تصحيح " فردوس " در تاریخ شوشتر و برخی از  
 مشاهیر آن تألیف علاء الملك مرعشی شوشتری  
 ۱۳۵۴ تصحيح " حکمت اسلام " تألیف محمد صالح بن محمد باقر

- قزوینی  
۱۳۵۴ تصحیح " الغارات " تألیف أبو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی  
کوفی  
۱۳۵۴ تصحیح " الدلائل البرهانیة فی تصحیح الحفره الفردیه " تألیف  
علامه حلی  
۱۳۵۸ تصحیح " نقض " با مقابله و تعلیقات مجدد - در دو جلد  
و اما آثاری که مخطوط و چاپ نگردیده عبارتند از:  
۱ - کشف الکره فی شرح دعاء الندبة - این کتاب نتیجه شصت سال  
کار و زحمت آن فقید است.  
۲ - شرح بر " اصول الاصلیه " فیض کاشانی  
۳ - برگ سبز جنگ نثر و نظم شروع به تألیف آن دهم مرداد ۱۳۲۹  
خورشیدی بوده  
۴ - ایمان و رجعت در چهار جلد در اثبات رجعت  
۵ - تشریح الزلازل به احادیث الافاضل  
۶ - عشق و محبت  
۷ - ترجمه وسیله القربة فی شرح الندبة  
۸ - تصحیح کتاب " الاربعین من الاربعین عن الاربعین فی فضائل  
امیر المؤمنین علیه السلام " تألیف شیخ منتجب الدین مؤلف این فهرست  
۹ - تصحیح و مقدمه و تعلیق کتاب حاضر " فهرست منتجب الدین "  
امید است این آثار مخطوط هم چاپ و مورد استفاده قرار گیرد.  
فهرست منتجب الدین یکی از منابع مهم و با ارزش تراجم شیعه  
است که از قرن ششم تاکنون مورد استفاده بزرگان ما بوده، محدث  
بزرگوار شیخ حر عاملی در نوشتن کتاب امل الامل از این کتاب  
استفاده شایان نموده و تراجم آن را بطور کامل در کتابش یاد نموده.  
علامه مجلسی به جهت کمبود نسخه های این کتاب فهرست را بدون  
کم و کاست از باء بسم الله تا تاء تمت حرفا حرف در جلد اجازات درج  
نموده است.

محقق خبیر میرزا عبد الله افندی در کتاب ریاض العلماء، و علامه رجالی میرزا محمد اردبیلی در جامع الرواة و عالم بزرگوار مؤلف روضات الجنات در روضات، و محدث نوری در خاتمه مستدرک، وثقة المحدثین شیخ عباس قمی در تألیفاتش و آیه الله علامه مامقانی در تنقیح المقال، و محقق بزرگوار شیخ آغا بزرگ طهرانی در طبقات والذریعه و عالم جلیل سید امین در اعیان الشیعه و شیخ بزرگوار ما علامه فقید حاج شیخ محمد مهدوی لاهیجی در دانشمندان گیلان و سادات متقدمه و سادات متأخره، و دیگران در کتب تراجم از او استفاده شایان نمودند.

این کتاب اولین بار ضمن بحار در جلد بیست و پنجم اجازات چاپ سنگی به چاپ رسید که در چاپ جدید حروفی در جلد یکصد و پنجم قرار گرفت.

در سال ۱۴۰۴ ق بطور مستقل با تحقیق دوست عزیزم دانشمند متبع حجة الاسلام والمسلمین آقای سید عبد العزیز طباطبائی (حفظه الله) در قطع وزیری در چاپخانه خیام قم به چاپ رسید، هر چند ایشان فرصت تکمیل تحقیق این کتاب را نیافت و تحقیق ناقص است، مع ذلك تحقیقات بسیار با ارزش و سودمندی نموده. و در مقدمه شرح حال مفصلی از شیخ منتجب الدین مرقوم داشته که مشحون از فوائد و معلومات است البته این تحقیق به عربی است (۱).  
مرحوم محدث ارموی در سال ۱۳۴۲ خورشیدی تحقیق این

---

(۱) قبل از ۱۳۸۰ ق حجة الاسلام والمسلمین شیخ محمد رشتی فرزند آیت الله شیخ عبد الحسین رشتی شروع به تحقیق و تصحیح فهرست نمود و مقداری از این کتاب را تصحیح و تعلیقات مفیدی بر آن نگاشت، لکن در اثر گرفتاری و اشتغال بر امورات طلاب حوزه علمیه نجف فرصت اتمام این کار را نیافت متأسفانه پس از مهاجرت به مشهد به سال ۱۳۹۱ دچار عارضه قلبی گردید و در ۲۹ رمضان ۱۳۹۳ وفات کرد و این نسخه ناتمام اکنون در نزد ورثه اش میباشد.

کتاب را بعنوان پایان نامه دکتری در علوم منقول تقدیم دانشگاه تهران نمود که پس از بررسی با درجه ممتاز مورد قبول واقع شد و به دریافت دکتری نائل گردید.

نامبرده ابتدا نسخه فهرست را با امل الامل و جامع الرواة و نسخه مرحوم شیخ حر و نسخه اجازات بحار و با مراجعه به تنقیح المقال و روضات الجنات تصحیح نموده و سپس در آغاز مقدمه ای در شرح حال شیخ منتجب الدین بطور مبسوط درج و در خاتمه کتاب تحقیقات سودمند و پر محتوایی نگاشته که با مطالعه عمیقانه متوان زحمت و رنج او را در تصحیح و تعلیق پی برد. با این حال آنطوری که فرزند برومندش آقای علی محدث در مقدمه تعلیقات نقض در ضمن شرح حال پدرش مرحوم محدث ارموی منویسد معلوم میگردد که آن مرحوم نظر داشت مجدداً این تعلیقات را بررسی نماید ولی افسوس این فرصت را نیافت و به همان منوال باقی ماند تا آنکه در زمستان گذشته (۱۳۶۵ خورشیدی) حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای دکتر سید محمود مرعشی فرزند برومند عالم نسابه مرجع عالیقدر حضرت آية الله العظمی آقای سید شهاب الدین نجفی مرعشی متع الله المسلمین به طول بقائه الشریف که در نشر آثار شیعه سعی بلیغ دارند و تاکنون دهها کتاب علمی با ارزش شیعه به همت و مساعی ایشان به زیور چاپ آراسته گردیده پس از ملاحظه و بررسی تحقیقات مرحوم محدث مرا مأمور به تصحیح و مبادرت به چاپ نمودند و نسخه تایپ شده از فهرست با تحقیقات در اختیار نگارنده قرار دادند

نسخه مزبور مشحون از اغلاط و افتادگی (ناشی از تایپ) بود، زیرا اولاً نسخه پنجم پایان نامه دکتری بوده که به زحمت خواننده مشد، و در ثانی گویا آنکه نسخه را تایپ کرده بود به عربی وارد نبوده و مرحوم محدث فرصت تصحیح این نسخه را نداشت و یا آنکه این نسخه را بعنوان مسوده قرار داده و احتیاج به تصحیح ندانست. این جانب حتی المقدور آن را تصحیح و به مراجع یاد شده آنچه در

دسترس بود تطبیق نمودم و چهار صفحه که در میان آنها افتاده بود بوسیله آقای حسین درگاهی از نسخه اصلی که در کتابخانه دانشکده ادبیات محفوظ است استنساخ گردید و شماره های تراجم که اشتباه بود با فهرست چاپی " تحقیق آقای طباطبائی " مطابقت نموده و ترجمه شماره (۲۶۱) که از متن افتاده بود جهت تکمیل در آن ثبت کردم و در پایان فهرس لازمه را قرار دادم.

با مبادرت به چاپ بمباران شهرها بوسیله هواپیماهای دولت بعث عراق آغاز و شهر مقدس قم در چندین نوبت مورد تهاجم قرار گرفت که در نتیجه در این شهر مقدس و شهرهای دیگر ایران هزاران زن و بچه و پیر و جوان به خاک و خون کشیده شدند، و بالغ بر ده هزار نفر مجروح، و صدها خانه و مغازه ویران، و هزاران نفر دربدر و آواره شدند.

امید است مورخین معاصر شرح این جنایت هولناک را بطور مفصل جهت عبرت آیندگان در تاریخ ثبت نمایند. البته از آقای حسین درگاهی و راهنمائی حجة الاسلام والمسلمین آقای سید عبد العزیز طباطبائی سپاسگزارم، امیدوارم این تحقیق که نتیجه زحمات چندین ساله مرحوم محدث ارموی است مورد استفاده قرار گیرد.

بمنه و کرمه

قم - محمد سمّامی حائری



بسم الله الرحمن الرحيم

فایده علم تاریخ

چون تاریخ طومار حوادث زمان و مخزن اخبار گذشتگان است، از این روی آئینه پند و عبرت برای آیندگان و گنجینه علم و حکمت برای باقیمانندگان میباشد، از این نظر است که وقایع نگاران و حوادث شماران که از ایشان به مؤرخان تعبیر متوان کرد هر يك در آغاز کتاب خود بابی برای فایده علم تاریخ منعقد کرده و به حسب اقتضای کتاب خود به کلام مختصر یا مبسوطی نسبت به آن ایراد کرده، است.

نظر به اینکه این مطلب در مطاوی کتب و بطون دفاتر عموماً و در مقدمات کتب تاریخ - خصوصاً بسیار مکرر شده است و نیز علاوه بر آن از قضایایی است که "قیاساتها معها"، زیرا از مستقلات عقلیه است، یعنی از اموری است که هر عاقلی با اندک توجه و تدبری متواند این نتیجه مطلوبه را از آن بگیرد، بدین جهت مستغنی از شرح و بیان و بی نیاز از اقامه دلیل و برهان میباشد، با وجود این برای اینکه این مختصر نیز از اشاره به این موضوع خالی نماند به اجمالی قناعت میکنیم. چون به کتاب کریم آسمانی نگاه میکنیم مبینیم حضرت حق جلت عظمته در موارد بسیار بعد از ذکر قصص انبیاء و اقوام ایشان امر به تدبر فرموده، و در بسیاری از موارد نیز موعظتی صریح نموده و تصریح کرده که نباید شما نیز مثل بد کرداران ایشان باشید، بلکه یا

پیرو صالحان ایشان باشید و تحصیل سعادت کنید و از شقاوت و سوء عاقبت بپرهیزید، و این لطیفه قرآنی " لقد كان في قصصهم عبرة لأولي الابواب (۱) و همچنین این نصیحت آسمانی فاعتبروا یا اولی - الابصار " (۲) در اشاره به این موضوع کافی است.

و این که اعتبار را در این دو آیه مبارکه به صاحب‌دلان اختصاص داده است برای آنست که منتفع از امثال و عبر و اختیار و قصص همانا بخردانند، و بخردان از فواید و عدائد آن محروم و بی بهره اند چنان که سعدی گفته است:

نگویند از سر بازیچه حرفی \* \* \* کز آن پندی نگیرد صاحب هوش  
و گر صد باب حکمت پیش نادان \* \* \* بخوانند آیدش بازیچه در گوش

و همچنین سنت نبوی پر از شواهد این مطلب است، و کلمه " جامعه نبوی " " السعید من وعظ بغیره " در این مورد بس است، و بیانات ائمه معصومین علیهم السلام بالخصوص کلمات امیر المؤمنین علیه السلام در این خصوص بشمار است، و در موارد بسیار از خطب و کتب و کلم قصار نهج البلاغه به این مطلب تصریح شده است، آن حضرت در وصیت نامه خود که به امام حسن مجتبی " ع " نوشته مفرماید: أحي قلبك بالموعظة (تا آنکه) و اعرض عليه اخبار الماضين و ذكره بما اصاب من كان قبلك من الاولين و سر في ديارهم و آثارهم فانظر فيما فعلوا و عما انتقلوا و این حلوا و نزلوا (تا آنکه) فاصلح مثواك و لا تبع اخرتك بدنياك " و نیز در آن - مکتوب است " أي بنی انی وان لم لکن غمرت غمر من كان قبلی فقد نظرت في اعمالهم و فکرت في اخبارهم و سرت في آثارهم حتی عدت كأحدہم بی کانی بما انتھی إلی من أمورهم قد عمرت مع اولهم إلی آخرهم فعرفت صفو ذلك من کدره و نفعه من ضرره " و در خطبه قاصعه مفرماید: تدبروا احوال الماضين من المؤمنین قبلکم فاعتبروا به حال ولد اسماعیل و

(۱) آخرین آیه سوره مبارکه یوسف.

(۲) آخر آیه دوم سوره مبارکه حشر.

بنی اسحاق و بنی اسرائیل علیهم السلام... (تا آخر) و نظیر این عبارات در کلمات آن حضرت و سایر ائمه علیه وعلیهم السلام بشمار است. ورام بن ابی فراس که از اعیان علمای اسلام است در کتاب " تنبیه - الخواطر ونزهة النواظر " که معروف به مجموعه ورام است گفته است (۱).

اعلم ان الوقوف علی اخبار الناس وسیرهم و ما خصوا وتحلوا به من المحاسن والقبايح يهذب اراء ذوی البصائر والقرائح و ما زال متقدموا الامم والقبايل و اهل المجد والفضائل یرغبون في سماع اخبار من قبلهم وينظرون في آثار من تقدمهم فما رأوا من حسن سيرة وجميل احدوثة تحلوا به فكان لهم مذکرا و ما شاهدوه من تغير حال تجنبوه فكان لهم منبها منذرا.

محصل معنی آنکه: بدان که اطلاع بر اخبار گذشتگان و آگاهی بر محاسن و قبايح و زشت و زیبای کردارهای ایشان افکار اهل بصیرت بصیرت را روشن میکند، و انظار و قرائح ایشان را از کدورت شبهات و آلودگیهای وساوس پاک مگرداند، و پیوسته سیره امم پیشین و قبایل گذشته و دیرین آنان که اهل بزرگواری و فضیلت و دور از افعال بهیمی و رذیلت بوده اند بر این جاری بوده که اخبار گذشتگان را بشنوند و به ذوق و شوق و میل و رغبت بدنبال این امر مرفتند، و در آثار پیشینیان منگریستند، و محاسن و مساوی ایشان را به ترازوی عقل و بینش مسنجیدند، و هر عمل نیک و روش پسندیده را که از ایشان سراغ مگرفتند چون تاج زر برای خود وسیله آرایش قرار داده و به آن کار مبستند، و آن را پندی برای خود مدانستند، و هر کار بد را که از ایشان مطلع میشدند از آن دوری مگزیدند و وسیله تنبه و هشیاری برای خود قرار مدادند، و مایه انداز و تهدید الهی در پیش خود فرض مکردند.

---

(۱) ص ۶۰۷ چاپ تهران اصل این عبارات مأخوذ از مقدمه تکمله تاریخ طبری تألیف محمد بن عبد الملک همدانی متوفی به سال ۵۲۱ مأخوذ است ص ۱ چاپ بیروت.

این رشته سر دراز دارد، همین قدر بس که بزرگان اهل بصیرت هر گونه توجه به اثر گذشتگان را برای خود سر مشق زندگی قرار داده اند، از اینجاست که علم الهدی در غرر الفوائد و درر القلائد (۱) و ابو الفتوح در روض الجنان، و ابو المحاسن در جلاء الاذهان، و غیر ایشان نیز در غیر آن کتب از بعض حکما و خطبا نقل کرده اند " سل الارض من شق انهارك وغرس اشجارك وجنى ثمارك فان لم تجبك حوارا اجابتك اعتبارا " و نظیر آنست این عبارت بعضی از صاحب‌دلان (هذه قبورهم وهذه قصورهم) در اینجا شاعر عرب نیکو سروده است: تلك المعاهد والاثار والطلل \* \* \* مخبرات بان القوم قد رحلوا (۲) أبو الحسن بیهقی در اول تاریخ بیهق فصلی برای ذکر فوائد علم تاریخ منعقد کرده و مطالب سودمند بسیاری در آن درج فرموده از آن جمله گفته است:

(علم تواریخ علمی لذیذ است و مقبول و فایده هاشاشت و بشاشت به ارزانی دارد و به ملامت و مسامت کمتر ادا کند، و خطوات خطرات از رسیدن به انتهای آن عاجز نمائند، و بنان و زبان از تحصیل و تفصیل آن قاصر نگردد، و انقطاع به حکم مشاهده محسوسات بر مواد آن مستولی نشود، و از بساتین انس صدور و خطایر قدس قلوب نسیم عرف آن به خیاشیم مرسد، و آدمی مجبول است بر دوست داشتن احاطت علم او به احوال عالم که بوده است و به چیزهای وجودی دانستن و حال حاسه سمع در شنیدن اخبار و حکایات چون حال چشم از نگریستن در صورتهای نیکو کمالی است سمع را در شنیدن تواریخ و اخبار کمالی است و از حواس ظاهر آدمی هیچ شریفتر از حاسه بصر و سمع نیست، وقیل في الامثال " لا تشبع عين من نظر وسمع من خبر وارض من مطر " و در غریزت آدمی است اخبار و استخبار نبینی که اگر کاری بزرگ

(۱) ص ۳۰ ج ۱ چاپ مصر به سال ۱۳۷۳.

(۲) نظیر آنست قصیده خاقانی که:

(هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن \* \* \* هان ایوان مدائن را آئینه عبرت دان، و آلف الوف نظائر آن که اشاره به آنها خارج از حوصله این مختصر است.

افتد مردم بقرار شود، تا خبر آن بشنود و بشنوند - اگر چه او را بدان تعلقی نباشد - و معدودات انفس و محدودات حواس در این باب صرف کند و خواهد که مختلفات انواع اخبار و مؤتلفات اجناس آثار را بسط کند، و اگر کسی او را از حالی خبر دهد روی دشوار آید آن سر پنهان داشتن و از این است که سر پنهان داشتن عادتی و خلقی محمود است، و هر کسی طاقت تحمل آن ندارد، زیرا که بر خلاف غریزت آدمی است، چه آدمی را حق تعالی محب اخبار و استخبار آفریده است که روشنی خزانه حفظ اسرار را مصون ندارد، و آفتاب و دایع اسرار دوستان را در کسوف سروف بنگارد، و به تمام انجلاء آن را تخصیص کند، و چون چنین بود معرفت تواریخ و اخبار عالم لازم این محبت باشد، و اگر این محبت اخبار و استخبار در غرایز آدمیان مرکب نمودی از گذشتگان هیچ شریعت و فضائل و اخبار و حکایات به متأخران نرسیدی، و خلل احوال عالمیان به حدی رسیدی که تدارک نپذیرفتن و طریق آسایش و سبکباری در اقتدا به گذشتگان مسدود گشتی، و قوام اشباح و نظام ارواح به فکر و حیرت متلاشی شدی، و بر شعار و دثار اخلاف آثار ثنای اسلاف هویدا نگشتی، و اسرار بدایع و صنایع به استار فجایع و فظایع پوشیده گشتی.

و خاتم المحدثین حاجی میرزا حسین نوری در آغاز الفیض القدسی فی ترجمه العلامة المجلسی (ص ۱) گفته:

و بعد: فان فی ذکر السلف الصالحین والعلماء الراسخین، الذین اهدوا بنور ائمتهم، واقتفوا آثارهم واقتدوا بسیرتهم واناخوا رحلهم بفنائهم، و لم یشربوا من غیر كأسهم وائائمهم تذکرة وموعظة للخلف الباقین وانسأ وتسلیة لللاحقین واعانة لهم علی الصعود علی مدارج الکمال والعکوف علی صالح الاعمال، وفیه مع ذلك احیاء لذکرهم الذی فیه ذکر ائمتهم وسادتهم، واتمام لنورهم الذی اکتسبوه من - ولایتهم، و عمل بما ورد من الحث علی مجالستهم، ومخالطتهم، والحض علی محادثتهم، فان المسرح طرفه فی اکناف سیره من غاب عنه و ما

هو عليه من العلم والعبادة، والفضل والزهادة، كالمجالس معه  
المستأنس به في الانتفاع باقواله وحر كاته، واقتفاء سيرته وآدابه،  
ولذا استقرت طريقة المشايخ على ضبط احوالهم وجمعها وتدوينها  
في صحف مكرمة وكتب شريفة واتعبوا انفسهم في ذلك حتى تحملوا  
اعباء السفر، وقطعوا الفيافي والقفار، وركبوا البراري والبحار،  
ورغبوا حافظيها ومصنفيها، ومدحوا جامعيتها ومؤلفيها، وبالغوا في  
الثناء عليهم.

وكفى شاهدا للمقام ما كتبه آية الله بحر العلوم والمعالي العلامة  
الطباطبائي قدس الله سره على ظهر نسخة الاصل من كتاب تميم  
امل الامل وهو عندي موجود بخطه الشريف قال بعد الحمد والصلاة:  
فقد وفقني الله وله الحمد للتشرف بما املاه الشيخ العالم الفاضل،  
والمحقق البذل الكامل، طود العلم الشامخ، وعماد الفضل الراسخ،  
اسوة العلماء الماضين، وقدوة الفضلاء الاتين، بقية نواميس السلف و  
شيخ مشايخ الخلف، قطب دائرة الكمال، وشمس سماء الفضل والافضال،  
الشيخ العلم العالم الزكي، والمولى الاولى المهذب التقى، عبد النبي  
القزويني اليزدي لا زال محروسا بحراسة الرب العلي، وحماية النبي  
والوالي، محفوظا من كيد كل جاهل غبي، وعنيد غوي، ويرحم من  
قال آمينا فاجلت فيما املاه نظري، ورددت فيما اسداء بصري، وجعلت  
اطيل فيه فكري، واديم به ذكري، فوجدته انضد من لبوس وازين  
من عروس، واعذب من الماء، وارق من الهواء، قد ملك ازمة القلوب،  
وسخا ببذل المطلوب.

لقد وافت فضائلك المعالي \* \* \* تهز معاطف اللفظ الرشيق  
فضضت ختامهن فخلت اني \* \* \* فضضت بهن عن مسك فتيق  
وجال الطرف منها في رياض \* \* \* كسين محاسن الزهر الانيق  
شربت بها كؤوسا من معان \* \* \* غنيت لشربهن عن الرحيق  
ولكني حملت بها حقوقا \* \* \* اخاف لثقلهن من العقوق  
فشربا يا نعيم بي رويدا \* \* \* فلست اطيق كفران الحقوق

و حمل ما اطيع به نهوضا \* \* \* فان الرفق أليق بالصديق  
ولعمري قد جاد واجاد، وبذل المطلوب كما اريد منه واراد،  
ولقد أحبى واشاد، بما رسم وافاد، رسوما قد اندرست وطلولا قد عفت،  
ومعاهد قد عطلت، وقيات مجد قوضت، واركان فضل قد هدت،  
وانهدمت وابنية سؤدد قد انقضت وانقضت، فله دره فقد وجب على  
العالمين شكره وبره فكم احبى بحمیل ذكره ما قد مات ورد بحسن  
الثناء ما قد غير وفات، وكم له في ذلك عن النعم والايادي على الحاضر  
والبادي، و من الفواضل البوادي على المحفل والنادي، فقد نشر  
فضائل العلماء والفقهاء و ذكر محاسن الادباء والازكياء، و نوه بذكر  
سكان زوايا الخمول، وانار منار فضل من اشرف ضوءه على الافول،  
فكأني بمدارس العلم لذلك قد هزت وربت وطربت، وبمجالس الفضل  
له قد ازلفت وزفت، وبمحافل الادب قد اسست وآنست، وكأني  
بسكان الثرى ورهائن القبور قد ارتقوا مدارج الطور، والبسوا ملابس  
البهاء والنور، وتباشروا بالتهنئة والسرور، وطفقوا بلسان الحال،  
ينشدون مادحهم هذا المقال. رباعى:

احييتنا بثنائك السلسال \* \* \* فاذهب بنعماها رخي البال  
في النشاطين لك المهنا والهنا \* \* \* نيل المنى والفوز بالامال  
(انتهى)

منتجب الدين و كتاب او  
منتجب الدين أبو الحسن علي بن عبيدالله از دانشمندان پر مایه و  
نویسندگان بلند پایه قرن ششم هجری است (۱).  
رافعی شافعی صاحب کتاب التدوین که شاگرد منتجب الدين بوده  
در باره او چنین گفته است (۲) (ص ۴۱۴ نسخه عکسی اسکندریه).  
" علی بن عبيدالله بن الحسن بن الحسين بن بابويه أبو الحسن بن  
ابی القاسم بن ابی الحسين الرازي الحافظ شيخ ريان (۳) من علم  
الحديث سماعا وضبطا وحفظا وجمعا، يكتب ما يجد وبسمع ممن  
يجد، ويقبل من يدانيه في هذا الاعصار في كثرة الجمع والسماع  
والشيوخ، الذين سمع منهم واجازوا له، وذلك على قلة رحلته وسفره  
اجاز له من ائمة بغداد " سپس به ذکر مشایخ منتجب الدين پرداخته است  
و ما در عنوان جداگانه آنها را مآوریم " و لم يزل كان يتربص  
بالرى، وسمع ممن دب و درج، و دخل و خرج، و جمع الجموع، و كان  
يسود تاريخا كبيرا للرى فلم يقض له نقله إلى البياض (۴) واطن ان

-----  
(۱) ص ۴۱۴ نسخه عکسی اسکندریه.

(۲) راجع بتاریخ ولادت و وفات منتجب الدين و اشتباه مرحوم حاج شيخ عباس  
قمی تحقیقاتی در ضمن شرح حال عز الدين يحيى (صفحه ۲۹۵) کرده ایم ملاحظه شود.  
(۳) این کلمه در مستدرک و غالب کتب حاجی شيخ عباس مرحوم (ريان) نقل  
شده و بطور حتم غلط است زیرا که اصل این کلمه مجاز است از (روى من الماء فهو ريان)  
اساس البلاغة

(۴) و در شرح حال شيخ عبد الجليل رازى خواهد آمد که منتجب الدين برای رى  
تاریخ نوشته است.



مسودته قد ضاعت بموته، و من مجموعة كتاب الاربعين الذى بناه على حديث سلمان الفارسي رضى الله عنه المترجم للاربعين حديثا، وقد قرأته عليه بالرى، لسنة اربع وثمانين وخمسمائة، انبأنا أبو سعد عبد - الرحمن بن عبد الله الحصري، انبأنا أبو زيد الواقد بن الخليل قدم علينا الرى سنة ثمانين واربعمائة، انبأنا والدى، اخبرني احمد بن عبد الرحمن الحافظ، انبأنا أبو نصر محمد بن احمد بن يحيى المروزي بسمرقند، انبأنا ابورجا محمد بن حمدويه، حدثنا على بن حماد البزاز، حدثنا سعد بن سعيد الجرجاني، عن سفیان الثوري، عن ليث، عن مجاهد، عن سلمان رضى الله عنه قال: سألت رسول الله صلى الله عليه وآله عن الاربعين حديثا التى قال من حفظها من امتى دخل الجنة، فقلت و ما هو يا رسول الله؟ قال: ان تؤمن بالله واليوم الآخر والملائكة، والنبين والبعث بعد الموت والقدر خيره وشره من الله، وان تشهد ان لا إله الا الله وان محمدا رسول الله، وتقيم الصلاة بوضوء سابغ لوقيتها، وتؤتى الزكاة وتصوم رمضان وتحج البيت ان كان لك مال، وتصلى اثنتى عشرة ركعة في كل يوم وليلة والوتر لا تتركها، في كل ليلة، ولا تشرك بالله شيئا ولا تعق والديك، ولا تاكل مال اليتيم ظلما، ولا نشرب الخمر، ولا تزن، ولا تحلف بالله كاذبا، ولا تشهد شهادة زور، ولا تعمل بالهوى، ولا تغتب اخاك، ولا تقذف المحصنة، ولا تغل اخاك المسلم، ولا تلعب، ولاتله مع اللاهين، ولا تقل للقصير قصير تريد بذلك عيبه، ولا تسخر باحد من الناس، ولا تمش بالنميمة بين الاخوان، واشكر الله على نعمته، وتصبر عند البلا والمصيبة، ولا تأمن عقاب الله، ولا تقطع من اقربائك وصلهم، ولا تلعن احدا من خلق الله، واكثر من التسبيح والتكبير والتهليل، ولا تدع حضور الجمعة والعيدين، و اعلم ان ما اصابك لم يكن ليخطئك، و ما اخطأ لم يكن ليصيبك، ولا تدع قراته القرآن على كل حال. قال سلمان رضى الله عنه: قلت يا رسول الله ما ثواب من حفظ هذه الاربعين قال: حشره الله مع الانبياء والعلماء يوم القيامة.

وانبأنا عاليا أبو ظاهر محمد بن ابراهيم الصوفى باصبهان، ان ابا القاسم عبد الرحمن بن محمد ابن اسحاق بن مندة الحافظ، اخبرهم، انبأنا أبو بكر محمد بن محمد بن الحسن المعداني، حدثنا ابي، حدثنا محمد بن عبد الله بن الموفق، حدثنا أبو عمر وهمام بن محمد بن النعمان، حدثنا أبو عبد الله محمد بن النعمان والدي، حدثني سعد بن سعيد، عن سفيان الثوري، عن ليث، بالاسناد والتمتن، وقرأت عليه الاربعين بتمامه، وايضا الغيلانيات بروايته عن الحافظ محمد بن علي بن ياسر، عن ابن الحصين واجاز به، عن ابن الحصين، وفضائل الخلفاء الراشدين للحافظ علي بن شجاع المصقلی بروايته، عن عبد الكريم ابن سهلويه، اجازة عن القاضي ابي معمر الوزان، عن المصقلی، وبطرق اخر الاربعين المخرجة من مسموعات الرئيس ابي عبد الله الثقفي، بروايته عن محمد بن الهيثم، وابي المطهر الصيدلاني، وابي عمرو الخليلي البصير، بروايتهم عن الرئيس، وجز محمد بن سليمان المصيصى لوين بروايته، عن عبد المنعم ابن سعدويه وابي الوفا المميز، وبنيمان بن الحسن بن عيله، وام الشمس مباركة بنت ابي الفضل بن ماشاذة، وام الضيا لامعة بنت الحسن بن احمد الوراق بروايتهم، عن ابي بكر بن محمد بن احمد بن ملجة، عن ابي جعفر بن المرزبان عن الحروري عن لوين. وكان ابن بابويه ينتسب إلى التشيع وقد كان ذلك في آباءه واصلهم من قم لكنى وجدت الشيخ بعيدا منه، وكان يتتبع فضائل الصحابة، ويؤثر رواياتها، ويبالغ في تعظيم الخلفاء الراشدين، وقد قرأت عليه في شوال سنة خمس وثمانين وخمسمائة (در اينجا دو روايت در فضائل خلفا از پيغمبر اكرم نقل کرده است سپس گفته): وسمع منه الحديث بالرى اهلها، والطارئون عليها، ورايت الحافظ ابا موسى المدني يروى عنه حديثا، وكانت ولادته سنة اربع وخمسمائة، وتوفى بعد سنة خمس وثمانين وخمسمائة، ولان اطلت عند ذكره بعض الاطالة فقد كثر انتفاعي بمكتوباته وتعاليقه فقضيت بعض حقه باشاعة ذكره واحواله رحمه الله تعالى.

نگارنده گوید: اشاره به چهار مطلب در اینجا ضروری است.

۱ - اینکه گفته است: و كان يسود تاريخا كبيرا للرى فلم يقض له نقله إلى البياض، كلام صحيح است و این تاریخ منحصر به ری بوده است پس تردد آقا رضی قزوینی در ضیافة الاخوان در این باب که گفته: فيمكن ان يكون التاريخ المذكور كتابه الذی ذکر فيه احوال علماء الشيعة أو تصنيفا آخر مثله، درست نیست زیرا فهرست منتجب - الدين (کتاب حاضر) بسیار کوچک است و عادتاً کتابی که درباره تاریخ ری بوده است مشتمل بر وضعیت جغرافیائی ری و اُبنیه آن، و بر تراجم علماء و امراء آن شهر، و تراجم واردین آنجا کائنا من كان من الاكابر و غیر ذلك، از مباحث تاریخی باشد در حالتی که در این فهرست کوچک بتاریخ فوت معاریف علمای شیعه هم اشاره نشده تا چه رسد به امور دیگر، پس بطور حتم شق دوم احتمال آن مرحوم یعنی " أو تصنيفا آخر مثله " درست است.

۲ - اینکه گفته است " واظن ان مسودته قد ضاعت بموته " ظن خطا میباشد به دلیل نقل سبکی متوفی به سال ۷۷۱ در طبقات الشافعية معروفه خود از این تاریخ (ص ۲۲۱):

سعد بن محمد بن محمود بن محمد بن احمد أبو الفاضل المشاط، فقيه متكلم، واعظ، مفسر، عارف بالمذهب والخلاف، ذكره علي ابن عبيدالله بن الحسين صاحب تاريخ الرى في كتابه، و ذكر انه سمع القاضي ابا المحاسن الروياني، و ابا جعفر محمد بن محمود المشاط، و ابا الفرج محمد بن محمود بن الحسن القزويني الطبري، وغيرهم، قال: وتوفى ليلة الثلاثاء رابع عشر رمضان سنة ست واربعين وخمسمائة و روى عنه حديثا قرأه عليه.

و از جمله کسانی که از این تاریخ استفاده کرده و بسیار نقل نموده اند عالم جلیل القدر معروف ابن حجر عسقلانی صاحب لسان المیزان است و ما فهرست کامل موارد نقل او را تهیه کرده و به جهت کثرت فائده در اینجا درج میکنیم تا ارباب فضل و کمال اگر بخواهند

- به سهولت بتوانند مراجعه به آن موارد در آن کتاب نفیس بکنند.
- فهرست موارد نقل ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان از تاریخ  
ری منتجب الدین: ۱ - جلد ۱ صفحه ۵۵ ابراهیم بن الخلیل افراهیدی شیعی (ذکره  
أبو الحسن بن بابويه القمي).
- ۲ - جلد ۱ صفحه ۸۵ ابراهیم بن علی بن محمد الرازی أبو منصور  
(ذکره أبو الحسن بن بابويه في رجال الشيعة وقال كان فقيها بارعا).
- ۳ - جلد ۱ صفحه ۸۵ ابراهیم بن عیسی الرازی ذکره ابن بابويه  
في تاريخ الري وقال شيخ من الشيعة إلى آخره.
- ۴ - جلد ۱ صفحه ۲ ابراهیم بن القاسم بن علی بن الحسن بن ابی  
بکر بن هارون بن نفع السکاکی (ذکره أبو الحسن بن بابويه في تاريخ  
الري إلى آخره).
- ۵ - جلد ۱ صفحه ۱۰۶ ابراهیم بن محمد بن علی بن الحسن (إلى  
ان قال) (هكذا قرأت في تاريخ الري لابي الحسن بن بابويه  
إلى آخره).
- ۶ - جلد ۱ صفحه ۱۳۶ احمد بن ادريس الفاضل أبو علی القمی  
الاشعري (إلى ان قال) (وذكره أبو الحسن بن بابويه في تاريخ الري  
ونسبه إلى آخره).
- ۷ - جلد ۱ صفحه ۱۳۸ احمد بن اسماعیل بن احمد بن محفوظ  
البستی أبو الحسن الواعظ ذکره أبو الحسن بن بابويه في تاريخ الري  
وقال إلى آخره.
- ۸ - جلد ۱ صفحه ۱۶۴ احمد بن حمدان بن احمد الورسامی  
أبو حاتم الليثی (ذکره أبو الحسن بن بابويه في تاريخ الري وقال  
إلى آخره).
- ۹ - جلد ۱ صفحه ۲۳۳ احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم بن  
الجلیل القمی أبو علی نزیل الري (ذکره ابن بابويه في تاريخ الري و  
قال إلى آخره).

- ١٠ - جلد ١ صفحہ ٢٣٤ احمد بن علی بن ابی الخضیب آلابادی  
 أبو العباس (ذکره ابن بابويه في تاريخ الری وقال كان إلى آخره).
- ١١ - جلد ١ صفحہ ٢٣٤ احمد بن علی بن الحسين بن شاذان القمی  
 أبو العباس (ذکره ابن بابويه في تاريخ الری وقال سمع إلى آخره).
- ١٢ - جلد ١ صفحہ ٣٠٥ احمد بن محمد بن نصر الرازي السمسار  
 (ذکره ابن بابويه في تاريخ الری عن جعفر بن الحسن بن شهریار  
 إلى آخره).
- ١٣ - جلد ١ صفحہ ٣٣٧ آدم بن یونس بن ابی المهاجر النسقی  
 (ذکره أبو علی بن بابويه في رجال الشيعة الامامية إلى آخره) (أبو  
 علی محرف أبو الحسن علی است).
- ١٤ - جلد ١ صفحہ ٣٨٧ اسفندیار بن الموفق بن محمد بن یحیی  
 أبو الفضل الواعظ (إلى ان قال) (وذكره ابن بابويه فقال إلى آخره).
- ١٥ - جلد ١ صفحہ ٣٣٨ اسکندر بن دبیس بن عکبر الرشیدی  
 الجرجانی النخعی من ذرية الاشر (ذکره ابن بابويه وقال إلى آخره).
- ١٦ - جلد ١ صفحہ ٤٠٢ اسماعیل بن حیدرة بن حمزة العلوی -  
 من شیوخ الشيعة (ذکره ابن بابويه وقال كان إلى آخره).
- ١٧ - جلد ١ صفحہ ٤٢٢ اسماعیل بن علی الحافظ أبو سعد السمان  
 (إلى ان قال) (وقال ابن بابويه: ثقة وأی ثقة إلى آخره).
- ١٨ - جلد ١ صفحہ ٤٦٦ امیر بن شرف شاه الشریف الحسينی  
 القمی قال ابن بابويه: كان قاضی قم إلى آخره.
- ١٩ - جلد ٢ صفحہ ٩ بركة بن محمد بن بركة الاسدي أبو الخير  
 (ذکره ابن بابويه في رجال الشيعة وقال إلى آخره).
- ٢٠ - جلد ٢ صفحہ ٧٠ تاج بن محمد بن الحسين الحسينی (ذکره  
 ابن بابويه في رجال الشيعة وقال إلى آخره).
- ٢١ - جلد ٢ صفحہ ٧٠ تاج الرؤساء بن ابی سعد الصیزوری من  
 شیوخ الامامية (ذکره ابن بابويه ووصفه بالفضل إلى آخره).
- ٢٢ - جلد ٢ صفحہ ٨٠ ثابت بن عبد الله بن ثابت الیشگری (ذکره

- ابن بابويه في رجال الامامية من الشيعة إلى آخره).
- ٢٣ - جلد ٢ صفحه ١٢٠ جعفر بن علي بن علي بن عبد الله الجعفري  
نزيل رهستان (ذكره ابن بابويه في الامامية إلى آخره).
- ٢٤ - جلد ٢ صفحه ١٢٤ جعفر محمد بن المظفر (إلى ان قال)  
ذكره أبو جعفر (گويا أبو جعفر محرف أبو الحسن است) ابن بابويه  
في مصنف الشيعة إلى آخره).
- ٢٥ - جلد ٢ صفحه ١٢٧ جعفر بن محمد الدورى (ذكره أبو جعفر  
بن بابويه في رجال الشيعة أبو جعفر مصحف أبو الحسن است).
- ٢٦ - جلد ٢ صفحه ١٩٢ الحسن بن ابراهيم بن بندار (ذكره ابن  
بابويه في الذيل وقال: كان اماميا إلى آخره).
- ٢٧ - جلد ٢ صفحه ٢٧٩ الحسين بن علي بن الحسين بن بابويه  
القمي - (ذكره ابن بابويه في الذيل وقال إلى آخره).
- ٢٨ - جلد ٣ صفحه ١٧ سعد بن ابى طالب بن عبد الوهاب الرازي  
أبو المكارم النجيب قال ابن بابويه: كان، إلى آخره. ٢٩ - جلد ٣ صفحه ٤٢ سعيد  
بن محمد بن الحسن بن حاتم
- النيسابوري أبو رشيد - (ذكره ابن بابويه في تاريخ الرى إلى آخره).
- ٣٠ - جلد ٣ صفحه ٤٨ سعيد بن هبة الله بن الحسن بن عيسى الراوندي  
أبو الحسن بن بابويه في تاريخ الرى وقال: قدم الرى إلى آخره).
- ٣١ - جلد ٣ صفحه ٤٩ سعيد وجيه (إلى ان قال) (ذكره أبو -  
الحسن بن بابويه في تاريخ الرى وقال: قدم الرى إلى آخره).
- ٣٢ - جلد ٣ صفحه ٦٥ سلم بن منصور المقرئ الغوراردى (إلى  
ان قال) (قال أبو الحسن ابن بابويه إلى آخره).
- ٣٣ - جلد ٤ صفحه ٨١ عبد الواحد بن علي بن الحسين علي بن  
عيسى (إلى ان قال) (ذكره أبو الحسن بن بابويه في تاريخ الرى إلى  
آخره).
- ٣٤ - جلد ٤ صفحه ٣٣٦ عمر بن محمد بن اسحاق العطار الرازي  
نزيل طبرستان (إلى ان قال) (قال أبو الحسن بن بابويه إلى آخره).

- ٣٥ - جلد ٥ صفحہ ٤٤ محمد بن احمد بن علی الفارسی، أبو علی القتال (ذکره ابن بابويه في تاريخ الری وقال إلى آخره).
- ٣٦ - جلد ٥ صفحہ ٧٠ محمد بن اسحاق بن عاصم البراد الرازي أبو عاصم (إلى ان قال) (ذکره أبو الحسن بن بابويه في تاريخ الری إلى آخره). ٣٧ - جلد ٥ صفحہ ٨٢ محمد بن اسماعيل الرازي - (ذکره أبو الحسن بن بابويه في تاريخ الری وقال: روی، إلى آخره).
- ٣٨ - جلد ٥ صفحہ ٨٧ محمد بن ايوب بن هشام الرازي (إلى ان قال) (وذكره أبو الحسن ابن بابويه في تاريخ الری إلى آخره).
- ٣٩ - جلد ٥ صفحہ ٨٧ محمد بن بحر الاصبهانی أبو سلمة صاحب التفسير (وذكره أبو الحسين (كذا) بن بابويه في تاريخ الری إلى آخره).
- ٤٠ - جلد ٥ صفحہ ٩٣ محمد بن بشر الصوسنجردی أبو الحسين (ذکره أبو الحسين (كذا) بن بابويه في تاريخ الری وقال إلى آخره).
- ٤١ - جلد ٥ صفحہ ١٠٣، محمد بن جرير بن رستم أبو جعفر الطبري (إلى ان قال) (وقد ذكره أبو الحسن بن بابويه في تاريخ الری إلى آخره).
- ٤٢ - جلد ٥ صفحہ ١٠٥ محمد بن جعفر بن محمد القصار الرازي أبو جعفر (وذكره ابن بابويه في تاريخ الری إلى آخره).
- ٤٣ - جلد ٥ صفحہ ١٠٦ محمد بن جعفر بن محمد بن احمد ابن بظر السلمی المؤدب، أبو جعفر (ذکره ابن بابويه في تاريخ الری إلى آخره).
- ٤٤ - جلد ٥ صفحہ ٣٨٨ محمد بن علی بن الحسن بن محمود الحمصي (إلى ان قال) وذكره ابن بابويه في الذيل واثني عليه إلى آخره).
- ٤٥ - جلد ٥ صفحہ ٣٨٨ محمد بن مقاتل الرازي لا المروزی (إلى ان قال) (و اما هذا فذكره أبو الحسن بن بابويه في تاريخ الری

إلى آخره).

٤٦ - جلد ٥ صفحه ٣٩٣ - ٣٩٤ محمد بن مندة الاصبهاني نزيل  
الرى (إلى ان قال) (وذكره أبو الحسن بن بابويه في تاريخ الرى  
إلى آخره).

٤٧ - جلد ٥ صفحه ٣٩٦ محمد بن منصور بن على بن محمد  
السراجى المتأخر أبو جعفر (ذكره أبو الحسن بن بابويه فقال إلى  
آخره).

پوشیده نماند که در مورد سیزدهم (أبو على) محرف (أبو الحسن  
على) و در مورد ٢٤ و ٢٥ نیز (أبو جعفر) محرف (أبو الحسن) است،  
زیرا اگر أبو جعفر درست باشد مراد رئیس المحدثین أبو جعفر محمد  
بن على بن بابويه صدوق خواهد بود، در صورتی که زمان بعضی از اینها  
بعد از زمان صدوق است، و در جاهائی که منطبق متواند باشد مانند  
(أبو جعفر بن بابويه) واقع در ترجمه جعفر بن الحسن الكوفى (١)،  
و نیز در ترجمه حسن بن عنيس (٢) بطور قطع مراد صدوق است و  
حاجت به حمل بر اشتباه نداریم والله اعلم.  
٣ - اینکه گفته است:

(وكان ابن بابويه ينتسب إلى التشيع (إلى قوله) لكنى وجدت  
الشيخ بعيداً منه) از اضغاف احلام و ادناس اوهام است و لایق جواب  
نیست زیرا که تشیع این بزرگوار روشن تر از آفتاب است بلی از این  
کلام استفاده میشود که منتجب الدین پس از رافعی تقیه مکرده است  
و قسمتی از آثار خود را که دلالت بر ایمان و عقیده مذهبی او داشته  
از رافعی پنهان مکرده است، چنان که آقا رضی قزوینی در اوائل ضیافة  
الاحوان بعد از نقل عبارت مذکور گفته است:  
(ویظهر منه ان الشيخ كان يتقى منه و من امثاله ویخفى عنهم  
تصانيفه التى تدل على عقيدته إلى آخره).

(١) ١١٤ / ٢

(٢) ٢٤٢ / ٢



۴ - اینکه گفته است:

(فقد کثر انتفاعی بمکتوباته و تعالیقه) کلام درستی است زیرا از ملاحظه همین تدوین صحت مطلب مذکور به خوبی برمیآید، اینک به موارد استفاده وی یعنی رافعی از منتجب الدین در کتاب تدوین اشاره میشود.

رافعی در تدوین در موارد ذیل از منتجب الدین روایت کرده یا نام برده است:

۱ - صفحه ۳ القسم الثاني من المقدمة (قرأت علی بن عبید الله بن بابویه، اخبرکم عبد الرحيم بن المظفر الحمدوئی اجازة إلى آخره).

۲ - صفحه ۱۶ سعید بن العاص (قرأت علی الحافظ علی بن عبیدالله، انبأنا القاضي عبد الكريم بن اسحاق اذنا، إلى آخره).

۳ - صفحه ۱۹ سلمان الفارسی (انبأنا علی بن عبیدالله، انبأنا أبو زرعة عبد الكريم ابن اسحاق بن سهلویه، إلى آخره).

۴ - صفحه ۱۳۲ محمد بن عبیدالله الحنفی (ورواه عن ابی جعفر علی بن عبیدالله ابن بابویه الرازي الحافظ، إلى آخره).

۵ - صفحه ۱۴۵ محمد بن حربویه بن عیسی القزوینی (انبأنا علی بن عبیدالله بن بابویه بقرأتی علیه سنة اربع وثمانین و خمسمائة، اخبرنا عبد الرحيم ابن المظفر الحمدوئی، إلى آخره).

۶ - صفحه ۱۵۰ محمد بن القاسم بن هبة الله الخلیلی (وقرأت علی بن علی بن عبیدالله الرازي، انبأنا أبو البركات محمد بن ابراهيم الخلیلی، إلى آخره).

۷ - صفحه ۱۵۳ محمد بن محمد بن محمد البلخی (انبأنا الحافظ علی بن عبیدالله اجازة ورأیت بخطه، اخبرني أبو عبد الله محمد ابن محمد بن محمد البلخی الصوفی، إلى آخره).

۸ - صفحه ۱۵۵ محمد بن محمود القزوینی (علی بن عبیدالله بن بابویه و ابو محمد المظفر بن المطرف قالوا: إلى آخره).

- ٩ - صفحہ ١٧٢ محمد بن فضيل (قرأت على بن عبيدالله بن بابويه، اخبركم أبو الفوارس تورانشاه بن خسرو شاه الجيلي، إلى آخره).
- ١٠ - صفحہ ١٩٢، أبو سليمان احمد الزيري (كانت ولادته على ما حكى الحافظ على بن عبيدالله بن بابويه عنه، في المحرم سنة ثمانين واربعمائة).
- ١١ - صفحہ ٢٣٣، اسماعيل بن عباد بن العباس، أبو القاسم الصاحب الجليل (وقد انبأنا على بن عبيدالله بن بابويه انبأنا أبو الفتوح الحسين بن على بن محمد الخزاعي، إلى آخره).
- ١٢ - صفحہ ٢٣٤، اسماعيل بن على بن الحسين السمان أبو سعد الرازي (قرأت على بن عبيدالله بن بابويه انبأنا أبو منصور عبد الرحيم بن المظفر الحمدوني، إلى آخره).
- ١٣ - صفحہ ٣٠١ الامير خمارتاش العمادي (قرأت على الشيخ على بن عبيدالله انبأنا الامير الزاهد أبو منصور خمار تاش بن عبد الله الرومي، إلى آخره).
- ١٤ - صفحہ ٣٢٤، الشافعي بن ابي سليمان القزويني (توفى سنة ثمان عشر وخمسائة كذلك حكاه على بن عبيدالله عن الاستاد ابي بكر المقرئ القزويني).
- ١٥ - صفحہ ٣٢٥، الشافعي بن محمد بن ادريس الرعوى (انبأنا على بن عبيدالله، عن كتاب عبد الرحيم الشافعي، إلى آخره).
- ١٦ - صفحہ ٣٢٥، الشافعي بن محمد بن ادريس الرعوى (ورأيت به خط على بن عبيدالله، سمعت عبد الرحيم الرعوى يقول توفى والدي أبو بكر الشافعي بن محمد سنة احدى وسبعين واربعمائة، إلى آخره).
- ١٧ - صفحہ ٣٣٣ طاهر بن احمد بن محمد المعروف بالنجار (ولد سنة ثلاث وتسعين واربعمائة، كذا حكاه عنه على بن عبيدالله بن بابويه، إلى آخره).
- ١٨ - صفحہ ٣٣٧، عبد الباقي بن عبد الجبار بن عبد الملك أبو نصر

الجرجاني القزويني (وانبأنا على بن عبيدالله بن بابويه، انبأنا أبو نصر الجرجاني، إلى آخره).

١٩ - صفحه ٣٤٠، عبد الجبار بن عبد الباقي (واجاز لعلي بن عبيدالله بن بابويه مسموعاته واجازته).

٢٠ - صفحه ٣٥٥، عبد الرحيم بن الشافعي بن محمد بن ادريس بن شبابة أبو المحاسن الرعوى القزويني (قرأت علي بن عبيدالله انبأنا أبو المحاسن عبد الرحيم بن الشافعي، إلى آخره).

٢١ - صفحه ٣٨١، أبو احمد عبد الله بن هبة الله بن عبد الله ابن احمد الكموني (رأيت به خط علي بن عبيدالله بن بابويه، سألت الامام ابا احمد الكموني عن مولده، إلى آخره).

٢٢ - صفحه ٤٢٦، علي بن محمد بن شعيب بن عبد الرحيم بن نوح الشيباني القزويني، أبو يعلى الصرام انبأنا علي بن عبيدالله انبأنا أبو اسعد الحصري، إلى آخره).

٢٣ - صفحه ٥١٧، در حرف واو (الواقد بن الخليل انه سئل عن حاله وقت النزاع؟ فقال ان تركناه عبدناه وان دعانا لبيناه ثم انشدني علي بن عبيدالله عنه، ستعرض عن ذكرى، وتنسى مودتي، ويحدث بعدى للخليل خليل).

٢٤ - صفحه ٥١٧، رأيت به خط الحافظ علي بن عبيدالله بن بابويه، سمعت الشيباني الزبيري يقول: توفي الخليل سنة وثمانين واربعمائة. بناير آنچه به نظرم رسیده است موارد استفاده رافعی از منتجب - الدين در كتاب تدوين همين موارد است، ليكن اين موارد آنهاست كه رافعی در آنها تصريح به استفاده خود از او کرده است، و ممكن است موارد دیگری نیز باشد كه در آن موارد به استفاده خود از او تصريح نکرده است والله اعلم.

و نیز مناسب است بعنوان توضیح اینکه گفته است " و كان ذلك في آبائه واصلهم من قم " یادآور شویم كه منتجب الدين از اولاد برادر شيخ صدوق عليه الرحمه است، و این دو برادر به دعای حضرت حجت

عليه السلام به دنيا آمده اند، نجاشی رجالی معروف در این باره گفته است: (۱)

قدم العراق واجتمع من ابی القاسم الحسين بن روح وسأله مسائل ثم كاتبه بعد ذلك على يد على بن جعفر بن الاسود يسأله ان يوصل له رقعة إلى صاحب الزمان عجل الله تعالى فرجه ويسأله فيها الولد فكتب إليه: قد دعونا الله لك بذلك وسترزق ولدين ذكرين خيرين. فولد له أبو جعفر وأبو عبد الله من ام ولد (۱).

وآبو عبد الله جد منتجب الدين است بنابر این تعجبی نخواهد داشت که خاندان بابویه از کسانی باشند که حتی در میان عامه معروف به تشیع شده باشند.

مشایخ منتجب الدين

رافعی در کتاب تدوین جمع زیادی از مشایخ منتجب الدين را نام برده است به این شرح:

- ۱ - محمد بن ناصر بن محمد البغدادي.
- ۲ - هبة الله بن محمد بن عبد الواحد الشيباني.
- ۳ - احمد بن محمد بن عبد القاهر الطوسي.
- ۴ - أبو عامر محمد بن سعدون بن موجی بن سعدون.
- ۵ - محمد بن ابراهيم بن محمد بن سعدويه.
- ۶ - أبو سهل
- ۷ - محمد بن محمد بن حسين بن الغرا.
- ۸ - محمد بن الحسن بن على الماوردی.
- ۹ - احمد بن عبد الله بن احمد بن رضوان.
- ۱۰ - أبو عبد الله الحسين محمد النحوي البارع.
- ۱۱ - محمد بن احمد بن يحيى الديباجي.
- ۱۲ - محمد بن عبد الباقي بن محمد بن عبد الله.
- ۱۳ - احمد بن على بن محمد بن الحسين.

-----  
(۱) در شرح حال ابن بابویه پدر صدوق.

- ۱۴ - هبة الله بن احمد بن عمر الجريري بن عبد الله السبكي.
- ۱۵ - ثعلب بن جعفر بن احمد السراج.
- ۱۶ - عبد الرحمن بن عبد الرحمن بن محمد بن عبد الواحد القزاز.
- ۱۷ - أبو محمد عبد الله بن محمد بن نجا بن محمد بن علي المعروف بابن شاسل.
- ۱۸ - علي بن عبيدالله بن الراعوني.
- ۱۹ - احمد بن محمد بن عبد العزيز العباسي.
- پس از ذکر اينها رافعي نوشته است: اجازوا لهم (له ظاهر) مسموعاتهم واجازاتهم في سنة اثنتين وثلاث وعشرين وخمسائة. سپس به ذکر مشايخي كه فقط مسموعات را به منتجب الدين اجازه داده اند به اين شرح پرداخته است.
- ۲۰ - منصور بن محمد بن الحسن أبو المظفر الطالقاني.
- ۲۱ - هبة الله بن عبد الله الواسطي.
- ۲۲ - عبد الوهاب بن المبارك بن احمد بن الحسن الانماطي.
- ۲۳ - أبو القاسم زاهر بن طاهر الشحامي.
- ۲۴ - وجيه الدين بن طاهر.
- ۲۵ - القاضي عبد الكريم بن اسحاق بن سهلويه.
- ۲۶ - أبو جعفر محمد بن زيد بن محمد الهاروني.
- ۲۷ - أبو نصر الفضل بن محمد النصري الحسني.
- اينان كه برشمرديم تمام از مشايخ بغداد بودند و پس از ذكر اينها رافعي مشايخ طبرستان را كه مسموعات و اجازات خود را به منتجب - الدين اجازه دادند ذكر کرده و گفته است:
- ۲۸ - اسماعيل بن ابي الفضل الناصحي.
- ۲۹ - أبو القاسم محمد بن اميرك بن عبد الملك.
- ۳۰ - أبو ثابت صالح بن الخليل الروياني.
- ۳۱ - أبو الحسين بن ذكوان بن احمد الخطيب.
- ۳۲ - أبو هاشم احمد بن ابي مسلم الانصاري.

- ۳۳ - ملكة بنت الامام ابى الفرج محمد القزويني.
- ۳۴ - أبو بكر لاحق بن بNDAR الخياط.
- ۳۵ - أبو العباس احمد بن ابراهيم الاخباري.
- ۳۶ - على بن ابى صادق السعدى.
- ۳۷ - سعد بن الحسن بن محمد الخطيب.
- سپس گفته است دو برابر این اشخاص که بر شمردیم از مشایخ طبرستان به منتجب الدین اجازه داده اند و پس از آن به ذکر سایر مشایخ منتجب الدین پرداخته و گفته است: و كذلك.
- ۳۸ - محمد بن على بن محمد بن ياسر الخبائى.
- ۳۹ - الحافظ أبو جعفر محمد بن ابى على الحسن بن محمد بن الحسن الهمداني.
- ۴۰ - عبد الخلاق بن عبد الواسع بن عبد الهادى الانصاري.
- ۴۱ - عبد الغفار بن محمد بن عثمان القومسانى.
- ۴۲ - الحسن بن عبد الواحد بن احمد بن عبد الله بNDAR.
- ۴۳ - محمد بن عبد الرحمن بن ابى بكر الخطيب الكشمينى.
- ۴۴ - عبد الله بن احمد بن محمد البزاز.
- ۴۵ - محمد بن ابى نصر شجاع بن ابى بكر احمد اللفتوانى الحافظ.
- ۴۶ - ام ابراهيم فاطمة بنت عبد الله بن احمد الجوردانية.
- ۴۷ - اسماعيل بن محمد بن فضل الحافظ.
- ۴۸ - أبو نصر الحسن بن محمد بن ابراهيم.
- ۴۹ - ابوالوفا احمد بن ابراهيم بن عبد الواحد بن ابى ذر الصالحانى
- ۵۰ - الحسن بن الفضل بن الحسن الادمى.
- ۵۱ - اسماعيل الحمامى.
- ۵۲ - محمد بن الهيثم.
- ۵۳ - ابى عاصم قيس بن محمد المؤذن.
- ۵۴ - أبو المحاسن عبد الرحيم بن الشافعي الرعوى.

۵۵ - أبو الفضل الكرجی .

فهرست منتجب الدین

منتجب الدین از میان آثار مفیدی که از خود به یادگار باقی نهاده بوسیله کتاب کوچک خود بنام " فهرست علماء شیعه " حق بزرگی بر گردن پیروان این مذهب گذاشته، و به سبب آن نام نیک گروهی را از علمای اعلام و زعمای اسلام در صفحه روزگار زنده نگاهداشته است، لیکن نظر به اجمال و اختصار بسیار که در جمع و تألیف آن به کار رفته است استفاده از آن در غالب موارد بدون مراجعه به گوشه و کنار برای خواص بسیار سخت و دشوار، بلکه گاهی ممتنع و محال است، تا چه رسد به غیر اهل فضل که طبقه عوام باشند، از این روی به غایت درجه محتاج به شرح و بیان و توضیح و تبیان است، نظر به اهمیت این کتاب بزرگان شیعه پیوسته به استنساخ و نقل روایت و حفظ نسخه آن مبادرت کرده اند چنان که مثلاً شهید اول رضوان الله علیه شخصا به استنساخ این نسخه پرداخته است و در حقیقت نسب نسخ فعلی فهرست منتجب الدین به این بزرگوار می‌رسد و نیز بعد از وی تمام علمای تراجم خلفا عن سلف مطالب آن را در کتب خود نقل کرده اند و بیانات آن را به نظر احترام نگریسته و در اعلی درجه قبول قرار داده اند حتی در این اواخر زعیم شیعه و عالم منحصر به فرد عصر خود آیت الله بروجردی قدس سره به ترتیب آن پرداخته، و در مقدمه کتاب " جامع الروات " به آن اشاره کرده اند و خود آن مرحوم شفاهما در نخستین جلسه ای که ضمن ملاقاتش را دریافتم بعد از اظهار مراحم کتابهایی برای من پیشنهاد کردند، و اظهار داشتند که " باید شما به طبع و تصحیح اینها پردازید " نگارنده نظر به آنکه به تصحیح تفسیر " جلاء الاذهان " اشتغال داشتم، انجام امر را موکول به فراغت از تصحیح کتاب مذکور کردم، ایشان سپس چندین کتاب دیگر را نیز پیشنهاد فرمودند، و من ضمن اعتذار هیچیک را نپذیرفتم ولی چون این امتناع من تا حدی خلاف

ادب و اخلاق به نظر مرسید عرض کردم که شما چنان که در مقدمه "جامع الروات" یاد فرموده اید، به ترتیب فهرست منتخب الدین پرداخته اید و چون چند سالی است نگارنده نیز نظر به علاقه ای که به علم رجال دارم با این کتاب مأنوس بوده ام و مخصوصاً در تصحیح کتاب "النقض" بر حسب ضرورت از اول تا آخر و مکرر در مکرر با نهایت دقت و مراجعه به نسخ عتیقه آن را مورد ملاحظه و مطالعه قرار داده ام و به اهمیت آن بیش از پیش پی برده مقام و ارزش آن را چنان که شاید و باید فهمیده ام و نظر به کثرت فواید و اهمیت تصحیح آن با توجه به فوایدی که در این مدت مدید بدست آورده ام مایلم که به طبع کتاب مذکور با ذکر آن فواید پردازم، و اگر حضرتعالی کتاب مرتب شده خود را لطف کنید من حاضر هستم آن را ملاک قرار دهم، و فواید را در آن ضمن بنگارم، زیرا نسخه مرتب شده حاجت به فهرست دیگر بار نخواهد داشت، ایشان از این پیشنهاد نگارنده بسیار مبتهج گردیده و فرزند ارجمند خود اعنی خلف صدق وی عمدة الفضلاء آقای آقا سید محمد حسن دام مجده و بقاءه را امر فرمودند که آن نسخه را بیاورند، ایشان نسخه را آوردند، و حضرت آیت الله شروع کردند به ذکر زحماتی که در تنظیم و ترتیب آن متحمل شده بودند و فرمودند: مدت مدیدی نظر به اهمیت این فهرست برای این کار صرف عمر کرده ام که فی الواقع بالغ بر چندین سال مشود.

پس از این مذاکرات قرار شد که از نسخ عتیقه و نفیسه ای که پیش نگارنده است ایشان نیز استفاده فرموده و نسخه ترتیب شده خود را مکمل تر و مجهزتر ساخته به نگارنده بدهند تا بطبع آن اقدام شود، لیکن نظر به گرفتاریهای زیادی که لازمه زعامت و ریاست عامه است و مخصوصاً برای مثل ایشان که غالب اوقاتشان را فرا میگرفت فرصت زیادی باقی نگذاشته بود، که این کار را به زودی به پایان رسانیده و نسخه خود را آماده چاپ نمایند، به این جهت مهمترین نسخه از آن کتاب را نیز که پیش نگارنده بود (به خط شیخ حر عاملی) از نظر گذرانده



و عودت دادند، و ایام به همین ترتیب گذشت تا بالاخره بدرود حیات گفته به رحمت ایزدی پیوستند.

غرض از این بیانات روشن ساختن اهمیت فهرست منتجب الدین بود که في الجملة معلوم گردید بیشتر از این به اطاله این مطلب نپرداخته و از ذکر اهمیت کتاب تنها به نکات و اشارات فوق اکتفا مورزیم. " نظر مرحوم عباس اقبال آشتیانی درباره منتجب الدین و کتاب او " در مقدمه کتاب " معالم العلماء " مرحوم عباس اقبال دانشمند فقید چنین منگارد " منتجب الدین علی بن ابی القاسم القمی که کتاب او " اسماء مشایخ الشیعة ومصنفیهم " نام دارد و او این کتاب را به امر عز الدین یحیی بن ابی الفضل محمد الشریف المرتضی نقیب قم و ری و آبه به رشته تألیف در آورده است، و چون این عز الدین یحیی به شرحی که در تواریخ معتبره مذکور افتاده در سال ۵۹۲ بدست علاء الدین تکشی خوارزمشاه به قتل رسیده پس معلوم میشود که تاریخ تألیف فهرست منتجب الدین مقدم بر سال ۵۹۲ است، و چون مؤلف آن قطب راوندی معروف را که به سال ۵۷۳ فوت کرده بصیغة " رحمة الله " دعا میکند معلوم میشود که تألیف این کتاب بین سنوات ۵۷۳ - ۵۹۲ اتفاق افتاده است، و قریب به یقین است که منتجب الدین در موقع تألیف فهرست خود از معالم العلمای ابن شهر آشوب اطلاعی بدست نیاورده بوده، چه صریحا منویسد که عز الدین یحیی به او مکفته است که بعد از شیوخ طوسی کتابی در این موضوع تصنیف نشده است، و یا آنکه در موقع تألیف این کتاب هنوز ابن شهر آشوب کتاب خود را به رشته نگارش نیاورده بوده است.

شیخ حر عاملی در پشت نسخه فهرست منتجب الدین به خط خود چنین نوشته " به خط الشهيد کذا " دیباجة الاصل هكذا:

" کتاب فهرست اسماء علماء الشیعة ومصنفیهم جمع الشیخ الامام الحافظ السعید منتجب الدین موفق الاسلام سید الحافظ رئیس النقلة سید الأئمة والمشایخ خادم حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله ابی

الحسن علي بن عبيدالله بن الحسن بن الحسين بن بابويه قدس الله روحه  
و روح اسلافه ".  
به خط الحمداني:  
" رواية العبد المفتقر إلى غفران ربه محمد بن محمد بن علي  
الحمداني القزويني عنه ".  
و به خط غياث الدين ابن طاووس:  
" رواية عبد الكريم بن احمد بن طاووس الحسيني، عن نصير الدين  
الوزير محمد بن محمد بن الحسن الطوسي، عن محمد بن محمد بن علي  
الحمداني، عن المصنف ".  
و به خط سيد صفى الدين محمد بن معد رحمه الله:  
" رواية ابي جعفر محمد بن معد بن علي بن راقع بن ابي الفضائل  
معد بن علي بن حمزة القاضي بن علي بن احمد بن موسى بن ابراهيم  
بن موسى الكاظم عليه السلام اجازة عن الشيخ محمد بن محمد الحمداني،  
عن المصنف ".  
و به خط الشيخ سديد الدين يوسف بن المطهر رحمه الله:  
" رواية يوسف بن مطهر عن احمد بن يوسف العريضي العلوي  
الحسيني، عن محمد بن محمد بن علي الحمداني، عن مصنف ".  
و به خط الشهيد قدس سره:  
" قال العبد المفتقر إلى كرم ربه محمد بن مكى انى ارويه عن  
شيخى الامامين عميد الدين عبد المطلب بن الاعرج الحسيني وفخر الدين  
محمد بن الامام جمال الدين الحسن بن المطهر، عن شيخهما جمال -  
الدين، عن والده حديد الدين، وعن ابن طاووس، عن بن معد، وعن  
خوجه نصير الدين، عن الحمداني، وارويه عن السيد النسابة العلامة  
تاج الدين ابي عبد الله محمد بن القاسم بن معيه الحسيني رضى الدين  
علي بن سيد غياث الدين عبد الكريم بن طاووس، عن والده، عن  
الحمداني، عن المصنف رحمهم الله اجمعين.  
نقل هذا الكتاب مع هذه المخطوط الشريفه من خط السيد علي

بن ابی الحسین، وهو نقله عن خط الشهيد الثاني، وهو نقله عن خط الشهيد الاول، وهو عن خط الحمدانی تلمیذ المصنف، وهو نقله عن نسخة الاصل والله الموفق.

کاتبه نفسه محمد بن الحسن الحر.

" علامه مجلسی در جلد اجازات بحار بعد از آنکه فهرست منتجب الدین را تماماً نقل کرده گفته است.

ثم فهرست اسماء علماء الشيعة ومصنفيهم قوبلت بنسخة منتسجة من نسخة شيخنا الشهيد الثاني قدس الله روحه و نسخة قوبلت من خط الشهيد فصحت الا ما زاغ عنه البصر والحمد لله رب العالمين. كتاب فهرست اسماء علماء الشيعة ومصنفيهم جمع الشيخ الامام الحافظ السعيد منتجب الدين موفق الاسلام سيد حفاظ رئيس النقلة سيد الأئمة والمشايخ خادم حديث رسول الله صلى الله عليه وآله ابى الحسين على بن عبيدالله بن الحسن بن الحسين بن بابويه قدس الله روحه والسلام.

به خط السيد الامام غياث الدين ابن طاووس في هذا الموضع هكذا. رواية عبد الكريم بن احمد بن طاووس الحسيني عن نصير الدين الوزير محمد بن محمد بن الحسن الطوسي عن محمد بن محمد بن علي الحمداني القزويني عن المصنف.

و به خط الشيخ الامام سديد الدين يوسف بن المطهر هكذا. ونسخة هذه الخطوط به خط شيخنا الشهيد والحمد لله رب العالمين. \* \* \*

اکنون به خواست خداوند متعال متن فهرست منتجب الدین را که به قدر مقدور تصحیح شده است و رجال آن تخریج گردیده ماوریم و سپس یادداشت‌هایی به آن اضافه میکنیم و پیش از ذکر کتاب لازم مدانم مقدمه جلد بیست و پنجم بحار الانوار که مرحوم مجلسی فهرست منتجب الدین را در اول آن ذکر کرده بنگاریم (۱).

(۱) در چاپ جدید حروفی در جزء یکصد و پنج میباشد. مصحح

علامه مجلسی جلد بیست و پنجم بحار را چنین آغاز کرده است:  
ثم قد كان في عزمي ان نورد في هذا المجلد من كتب الرجال  
وكتب الفهارس ايضا، كتاب اختيار رجال الكشي: وكتاب رجال ابن  
الغضائري، وكتاب رجال ابن طاووس، وكتاب الرجال الشيخ الطوسي،  
وكتاب فهرسه، وكتاب رجال النجاشي، وكتاب رجال معالم العلماء  
لابن شهر آشوب، وكتاب فهرس الشيخ منتجب الدين إلى غير ذلك  
من كتب الرجال، و لكن لما رأينا ايراد تلك الكتب في هذا الكتاب  
مهملا لان تلك كتب مشهورة متداولة كثيرة الوجود بين طلبته، على  
انه قد جمع السيد الفاضل ميرزا محمد الاستر آبادي قدس سره ايضا  
جميع تلك الكتب في رجاله الكبير، وكتابه شايع معروف، و لكن لما  
لم يذكر فيه من كتاب فهرس الشيخ منتجب الدين الا قليلا مع كونه  
انفع فيما قصدناه هنا فلذلك اعرضنا عن ايراد تلك الكتب في هذا  
الكتاب، فاقصرنا من بينها على ايراد كتاب فهرس الشيخ منتجب الدين  
المذكور لكونه اكثر فائدة و اقل وجودا من الباقي.  
(در تأييد كلام علامه مجلسی باید تذكر دهيم كه قاضی نور الله  
شوشتری عليه الرحمه نیز با تمام احاطه ای كه بر كتب داشته این كتاب  
را ندیده و از فوائد آن بهره مند نشده است).  
.... فذكرنا في هذا الكتاب اولا كتاب الفهرس المشار إليه  
بتمامه ثم تبعا به بذكر اجازات اصحابنا على ترتيب درجاتهم وترتب  
اعصارهم..  
تا آنکه فرموده:  
باب ايراد كتاب فهرس الشيخ منتجب الدين المذكور بتمامه من  
غير تصرف فيه به ترتيب ولا جرح ولا تعديل له قال قدس سره:

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذى تفرد بالقدرة والسناء (١) وتوحد بالعزة والبهاء  
وتطول بسبوغ النعماء وتفضل بجزيل العطاء حمدا نستوجب به رضوانه  
ونستحق به غفرانه، والصلاة على سيد المنادين والحاضرين محمد  
وآله و اهل بيته الطيبين الطاهرين، ماذر شارق ولاح بارق.  
و بعد:

فقد حضرت على مجلس سيدنا ومولينا الصدر الكبير الامير (٢)  
الامام السيد الاجل الرئيس الانور الاطهر الاشرف المرتضى المعظم  
عز الدولة والدين، شرف الاسلام والمسلمين، رضى الملوك والسلاطين،  
ملك النقباء في العالمين، اختيار الايام، افتخار الانام، قطب الدولة،  
ركن الملة، عماد الامة، عمدة الملك، سلطان العترة الطاهرة، عمدة -  
الشريعة، (٣) رئيس رؤساء الشيعة، و صدر علماء العراق، قدوة الاكابر  
معين الحق، حجة الله على الخلق، ذى الشرفين، كريم الطرفين، نظام  
الحضرتين، جلال الاشراف، سيد امراء السادة، (٤) شرقا وغربا، قوام  
آل رسول الله، ابى القاسم يحيى بن الصدر السعيد المرتضى الكبير،

(١) در نسخه اجازات: الثناء.

(٢) كلمه " الامير " در نسخه شيخ حر عليه الرحمه نيست.

(٣) نسخه شيخ حر: عمدة الشرائع.

(٤) نسخه اجازات: السادات.

شرف الدولة والدين، عز الاسلام والمسلمين، ابي الفضل محمد بن الصدر  
السعيد المرتضى الكبير، عز الدولة والدين، شرف الاسلام والمسلمين،  
ابي الفضل محمد بن السيد الاجل الامام المرتضى الكبير، الاعلم،  
الا زهد، ذى الفخرين، نقيب النقباء، سيد السادات، ابي الحسن  
المطهرين، السيد الاجل الزكي، ذى الحسين ابي القاسم على ابن ابي  
الفضل محمد بن ابي القاسم على بن ابي جعفر محمد بن حمزة احمد بن  
محمد بن اسماعيل ادبياج، صاحب ابي الصرايا (١) بن محمد الاكبر  
المحدث العالم الملقب بالارقط بن عبد الله الباهرين بن الامام زين -  
العابدين ابي محمد ويقال: ابي القاسم ويقال: ابي الحسن، ويقال: ابي  
بكر على بن الحسين السبط الشهيد سيد شهاب اهل الجنة ابي عبد الله  
بن مولانا امير المؤمنين و سيد الوصيين ابي الحسن، ويقال: ابي تراب  
على المرتضى ابن ابي طالب صلوات الله عليهم اجمعين و ادام معاليه  
واهلك اعاديه، الذى هو ملك السادة ومنبع السعادة، وكهف الامة  
وسراج الملة، وطود الحلم والرزانه (٢) وقس القس (٣) و الابانة،  
وعلم الفضل والافضال، ومقتدى العترة والال، وسلالة من نجل النبوة،  
وفرع من اصل الفتوة، وعضو من اعضاء الرسول، و جزء من اجزاء  
الوصي والبتول، واحدا لقوم الذين ولاؤهم برزخ بين النعيم والجحيم،  
متعته (٤) الله بأيامه الناضرة، ودولته الزاهرة، ومحاسنه التى بها  
سار (٥)، وملك الرشاد، (٦).

فعرض على كتاب الاربعين عن الاربعين في فضال امير المؤمنين  
عليه السلام، تصنيف شيخ الاصحاب ابي سعيد محمد بن احمد بن الحسين

-----  
(١) نسخه اجازات: صاحب السرايا.

(٢) تصحيح احتمالى است و در نسخه ها " الدراية " است.

(٣) در قاموس گفته القس مثلته تتبع الشئ وطلبه. و در منتهى الارب گفته " قس

مثلث " در پي چيزى شدن و جستن آن.

(٤) نسخه شيخ حر: " متع " و ظاهرا " متعنا " صحيح باشد.

(٥) نسخه اجازات: صار.

(٦) نسخه شيخ حر: ملك الورد.

النيسابوري قدس الله روحه ونور ضريحه، وكان يتعجب منه!  
وقد جرى أيضا في اثناء كلامه ان شيخنا الموفق السعيد ابا جعفر  
محمد بن الحسن بن علي الطوسي رفع الله منزلته، قد صنف كتابا في  
اسامي مشايخ الشيعة ومصنفيهم، و لم يصنف بعده شئ من ذلك.  
فقلت: لو اخر الله تعالى اجلى وحقق املى اضفت إليه ما عندي  
من اسماء مشايخ الشيعة ومصنفيهم، الذين تأخر زمانهم عن زمان الشيخ  
ابي جعفر رحمه الله، و عاصروه.  
واجمع ايضا في كتاب حديث الاربعين عن الاربعين في فضائل امير -  
المؤمنين عليه السلام ليكون المنفعة به عامة، واخدم بهما الحضرة  
العليا والسدة السعيا (١).  
ولما انفضلت عن جنابه الاقدس شرعت في جمع ما عندي من -  
الاسامي (٢) اولا، و جمع الاربعين ثانيا.  
و من الله استمد المعونة والتوفيق في الاتمام، فانه القادر على  
تيسير كل مرام، وبنيته على حروف المعجم، اقتداء بالشيخ ابي جعفر،  
وليكون اسهل ماخذا و من الله التوفيق.

-----  
(١) نسخه شيخ حر: الشماء.

(٢) نسخه شيخ: الاسماء.

باب الالف

[١]

الشيخ الثقة التقى (١) أبو بكر احمد بن الحسين بن احمد النيسابوري الخزاعي، نزيل الري والد الشيخ الحافظ عبد الرحمن. عدل عين دين، قرء على السيدين المرتضى والرضى والشيخ ابي جعفر الطوسي رحمهم الله، له " الامالى " في الاخبار اربع مجلدات و كتاب " عيون الاحاديث " و " الروضة " في الفقه و " السنن " و " المفتاح " في الاصول و " المناسك ".  
اخبرنا بها الشيخ الامام السعيد ترجمان كلام الله تعالى جمال الدين أبو الفتوح الحسين بن على بن محمد بن احمد الخزاعي الرازي النيسابوري عن والده عن جده عنه (٢).

[٢]

الشيخ المفسر أبو سعيد اسماعيل بن على بن الحسين السمان. ثقة، وای ثقة، حافظ، له " البستان في تفسير القرآن " عشر مجلدات و كتاب " الرشاد " في الفقه و " المدخل " في النحو و

-----  
(١) كلمه " التقى " در نسخه شيخ حر نيست.  
(٢) امل الامل ٤٥٨ منهج المقال ٣٤ منتهى المقال ٣٢ جامع الرواة ١ / ٤٦ روضات الجنات ١٨٤ تنقيح المقال / ٥٦١.



" الرياض " في الاحاديث و " سفينة النجاه " في الامامه و " كتاب الصلاة " و " كتاب الحج " و " المصباح " في العبادات و " النور " (١) في - الوعظ.

اخبرنا بها السيدان المرتضى والمجتبى ابنا الداعي الرازي الحسيني، عن الشيخ الحافظ المفيد ابى محمد عبد الرحمن بن احمد النيسابوري عنه (٢).

[٣ و ٤]

الشيخان الثقتان أبو ابراهيم اسماعيل (٣) و ابو طالب اسحاق (٤) ابنا محمد بن الحسن بن الحسين بن بابويه. قرأ على الشيخ الموفق ابى جعفر قدس الله روحه جميع تصانيفه، ولهما روايات الاحاديث ومطولات ومختصرات في الاعتقاد عربية وفارسية.

اخبرنا بها الشيخ الوالد موفق الدين عبيدالله بن الحسن بن الحسين بن بابويه عنهما.

[٥]

السيد أبو المعالى اسماعيل بن الحسن بن محمد الحسنى (٥) النقيب بنيسابور.

فاضل، ثقة، له كتاب " انساب الطالبيه " و كتاب " شحون الاحاديث " و " زهرة الحكايات " (٦).

اخبرنا بها الشيخ الامام جمال الدين أبو الفتوح الخزاعى عن جده عنه (٧).

(١) نسخه شيخ حر: والنون.

(٢) امل الامل ٤٦٣، منتهى المقال ٥٧، جامع الرواة ١ / ٩٩، روضات ٣١، تنقيح المقال ١ / ٤٠.

(٣) روضات الجنات ٥٥٧.

(٤) امل الامل ٤٦٢، روضات الجنات ٥٥٧.

(٥) نسخه اجازات: الحسينى.

(٦) امل الامل، زهرة الرياض.

(٧) امل الامل ٤٦٢ جامع الرواة ١ / ٩٥ منتهى المقال ٥٠، تنقيح المقال ١ / ١٢٣.

[٦]

الشيخ الفقيه آدم بن يونس بن ابي المهاجر النسفي.  
ثقة، عدل، قرء على الشيخ ابي جعفر قدس الله روحه تصانيفه. (١)

[٧]

القاضي احمد بن احمد بن محمد دعويدار (٢) القمي.  
صالح، ثقة، حافظ الاحاديث روى عنه المفيد عبد الرحمن  
النيسابوري (٣).

[٨]

السيد الجليل الثقة اسماعيل بن حيدر بن حمزة العلوي العباسي.  
صالح، محدث، روى عنه ايضا المفيد عبد الرحمن (٤).

[٩]

الشيخ أبو الفتح احمد بن عيسى بن محمد الخشاب الحلبي  
فقيه، دين (٥).

[١٠]

الشيخ أبو محمد الياس بن محمد بن هشام (٦).  
ثقة، عين.

[١١]

الشيخ اردشير بن ابي الماجدين ابن ابي الفاخر الكابلي.  
فقيه، ثقة، قرء على الشيخ ابي علي الحسن بن ابي جعفر  
رحمهم الله (٨).

-----  
(١) امل الامل ٤٥٨، منهج المقال ١٥، منتهى المقال ١٧، جامع الرواة ج ٨١،  
تنقيح المقال ١ / ٢.

(٢) امل الامل المدعو بدل. نسخه شيخ حر: محمد بن دعويدار.

(٣) امل الامل ٤٥٨، جامع الرواة ١ / ٤٧.

(٤) امل الامل ٤٦٢، جامع الرواة ١ / ٩٥٨، تنقيح المقال ١ / ١٣.

(٥) امل الامل ٤٦٠، منتهى الامقال ٣٩، جامع الرواة ١ / ٥٧، تنقيح المقال ١ / ٧٦.

(٦) امل الامل: همام.

(٧) امل الامل ٤٦٣، روضات الجنات ٧٣٧، جامع الرواة ١ / ١٠٨، تنقيح المقال

١ / ١٥٣.

(٨) امل الامل ٤٦٢، جامع الرواة ١ / ٧٨، تنقيح المقال ١ / ١٠٧.

[١٢]

الشيخ اسماعيل بن محمود بن اسماعيل الحلبي (١).  
فقيه، اديب، قرأ ايضاً ابى على الشيخ على (٢).

[١٣]

الشيخ اسعد بن سعد بن محمد الحمامي الرازي.  
فقيه، صالح، قرأ على الشيخ الامام الجد (٣) شمس الاسلام الحسن  
بن الحسين بن بابويه رحمهم الله (٤).

[١٤]

الشيخ الافضل احمد بن على المهابادي.  
فاضل، متبحر، له كتاب " شرح اللمع " وكتاب " البيان " في النحو  
وكتاب " التبيان " في التصريف و " المسائل النادرة " في الاعراب.  
اخبرنا بها سبطه الامام العلامة افضل الدين الحسن بن على  
المهابادي عن والده عنه (٥).

[١٥]

الفقيه الثقة معين الدين اميركا بن ابى اللجيم بن اميره  
المصدرى (٦) العجلي.

مناظر، حاذق، وجه، استاد الشيخ الامام رشيد الدين عبد الجليل  
الرازي المحقق، وله تصانيف في الاصول منها " التعليق الكبير " و  
" التعليق الصغير " " الحد " و " رسائل شتى " (٧).  
اخبرنا بها الشيخ الامام رشيد الدين عبد الجليل الرازي المحقق  
عنه (٨).

(١) نسخه شيخ حر " الجبلى " .

(٢) امل الامل ٤٦٣، جامع الرواة ١ / ١٠٢، تنقيح المقال ١٤٤ .

(٣) لجد مؤلف است.

(٤) امل الامل ٤٦٢، منهج المقال ٥٤ جامع الرواة ١ / ٩٠، تنقيح المقال ١ / ١٢٤ .

(٥) امل الامل ٤٦٠ جامع الرواة ١ / ٥٥، تنقيح المقال ١ / ٧٢ .

(٦) امل الامل " الصدرى " .

(٧) النقض ١٧٣ و ١٩١، امل الامل ٤٦٣ جامع الرواة ١ / ١٥٣، نسخه شيخ حر

الحدود مسائل شتى.

(٨) امل الامل: " صارم بن اسكندر " .

[١٦]

الامير الزاهد صارم الدين اسكندر (١) بن دوريبس بن عكير (٢)  
الورشيدى الخرقاني، من اولاد مالك بن الحارث الاشر النخعي.  
صالح، ورع، ثقة (٣).

[١٧]

السيد زين الدين اميرة بن شرف شاه الحسينى (٤).  
ثقة، قاضى قم (٥).

[١٨] السيد الاشراف بن الحسين بن محمد الجعفري.

ثقة، فاضل. (٦)

[١٩]

السيد مصباح الدين أبو ليلى احمد بن محمد بن احمد الحسينى (٧).  
عدل ثقة (٨).

[٢٠]

الشيخ وجيه الدين أبو طاهر احمد بن (محمد بن احمد بن) (٩)  
ابى المعالى.

فاضل، فقيه، ثقة (١٠).

[٢١]

الشيخ الاديب احمد بن عبد القاهر بن احمد القمى.

-----  
(١) امل الامل: صارم بن اسكندر.

(٢) نسخة شيخ حر: دوريبس بن عسكر.

(٣) النقض ٣٣٣ امل الامل ٤٦٢، منتهى المقال ٥٢، جامع الرواة ١ / ٩٠، تنقيح  
المقال ١ / ١٣٢.

٤ - نسخه شيخ حر: الحسنى.

(٥) النقض ١٦٤ و ٤٩٤، امل الامل ٤٦٣، جامع الرواة ١ / ١٠٩، تنقيح المقال  
١ / ١٥٣.

(٦) امل الامل ٤٦٣، جامع الرواة ١ / ١٠٦، تنقيح المقال ١ / ١٤٩.

(٧) نسخه شيخ حر: الحسنى.

(٨) جامع الرواة ١ / ٦٠، تنقيح المقال ١ / ٨٠.

(٩) بين دو پرائنتر را نسخه اجازات ندارد.

(١٠) امل الامل ٤٦٠، جامع الرواة ١ / ٤٠، تنقيح المقال ١ / ٤٩.

فاضل، ثقة. (١).

[٢٢ - ٢٣]

الشيخ أبو منصور ابراهيم بن علي بن محمد المقرئ الرازي.  
وابنه اسعد

فاضلان، صالحان، (٢).

[٢٤]

الشيخ الامام فخر الدين أبو سعيد احمد بن محمد بن احمد الخزاعي،  
ابن اخي الشيخ الامام جمال الدين ابي الفتوح.

عالم، صالح ثقة (٣).

[٢٥]

السيد تاج الدين ابراهيم بن احمد بن محمد الحسيني الموسوي  
الرومي، نزيل دار النقابة بالري (٤).

فاضل، مقرئ (٥).

[٢٦] السيد ركن الدين ابراهيم بن محمد بن تاج الدين الحسيني  
الكيسكي.

عالم، زاهد (٦).

[٢٧]

السيد شرف الدين أبو هاشم اسحاق بن اميركا بن كرامي الجعفري.  
عالم، صالح (٧).

[٢٨]

السيد صدر الدين احمد بن المرتضى بن المنتهي الحسيني

- 
- (١) امل الامل ٤٥٩، جامع الرواة ١ / ٥٢، تنقيح المقال ١ / ٦٤.  
(٢) امل الامل ٤٥٨، جامع الرواة ١ / ٢٨، تنقيح المقال ١ / ٢٧.  
(٣) امل الامل ٤٦٠، جامع الرواة ١ / ٦١، تنقيح المقال ١ / ٨٠.  
(٤) كلمة " بالري " در امل الامل ليست.  
(٥) امل الامل ٤٥٨، جامع الرواة ١ / ١٨، تنقيح المقال ١ / ١٣.  
(٦) امل الامل ٤٥٨، جامع الرواة ١ / ٣١، تنقيح المقال ١ / ٣١.  
(٧) امل الامل ٤٦٢، جامع الرواة ١ / ٨٠، تنقيح المقال ١ / ١١٢.

المرعشي.

عالم، صالح، (١).

[٢٩]

الشيخ الامام جمال الدين احمد بن الحسين بن محمد بن حمدان  
الحمداني.

عالم، ورع، شهيد. (٢)

[٣٠]

الشيخ جمال الدين احمد بن علي بن اميركا القوسيني، (٣).  
فاضل، ورع، له كتاب " كشف النكات " (٤) في علل النجاة،  
قرأته عليه (٥).

[٣١] السيد علاء الدين أبو يعلى بن عبد الله (٦) بن احمد (بن

حمزة) (٧) الجعفري قاضي الروم وارمينية.

عالم، صالح (٨).

[٣٢]

الشيخ معين الدين أبو جعفر بن الفقيه اميركا بن ابي اللجيم  
المصدرى.

المقيم بقريه جنبك (٩) فقيها، عالم، صالح (١٠).

- 
- (١) امل الامل ٤٢١، جامع الرواة ١ / ٧٢، تنقيح المقال ١ / ٩٦.  
(٢) النقض ١٨١، امل الامل ٤٥٨، جامع الرواة ١ / ٤٨، تنقيح المقال ١ / ٥٨.  
(٣) امل الامل: القويني.  
(٤) نسخه اجازات و شيخ حر: كشف الزكاة.  
(٥) امل الامل ٤٥٩، جامع الرواة ١ / ٥٥، تنقيح المقال ١ / ٧١.  
(٦) شيخ حر فرموده است " لا يظهر لذكره هنا وجه بل ينبغي ذكره في حرف  
العين وله نظائر تأتي ".  
(٧) بين دو پرايتر از امل الامل است.  
(٨) امل الامل: عالم متعبد. امل الامل ٤٨٨، جامع الرواة ٢ / ٤٢٦ تنقيح: ٣  
باب كنى / ٤٠.  
(٩) امل الامل: جنبد.  
(١٠) امل الامل ٥١٤ در باب كنى.

[٣٣]

الشيخ رضى الدين أبو عنان احمد بن بندار.  
فاضل، عين (١).

[٣٤]

السيد أبو العباس احمد بن ابراهيم بن احمد الحسينى (٢).  
فاضل، ثقة (٣).

[٣٥]

الاجل خطير الدين أبو على اسعد بن حمد (٤) (حميد ظ) بن  
احمد بن اسعد القاسانى.  
فاضل، وجه (٥).

[٣٦]

السيد عماد الدين أبو القاسم احمد بن على (٦) بن ابى المعالى  
الزكى (٧) الحسينى.  
عالم، ورع، فاضل (٨).

[٣٧]

السيد كمال الدين أبو المحاسن احمد بن السيد الامام فضل الله بن  
على الحسينى الراوندى.  
عالم، فاضل، قاضى قاشان (٩).

-----  
(١) امل الامل ٥١٥ در باب كنى، جامع الرواة ٢ / ٤٠٨، تنقيح المقال ج ٣  
قسمت كنى والقاب ٢٩.

(٢) نسخه شيخ حر: الحسنى.

(٣) امل الامل ٤٥٨ جامع الرواة ١ / ٣٩، تنقيح المقال ١ / ٤٦.

(٤) نسخه شيخ حر: محمد.

(٥) امل الامل ٤٦٢، تنقيح المقال ١ / ٥٤، جامع الرواة ١ / ٨٩، تنقيح المقال  
١ / ١٢٣.

(٦) امل الامل: ابى على.

(٧) نسخه شيخ حر: بن الزكى.

(٨) امل الامل ٤٥٨، جامع الرواة ١ / ٤٠، تنقيح المقال ١ / ٤٩.

(٩) امل الامل ٤٦٠، جامع الرواة ١ / ٥٨، تنقيح المقال ١ / ٧٦.

[٣٨]

الشيخ مهذب الدين أبو ابراهيم احمد بن محمد الوهر گيني (١).  
عالم، صالح، له كتاب "الموضع" في الاصول و "تعليق التذكرة"  
(٢).

[٣٩]

الشيخ احمد بن علي بن احمد الزينو آبادي.  
عالم، صالح، دين (٣).

[٤٠]

السيد بهاء الدين أبو الفضل احمد بن المجتبي بن ابي سليمان  
الحسيني الموردي.  
عالم، صالح مقرئ (٤).

[٤١]

السيد بهاء الدين أبو الشرف احمد بن الحسين بن علي الحسيني  
المرعشي، نزيل الجبل الكبير.  
صالح (٥).

[٤٢]

السيد جلال الدين أبو الفضائل احمد بن عبد الله الجعفري.  
عالم، صالح (٦).

[٤٣]

الشيخ سديد الدين أبو محمد بن الحسن بن فادار (٧) القمي.  
فاضل، قاض (٨).

-----  
(١) امل الامل: الوهر گيسي.

(٢) امل الامل ٤٢١، جامع الرواة ١ / ٧١، تنقيح المقال ١ / ٩٥.

(٣) امل الامل ٤٥٩، جامع الرواة ١ / ٥٤، تنقيح المقال ١ / ٦٩.

(٤) امل الامل ٤٦٠ در اسماء جامع الرواة ١ / ٥٨، تنقيح المقال ١ / ٧٧.

(٦) امل الامل ٤٩٩، جامع الرواة ١ / ٥٢، تنقيح المقال ١ / ٦٥.

(٧) امل الامل داود، جامع الرواة مادر فادار، تنقيح المقال ما وراء.

(٨) امل الامل ٥١٥، جامع الرواة ٢ / ٤١٤، تنقيح ٣ قسمت كني والقاب: ٣٣.



[٤٤]

الشيخ الصائغ اسفنديار بن ابي الخير السيري (١).  
فقيه، دين (٢).

[٤٥]

السيد جلال الدين (٣) أبو يعلى (١٠) بن حيدر بن مرعشى  
الحسينى المرعشى.  
عالم، صالح (٥).

[٤٦]

السيد جمال الدين أبو غالب بن ابي هاشم الحسينى المرعشى.  
صالح (٦).

[٤٧]

السيد منتجب الدين أبو محمد (٧) بن المنتهى الحسينى  
المرعشى.

[٤٨ - ٤٩]

ابناه السيدان منتجب الدين احمد و جمال الدين أبو القاسم (٨).  
علماء، و صلحاء.

[٥٠]

السيد تاج الدين أبو يعلى بن ابي الهجاء العلوى العمرى.  
دين، صالح (١٠).

(١) نسخه اجازات: يسرى.

(٢) امل الامل ٤٦٢، جامع الرواة ١ / ٩٠، تنقيح المقال ١ / ١٢٤.

(٣) نسخه شيخ حر: جمال الدين.

(٤) نسخه اجازات: أبو على.

(٥) امل الامل ٥١٥، جامع الرواة ٢ / ٤٢٦، تنقيح: ٣ قسمت كنى والقاب: ٤٠.

(٦) امل الامل ٥١٥، جامع ٢ / ٤٠٩، تنقيح: ٣ قسمت كنى والقاب: ٣٠.

(٧) امل الامل ٥١٥، جامع ٢ / ٤١٥، تنقيح المقال: ٣ قسمت كنى والقاب: ٣٤.

(٨) امل الامل ٤٥٨، جامع ٢ / ٤١٥، تنقيح المقال: ٣ قسمت كنى والقاب: ٣٤.

(٩) امل الامل ٥١، جامع ٢ / ٤٢٦، تنقيح المقال: ٣ قسمت كنى والقاب: ٣٤.

(١٠) امل الامل ٥١٥، جامع ١ / ٤١٨، تنقيح المقال: ٣ باب كنى والقاب: ٠٤.

[٥١]

الشيخ شمس الدين أبو المفاخر بن محمد الرازي، مداح آل رسول الله صلى الله عليه وآله. صالح، فاضل (١).

[٥٢]

الشيخ شمس الدين أبو محمد أحمد بن محمد (٢) بن حيدر الشعري. عالم، صالح.

[٥٣]

الاديب نجيب الدين أبو القاسم بن ناصر بن ابي القاسم. صالح (٣).  
حرف الباء

[٥٤]

" الشيخ أبو الخير بركة بن محمد بن بركة الاسدي. فقيه، دين، قرء على شيخنا ابي جعفر الطوسي، وله كتاب " حقايق الايمان " في الاصول وكتاب " الحجج " في الامامة وكتاب " عمل - الاديان والابدان ".  
اخبرنا بها السيد عماد الدين أبو الصمصام ذو الفقار بن معبد الحسنى المروزي عنه (٤).

[٥٥]

الشيخ بابويه (٥) بن سعيد بن محمد بن الحسن بن بابويه. فقيه، صالح، مقرئ، قرء على شيخنا الجد شمس الاسلام الحسن بن الحسين بن بابويه وله كتاب حسن في الاصول والفروع سماه " الصراط

- 
- (١) امل الامل ٥١٥، جامع ١ / ٤١٨، تنقيح المقال قسمت كنى والقاب ٣٥.  
(٢) نسخه شيخ حر: أبو محمد بن محمد و به هر صورت يافت نشد.  
(٣) جامع ٢ / ٤١١ تنقيح المقال: ٣ قسمت كنى والقاب ٣١.  
(٤) امل الامل ٤٦٣، جامع الرواة ١ / ١١٦ تنقيح المقال ١ / ١٦٤.  
(٥) نسخه اجازات: بن بابويه.

المستقيم " قرأته عليه (١).

[٥٦]

السيد نجم الدين بدران بن الشريف بن ابي الفتح العلوى الحسينى الموسوي النسابة الاصبهاني. فاضل، محدث، حافظ، له كتاب " المطالب في مناقب آل ابي طالب.

اخبرني به الاجل ثقة الدين (٢) أبو المكارم هبة الله بن داود بن محمد الاصبهاني عنه (٣).

[٥٧]

السيد بدل كيا (٤) بن شرف شاه بن محمد الحسينى الرازي، فاضل، دين (٥).

[٥٨]

الشيخ بدر بن سيف بن بدر العربي، (٦) فقيه صالح، قرء على الشيخ ابي على بن الشيخ ابي جعفر الطوسى رحمهم الله وقرأت عليه (٧).

[٥٩]

السيد فخر الدين بابا بن محمد العلوى الحسينى الابى، صالح، دين (٨).

" حرف تاء "

[٦٠]

الشيخ التقى ابن نجم الحلبي.

(١) امل الامل ٤٦٣، منتهى المقال ٦٢، جامع الرواة ١ / ١١٥، روضات الجنات

٥٨٤، تنقيح المقال ١ / ١٦٠.

(٢) نسخه شيخ حر: تقى الدين.

(٣) امل ٤٦٣، منتهى ٦٢، جامع ١ / ١١٥، تنقيح المقال ١ / ١٦١.

(٤) امل الامل: بدر كيا.

(٥) امل ٤٦٣، جامع ١ / ١١٦، تنقيح المقال ١ / ١٦١.

(٦) جامع الرواة: العرنى.

(٧) امل ٤٦٣، جامع ١ / ١١٥، تنقيح المقال ١ / ١٦١.

(٨) امل ٤٦٣، جامع ١ / ١١٥، تنقيح المقال ١ / ١٦٠.

فقيه، عين، ثقة قرأ على الاجل المرتضى علم الهدى نضر الله وجهه  
وعلى الشيخ الموفق ابي جعفر، وله تصانيف منها " الكافي ".  
اخبرنا به غير واحد من الثقات عن الشيخ المفيد عبد الرحمن  
بن احمد النيسابوري الخزاعي عنه (١).

[٦١]

الشيخ التواب (٢) بن الحسن بن ابي ربيعة الخشاب البصري.  
فقيه، مقرئ، صالح قرء على الشيخ التقى الحلبي وعلى الشيخ  
ابي علي رحمهم الله (٣).

[٦٢]

السيد التقى بن طاهر (٤) بن الهادي الحسنى النقيب الرازي.  
فاضل، ورع، قرء على الاجل المرتضى ذى الفخرين المطهر  
اعلى الله درجته (٥).

[٦٣]

السيد سراج الدين المسمى تاج الدين بن محمد بن الحسين  
الكيسكى.

صالح، محدث (٦).  
" حرف الثاء "

[٦٤]

السيد الثائر بالله بن المهدي بن الثائر بالله الحسنى (٧) الجبلى.  
كان زيديا وادعى امامة الزيدية وخرج بجيلان، ثم استبصر

- 
- (١) امل ٤٦٤، منهج المقال ٧٣، جامع ١ / ١٣٢، منتهى ٩٦، روضات الجنات ١٦٨،  
تنقيح المقال ١ / ١٨٥ الكنى واللقاب ١ / ٩٧.  
(٢) نسخه اجازات: التراب.  
(٣) امل الامل ٤٦٤، جامع الرواة ١ / ١٣٣، تنقيح المقال ١ / ١٨٧.  
(٤) امل الامل: ابي طاهر.  
(٥) امل ٤٦٤، جامع ١ / ١٣٢، تنقيح المقال ١ / ١٨٥.  
(٦) النقض ١٧٥، امل ٤٦٤، جامع ١ / ١٣٢.  
(٧) امل: الحسينى.

فصار اماميا، وله رواية الاحاديث وادعى انه شاهد صاحب الامر (ع) وكان يروى عنه اشياء (١).

[٦٥]

الشيخ الامام أبو الفضل ثابت بن عبد الله بن ثابت اليشكري، من اولاد ثابت البناني.

فاضل، عالم، ثقة، قرء على الاجل المرتضى علم الهدى رفع الله درجته وله كتاب "الحجة" في الامامة وكتاب "منهاج الرشاد" في الاصول والفروع (٢).

[٦٦]

الشيخ ثابت بن احمد بن عبد الوهاب الحلبي. فقيه، صالح قرأ على الشيخ التقى رحمهم الله تعالى (٣).

"حرف الجيم"

[٦٧]

الشيخ الجليل أبو عبد الله جعفر بن محمد الدورستاني، ثقة، عين، عدل، قرء على شيخنا المفيد ابي عبد الله محمد بن محمد ابن نعمان الحارثي البغدادي المعروف بابن المعلم (٤) وعلى الاجل المرتضى علم الهدى أبو القاسم على قدس الله ارواحهم وله تصانيف منها كتاب "الكفاية" في العبادات وكتاب "عمل يوم وليلة" وكتاب "الاعتقاد".

اخبرنا به الشيخ الامام أبو الفتوح الحسين بن علي الخزاعي، عن الشيخ المفيد عبد الجبار المقرئ الرازي عنه رحمهم الله (٥).

[٦٨]

السيد أبو ابراهيم جعفر بن علي بن جعفر الحسيني.

- (١) امل ٤٦٤، جامع ١ / ١٣٩، تنقيح المقال ١ / ١٨٨.
- (٢) امل الامل ٤٦٤، جامع الرواة ١ / ١٣٢، تنقيح المقال ١ / ١٨٨.
- (٤) نسخه اجازات: بابن العلم.
- (٥) النقص ١٠٩ و ١٨١، امل الامل ٤٦٥، منهج المقال ٨٥، منتهى المقال ٧٩، روضات الجنات ١٤٤، جامع ١ / ١٥٨، تنقيح المقال ١ / ٢٢٤ الكنى واللقاب ٢ / ٢١١.

ثقة، محدث قرء على شيخنا الموفق ابي جعفر رحمهما الله (١).  
[٦٩]

السيد أبو ابراهيم جعفر بن محمد بن مظفر الحسيني (٢).  
الواعظ، ثقة، ورع (٣).  
[٧٠]

السيد عماد الدين أبو القاسم جعفر بن علي بن عبد الله بن احمد  
الجعفري الزينبي، نزيل دهستان.  
فقيه، فاضل، وكان يتحنف (٤) ويفتي على مذهب ابي حنيفة  
نعمان بن ثابت الكوفي،  
فقيه، ثقة (٥).  
" حرف الحاء "  
[٧١]

الشيخ الجليل أبو علي الحسن بن الشيخ الجليل الموفق ابي جعفر  
محمد بن الحسن الطوسي.  
فقيه، ثقة، عين، قرء على والده جميع تصانيفه، اخبرنا الوالد عنه  
رحمهم الله (٦).  
[٧٢]

الشيخ الامام الجد (٧) شمس الاسلام الحسن بن الحسين بن بابويه  
القمي، نزيل الري المدعو حسكا.  
فقيه (٨)، ثقة، وجه، قرء على شيخنا الموفق أبي جعفر قدس الله  
روحه جميع تصانيفه بالغري على ساكنه السلام وقرء على الشيخين

-----  
(١) امل ٤٦٥، جامع ١ / ١٥٤، روضات ٥٥٧، تنقيح المقال ١ / ٢١٩.

(٢) امل: الحسنی.

(٣) امل ٤٦٥، تنقيح المقال ١ / ٢٢٦.

(٤) نسخه اجازات: بتخفيف.

(٥) امل ٤٦٥، جامع ١ / ١٥٤، تنقيح ١ / ٢٢٠.

(٦) امل الامل ٤٦٩، منتهى المقال ١٠٢، تنقيح المقال ١ / ٣٦٠.

(٧) نسخه اجازات: امجد.

(٨) كلمه " فقيه " در امل نيست.

سلار بن عبد العزيز وابن براج جميع تصانيفها، وله تصانيف في الفقه منها كتاب " العبادات " وكتاب " الاعمال الصالحة " وكتاب " سير - الانبياء والائمة (ع) " اخبرنا بها الوالد عنه رحمهم الله (١)

[٧٣]

الشيخ الامام محيي الدين أبو عبد الله الحسين بن المظفر ابن علي الحمداني (٢)، نزيل قزوين.

ثقة، وجه كبير، قرء على شيخنا الموفق ابي جعفر الطوسي جميع تصانيفه مدة ثلاثين سنة بالغرى " على ساكنه السلام " وله تصانيف منها " هتك استار الباطنية " وكتاب " نصره الحق " وكتاب " لولة التفكر " (٣) في المواعظ والزواجر.

اخبرنا بها السيد أبو البركات المشهدي عنه (٤).

[٧٤]

الشيخ الموفق أبو محمد الحسن بن عبد العزيز بن الحسن (٥) الجبهاني المعدل (٦) بالقاهرة.

فقيه، ثقة، قرء على الشيخ الموفق أبي جعفر الطوسي والشيخ ابن البراج (٧) " رحمهم الله " (٨).

[٧٥ - ٧٦ - ٧٧]

الشيخ أبو عبد الله الحسين بن علي بن الحسين (موسى) بن بابويه (القمي) (٩).

(١) النقض ٥١ و موارد ديگر امل ٤٦٧، جامع ١ / ١٩٣، روضات الجنات ٥٥٧، تنقيح المقال ١ / ٢٧٣.

(٢) نسخه اجازات: الهمداني.

(٣) نسخه شيخ حر: المتفكر.

(٤) امل ٤٧٣، جامع ١ / ٢٥٥، تنقيح ١ / ٣٤٩.

(٥) نسخ شيخ حر: المحسن.

(٦) امل الامل: العدل.

(٧) نسخه اجازات: أبو البراج.

(٨) امل الامل ٤٦٧، جامع الرواة ١ / ٢٠٦، روضات الجنات ٥٥٧، تنقيح المقال ١ / ٢٨٧.

(٩) بين پرانتز از امل الامل است.

وابنه الشيخ ثقة الدين الحسن.  
وابنه الحسين.

فقهاء صلحاء (١).

[٧٨]

الشيخ الامام أبو الفتوح الحسين بن علي بن محمد الخزاعي  
الرازي.

عالم، واعظ، مفسر، دين، له تصانيف منها التفسير المسمى  
" بروض الجنان " (و روح الجنان) (٢) في تفسير القرآن عشرين  
مجلدا و " روح الاحباب و روح الالباب " في شرح الشهاب قراتهما  
عليه (٣).

[٧٩]

الشيخ الامام موفق الدين الحسين بن الفتح الواعظ البكر آبادي  
الجرجاني.

فقيه، صالح، ثقة، قرء على الشيخ ابي علي الطوسي وقرء الفقه  
عليه الشيخ الامام السديد الدين محمود الحمصي " رحمهم الله " (٤).

[٨٠]

الشيخ أبو عبد الله الحسين بن احمد بن طحال المقدادي.  
فقيه، صالح، قرء على الشيخ ابي علي الطوسي (٥).

[٨١]

السيد أبو عبد الله الحسين بن الهادي بن الحسين الحسني (٦)  
الشجري.

(١) امل ٤٧٣، منهج المقال ١١٥، منتهى المقال ١١٢ جامع ١ / ٢٤٨ روضات  
٨١٣، تنقيح ١ / ١٤١.

(٢) بين پرائتزاز نسخه شيخ حر.

(٣) امل ٤٧٣، منتهى ١١٣، جامع ١ / ٢٤٩ روضات ١٨٤، تنقيح ١ / ٢٣٥ الكنى  
والالقباب ١ / ١٣٧.

(٤) النقض ١٨٩، امل ٤٧٣، جامع ١ / ٢٥٠، تنقيح ١ / ٣٤.

(٥) امل الامل: الطبرسي. امل ٤٧٣، جامع ١ / ٢٣٢، روضات ١٤٦، تنقيح ٣٣١.

(٦) امل الامل: الحسيني.



فاضل، واعظ، محدث (١).

[٨٢]

السيد حمزة بن علي بن محمد المحسن (٢) العلوي الحسيني.  
صالح، محدث (٣).

[٨٣]

السيد نجيب الدين أبو محمد الحسن بن محمد بن الحسن بن محمد  
بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن القاسم بن موسى الكاظم بن  
جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علي زين العابدين بن الحسين سيد  
الشهداء بن علي بن ابي طالب امير المؤمنين " سلام الله عليهم ".  
صالح، فقيه، دين، مقرئ، قرء علي السيد الاجل المرتضى ذي -  
الفخرين المطهر " رفع الله درجاتهما " (٤).

[٨٤]

الشيخ موفق الدين حمزة بن عبد الله الطوسي.  
فقيه، ثقة (٥).

[٨٥]

الشيخ أبو محمد الحسن بن احمد المعروف بالساكت، (٦).  
فقيه، دين (٧).

[٨٦]

القاضي أبو محمد الحسن بن اسحاق بن عبيد (٨) الرازي.  
فقيه، ثقة، له كتاب في الفقه.

(١) امل الامل ٤٧٤، جامع الرواة ١ / ٢٥٨، تنقيح المقال ١ / ٣٤.

(٢) نسخه اجازات: بن الحسن.

(٣) امل ٤٧٤، جامع ١ / ٢٨٢، تنقيح ١ / ٣٧٦.

(٤) النقض ١٨٢ و ١٨٧، امل ٤٦٩، جامع الرواة ١ / ٢٢٤، تنقيح ١ / ٣٠٦.

(٥) النقض ١٨٤، امل ٤٧٤، جامع ١ / ٢٨٢، تنقيح المقال ١ / ٣٧٦.

(٦) نسخه اجازات: المعروف بالساكت.

(٧) امل ٤٦٩، جامع ١ / ١٩٠، تنقيح ١ / ٢٦٩.

(٨) امل الامل: عبيدالله.

روى لنا عنه الوالد " رحمهما الله " (١).

[٨٧]

السيد الحسن كيا بن القسم بن محمد الحسنى.  
صالح، محدث، فقيه، قرء على الشيخ الجد شمس الاسلام  
" رحمهم الله " (٢).

[٨٨]

الشيخ ناصر الدين الحسين بن محمد بن حمدان الحمداني  
القزويني.  
فقيه، ثقة (٣).

[٨٩]

الشيخ الامام نصره الدين (٤) أبو محمد الحسن بن على ابن  
زيرك القمى.  
واعظ، صالح، فقيه (٥).

[٩٠]

الشيخ الحسين بن على بن الحاجى الشيعى (٦) الطبري  
بهنوشيم، (٧).  
ثقة، صالح، فقيه (٨).

[٩١]

الشيخ أبو محمد الحسن بن على بن الحسن السبزواري.  
فقيه، صالح (٩).

- 
- (١) امل ٤٦٦، جامع ١ / ١٩٠، تنقيح ١ / ٢٦٩.  
(٢) النقض ٩٧، امل الامل ٤٦٩، جامع الرواة ١ / ٢٢٠، تنقيح المقال ١ / ٣٠٣.  
(٣) امل ٤٧٣.  
(٤) نسخه شيخ حر: نصير الدين.  
(٥) النقض ١٩١، جامع ١ / ٢١٢.  
(٦) امل الامل: السبعى، نسخه شيخ حر: الشبعى.  
(٧) نسخه شيخ حر: بهوشم.  
(٨) امل ٤٧٢، جامع ١ / ٢٤٨، تنقيح المقال ١ / ٣٣٧.  
(٩) امل ٤٦٦، جامع ١ / ٢٣٢، تنقيح ١ / ٢٦٨.

[٩٢]

القاضي خطير الدين أبو منصور الحسين بن عبد الجبار الطوسي  
نزيل قاشان.

فقيه، ثقة، صالح (١).

[٩٣]

الشيخ الامام افضل الدين الحسن بن علي بن احمد الماهابادي.  
علم (٢) في الادب، فقيه، صالح، ثقة، متبحر، له تصانيف منها  
" شرح النهج " " شرح الشهاب " " شرح اللمع " كتاب في " رد التنجيم "  
كتاب في " الاعراب " " ديوان " نظمه و " ديوان " نثره.  
اجازني بجميع تصانيفه ورواياته عنه (٣).

[٩٤]

الشيخ الاديب افضل الدين الحسن بن فادار القمي،  
امام اللغة (٤).

[٩٥]

القاضي سديد الدين أبو محمد الحسن (٥) بن محمد القريب. فاضل عالم له " نظم و  
" نثر " رايق و كان قاضي راوند (٦).

[٩٦]

الشيخ سديد الدين أبو محمد الحسن بن الحسين بن علي الدوريسي  
نزيل قاشان.

فقيه، صالح، (٧).

-----  
(١) النقض ١٧٠، امل ٤٧٢، جامع ١ / ٢٤٤، تنقيح ١ / ٣٣١.

(٢) نسخه اجازات: عالم.

(٣) النقض ١٨٩، امل الامل ٤٦٧، جامع الرواة ١ / ٢٠٩، روضات الجنات ١٧١  
تنقيح المقال ١ / ٢٩٢.

(٤) جامع ١ / ٣١٩، روضات ١٧١، تنقيح ١ / ٣٠٢.

(٥) امل الامل: الحسين.

(٦) امل ٤٧٣، جامع ١ / ٢٥٣، تنقيح ١ / ٣٤٣.

(٧) جامع ١ / ١٩٣.

[٩٧]

الشيخ صفى الدين أبو محمد الحسن بن ابراهيم بن بندار الجيروى، (١).  
فقيه، صالح (٢).

[٩٨]

الشيخ جمال الدين الحسين بن هبة الله بن رطبة السوراوى.  
فقيه، صالح، كان يروى عن الشيخ ابن على الطوسى (٣).

[٩٩]

السيد علاء الدين الحسين بن على الحسينى بسبزوار.  
صالح، دين، (٤).

[١٠٠]

الشيخ الامام الحسين بن على بن عبد الصمد التميمي السبزوارى،  
فقيه، ثقة (٥).

[١٠١]

الشيخ الحسين بن احمد بن الحسين جد السيد الامام ضياء الدين  
فضل الله بن على الحسينى الراوندى من قبل الام.  
فقيه، صالح، محدث (٦).

[١٠٢]

الشيخ بدر الدين الحسن بن على بن سلمان ابن ابى جعفر بن ابى  
الفضل بن الحسن بن ابى بكر بن سلمان (٧) بن عباد بن عمار بن احمد  
بن ابى بكر بن على بن سلمان (٧) بن منبه بن محمد بن عمارة بن ابراهيم  
بن سلمان بن محمد بن سلمان الفارسى " رضى الله عنه " صاحب رسول الله

(١) امل الامل: الخبروى.

(٢) امل ٤٦٦، جامع ١ / ١٨٨، تنقيح ١ / ٢٦٥.

(٣) امل ٤٧٤، جامع ١ / ٢٥٨، تنقيح ١ / ٣٤٨.

(٤) امل ٤٧٣، جامع ١ / ٢٤٨، تنقيح ١ / ٣٣٨.

(٥) امل الامل ٤٧٣، جامع الرواة ١ / ٣٤٩، تنقيح المقال ١ / ٣٣٩.

(٦) امل ٤٧١، جامع ١ / ٢٣٤، روضات الجنات ٤٩٢، تنقيح ١ / ٣١٨.

(٧) امل الامل: سليمان.

" صلى الله عليه وآله " ورضى عنه، نزيل اشناباد (١) السد من الرى،  
واعظ، فصيح، صالح (٢).

[١٠٣]

الشيخ موفق الدين الحسن بن محمد بن الحسن المدعو خواجه  
الابى الساكن بقرية " اشدة شنتت " (٣) من الرى، وبها توفى و دفن،  
فقيه، صالح، ثقة، قرء على الفقيه المفيد اميركا بن ابى  
اللجيم (٤).

[١٠٤]

الشيخ الامام شرف الدين الحسن بن حيدر بن ابى الفتح الجرجاني  
متكلم، فقيه، صالح (٥).

[١٠٥]

الشيخ بهاء الدين الحسين بن على بن اميركا القوسينى،  
متكلم، فقيه، دين (٦).

[١٠٦]

الفقيه سديد الدين الحسن بن انوشروان (٧) القوسينى،  
صالح (٨).

[١٠٧]

الشيخ رشيد الدين الحسين بن ابى الفضل بن محمد الراوندي  
المقيم يقوهدة رأس الوادي (٩) من اعمال الرى.

(١) نسخه اجازات: اسناباد.

(٢) امل ٤٦٨، جامع ١ / ٢١٢، تنقيح ١ / ٢٩٦.

(٣) نسخه اجازات: راشده.

(٤) امل ٤٦٩، جامع ١ / ٢٢٥، روضات ٥٨٤، تنقيح ١ / ٣٠٦.

(٥) امل ٤٦٧، تنقيح ١ / ٢٧٥.

(٦) امل ٤٧٢، جامع ١ / ٢٤٨، تنقيح ١ / ٣٣.

(٧) نسخه اجازات: بن شروان.

(٨) امل الامل ٤٦٧.

(٩) نسخه اجازات: مغشوش است.

صالح، مقررى (١).

[١٠٨]

الشيخ رضى الدين الحسين بن ابى الرشيد النيسابوري،

صالح، ورع (٢).

[١٠٩]

السيد النقيب صدر الدين الحسن بن ابى العزيز اميركا الحسنى  
ميسرة الكليني.

عالم، صالح (٣).

[١١٠]

السيد شمس الدين أبو محمد الحسن بن على الحسينى المرعشى  
المعروف بالهمدانى نزىل بلدة خوارزم،

صالح، ورع، خير (٤).

[١١١]

الشيخ نصير الدين أبو عبد الله الحسين بن الشيخ الامام قطب الدين  
ابى الحسين الراوندى.

عالم، صالح، شهيد (٥).

[١١٢]

الشيخ الامام اوحد الدين الحسين بن ابى الحسين بن ابى -

الفضل (٦) القزوينى.

فقيه، صالح، ثقة، واعظ (٧).

[١١٣]

السيد رضى الدين أبو عبد الله الحسين بن على بن ابى الرضا

(١) امل ٤٧١، جامع الرواة ١ / ٢٣٢، تنقيح المقال ١ / ٣١٨. (٢) امل ٤٧١، جامع الرواة ١٣١، تنقيح  
المقال ١ / ٣١٧.

(٣) امل ٤٦٦، جامع ١ / ١٨٩، تنقيح ١ / ٢٦٨.

(٤) امل ٤٦٨، جامع ١ / ٢٠٩، تنقيح ١ / ٢٩٣.

(٥) امل ٤٧١، جامع ١ / ٢٤٤، تنقيح ١ / ٣١٦.

(٦) تنقيح المقال: ابى المفضل.

(٧) امل ٤٧١ جامع ١ / ٢٣٠، تنقيح ١ / ٣١٦.

الحسينى المرعشى.

صالح، دين.

[١١٤ - ١١٥]

السيدان بدر الدين الحسن.

ورضى الدين الحسين ابنا السيد ابى الرضا عبد الله بن الحسين

بن على الحسينى المرعشى،

صالحان، ورعان (١).

[١١٦]

السيد شمس الدين حيدر بن مرعش الحسينى.

عالم، زاهد (٢).

[١١٧]

السيد عز الدين (٣) الحسين بن المنتهى بن الحسين بن على

الحسينى المرعشى.

فقيه، صالح (٤).

[١١٨]

السيد شمس الدين الحسن بن على بن عبد الله الجعفري،

صالح، (٥).

[١١٩]

السيد أبو على الحسن بن سيد عماد الدين ابى القاسم احمد بن على

الحسينى القمى.

صالح، فاضل (٦).

(١) امل الامل ٤٧٣ وجامع الرواة ١ / ١٨٨ و ٢٣١، تنقيح المقال ١ / ٣١٧.

(٢) امل ٤٧٤، جامع ١ / ٢٨٨، تنقيح ١ / ٣٨٠.

(٣) نسخه شيخ حر: السيد عماد.

(٤) امل ٤٧٣، جامع ١ / ٢٥٥، تنقيح ١ / ٣٤١.

(٥) جامع ١ / ٢١٢، تنقيح ١ / ٢٩٦.

(٦) امل ٤٦٤، تنقيح ١ / ٢٦٨.

[١٢٠ - ١٢١] السيد ناصر الدين الحسن بن تاج الدين بن محمد الحسيني الكيسكي.

سيد، عالم.

وابنه تاج الدين الحسين بن الحسن،  
واعظ، عالم (١).

[١٢٢]

الشيخ ضياء الدين الحسن بن علي بن الحسين بن علويه الوراميني.  
عالم، واعظ، صالح (٢).

[١٢٣]

الشيخ اسد الدين الحسن بن ابي الحسن بن محمد (٣) الوراميني،  
المعروف بقهرمان،  
مناظر، عالم (٤).

[١٢٤]

اديب رشيد الدين الحسين بن ابي الحسن بن مموسة (٥)  
الوراميني.

فاضل (٦).

[١٢٥]

الشيخ بدر الدين الحسن بن علي بن الحسن الدستجردى،  
صالح (٧).

(١) امل ٤٦٧، جامع ١ / ١٩١، تنقيح ١ / ٢٧٠.

(٢) امل ٤٦٨، جامع ١ / ٢١٠، تنقيح ١ / ٢٩٣.

(٣) نسخه اجازات: مجد، امل الامل: ابي محمد.

(٤) امل الامل ٤٦٦، جامع الرواة ١ / ١٨٨، روضات الجنات ١٧٨، تنقيح ١ / ٢٦٥.

(٥) نسخه اجازات: الحسين بن علي بن الحسين بن مهرسه، امل الامل: هموسه.

(٦) امل ٤٧١، جامع ١ / ٢٣، تنقيح ١ / ٣١٦.

(٧) امل ٤٦٨، جامع ١ / ٢٠٩، تنقيح ١ / ٢٩٢.



[١٢٦]

الشيخ أبو سعد (١) الحسن بن عبد العزيز بن الحسين القمي،  
فقيه، صالح (٢).

[١٢٧]

الشيخ شمس الدين أبو يعلى حمزة بن ابي عبد الله الغفاري  
البغدادي.

فاضل له كتاب " النهاية المرتضوية " في التعبير (٣).

[١٢٨]

الفقيه الحسين بن محمد الريحاني (٤) المجاور بالحرمين.  
صالح (٥).

[١٢٩]

الشيخ موفق الدين حيدر بن بختيار بن الحسن الشنشني نزيل  
الري.

صالح، عالم، فقيه (٦).

[١٣٠]

الشيخ رشيد الدين الحسن بن عبد الملك بن عبد العزيز المسجدي  
المقيم بقرية رامزقها (٧) من اعمال الري.

فقيه، صالح (٨).

[١٣١]

الشيخ الحسين بن ابي موسى بن محمد مولى آل محمد،

(١) نسخه اجازات: أبو سعيد.

(٢) امل ٤٦٧، جامع ١ / ٢٠٦، تنقيح ١ / ٢٨٧.

(٣) امل ٤٦٧، جامع ١ / ٢٠٦، تنقيح ١ / ٢٨٧.

(٤) نسخه اجازات: الزنجاني.

(٥) امل ٤٧٣، جامع ١ / ٢٥٢، تنقيح ١ / ٣٤١.

(٦) جامع ١ / ٢٨٨.

(٧) نسخه شيخ حر: رامرين.

(٨) امل ٤٦٧، جامع ١ / ٢٠٧، تنقيح ١ / ٢٨٨.

فقيه صالح (١).

[١٣٢]

الاديب اوحد الدين حيدر بن محمد الحاستى (٢).

فاضل، صالح (٣).

[١٣٣]

السيد الحسين بن على بن عبد الله الجعفري.

صالح، فقيه (٤).

[١٣٤]

السيد ناصر الدين الحسن بن مهدي الحسنى المامطيرى،

فاضل، (٥).

[١٣٥]

السيد أبو طالب حمزة بن محمد بن عبد الله الجعفري.

فقيه، دين (٦).

[١٣٦]

الشيخ حيدر بن ابى نصر الحاجاتى (٧)

فقيه، مقرى (٨).

[١٣٧] الشيخ حيدر بن احمد بن الحسن المقرى.

صالح (٩).

(١) امل الامل ٤٧١، تنقيح المقال ١ / ٣١٨.

(٢) النقض: جاسبى. جامع الرواة: الحماسى. نسخه اجازات: الجاسى.

(٣) النقض ١٨٨، امل ٤٧٤، جامع ١ / ٢٨٨، تنقيح ٣٨٤.

(٤) امل ٤٧٣، جامع ١ / ٣٤٩، تنقيح ١ / ٢٩٦.

(٥) امل ٤٦٩، جامع ١ / ٣٢٩، تنقيح ١ / ٣١٢.

(٦) امل ٤٧٤، جامع ١ / ٣٨٣، تنقيح ١ / ٣٧٧.

(٧) نسخه شيخ حر واجازات: الجرجاني.

(٨) النقض ١٨٤، امل ٤٧٤، جامع ١ / ٢٨٨، تنقيح ١ / ٣٨٤.

(٩) امل ٤٧٤ جامع ٢٨٨، تنقيح ١ / ٣٨٤.

[١٣٨]

الشيخ نجم الدين أبو خليفة الحسن بن الحسين بن محمد بن حمدان  
الهمداني. صالح (١).

[١٣٩]

القاضي سديد الدين الحسين بن حيدر

بن ابراهيم،

فاضل (٢).

[١٤٠]

الشيخ عفيف الدين ابراهيم بن الخليل بن شدة القوهدي،

فاضل، له نظم ونثر رائع نزيل بلدة خوارزم. [١٤١]

الشيخ ضياء الدين أبو غانم بن ابي غانم بن علي الخوانة (٣)،

صالح (٤).

[١٤٢]

صدر الحفاظ أبو العلاء الحسن بن احمد بن الحسن العطار الهمداني،

العلامة في علم الحديث والقراءة.

كان من اصحابنا، وله تصانيف في الاخبار والقراءة منها كتاب

" الهادي في معرفه المقاطع والمبادئ " شاهدهته وقرات عليه (٥).

[١٤٣]

السيد الحسين بن يحيى بن الحسين بن مانكديم الحسنى (٦).

صالح، محدث (٧).

(١) امل ٤٦٧، جامع ١ / ١٩٥، تنقيح ١ / ٢٧٤

(٢) امل ٤٧٢، جامع ١ / ٢٣٨، تنقيح ١ / ٣٢٦.

(٣) امل الامل: الجوانه.

(٤) امل الامل: ٤٧٢.

(٥) امل الامل: ٤٧٢، جامع الرواة ١ / ١٨٩، تنقيح المقال: ١ / ٢٦٨.

(٦) امل الامل مانكديم الحسينى، جامع الرواة: مانكريم.

(٧) امل الامل: ٤٧٢، جامع الرواة: ١ / ٢٥٨، تنقيح المقال: ١ / ٣٤٨.

[١٤٤]

الفقيه الحسين بن محمد الزينوآبادى (٦)،  
صالح، واعظ (٢).

[١٤٥]

القاضى فخر الدين أبو على الحسن بن محمد المسكوى (٣).  
فقيه، دين (٤).

[١٤٦]

الرئيس بهاء الدين الحسين بن محمد الورساهى (٥).  
صالح، خير (٦).

[١٤٧]

الشيخ الحسن بن محمد بن الفضل المسكنى، بانى الرباط  
والمساجد بها.

صالح، خير (٧).  
" حرف الخاء "

[١٤٨]

الشيخ الخليل بن ظفر بن خليل الاسدي.  
ثقة، ورع، له تصانيف منها كتاب " الانتصاف " كتاب " الدلائل "  
كتاب " النور " كتاب " البهاء " " جوابات الزيدية " " جوابات -  
الاسماعيلية " " جوابات القرامطة ".  
اخبرنا بها شيخنا الامام السعيد جمال الدين أبو الفتوح الحسين

(١) امل الامل: الزين آبادى.

(٢) امل الامل: ٤٧٢، جامع الرواة ١ / ٢٥٢، تنقيح المقال: ١ / ٣٤٢.

(٣) امل الامل: المسكونى.

(٤) امل الامل: ٤٧٢، جامع الرواة ١ / ٢٢٦.

(٥) امل الامل: الورساهى، جامع الرواة: الورساستى.

(٦) امل الامل: ٤٧٢، جامع الرواة ١ / ٢٥٣، تنقيح المقال: ١ / ٣٤٣.

(٧) امل الامل: ٤٧٢، جامع الرواة ١ / ٢٢٦، تنقيح المقال: ١ / ٣٠٩.

بن علي بن محمد الخزاعي، عن والده، عن جده، عنه (١).  
[١٤٩]

الامير خسرو بن فيروز (٢) بن شاهاور (٣) الديلمي الطبري  
فاضل، عفيف، رواية (٤).  
[١٥٠]

السيد صفى الدين خليفة بن الحسن بن خليفه الجعفري الشرف -  
شاهى.

عالم، صالح، واعظ (٥).  
[١٥١]

الشيخ خضر بن سعد بن محمد الخليلي.  
عالم، ورع (٦).  
[١٥٢]

الشيخ خليفة بن ابى اللجيم القزويني.  
صالح، شهيد (٧).  
" حرف الدال "  
[١٥٣]

السيد أبو الخير داعي بن الرضا بن محمد العلوى الحسيني (٨)،  
فاضل، محدث، له كتاب " آثار الابرار " و " انوار الاخبار " في  
الاحاديث.

اخبرنا به السيد الامير (٩) المرتضى بن المجتبى بن محمد

-----  
(١) امل الامل ٤٧٥، جامع الرواة ١ / ٢٩٨، روضات الجنات ٢٦٥، تنقيح المقال  
٤٠٣ / ١

(٢) جامع الرواة: خسرو فيروز

(٣) امل الامل: شاهور.

(٤) امل ٤٧٤، جامع ١ / ٢٩٥، تنقيح ١ / ٣٩٨.

(٥) امل ٤٧٤، جامع ١ / ٢٩٨، تنقيح ١ / ٤٠٢.

(٦) امل ٤٧٤، جامع ١ / ٢٩٥، تنقيح ١ / ٣٩٨.

(٧) امل ٤٧٤، جامع ١ / ٢٩٩، تنقيح ١ / ٤٠٢.

(٨) نسخه شيخ حر: الحسنى.

(٩) نسخه شيخ حر: الاصيل.

العلوى العمرى، عنه " رحمهما الله " (١).

[١٥٤]

الشيخ أبو العلاء الداعي بن ظفر بن على الحمداني القزويني.  
فاضل، فقيه، ثقة (٢).

[١٥٥]

الشيخ أبو سليمان (٣) داود بن محمد بن داود الحاسي.  
فقيه ورع قرء على الشيخ ابي على بن الشيخ ابي جعفر  
رحمهم الله (٤).

[١٥٦]

السيد دولت شاه (٥) بن امير على بن شرفشاه الحسنى الابهري.  
فاضل، صالح، له نظم ونثر رائق وخطب بليغة (٦).  
" حرف الذال "

[١٥٧]

السيد عماد الدين أبو الصمصام ذو الفقار بن محمد بن معبد  
الحسنى المروزى.

عالم دين يروى عن السيد الاجل المرتضى علم الهدى ابي القاسم  
على بن الحسين الموسوي والشيخ الموفق ابي جعفر محمد بن الحسن  
" قدس الله روحهما "، وقد صادفته وكان ابن مائة سنة و خمس عشر  
سنة (٧).

(١) امل الامل ٤٧٥، جامع الرواة ١ / ٣٠١، روضات الجنات ٥٧٤، تنقيح المقال  
٤٠٦ / ١.

(٢) امل ٤٧٥، جامع ١ / ٣٠١، تنقيح ١ / ٤٠٦.

(٣) نسخه شيخ حر: أبو سلمان.

(٤) امل ٤٧٥، جامع ١ / ٣٠٩، تنقيح ١ / ٤١٦.

(٥) نسخه شيخ حر: دوانشاه.

(٦) امل ٤٧٥، جامع ١ / ٣١١، تنقيح ١ / ٤١٧.

(٧) امل الامل ٤٧٥، جامع الرواة ١ / ٣١٤، روضات الجنات ٧٢٧، تنقيح فصل  
كنى والقباب ٦٣ الكنى والالقباب ١ / ١٠٠.

[١٥٨]

السيد ذو المناقب بن طاهر بن ابي المناقب الحسيني (١) الرازي.  
فاضل، صالح، له كتاب " التواريخ " وكتاب " المنهج " في الحكمة  
وكتاب " الرياض " وكتاب " السير " (٢).  
اخبرنا بها الوالد عنه " رحمهما الله " (٣).

[١٥٩]

السيد عز الدين ذو الفقار بن ابي طاهر بن خليفة الجعفري  
الشرف شاهی.

عالم، صالح، نقيب السادة بارم (٤).

[١٦٠]

السيد ذو الفقار بن ابي الشرف بن طالب كيا (٥) الحسنی،  
عالم، واعظ، صالح (٦).

[١٦١]

السيد ذو الفقار بن كامروا الحسنی.

فقيه (٧).

حرف الرءاء

[١٦٢]

السيد الرضا بن اميركا الحسيني المرعشي.  
عالم زاهد، قراء على المفيد أمير كابن ابي اللجيم والمفيد  
عبد الجبار الرازي رحمهم الله (٨).

-----  
(١) جامع الرواة: بن ذى المناقب، نسخه شيخ حر: الحسنی.

(٢) نسخه شيخ حر: كتاب المسنن.

(٣) امل ٤٧٥، جامع ١ / ٣١٤، تنقيح فصل القاب ٦٤.

(٤) امل ٤٧٥، جامع ١ / ٣١٤، تنقيح فصل القاب ٦٤.

(٥) نسخه اجازات: طالب بن كيا.

(٦) امل ٤٧٥، جامع ١ / ٣١٤، تنقيح فصل القاب ٦٤.

(٧) امل ٤٧٥، جامع ١ / ٣١٤، تنقيح فصل القاب ٦٤.

(٨) امل الامل: ٤٧٥، جامع الرواة: ١ / ٣٢٠، تنقيح المقال: ١ / ٤٣٢.

[١٦٣]

السيد أبو الفضائل الرضا بن أبي طاهر الحسنى .  
صالح، ورع، محدث (١).

[١٦٤]

السيد الرضا بن الداعي بن أحمد الحسينى العقيقى المشهدى .  
عالم، صالح، قرأ على شيخنا الجد الحسن بن الحسين ابن بابويه،  
رحمهم الله اجمعين (٢).

[١٦٥]

الشيخ الموفق راشد بن محمد بن عبد الملك، من اولاد انس بن  
مالك وفقهه، ورع (٣).

[١٦٦]

الشيخ ناصر الدين راشد بن [ابراهيم] (٤) البحرانى .  
فقيه، دين قرأها هنا على مشايخ العراق واقام مدة (٥).

[١٦٧]

السيد كمال الدين الرضا بن ابى زيد بن هبة الله الحسنى الابهرى  
نزل ورامين .  
صالح، عالم، واعظ (٦).

[١٦٨]

السيد أبو الفضائل الرضا بن ابى طاهر بن الحسن بن مانكديم  
الحسنى النقيب .

(١) جامع الرواة: ١ / ٣٢٠ .

(٢) امل الامل: ٤٧٥، جامع الرواة ١ / ٣١٩، تنقيح المقال: ١ / ٤٣٢، در جامع  
وتنقيح السيد الرضا ابى الداعي ذكر شده.

(٣) امل الامل: ٤٧٥، جامع الرواة ١ / ٣١٥، تنقيح المقال ١ / ٤٢١ .

(٤) امل الامل: ابراهيم بن اسحق .

(٥) امل الامل: ٤٧٥، جامع الرواة ١ / ٣١٥، تنقيح المقال: ١ / ٤٢١ .

(٦) امل الامل: ٤٧٥، جامع الرواة ١ / ٣١٩، تنقيح المقال: ٤٣٢ .



فاضل، متبحر، صاحب نظم ونثر، قرأ على الشيخ عماد الدين ابي  
القاسم الطبري وأربى عليه. (١)  
[١٦٩]

السيد جمال الدين الرضا بن احمد بن خليفه الجعفري الارمى.  
عالم، متكلم، فقيه، قرء أيضا على الشيخ عماد الدين الطبري (٢).  
[١٧٠]

السيد عماد الدين الرضا بن المرتضى (٣) بن المنتهى الحسينى  
المرعشي.  
صالح (٤).  
[١٧١]

السيد الرضا (٥) بن عبد الله بن على الجعفري بقاشان،  
عالم، صالح (٦).  
[١٧٢]

السيد رضى (٧) بن احمد بن الرضى الحسينى، بنيسابور.  
عالم، صالح (٨).  
" حرف الزاء "  
[١٧٣]

السيد أبو محمد زيد بن على بن الحسين الحسنى (٩).  
عالم، فقيه، قرء على الشيخ ابي جعفر الطوسى، وله كتاب  
" المذهب " وكتاب " الطالبيه " وكتاب " علم الطب عن اهل البيت "

- 
- (١) امل الامل: ٤٧٥، جامع الرواة ١ / ٣٢٠، تنقيح المقال: ٤٣٢.  
(٢) امل: ٤٧٦، جامع الرواة ١ / ٣٢٠، روضات الجنات ٥٦٤، تنقيح المقال ١ / ٤٣٢.  
(٣) نسخه اجازات: الرضى. نسخه شيخ حر: بن الماضى.  
(٤) امل: ٤٧٦، جامع ١ / ٣٢٠، تنقيح ١ / ٤٣٢.  
(٥) نسخه اجازات: الرضى  
(٦) امل: ٤٧٦، جامع ١ / ٣٢٠، تنقيح ١ / ٤٣٢.  
(٧) جامع الرواة: الرضا.  
(٨) امل: ٤٧٦، جامع ١ / ٣٢٠، روضات ٥٦٤، تنقيح ١ / ٤٣٢.  
(٩) روضات الجنات: الحسينى.

- اخبرنا بها الوالد عنه رحمهما الله (١).
- [١٧٤] السيد أبو القاسم زيد بن اسحاق الجعفري.  
عالم، محدث، قرء على الشيخ الامام الجد شمس الاسلام الحسن بن  
الحسين بن بابويه وله كتاب "الدعوات عن زين العابدين" وكتاب  
"المغازى والسير"، اخبرنا بها الوالد عنه رحمهما الله (٢).
- [١٧٥]  
السيد أبو الفضل زيد بن شروان شاه بن مانكديم العلوى العباسي.  
عالم، صالح (٣).
- [١٧٦]  
الشيخ أبو الحسين زيد بن الحسن بن محمد البيهقي.  
فقيه، صالح (٤).
- [١٧٧]  
السيد أبو الحسين زيد بن اسماعيل بن محمد الحسنى.  
عالم، فاضل (٥).
- [١٧٨] السيد زيد بن مانكديم بن ابى الفضل العلوى الحسنى.  
محدث، رواية (٦).
- [١٧٩]  
الشيخ شمس الدين زنگى بن الرشيد النيسابوري.  
صالح، دين (٧).

- 
- (١) جامع ١ / ٣٤٢، روضات ٥٥٧، تنقيح ١ / ٤٦٧.  
(٢) امل: ٤٧٦، جامع ١ / ٣٤٠، تنقيح ١ / ٤٦١.  
(٣) امل الامل ٤٧٦، جامع الرواة ١ / ٣٤٢، تنقيح المقال ١ / ٤٦٦.  
(٤) امل ٤٧٦، جامع ١ / ٣٤١، تنقيح ١ / ٤٦٢.  
(٥) امل ٤٧٦، جامع ١ / ٣٤١، تنقيح ١ / ٤٦١.  
(٦) امل ٤٧٦، جامع ١ / ٣٤٣، تنقيح ١ / ٤٧١.  
(٧) امل ٤٧٦، جامع ١ / ٣٣٤، تنقيح ١ / ٤٥٢.

[١٨٠]

الشيخ زاذان بن محمد بن زاذان (١).  
عالم، فقيه، قاضي، محدث (٢).

[١٨١]

الفقيه زرير كمر (٣) بن داود (٤) بن منوچهر.  
صالح، ورع (٥).

[١٨٢]

الشيخ نجيب الدين زيدان بن ابي دلف الكليني الساكن بخانقاه  
قوهده العليا.

عالم، عارف (٦).  
" حرف السين "

[١٨٣]

الشيخ أبو يعلى سالار بن عبد العزيز الديلمي.  
فقيه، ثقة عين (٧) له كتاب " المراسم العلوية والاحكام النبوية "  
اخبرنا به الوالد عن ابيه عنه رحمهم الله (٨).

[١٨٤] الشيخ الثقة أبو الحسن سليمان بن الحسن بن سلمان الصهرشتي.  
فقيه، وجه، دين قرء على شيخنا الموفق ابي جعفر الطوسي، وجلس  
في مجلس درس سيدنا المرتضى علم الهدى رحمهم الله، وله تصانيف  
منها كتاب " النفيس " كتاب " التنبيه " كتاب " النوادر " وكتاب

(١) امل الامل: زاذان.

(٢) امل ٤٧٦، جامع ١ / ٣٢٤.

(٣) تنقيح المقال: زرير بن كمر و ظاهر زرير كمر درست باشد.

(٤) جامع الرواة: بن ايزد.

(٥) امل ٤٧٦، جامع ١ / ٣٣٠، تنقيح ١ / ٤٤٦.

(٦) امل ٤٧٦، تنقيح ٤٧٢٧١.

(٧) امل الامل: ثقة دين.

(٨) النقض ٢٢، امل الامل ٤٧٦، منهج المقال ١٦٦، منتهى المقال ١٤٩، جامع -

الرواة ١ / ٣٦٩، روضات الجنات ٢٠١، تنقيح المقال ٢ / ٤٢.

" المتعة " اخبرنا بها الوالد عن والده عنه (١).

[١٨٥]

الشيخ معين الدين أبو المكارم سعد بن ابي طالب بن عيسى المتكلم الرازي المعروف بالنجيب.

عالم، مناظر، له تصانيف منها " سفينة النجاة في تخطئة الثقافة (٢) " كتاب " علوم العقل "، " مسألة الاحوال " " نقض مسألة الرؤية " لابي الفضائل المشاط " الموجز (٣) .

[١٨٦]

الشيخ الامام قطب الدين أبو الحسين سعد (٤) بن هبة الله بن الحسن الراوندي.

فقيه، عين، صالح، ثقة، له تصانيف منها " المغنى في شرح النهاية " عشر مجلدات " خلاصة التفاسير " عشر مجلدات " منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة " مجلدتان " تفسير القرآن " مجلدان " الرابع في الشرايع " مجلدان " المستقصى (٥) في شرح الذريعة " ثلاث مجلدات " ضياء الشهاب في شرح الشهاب " مجلدان " حل لعقد من الجمل والعقود " . " الايجاز في شرح الايجاز (٦) " " النهاية " " غريب - النهاية " " احكام الاحكام " " بيان الانفرادات " " شرح ما يجوز و ما لا يجوز (٧) " " التعريب في التعريب " " الاغراب في الاعراب " " زهرة المباحثة وثمر المنافثة " . " تهافت الفلاسفة " " جواهر الكلام في شرح مقدمة الكلام " . كتاب " النيات في جميع العبادات " " نفثة المصدور " وهي منظومه. " الخرائج والجرائح في المعجزات. " شرح الايات (٨)

(١) امل ٤٧٧، منتهى المقال ١٥٣، جامع ١ / ٣٧١، روضات ٣٠٢، تنقيح ٢ / ٥٦ الكنى والالقباب ٢ / ٤٠٠.

(٢) يبشتر مراجع النفاة.

(٣) النقض ٢٢، امل ٤٧٦، جامع ١ / ٣٥٢، تنقيح ٢ / ١١.

(٤) جامع الرواة: أبو الحسن سعيد.

(٥) جامع الرواة المستصغر.

(٦) نسخه اجازات: الانجاز في شرح الانجاز و ظاهرا " الانجاز في شرح الايجاز "

(٧) جامع الرواة: و ما لا يجوز من النهاية.

(٨) نسخه شيخ حر: شرح الايات.

المشكلة في التنزيه " " شرح الكلمات المائة لامير المؤمنين (ع) " "   
 " شرح العوامل المائة " " شجار العصابة في غسل الجنابة " المسألة   
 الكافية في الغسلة الثانية " " مسألة في العقيقة " " مسألة في صلاة الايات "   
 " مسألة في الخمس " " مسألة اخرى في الخمس " " مسألة في من حضره   
 الارا وعليه القضاء " " فقه القرآن (١) .

[١٨٧]

الشيخ أبو المعالى سعد بن الحسن بن الحسين بن بابويه.   
 فقيه، صالح، ثقة (٢).

[١٨٨]

الحكيم جمال الدين أبو سعد (٣) بن الفرخان نزيل قاشان.   
 فاضل، له كتاب منها " الشامل " وكتاب " القوافى " وكتاب   
 " النحو " شاهدهته ولى عنه رواية (٤).

[١٨٩]

السيد معين الدين سيف النبي بن المنتهى بن الحسين بن على   
 الحسينى المرعشى.

صالح (٥).

[١٩٠]

السيد تاج الدين سيف النبي بن طالب كيا الحسينى.   
 عالم، واعظ (٦).

(١) النقض ٢٣ امل الامل ٤٧٦، منتهى المقال ١٤٨، جامع الرواة ١ / ٣٦٤، روضات

الجنات ٣٠٠، تنقيح المقال ٢ / ٢١، الكنى والالقباب ٣ / ٦٢.

(٢) امل ٤٧٦، جامع ١ / ٣٥٣، تنقيح ٢ / ١٢.

(٣) كلمه " أبو " از نسخه شيخ حر است ولى در جامع الرواة وتنقيح المقال   
 " سعد " آمده است.

(٤) جامع ١ / ٣٥٦، تنقيح ١ / ٢٠.

(٥) امل ٤٧٧، جامع ١ / ٣٩٧، تنقيح ٢ / ٧٩.

(٦) جامع ١ / ٣٩٧، تنقيح ٢ / ٧٩.

حرف الشين "

[١٩١]

السيد شمس الدين (١) الشرف بن ابي الشجاع بن عقيل الحسيني  
السيلىقى.

عالم، واعظ، محدث (٢).

[١٩٢]

السيد فخر الدين شميلى (٣) بن محمد بن ابي هاشم الحسينى  
امير مكى (٤).

عالم، صالح، روى لنا كتاب " الشهاب " للقاضى ابي عبد الله محمد  
بن سلامة بن جعفر القضاعى عنه (٥).

[١٩٣]

السيد أبو على شرفشاه بن عبد المطلب بن جعفر الحسينى الافطسى  
الاصبهانى.

عالم، فاضل، نسابه (٦).

[١٩٤]

السيد عز الدين شرفشاه بن محمد الحسينى الافطسى النيسابورى  
المعروف به زيارة المدفون بالغرى على ساكنه السلام.

عالم، فاضل، له نظم رائق ونثر لطيف (٧).

[١٩٥]

الشيخ شيرزاد (٨) بن محمد بن بابويه.

-----  
(١) امل الامل: الشيخ شمس الشرف.

(٢) امل: ٤٧٨.

(٣) امل الامل: شميلة.

(٤) امل الامل: امير مكة.

(٥) امل ٤٧٨، جامع ١ / ٤٠٢، تنقيح المقال ٢ / ٨٨.

(٦) امل ٤٧٧، جامع ١ / ٣٩٩، تنقيح ٢ / ٨٣.

(٧) امل ٤٧٧، جامع ١ / ٣٩٩، تنقيح ٢ / ٨٣.

(٨) نسخه اجازات: شيراز.

- فقيه، صالح (١).  
[١٩٦] السيد جلال الدين شروانشاه (٢) بن الحسن بن تاج الدين الحسنى الكيسكى.  
عالم، واعظ (٣).  
[١٩٧]  
الشيخ شهاب الدين شاهاور بن محمد.  
عالم، صالح (٤).  
[١٩٨] الشيخ موفق الدين شروانشاه بن محمد الرازي الحافظ.  
صالح، دين (٥).  
" حرف الصاد "  
[١٩٩]  
الشيخ صاعد بن ربيعة بن ابى غانم.  
فقيه، ثقة، قرء على شيخنا الموفق ابى جعفر الطوسى رحمهما  
الله (٦).  
[٢٠٠]  
الشيخ أبو الصلت بن عبد القادر (٨) بن محمد.  
فقيه، صالح، قرء ايضا على الشيخ ابى جعفر رحمهما الله (٨).  
[٢٠١] الشيخ أبو صابر بن احمد بن محمد.

- (١) امل ٤٧٨، جامع ١ / ٤٠٣، تنقيح ٢ / ٩٠.  
(٢) جامع الرواة: شرفشاه.  
(٣) امل ٤٧٧، جامع ١ / ٣٩٩، تنقيح ٢ / ٨٠.  
(٤) امل ٤٧٧، جامع ١ / ٣٩٨، تنقيح ٢ / ٨٠.  
(٥) امل ٤٧٨، جامع ١ / ٣٩٩، تنقيح ٢ / ٨٣.  
(٦) امل الامل ٤٧٨، جامع الرواة ١ / ٤٠٤، تنقيح المقال ٢ / ٩٠.  
(٧) نسخه شيخ حر: عبد القاهر خ ل.  
(٨) امل ٥١٥ در قسمت كنى، جامع ٢ / ٣٩٥، تنقيح قسمت كنى، والقاب ٣ / ٢١.

فقيه صالح، قرء على المفيد عبد الجبار رحمه الله (١).  
[٢٠٢] القاضي اشرف الدين صاعد بن محمد بن صاعد البريدى الابى.  
فاضل، متبحر، له تصانيف منها " عين الحقايق " و " الاغراب في  
الاعراب " " الحدود والحقايق " " بيان الشرايع " " نهج الصواب "  
" معيار المعاني " كتاب في " الامامة " و " نقضه " و " نقض نقضه " (٢).  
[٢٠٣]

الشيخ مجد الدين صاعد بن على الابى.  
فقيه، فاضل، واعظ (٣).

[٢٠٤] القاضي صاعد بن منصور بن صاعد المازندرانى.  
فقيه، دين (٤).  
" حرف الضاد "

[٢٠٥]

السيد أبو النجم الضياء بن ابراهيم بن الرضا العلوى الحسنى  
الشجرى.

فقيه، صالح، قرء على الشيخ ابى على بن الشيخ ابى جعفر الطوسى  
رحمهم الله (٥).

[٢٠٦] الشيخ ضمرة بن يحيى بن ضمرة الشيعبى.  
صالح، فقيه، محدث، عاصر الشيخ ابا جعفر رحمهما الله (٦).

- 
- (١) امل ٥١٥، جامع ٢ / ٣٩٣، تنقيح قسمت كنى والقاب ٣ / ٢٠.  
(٢) امل ٤٧٨، جامع ١ / ٤٠٤، روضات الجنات ٣٣٠، تنقيح ٢ / ٩٠.  
(٣) امل ٤٧٨، جامع ١ / ٤٠٤، تنقيح ٢ / ٩٠.  
(٤) امل ٤٧٨، جامع ١ / ٤٠٤، تنقيح ٢ / ٩٠.  
(٥) امل الامل ٤٧٨، جامع الرواة ١ / ٤١٩، تنقيح المقال ٢ / ١٠٦.  
(٦) امل ٤٧٨، جامع ١ / ٤١٩، تنقيح ٢ / ١٠٦.



" حرف الطاء "

[٢٠٧]

السيد طالب بن علي بن ابي طالب (١) العلوي الحسيني الابهرى.  
فقيه، صالح، واعظ، قرء على الشيخ الجليل محيى الدين الحسين  
بن مظفر الحمدانى رحمهم الله (٢).

[٢٠٨]

السيد طيب بن هادى بن زيد الحسنى الشجرى.  
فقيه، زاهد، قرء على الشيخ المفيد عبد الجبار الرازي رحمهم  
الله (٣).

[٢٠٩]

الشيخ أبو بكر طاهر بن الحسين بن على.  
زاهد، واعظ (٤).

[٢١٠] الشيخ طاهر بن زيد بن احمد.

ثقة، عالم، فقيه، قرء على الشيخ ابي على بن الشيخ ابي جعفر  
الطوسى رحمهم الله (٥).

[٢١١ - ٢١٢]

السيد سراج الدين طالب كيا بن ابي طالب الحسينى.  
وابنه السيد عز الدين أبو القاسم طالب.  
عالمان، صالحان (٦).

[٢١٣]

الشيخ طالب بن محسن بن محمد.

(١) امل: على بن طالب بن على بن طالب.

(٢) امل ٤٧٨، جامع ١ / ٤٢٠، روضات ٢٣٥، تنقيح ٢ / ١٠٧.

(٣) امل ٤٧٨، جامع ١ / ٤٢٢، تنقيح ٢ / ١١١.

(٤) امل ٤٧٨، جامع ١ / ٤٢٠، تنقيح ٢ / ١٠٨.

(٥) امل ٤٧٨، جامع ١ / ٤٢٠، روضات ٣١٦، تنقيح ٢ / ١٠٨.

(٦) امل ٤٧٨، جامع ١ / ٤٢٠، روضات ٣٣٥، تنقيح ٢ / ١٠٧.

فقيه، صالح (١).

" حرف الظاء "

[٢١٤] السيد أبو الفضل ظفر بن الداعي بن مهدي العلوي العمري

الاستر آبادي.

فقيه، صالح، ثقة، قرء على الشيخ ابي الفتح الكراجكي رحمهما

الله (٢).

[٢١٥]

الشيخ أبو سليمان ظفر بن الداعي بن ظفر الحمداني القزويني.

فقيه، صالح، قرء على الشيخ ابي علي بن الشيخ ابي جعفر رحمهم

الله وله نظم لطيف (٣).

[٢١٦]

الشيخ ظفر بن الهمام بن سعد اردستاني.

امام اللغة (٤).

[٢١٧]

السيد ظاهر بن ابي المفاخر بن ابي العثائر الحسيني الافطسي.

عالم، دين (٥).

" حرف العين "

[٢١٨]

القاضي سعد الدين عز المؤمنين أبو القاسم عبد العزيز بن تحرير

بن عبد العزيز بن البراج.

وجه الاصحاب وفقههم، وكان قاضيا بطرابلس، وله مصنفات

منها " المهذب " " المعتمد " " الروضة " " الجواهر " " المقرب "

(١) امل الامل ٤٧٨، جامع الرواة ١ / ٤٢٠، تنقيح المقال ٢ / ١٠٧.

(٢) امل ٤٧٨، جامع ٢ / ٤٢٤، روضات ٣٣٧، تنقيح ٢ / ١١٢.

(٣) امل ٤٧٨، جامع ٢ / ٤٢٣، تنقيح ٢ / ٢١٢.

(٤) امل ٤٧٨، جامع ٢ / ٤٢٤، روضات ٣٣٧، تنقيح ٢ / ١١٢.

(٥) امل ٤٧٨، جامع ٢ / ٤٢٣، تنقيح ٢ / ١١٢.

" عماد المحتاج في مناسك الحاج " (وله " الكامل " في الفقه، و  
" الموجز " في الفقه وكتاب في " الكلام ") (١) اخبرنا بها الوالد عن  
والده عنه (٢).

[٢١٩]

الشيخ المفيد أبو محمد عبد الرحمن بن احمد بن الحسين  
النيسابوري الخزاعي.

شيخ الاصحاب بالرى، حافظ بالرى، واعظ، سافر في البلاد شرقا  
وغربا، وسمع الاحاديث عن المؤلف والمخالف، وله تصانيف منها  
" سفينة النجاة " في مناقب اهل البيت العلويات الرضويات " الامالى "  
" عيون الاخبار " " مختصرات " في المواعظ والزواجر، اخبرنا بها  
جماعة منهم، السيدان المرتضى، والمجتبى ابنا الداعي الحسينى، وابن  
اخيه الشيخ الامام جمال الدين أبو الفتوح الخزاعي عنه رحمهم الله، و  
هو قد قرأ (٣) على السيدين علم الهدى المرتضى، واخيه الرضى،  
والشيخ ابى جعفر الطوسى، والمشايخ سلار وابن البراج والكراچكى  
رحمهم الله جميعا (٤).

[٢٢٠]

الشيخ المفيد عبد الجبار بن على المقرئ (٥) الرازي.  
فقيه، الاصحاب بالرى، قرء عليه في زمانه قاطبة المتعلمين من -  
السادة والعلماء، وهو قد قرأ على الشيخ ابى جعفر الطوسى جميع  
تصانيفه، وقرأ على الشيخين سلار وابن البراج، وله تصانيف بالعربية  
والفارسية في الفقه، اخبرنا بها الشيخ الامام جمال الدين أبو الفتوح  
الخزاعي رحمهم الله (٦).

(١) اين قسمت در امل نيست.

(٢) امل ٤٨١، منتهى المقال ١٧٩، جامع ٢ / ٤٦٠، روضات ٣٥١، تنقيح ٢ / ١٥٦

(٣) امل الامل: وهو قرأ.

(٤) امل ٤٨٠، منتهى المقال ١٧٣، جامع الرواة ١ / ٤٤٦، روضات ٣٧٩، تنقيح

المقال ٢ / ٢٤٠.

(٥) نسخه شيخ حر: عبد الجبار بن عبد الله المقرئ.

(٦) امل ٤٧٩، جامع ١ / ٤٣٨.

[٢٢١]

ابنه الشيخ أبو الحسن علي بن عبد الجبار.  
فقيه، صالح (١).

[٢٢٢]

الشيخ علي بن عبد الصمد التميمي السبزواري.  
فقيه، دين، ثقة، قرأ على الشيخ أبي جعفر رحمهم الله (٢).

[٢٢٣]

ابنه الشيخ ركن الدين علي بن علي.  
فقيه، قرأ على والده وعلى الشيخ أبي علي بن الشيخ أبي جعفر  
رحمهم الله (٣).

[٢٢٤]

الشيخ أبو الحسن علي بن هبة الله بن عثمان بن أحمد بن إبراهيم  
بن الرائقة الموصلية.

كبير حافظ، ورع ثقة وله تصانيف منها، "التمسك بحبل آل  
الرسول" "الانوار في تاريخ الأئمة الأبرار" كتاب "اليقين في اصول  
الدين" أخبرنا بها السيد المرتضى ابن الداعي الحسيني (٤) عن  
المفيد عبد الرحمن النيسابوري عنه رحمهم الله "٥".

[٢٢٥]

الشيخ أبو محمد عبد الباقي بن محمد بن عثمان الخطيب البصري.  
شيخ من وجوه اصحابنا، ثقة ورد الرى وقرأ عليه المفيد  
عبد الرحمن النيسابوري تصانيفه منها "الحجج والبراهين" في امامة  
امير المؤمنين (ع) و اولاده الاحد عشر ائمة الدين صلوات الله وسلامه  
عليهم اجمعين و "المذهب في المذهب" و "رسائل البصرة" و كتاب

(١) امل ٤٨٨.

(٢) امل ٤٨٨، جامع ١ / ٥٨٣، روضات ٥٥٧، تنقيح ٢ / ٢٩٥.

(٣) امل ٤٨٩، جامع ١ / ٥٨٩، تنقيح ٢ / ٢٩٥.

(٤) امل الامل: الحسنی.

(٥) امل ١٩١، جامع الرواة ١ / ٦٠٨، روضات الجنات ٣٧٩، تنقيح ٢ / ٣١٤.

" الدلائل " (١).

[٢٢٦]

الشيخ المحقق رشيد الدين أبو سعيد عبد الجليل ابن ابي الفتح  
مسعود بن عيسى المتكلم الرازي.  
استاد علماء العراق في الاصوليين، مناظر ماهر حاذق، له تصانيف  
منها " نقض التصفيح " لابي الحسن البصري " الفصول " في الاصول على  
مذهب آل الرسول " جوابات على بن القاسم الاستر آبادي " المعروف  
بالتقمران (٢) " جوابات شيخ مسعود الصوابي " " مسألة في المعجز  
(٣) " " مسألة في الامامة " " مسألة في المعدوم " و " مسألة في الاعتقاد "  
" مسألة في نفى الروية " شاهدهته وقرأت بعضها عليه (٤).

[٢٢٧]

الشيخ العالم أبو سعيد عبد الجليل بن عيسى بن عبد الوهاب  
الرازي.  
متكلم، فقيه متبحر، استاذ الأئمة في عصره، وله مقامات ومناظرات  
مع المخالفين مشهورة وله تصانيف أصوليه (٥).

[٢٢٨]

الشيخ الوالد موفق الدين أبو القاسم عبيدالله بن الحسين (٦) بن  
بابويه القمي نزيل الري.  
فقيه، ثقة من اصحابنا، قرأ على والده الشيخ الامام شمس الاسلام  
حسكا بن بابويه فقيه عصره جميع ما كان له من سماع وقراءة على  
مشايخه الشيخ ابي جعفر الطوسي، والشيخ سلار والشيخ ابن البراج  
والسيد حمزة رحمهم الله (٧).

(١) امل ٤٧٩، جامع ١ / ٤٣٧، تنقيح ٢ / ١٣٣.

(٢) نسخه شيخ حر: بيلقمران و صحيح آن " بلقمران " مخفف بوالقمران است.

(٣) امل الامل: في المعجز.

(٤) امل ٤٧٩، جامع ١ / ٤٣٨، روضات ٣٤٨، تنقيح ٢ / ١٣٤.

(٥) امل الامل ٤٨٤، جامع الرواة ١ / ٤٣٩، روضات الجنات ٣٤٨.

(٦) امل الامل: الحسن.

(٧) امل ٤٨٤، منتهى ١٩٥، جامع ١ / ٥٢٧، روضات ٥٥٧، تنقيح ٢ / ٢٣٨.

[٢٢٩]

السيد العالم عبيدالله بن موسى بن احمد بن محمد بن احمد بن موسى محمد بن علي بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي ابن ابي طالب (ع).

ثقة، ورع، فاضل، محدث، له كتاب " انساب آل الرسول و اولاد البتول " كتاب في " الحلال والحرام " كتاب " الاديان والملل (١) " اخبرنا بها جماعة من الثقات عن الشيخ المفيد عبد الرحمن بن احمد النيسابوري عنه (٢).

[٢٣٠]

السيد الثقة أبو العباس عقيل بن الحسين بن محمد ابن علي بن اسحاق بن عبد الله بن جعفر بن محمد بن علي ابن ابي طالب. فقيه، محدث رواية، له كتاب " الصلاة " كتاب " مناسك الحج " " الامالي " وقرأ عليه المفيد عبد الرحمن النيسابوري (٣).

[٢٣١]

السيد عين السادة أبو الحسن علي بن محمد بن علي ابن القاسم العلوي الشعراني. عالم، صالح، شاهد الامام صاحب الامر (ع) و روى عنه احاديث عليه وعلى آبائه السلام (٤).

[٢٣٢]

السيد جمال السادة أبو الحسن علي بن محمد بن اسماعيل المحمدي. ثقة، فاضل، دين، سفير الامام (٥).

(١) نسخه اجازات: الملك.

(٢) امل ٤٨٤، منتهى ١٩٩، جامع ١ / ٥٣٠، روضات ١٣، تنقيح ٢ / ٢٤١. (٣) امل ٤٨٤، جامع ١ / ٥٤٠، تنقيح ٢ / ٢٥٥.

(٤) امل ٤٩١، جامع ١ / ٦٠٠، تنقيح ٢ / ٣٠٨.

(٥) امل ٤٨٩، منتهى المقال ٢٢٢، جامع الرواة ١ / ٥٩٦، تنقيح المقال ٢ / ٣٠٣.

[٢٣٣]

الشيخ الصائغ (١) أبو القاسم عبد العزيز بن محمد بن عبد العزيز  
الامامي النيسابوري.

شيخ الاصحاب وفقههم في عصره، وله تصانيف في الاصولين.  
اخبرنا بها الشيخ الامام جمال الدين أبو الفتوح الحسين بن علي  
الخزاعي عن والده عن جدة عنه رحمهم الله (٢).

[٢٣٤]

الفقيه الدين أبو الحسن علي بن الحسين بن علي الحاستي.  
صالح، حافظ ثقة، رأى الشيخ ابا علي بن الشيخ ابي جعفر والشيخ  
الجد شمس الاسلام حسكا ابن بابويه وقرأ عليهما تصانيف الشيخ جعفر  
رحمهم الله (٣).

[٢٣٥]

الشيخ زين الدين أبو الحسن علي بن محمد الرازي المتكلم  
استاد علماء الطائفة في زمانه، وله نظم رائع في مدايح آل الرسول  
(ص) ومناظرات مشهورة مع المخالفين، وله مسائل في " المعدوم  
والاحوال " وكتاب " الواضح " و " دقايق الحقايق "، شاهدهته وقرأت  
عليه (٤).

[٢٣٦]

الشيخ زين الدين علي بن عبد الجليل البياضى المتكلم نزيل دار -  
النقابة بالرى.

ورع، مناظر، له تصانيف في الاصول منها " الاعتصام في علم  
الكلام " و " الحدود " و " مسائل في المعدوم والاحوال " شاهدهته و  
قرأت بعضها عليه (٥).

(١) نسخه اجازات: الصابر.

(٢) امل ٤٨١، جامع ١ / ٤٥٩، تنقيح ٢ / ١٥٥.

(٣) امل ٤٦٨، جامع ١ / ٥٧٢، تنقيح ٢ / ٢٨١.

(٤) امل ٤٨٩، جامع ١ / ٥٩٧، روضات ٥١٦، تنقيح ٢ / ٢٠٤.

(٥) امل ٤٨٨، جامع ١ / ٥٨٨، تنقيح ٢ / ٢٩٤.

[٢٣٧]

السيد الزاهد مجد السادة عبد الله بن احمد بن حمزة الجعفري  
الزيني (١) القزويني.  
شيخ الطالبية في زمانه، متورع، فاضل، قرأ الاصولين على الشيخ  
الجليل ابي عبد الله الحسين بن مظفر الحمداني (٢).

[٢٣٨]

ابنه السيد الزاهد تاج الدين علي بن عبد الله.  
عالم، متعبد (٣).

[٢٣٩]

ابنه السيد زين الدين عبد الله بن علي.  
عالم، صالح (٤).

[٢٤٠]

ابنه السيد العالم تاج الدين أبو ترابعلی بن عبد الله.  
فاضل، متبحر، زاهد، له قدر عشرة الاف بيت في مدايح آل  
الرسول (٤) وفي فنون شتى، وقرأ سنين على السيد الامام ضياء الدين  
بن ابي الرضا فضل الله بن علي الحسيني الراوندي رحمهم الله (٥).

[٢٤١]

اخوه السيد صدر الدين أبو القاسم عبد العظيم (٦) بن عبد الله.  
فاضل، فقيه (٧).

[٢٤٢]

ابن عمه السيد تاج الدين علي بن جعفر بن علي بن عبد الله بن احمد

(١) نسخه اجازات: الرندی.

(٢) امل ٤٨٢، جامع ١ / ٤٧٠، تنقيح ٢ / ١٦٧.

(٣) امل الامل ٤٨٨، جامع الرواة ١ / ٤٧٠، تنقيح المقال ٢ / ١٦٧.

(٤) امل ٤٨٣، جامع ١ / ٤٧٠، تنقيح ٢ / ١٦٧.

(٥) امل ٤٨٨، جامع ١ / ٤٧٠، روضات الجنات ٣٧٩، تنقيح ٢ / ١٦٧.

(٦) نسخه اجازات: عبد العزيز.

(٧) امل ٤٨١، جامع ١ / ٤٧٠، تنقيح ٢ / ١٦٧.



الجعفري بدهستان.  
فاضل، قرأ على علماء خوارزم انواع العلوم وقرأ ايضا طرفا من  
تصانيف الشيخ الامام فخر الدين محمد الرازي عليه، وفوض إليه منصب  
الفتوى بدهستان كما كان مفوضا إلى والده السيد عماد الدين جعفر  
ويتحنف تقية فيه (١).

[٢٤٤ - ٢٤٣]

الشيخان الامامان وجيه الدين أبو طالب على (٢) وعز الدين  
عماد (٣) ابنا الامام ناصر الدين محمد بن حمدان الحمداني.  
فقيهان، ورعان.

[٢٤٥]

الشيخ الامام امام الدين (٤) على بن ناصر بن ابى طالب الهمداني.  
فاضل، فقيه (٥).

[٢٤٦]

السيد الزاهد عز الدين (٦) بن العراقي الحسيني.  
فاضل، فقيه، واعظ (٧).

[٢٤٧]

الشيخ الواعظ أبو الحسن على بن زيرك القمي (٨).  
فاضل، محدث، فقيه (٩)، قرأ على الفقيه اميركا بن ابى اللجيم  
به قزوين (١٠).

(١) امل ٤٨٥، جامع ١ / ٤٧٠، تنقيح ٢ / ١٦٧.

(٢) امل ٤٨٩، جامع ١ / ٦٠٦، تنقيح ٢ / ٣١٣.

(٣) امل ٤٩١، جامع ١ / ٦١١، تنقيح ١ / ٣١٧.

(٤) امل الامل: امين الدين.

(٥) امل ٤٩١، جامع ١ / ٦٠٦، تنقيح ٢ / ٣١٣.

(٦) امل الامل: عزيزي.

(٧) امل ٤٨٤، جامع الرواة ١ / ٥٣٨، تنقيح المقال ٢ / ٢٥٢.

(٨) نسخه شيخ حر: المقرئ.

(٩) نسخه شيخ حر: رواية.

(١٠) امل ٤٨٧، جامع ١ / ٥٨١، تنقيح ٢ / ٢٩٠.

[٢٤٨]

السيد الزاهد أبو الرضا عبد الله بن الحسين بن علي المرعشي  
الحسني (١).

عالم، ورع (٢).

[٢٤٩]

السيد الاجل أبو الفتح عبيدالله بن موسى بن علي بن الرضا.  
فاضل، محدث (٣).

[٢٥٠]

السيد أبو القاسم علي بن احمد بن عبد الله العلوي المحمدي (٤)  
المازندراني.

فقيه، محدث (٥).

[٢٥١]

السيد الزاهد أبو الحسن علي بن القاسم بن الرضا الحسنی  
المحدث.

فاضل، ثقة (٦).

[٢٥٢]

الشيخ أبو الحسن عبد الجبار بن احمد بن ابي مطيع.  
فاضل، فقيه، له كتاب " الورع " كتاب " الاجتهاد " كتاب " القبلة "  
كتاب " الاثار الدينية " (٧)، اخبرنا بها الشيخ وجيه الدين عبد الملك  
بن احمد بن سعيد الداودي الزيدي عنه (٨).

[٣٥٣]

(١) نسخه شيخ حر: الحسيني.

(٢) امل ٤٨٢، جامع ١ / ٤٨٢، تنقيح ٢ / ١٧٩.

(٣) امل ٤٨٤، جامع ١ / ٥٣٠، تنقيح ٢ / ٢٤١.

(٤) نسخه اجازات: الحمدي.

(٥) امل ٤٨٥، منتهى المقال ٢٠٥، جامع ١ / ٥٥٣، روضات ٣٧٤، تنقيح ٢ / ٢٥٦.

(٦) امل ٤٨٩، جامع ١ / ٥٩٥، تنقيح ٢ / ٣٠٢.

(٧) نسخه اجازات: الاشاد.

(٨) امل ٤٧٩، جامع ١ / ٤٣٧، تنقيح ٢ / ١٣٣.

الشيخ أبو طاهر علي بن أبي سعد بن علي القاشاني.  
فاضل، فقيه (١).

[٢٥٤]

القاضي جمال الدين (٢) علي بن عبد الجبار بن محمد الطوسي.  
فقيه، وجيه، ثقة، نزيل قاشان (٣).

[٢٥٥]

ابن اخيه القاضي زين الدين أبو علي عبد الجبار بن الحسين بن  
عبد الجبار الطوسي.

فاضل، فقيه، واعظ، ثقة (٤).

[٢٥٦]

الشيخ أبو الحسن علي بن عبد الله بن أبي منصور الرازي.  
فقيه، محدث، صالح (٥).

[٢٥٧]

الفقيه الصالح أبو الحسن علي بن أبي سعد بن أبي الفرج  
الخياط (٦).

عالم، ورع، واعظ، له كتاب "الجامع في الاخبار" اخبرنا به الوالد  
عنه رحمهما الله (٧).

[٢٥٨]

الشيخ أبو الحسن علي بن عبد الله (٨) بن علي الوكيل الهوشمي.  
كان زيديا فاستبصر، فقيه، صالح، محدث (٩).

(١) امل الامل ٤٨٤، جامع الرواة ١ / ٥٥١، تنقيح المقال ١ / ٢٦٣.

(٢) نسخه شيخ حر: جلال الدين.

(٣) امل ٤٤٨، جامع ١ / ٥٨٨، تنقيح ٢ / ٢٩٤.

(٤) امل ٤٧٩، جامع ١ / ٥٨٨، روضات ٣٤٩، تنقيح ٢ / ٢٩٤.

(٥) امل ٤٨٨، جامع ١ / ٥٩٠، تنقيح ٢ / ٢٩٥.

(٦) در بعض مراجع: الحناط.

(٧) امل ٤٨٤، جامع ١ / ٥٥١، روضات ٣٥٧، تنقيح ٢ / ٢٦٣.

(٨) امل الامل: أبي عبد الله.

(٩) امل ٤٥٨، جامع ١ / ٥٩٠، تنقيح ٢ / ٢٩٦.

[٢٥٩]

الشيخ أبو تراب علي بن احمد بن سعد الواعظ.  
فقيه، صالح، محدث عين (١).

[٢٦٠]

الشيخ أبو محمد عبد الرحمن بن محمد بن شجاع.  
فقيه، ثقة، واعظ (٢).

[٢٦١]

السيد عماد الدين احمد بن ابي علي الحسيني.  
فاضل، صالح (٣).

[٢٦٢]

السيد عماد الدين عبد العظيم بن الحسين بن علي أبو الشرف  
الحسيني نقيب السادات (٤) بقزوين.  
وادعى فيه اهل جيلان الامامة، وكان بها صاحب الجيش ففر  
منها، فاضل، فقيه، صالح (٥).

[٢٦٣]

القاضي تاج الدين أبو الحسين (٦) علي بن هبة الله بن دعويدار  
قاضي قم.

فقيه، وجه (٧).

[٢٦٤]

السيد شرف الدين علي بن احمد بن محمد الصيداوي.  
فقيه، عالم (٨).

(١) امل ٤٧٨، جامع ١ / ٥٥٣، تنقيح ٢ / ٢٦٥.

(٢) امل ٤٨٠، جامع ١ / ٤٥٣.

(٣) اين شماره از نسخه مرحوم ارموى سقط گرديده، چون در نسخه چاپى و  
اجازات و امل الامل بود لذا نقل گرديد (مصحح).

(٤) نسخه شيخ حر: نقيب الساده.

(٥) امل ٤٨١، جامع ١ / ٤٦٠، تنقيح ٢ / ١٥٧.

(٦) نسخه شيخ حر: أبو الحسن.

(٧) امل الامل ٤٩١، جامع الرواة ١ / ٦٠٨، روضات الجنات ٣٧٩، تنقيح المقال  
٢ / ٢١٤.

(٨) امل ٤٨٥، جامع الرواة ١ / ٥٥٤، روضات ٣٧٤، تنقيح ٢ / ٢٦٧.

[٢٦٥]

السيد أبو القاسم علي بن يوسف بن جعفر الكليني  
فقيه، صالح (١).

[٢٦٦]

الشيخ أبو الخير (٢) عاصم بن الحسين بن محمد بن احمد بن  
ابي حجر (٣) العجلي.

فاضل، ثقة، له نظم رائع في مدائح اهل البيت (ع) وكتاب  
" التمثيل " و " شجون الحكايات " اخبرنا بها الوالد عنه (٤).

[٢٦٧]

الشيخ رشيد الدين العباس بن علي بن علويه الوراميني.  
واعظ، صالح (٥).

[٢٦٨]

الشيخ مجد الدين (٦) علي بن الحسن بن علي الدستجردي.  
فقيه، صالح (٧).

[٢٦٩]

الشيخ صدر الدين علي بن الشيخ الامام جمال الدين ابي الفتوح  
الحسين (٨) بن علي رحمهم الله.

فقيه، دين.

[٢٧٠]

السيد علاء الدين المرتضى بن محمد الحسنى (٩) المامطيرى  
فقيه، فاضل (١٠).

(١) امل ٤٩١، جامع الرواة ١ / ٦٠١، تنقيح ٢ / ٣١٧.

(٢) نسخه شيخ حر: أبو الخير.

(٣) نسخه اجازات: ابي بحر.

(٤) امل ٤٧٨، جامع الرواة ١ / ٤٢٥، تنقيح ٢ / ١١٢.

(٥) امل ٤٧٩، جامع ١ / ١٣٣، تنقيح ٢ / ١٢٨.

(٦) نسخه اجازات: عبد الدين.

(٧) نسخه شيخ حر: فقيه فاضل، امل ٤٨٥، جامع ١ / ٥٦٩، تنقيح ٢ / ٢٧٨.

(٨) نسخه شيخ حر: الحسن.

(٩) نسخه شيخ حر: الحسيني.

(١٠) امل ٥١، جامع ١ / ٥٤١، روضات ٦٣٧.

[٢٧١]

السيد بهاء الدين علي بن مهدي الحسيني المامطيري.  
فقيه، وجه (١).

[٢٧٢]

الشيخ الامام نصير الدين أبو طالب عبد الله بن حمزة بن عبد الله الطوسي الشارحي  
المشهدى.

فقيه، ثقة، وجه (٢).

[٢٧٣]

الشيخ أبو الفضل عبد المنعم بن غيره (٣) الحلبي.  
فقيه، ثقة (٤).

[٢٧٤]

الشيخ أبو الحسن علي بن محمد الوهقي قريب (٥) بن الوليد.  
فقيه، ثقة، كتاب " الاصول الخمس " وكتاب " النيات (٦) " .

[٢٧٥]

الشيخ الامام عماد الدين علي بن الشيخ الامام قطب الدين ابي  
الحسين سعيد بن هبة الله الراوندي.  
فقيه، ثقة (٧).

[٢٧٦]

الشيخ نجم الدين عبد الله بن جعفر (٨) الدورىستى.  
فقيه، صالح، له الرواية عن اسلافه مشايخ دورىست فقهاء  
الشيعة (٩).

- 
- (١) نسخه شيخ حر: الحسنى. امل ٤٩١، جامع ١ / ٦٠٤، تنقيح ٢ / ٣٢٠.  
(٢) امل الامل ٤٨٢، جامع الرواة ١ / ٥٢٧.  
(٣) امل و نسخه شيخ حر: عبد الملك بن القذة.  
(٤) امل ٤٨٣، جامع ١ / ٥٢٢، تنقيح ٢ / ٢٣٢.  
(٥) امل الامل: الدهقى قهب نسخه شيخ حر: الرهقى.  
(٦) امل ٤٩٠، جامع ١ / ٥٩٧، تنقيح ٢ / ٢٠٤.  
(٧) امل ٤٨٧، جامع ١ / ٥٢٧، روضات ٣٠١، تنقيح ٢ / ٢٩٣.  
(٨) امل الامل: جعفر بن محمد، نسخه شيخ حر: جعفر بن موسى.  
(٩) امل ٤٨٢، منهج المقال ١٨٣، جامع ١ / ٤٧٩، روضات ١٤٦، تنقيح ٢ / ٢٧٤.

[٢٧٧]

الشيخ الواعظ نصير الدين عبد الجليل بن ابي الحسين ابن ابي الفضل القزويني.

عالم، فصيح، دين، له كتاب " بعض مثالب النواصب في نقض بعض فضايح الروافض " كتاب " البراهين في امامة امير المؤمنين " كتاب " السئالات والجوابات " سبع مجلدات كتاب " مفتاح التذكير " كتاب " تنزيه عايشه " (١).

[٢٧٨]

السيد الامام عز الدين علي بن السيد الامام ضياء الدين ابي الرضا فضل الله بن علي الحسنى الراوندي.

فقيه، فاضل، ثقة، له كتاب " حسيب النسيب للحسيب النسيب " كتاب " غنية المغتنى ومنية المتمنى " كتاب " مزيد الحزن " كتاب " غمام الغموم " كتاب " نثر اللئالي لفخر المعالي " كتاب " مجمع اللطائف ومنبع الظرائف " كتاب " طراز المذهب في ابراز المذهب "، " تفسير القرآن " لم يتمه (٢).

[٢٧٩]

الاديب فخر الدين عبد القاهر بن احمد بن علي (٣) القمي الطبيعي.

فاضل (٤).

[٢٨٠]

الاديب موفق الدين علي بن ابي علي الحسن بن علي ابن زيادة (٥) الاحنفي نزيل قاشان.

(١) امل ٤٧٩، روضات ٣٤٨، جامع ١ / ٤٣٨، تنقيح ٢ / ١٣٤.

(٢) جامع الرواة ١ / ٥٨٦، تنقيح المقال ٢ / ٢٩٣.

(٣) نسخه شيخ حر: ابي علي.

(٤) امل الامل ٤٨٢، جامع ١ / ٤٦٢، تنقيح ٢ / ١٥٩.

(٥) امل الامل: علي بن عبد الله بن زيادة.

فاضل، صالح (١).

[٢٨١]

الشيخ نجم الدين أبو تراب علي بن ابراهيم بن ابي طالب الوراميني.

فاضل، فقيه واعظ (٢).

[٢٨٢]

السيد علي بن ابي طالب الحسيني الاملي.

فقيه، صالح (٣).

[٢٨٣]

السيد علي بن الناصر بن الرضا الحسيني.

فقيه، فاضل (٤).

[٢٨٤]

السيد علي بن ابي المعالي بن حمزة العلوي الحسيني القمي.

فقيه، فاضل (٥).

[٢٨٥]

الشيخ علي بن ابي القاسم بن ربيعة المسكيني.

فاضل، ثقة (٦).

[٢٨٦]

القاضي عبد الجبار بن منصور.

فاضل، فقيه (٧).

[٢٨٧ - ٢٨٨]

القاضي عبد الجبار بن فضل الله، ابنه علي بن عبد الجبار كلهم في مسكن

(١) امل ٤٨٥، جامع ١ / ٥٥٢، تنقيح ٢ / ٢٦٤.

(٢) امل ٤٨٤، جامع ١ / ٥٤٥، تنقيح ٢ / ٢٥٩.

(٣) امل ٤٨٥، جامع ١ / ٥٥١، تنقيح ٢ / ٢٦٤.

(٤) جامع ١ / ٦٠٦، تنقيح ٢ / ٣١٣.

(٥) امل ٤٨٥، جامع ١ / ٥٥٢، تنقيح ٢ / ٢٦٤.

(٦) امل ٤٨٥، جامع ١ / ٥٥٢، تنقيح ٢ / ٢٦٤.

(٧) امل ٤٧٩، روضات ٣٤٩، جامع ١ / ٤٣٨، تنقيح ٢ / ١٣٤.



فقهاء، صلحاء (١).

[٢٨٩]

الشيخ الصالح أبو طالب علي بن احمد النيروزي (٢) نزيل الري.  
فقيه، ثقة (٣).

[٢٩٠]

الشيخ الفضائل علي بن محمد الجوسقي القزويني.  
ثقة (٤).

[٢٩١]

الشيخ رشيد الدين علي بن ابي طالب الخبازي الرازي. فقيه، فاضل، له نظم لطيف  
(٥).

[٢٩٢]

الشيخ بهاء الدين أبو الحسن علي بن المحسن (٦) الشريحي  
من اولاد شريح القاضي.

صالح (٧).

[٢٩٣]

السيد شرف الدين أبو الحسين علي بن تاج الدين بن محمد الحسنی  
الکيسکی.

ورع، دين (٨).

[٢٩٤]

الفقيه سديد الدين عثمان بن محمد الهروي.

-----  
(١) امل الامل ٤٧٩، جامع الرواة ١ / ٤٣٨، تنقيح المقال ٢ / ١٣٤.

(٢) امل الامل: و نسخه شيخ حر: البزوفري.

(٣) امل ٤٨٥، جامع ١ / ٥٥٣، تنقيح ٢ / ٢٦٥.

(٤) امل ٤٨٩، جامع ١ / ٥٩٧، تنقيح ٢ / ٣٠٤.

(٥) امل ٤٨٥، جامع ١ / ٥٥١، تنقيح ٢ / ٢٦٤.

(٦) نسخه اجازات: الحسن.

(٧) امل ٤٨٩، جامع ١ / ٥٦٨، تنقيح ٢ / ٢٧٨.

(٨) امل ٤٨٥، جامع ١ / ٥٦٠، تنقيح ٢ / ٢٧١.

صالح (۱).

[۲۹۵]

الشيخ (۲) رشيد الدين علي بن عبد المطلب القمي.  
واعظ، فقيه (۳).

[۲۹۶]

الشيخ عماد الدين علي بن محمد بن علي الطوسي.  
فقيه، واعظ (۴).

[۲۹۷]

القاضي تاج الدين علي بن زيد الحسيني الابي.  
فقيه (۵).

[۲۹۸]

القاضي ركن الدين عبد الجبار بن علي بن عبد الجبار الطوسي  
نزيل قاشان.

فقيه، وجه (۶).

[۲۹۹]

الشيخ شهاب الدين علي بن ابى طالب الترميني. فقيه (۷).

[۳۰۰]

السيد عقيل بن محمد السمرقندي.  
عالم، واعظ (۸).

(۱) امل ۴۸۴، جامع ۱ / ۵۳۶.

(۲) اين نام در نسخه شيخ حر نيست.

(۳) امل ۴۸۸، جامع ۱ / ۵۹۱، تنقيح ۲ / ۲۷۹.

(۴) امل ۴۹۰، جامع ۱ / ۶۰۰، تنقيح ۲ / ۲۰۷.

(۵) امل ۴۸۷، جامع ۱ / ۵۸۱، تنقيح ۲ / ۲۹۰.

(۶) امل الامل ۴۷۹، جامع ۱ / ۴۳۷، تنقيح المقال ۲ / ۱۲۳.

(۷) امل ۴۸۵، جامع ۱ / ۵۵۱، تنقيح ۲ / ۲۶۴.

(۸) امل ۴۸۴، جامع ۱ / ۵۴۰.

[٣٠١]

السيد نور الدين علي بن محمد الحسيني الخجندی نزيل الري.  
فقيه، واعظ، صالح (١).

[٣٠٢]

الشيخ نجم الدين أبو الحسن علي بن محمد بن الحسن بن الحسين  
بن بابويه القمي.  
فقيه، فاضل (٢).

[٣٠٣]

الشيخ معين الدين عبد لي (٣) بن الحسن الاستر آبادي  
صالح، عفيف مجاور مدينة الرسول (٤).

[٣٠٤]

الشيخ عربي بن المسافر.  
فقيه، صالح، بحلة (٥).

[٣٠٥]

الشيخ شمس الدين علي بن محمد الوثنوي نزيل قاشان.  
عالم، فاضل، فقيه (٦).

[٣٠٦]

الشيخ جمال الدين علي بن محمد المتطبب بقم.  
فاضل، اديب، طبيب (٧).

[٣٠٧]

الفقيه علي بن عبد العزيز بن محمد الامامي.

(١) امل ٤٨٩، جامع ١ / ٥٩٧، تنقيح ٢ / ٣٠٣.

(٢) امل ٤٨٩، جامع ١ / ٥٩٧، تنقيح ٢ / ٣٠٣.

(٣) تنقيح المقال: عبدك.

(٤) امل ٤٨٣، جامع ١ / ٤٦٣، تنقيح ٢ / ١٥٩.

(٥) امل ٤٨٤، روضات ٤٦٤، جامع ١ / ٥٣٧، تنقيح ٢ / ٢٥٠.

(٦) امل ٤٩٠، جامع ١ / ٦٠٣، تنقيح ٢ / ٣٠٩.

(٧) امل ٤٩٠، جامع ١ / ٦٠١، تنقيح ٢ / ٣٠٩.

- صالح، محدث (١).  
[٣٠٨]
- الشيخ علي بن علي بن ابي طالب.  
فقيه، صالح (٢).  
[٣٠٩]
- الشيخ نجم الدين أبو القاسم علي بن الحسين الحاستي.  
فقيه، واعظ، صالح (٣).  
[٣١٠]
- الشيخ عبد الملك بن المعافا.  
فاضل، ثقة (٤).  
[٣١١]
- الشيخ رشيد الدين علي بن محمد الحاستي.  
فقيه (٥).  
[٣١٢]
- القاضي أبو الحسن علي بن بندار بن محمد الهوشمي.  
فاضل، ثقة (٦).  
[٣١٣]
- الشيخ عبد الملك بن محمد بن عبد الملك الوراميني.  
خير، فقيه (٧)، صالح (٨).  
[٣١٤]
- الشيخ رشيد الدين عبد الصمد بن محمد الرازي الدوعي.

- (١) امل ٤٨٨.  
(٢) امل ٤٨٨ جامع ١ / ٥٩٤، تنقيح ٢ / ٣٠٠.  
(٣) امل ٤٨٦، جامع ١ / ٥٧٢، تنقيح ٢ / ٢٨١.  
(٤) امل الامل ٤٨٣، جامع الرواة ١ / ٥٢٢. (٥) امل ٤٨٩، جامع ١ / ٥٩٧، تنقيح ٢ / ٣٠٣.  
(٦) امل ٤٨٥، جامع ٥٦٠، تنقيح ٢ / ٢٧١.  
(٧) امل الامل: فاضل.  
(٨) امل ٤٨٣، جامع ١ / ٥٢٢.

فقيه (۱).

[۳۱۵]

الشيخ عبد السلام بن سرخاب (۲).

فقيه، دين (۳).

[۳۱۶]

الشيخ رشيد الدين عبد الجليل بن ابى المكارم بن ابى طالب.

واعظ (۴).

[۳۱۷]

ابنه الشيخ نصير الدين عالم شاه.

عالم، صالح (۵).

[۳۱۸]

الشيخ العدل زين الدين على بن احمد بن محمد.

ثقة، فقيه، وهو خال الشيخ فخر الدين بن ابى سعيد الخزاعى (۶)

[۳۱۹]

الرئيس عبد الصمد بن فخر اور الهشتجردى.

دين، فاضل (۷).

[۳۲۰]

الرئيس بدر الدين على بن زرینکم (۸) الزينوآبادى.

صالح، دين (۹).

(۱) امل ۴۸۰، جامع ۱ / ۴۵۸، تنقيح ۲ / ۱۵۴.

(۲) امل الامل: شرحاب.

(۳) امل ۴۸۰، جامع ۱ / ۴۵۶.

(۴) امل ۴۷۹، جامع ۱ / ۴۳۹، تنقيح ۲ / ۱۳۴.

(۵) امل ۴۷۹، جامع ۱ / ۴۳۹، تنقيح ۲ / ۱۳۴.

(۶) امل ۴۸۵، روضات الجنات ۴۶۳، جامع ۱ / ۵۴، تنقيح ۲ / ۲۶۷.

(۷) امل ۴۸۰، جامع ۱ / ۴۵۸، تنقيح ۲ / ۱۵۴.

(۸) ظاهرا زرین کمر درست باشد.

(۹) امل ۴۸۷، جامع ۱ / ۵۸۱، تنقيح ۲ / ۲۸۹.

[٣٢١]

الامير الزاهد شرف الدين عمر (١) بن اسكندر.  
فقيه، متعبد (٢).

[٣٢٢] الشيخ بهاء الرؤساء أبو الحسن علي بن عبد الصمد بن محمد  
الكردوجيني.

فقيه، صالح (٣).

[٣٢٣]

السيد سراج الدين علي بن ابي الفضل بن مدينج (٤) الحسيني  
الديباجي.

فقيه، صالح (٥).

[٣٢٤]

السيد كمال الدين عبد العظيم بن محمد بن عبد العظيم الحسنی  
الابھري نزيل قوهده العلياً.

فقيه، صالح (٦).

[٣٢٥]

الشيخ عز الدين علي بن ابي زيد (٧) بن ابي يعلى.  
ورع (٨).

[٣٢٦]

الشيخ قوام الدين عبد الرحمن بن ابي الغنايم الماهداني (٩)

(١) امل الامل: عمرو.

(٢) امل ٤٩٢، جامع ١ / ٦٣٢، تنقيح المقال ٢ / ٣٤١.

(٣) امل ٤٨٨، جامع ١ / ٥٨٩.

(٤) امل الامل: بدينج.

(٥) امل ٤٨٥، جامع ١ / ٥٥٢، تنقيح ٢ / ٢٦٤.

(٦) امل ٤٨١، جامع ١ / ٥٦١، تنقيح ٢ / ١٥٨.

(٧) نسخه شيخ حر: بن زيد.

(٨) امل ٤٨٤، جامع ١ / ٥٥١.

(٩) امل الامل: الماهياني.

- الاسدي.  
 فقيه، صالح (١).  
 [٣٢٧]  
 السيد قوام الدين على بن سيف النبي بن المنتهى الحسيني  
 المرعشي.  
 صالح، دين (٢).  
 [٣٢٨]  
 السيد فخر الدين على بن محمد بن عز الشرف الحسيني.  
 فقيه، صالح (٣).  
 [٣٢٩]  
 الشيخ أبو الحسن على بن عبد الرحمن.  
 العالم، الصانع، مصنف كتاب " فضائل اهل البيت " (٤).  
 " حرف الغين "  
 [٣٣٠]  
 الشيخ سديد الدين أبو غانم بن على بن ابي غانم الجواني.  
 فقيه، صالح (٥).  
 [٣٣١]  
 الشيخ نجم الدين غنيمه بن هبة الله بن غنيمه الدعوى  
 فقيه، دين (٦).  
 [٣٣٢]  
 الامير الفاضل غازي بن احمد بن ابي منصور الساماني.

- (١) امل ٤٤٨، جامع ١ / ٤٤٣.  
 (٢) امل ٤٨٨، جامع ١ / ٥٨٦، تنقيح ٢ / ٢٦٣.  
 (٣) امل ٤٩٠، جامع ١ / ٦٠٠، تنقيح ٢ / ٣٠٧.  
 (٤) امل ٤٨٨، جامع ١ / ٥٨٧، تنقيح ٢ / ٢٩٤.  
 (٥) امل الامل ٥١٥، جامع الرواة ١ / ٤٠٩، تنقيح المقال ٢ / ٣٠ و ظاهرا اين نام  
 در او ايل كتاب گذشت.  
 (٦) امل ٤٩٢، جامع ١ / ٦٥٨، تنقيح ٢ / ٣٦٦.

زاهد، ورع، فقيه، له تصانيف منها كتاب " النور " كتاب " المفاتيح " كتاب " البيان (١) "، وقد قرأ على شيخنا ابي جعفر ومات. بالكوفة (٢).

" حرف الفاء "  
[٣٣٣]

السيد فازشاه بن محمد العلوى الراوندي. فقيه، فاضل (٣).

[٣٣٤]

السيد الامام ضياء الدين أبو الرضا فضل الله بن على بن عبيدالله الحسنى الراوندي.

علامة زمانه، جمع مع علو النسب كمال الفضل والحسب، وكان استاد ائمة عصره، له تصانيف منها " ضوء الشهاب في شرح الشهاب " و " مقارنة الطية (٤) إلى مقارنة النية " " الاربعين في الاحاديث نظم - العروض للقلب الممروض " " الحماسة ذات الحواشى " " الموجز الكافي في علم العروض والقوافى " " ترجمة العلوى للطب الرضوي " " التفسير "، شاهدته وقرأت بعضها عليه (٥).

[٣٣٥]

السيد شمس السادة فخر اور بن محمد بن فخر آور القمى. فاضل، فقيه، شاهدته بخبزة وله كتاب في " الكيمياء " وكتاب في " المنطق " (٦).

[٣٣٦]

الشيخ الامام امين الدين أبو على الفضل بن الحسن بن الفضل

(١) نسخ شيخ حر: النيات.

(٢) امل ٤٩٢، روضات ٥٥٧، جامع ١ / ٦٥٧، تنقيح ٢ / ٣٦٥.

(٣) امل ٤٩٢.

(٤) قال الحر: الطيه المنزل.

(٥) امل ٤٩٢، جامع ٢ / ٩، تنقيح ٢ / ١٣.

(٦) امل ٤٩٢، جامع ١ / ٢، تنقيح ٢ / ٣.



الطبرسي .  
ثقة، فاضل، دين، عين، له تصانيف منها " مجمع البيان في تفسير  
القرآن " عشر مجلدات " الوسيط في التفسير " اربع مجلدات " الوجيز "  
مجلة " اعلام الوري باعلام الهدى " مجلدتان " تاج المواليدي "  
" الاداب الدينية للخزانة العينية " " غنية العابد ومنيه الزاهد "، شاهدهته  
وقرات بعضها عليه (١).

[٣٣٧]

الشيخ الفتح بن محمد بن آزاد المسكني .  
فاضل، فقيه (٢).

[٣٣٨]

الشيخ ظهير الدين أبو زيد الفضل بن ابي يعلى الحسن القزويني .  
فاضل (٣).

[٣٣٩]

السيد ضياء الدين أبو الرضا فضل الله بن الحسين بن ابي الرضا  
عبيدالله بن الحسين بن على الحسيني المرعشي .  
عالم، واعظ، فقيه، صالح (٤).

" حرف القاف " [٣٤٠]

الاجل أبو الحارث قسورة بن على بن الحسين بن محمد بن احمد  
بن ابي حجر العجلي .

فاضل، له نظم رائق (٥).

[٣٤١]

-----  
(١) امل الامل ٤٩٢، روضات ٤٨٩، جامع ٢ / ٤، تنقيح المقال ٣ / ٧ .

(٢) امل ٤٩٢، جامع ٢ / ١، تنقيح ٣ / ٢ .

(٣) جامع ٢ / ٤، تنقيح ٢ / ٧ .

(٤) امل ٤٩٢، روضات ٤١٢، جامع ٢ / ٩، تنقيح ٣ / ١٣ .

(٥) امل ٤٩٣، جامع ٢ / ٢٤، تنقيح ٣ / ٢٩ .

كمال الدين أبو غالب قسورة بن علي بن قسورة.  
صالح، دين (١).

[٣٤٢]

السيد عز الدين قاسم بن عباد الحسنى النقيب.  
فاضل، ثقة، له نظم ونثر (٢).

[٣٤٣]

السيد شمس الدين قاسم بن محمد بن قاسم الحسنى الشجرى.  
عالم، فقيه، صالح (٣).

" حرف الكاف "

[٣٤٤]

الشيخ كردى بن عكبر بن كردى الفارسى نزيل حلب.  
فقيه، ثقة، صالح، قرأ على شيخنا الموفق ابى جعفر محمد بن الحسن  
الطوسى وبينهما مكاتبات وسئالات وجوابات (٤).

[٣٤٥] الامير الشهيد كيكوس بن دشمن زيار بن كيكوس الديلمى  
الطبرى.

زاهد، فاضل، له كتاب في " النجوم " وكتاب في " اوقات الصلاة  
الخمسة "، لى عنه اجازة رحمه الله وايانا (٥).

[٣٤٦]

الشيخ كثير بن احمد بن عبد الله بن احمد العربى.  
فقيه، صالح، دين، ثقة (٦).

-----  
(١) جامع ٢ / ٢٤، تنقيح ٣ / ٢٩.

(٢) امل ٤٩٣.

(٣) امل ٤٩٣.

(٤) امل الامل ٤٩٣، جامع الرواة ٢ / ٢٩، روضات الجنات ١٢٩، تنقيح المقال  
٣ / ٣٨.

(٥) امل ٤٩٣، جامع ٢ / ٣٩، تنقيح ٣ / ٤٢.

(٦) امل ٤٩٣، جامع ٢ / ٢٧.

[٣٤٧]

الشيخ نظام الدين كتائب بن فضل الله بن كتائب الحلبي.  
فقيه، دين، ورع (١).  
" حرف اللام "

[٣٤٨]

الشيخ أبو المظفر ليث بن سعد بن ليث الاسدي نزيل زنجان.  
فقيه، صالح، ناظم، ناثر، له تصانيف منها كتاب " الطهارة " كتاب  
" الايمان " " الامالى " في مناقب اهل البيت " روايات الاشج " اخبرنا  
بها الثقات الاثبات عن الشيخ المفيد عبد الرحمن بن احمد النيسابوري  
عنه رحمهم الله (٢).

[٣٤٩]

السيد لطف الله بن عطاء الله بن احمد الحسنى الشجرى  
النيسابوري.

فاضل، متبحر، ديوانه قدر عشرة الاف بيت، شاهدهته وقرأت عليه  
كتاب بنيسابور رحمه الله، وكان يروى عن الشيخ ابى على بن الشيخ  
ابى جعفر الطوسى رحمهم الله (٣).

[٣٥٠]

الشيخ الامام منير الدين أبو اللطيف بن احمد (٤) بن احمد بن  
ابى اللطيف بن زرقويه الاصفهاني نزيل خوارزم.  
مناظر (٥) فقيه، دين، شاهدهته بخوارزم، وقرأت عليه، وكان  
يروى عن القاضى بن قدامة عن السيد الاجل المرتضى علم الهدى ابى  
القاسم على بن الحسين الموسوي جميع مؤلفاته (٦).

(١) امل ٤٩٣، جامع ٢ / ٢٧، تنقيح ٣ / ٣٥.

(٢) امل ٤٩٣، جامع ٢ / ٣٣. (٣) امل ٤٩٣، روضات ٤٩٧، جامع ٢ / ٣٣، تنقيح ٣ / ٤٣.

(٤) امل الامل: حمدان.

(٥) اين كلمه در نسخه شيخ حر نيست.

(٦) امل ٥١٥ جامع الرواة ٢ / ٣٣، تنقيح المقال ٣ قسمت كنى واللقاب ٣٦.

[٣٥٢ - ٣٥١]

الامير الزاهد لنجر بن موجه بن كرشاسف الديلمي.  
واخوه الامير لياكوش.  
فقيهان، صالحان (١).  
" حرف الميم "

[٣٥٣]

السيد الاجل المرتضى ذو الفخر بن أبو الحسن المطهر بن ابي  
القاسم علي بن ابي الفضل محمد الحسيني الديباجي.  
من كبار سادات العراق وصدور الاشراف، وانتهى منصب النقابة.  
والرياسة في عصره إليه، وكان علما في فنون العلم، وله خطب ورسائل  
لطيفة، وقرأ على الشيخ الموفق ابي جعفر الطوسي في سنن الحج (٢)،  
روى لنا عنه السيد نجيب السادة أبو محمد الحسن الموسوي (٣).

[٣٥٤]

السيد الاجل المرتضى نقيب النقباء شرف الدين أبو الفضل محمد  
بن علي بن محمد بن المطهر.  
فاضل، ثقة، رواية، قرأت عليه كتبا جملة في الاحاديث (٤).

[٣٥٥]

الشيخ العالم الثقة أبو الفتح محمد بن علي الكراچكي.  
فقيه الاصحاب، قرأ على السيد المرتضى علم الهدى والشيخ  
الموفق أبي جعفر الطوسي رحمهم الله وله تصانيف منها: كتاب  
" التعجب " كتاب " النوادر "، اخبرنا الوالد عن والده عنه (٥).

[٣٥٦]

الشيخ أبو عبد الله محمد بن هبة إله بن جعفر الوراق الطرابلسي.

(١) امل ٤٩٣، جامع ٢ / ٣٣، تنقيح ٣ / ٤٣.

(٢) نسخه شيخ حر: في سفرة الحج.

(٣) امل ٥١٠، جامع ٢ / ٢٣٤، تنقيح ٢ / ٢٢٠.

(٤) امل ٥٠٥، جامع ٢ / ١٥٨ در اجازات و چاپی: سبطه السيد الاجل...

(٥) امل ٥٠٤، جامع ٢ / ١٥٦، روضات ٥٥٢، تنقيح ٣ / ١٥.

فقيه، ثقة، قرأ على الشيخ ابي جعفر الطوسي كتبه وتصانيفه وله تصانيف منها كتاب " الزهد " كتاب " النيات " كتاب " الفرج "، اخبرنا بها الفقيه احمد بن محمد بن احمد القمي الشاهد العدل عنه (١).

[٣٥٧]

الشيخ أبو جعفر محمد بن علي بن الحسن (٢) الحلبي. فقيه، صالح، ادرك الشيخ ابا جعفر الطوسي رحمه الله وقرأ عليه السيد الامام ضياء الدين أبو الرضا والشيخ الامام قطب الدين أبو الحسين الراونديان رحمهما الله (٣).

[٣٥٨]

الشيخ الجليل محمد بن زيد بن علي الفارسي. فقيه، ثقة، له كتاب " الوصايا " كتاب " الغيبة " قرأ عليه المفيد عبد الرحمن النيسابوري رحمه الله (٤).

[٣٥٩]

الشيخ الثقة أبو الفرج المظفر بن علي بن الحسين الحمداني. ثقة عين، وهو من سفراء الامام صاحب الزمان ادرك الشيخ المفيد ابا عبد الله محمد بن محمد بن النعمان الحارثي البغدادي رحمه الله وجلس مجلس درس السيد (٥) المرتضى والشيخ الموفق ابي جعفر بن الطوسي وقرأ على المفيد و لم يقرأ عليهما، اخبرنا الوالد عن والده عنه رحمهم الله مؤلفاته منها كتاب " الغيبة " كتاب " السنه " كتاب " الزاهر في الاخبار " كتاب " المنهاج " كتاب " الفرائض " (٦).

[٣٦٠]

الشيخ العدل المحسن بن الحسين بن احمد النيسابوري الخزاعي

(١) جامع الرواة ٢ / ٢١٢، تنقيح المقال ٣ / ١٩٨.

(٢) نسخة شيخ حر: المحسن.

(٣) امل ٥٠٥.

(٤) امل ٥٠٢، جامع ٢ / ١١٥.

(٥) نسخة شيخ حر: مجلس السيد.

(٦) امل ٥١٠، جامع ٢ / ٣٣٤، تنقيح ٣ / ٢٢٠.

عم الشيخ المفيد عبد الرحمن النيسابوري رحمهما الله.  
ثقة، حافظ، واعظ، وكتبه " الامالى " في الاحاديث كتاب " السير "  
كتاب " اعجاز القرآن " كتاب " بيان من كنت مولاه ".  
اخبرنا بها شيخنا الامام السعيد جمال الدين أبو الفتوح الخزاعي  
عن والده عن جده عنه رحمهم الله جميعا (١).  
[٣٦١]

الشيخ المفيد أبو سعيد محمد بن احمد بن الحسين النيسابوري  
ثقة، عين، حافظ، له تصانيف منها " الروضة الزهراء في تفسير  
فاطمة الزهراء " " الفرق بين المقامين وتشبيهه على بذي القرنين " كتاب  
" الاربعين عن الاربعين في فضائل أمير المؤمنين (ع) " كتاب " منى  
الطالب في ايمان ابى طالب " كتاب " المولى ".  
اخبرنا بها شيخنا الامام جمال الدين أبو الفتوح الرازي الخزاعي  
سبطه عن والده عنه (٢).  
[٣٦٢]

السيد الامام رضى الدين مانكديم بن اسماعيل بن عقيل بن عبد الله  
بن الحسن (٣) بن جعفر بن محمد بن عبد الله بن محمد بن الحسن  
بن الحسين بن على بن الحسين بن على بن ابى طالب (ع).  
فاضل، ثقة، فقيه (٤).  
[٣٦٣]

الشيخ الامام قطب الدين أبو جعفر محمد بن على بن الحسن (٥).  
المقرى النيسابوري.  
ثقة، عين، استاد السيد الامام ابى الرضا والشيخ الامام ابى الحسين  
رحمهما الله، له تصانيف منها " التعليق " و " الحدود " " الموجز " في

- 
- (١) امل الامل ٢٩٤، جامع الرواة ٢ / ٤٢، تنقيح المقال ٣ / ٥٤.  
(٢) امل ٤٩٦، منتهى ٢٥٦، جامع ٢ / ٥٩، تنقيح ٣ / ٦٨.  
(٣) نسخة اجازات: الحسين.  
(٤) امل ٤٩٤، جامع ٢ / ٣٨، تنقيح ٣ / ٥١.  
(٥) نسخة اجازات: الحسين

النحو، اخبرنا، بها السيد الامام ابي الرضا فضل الله بن علي الحسنى  
عنه (١).

[٣٦٤]

السيد مجد الدين أبو هاشم المجتبى بن حمزة بن زيد بن مهدي بن  
حمزة بن محمد بن عبد الله بن علي بن الحسين بن الحسن بن علي بن  
ابي طالب (ع).

فاضل، محدث، ثقة (٢).

[٣٦٥]

السيد الرئيس تاج الدين محمد بن الحسين بن محمد الحسينى  
الكيكى.

وجه السادة في الرى، فاضل، فقيه، له نظم حسن وخطب لطيفة،  
اخبرنا بها الوالد عنه رحمهم الله (٣).

[٣٦٦]

سبطه الامام شهاب الدين محمد بن تاج الدين بن محمد الحسينى  
الكيكى.

عالم، ورع، واعظ (٤).

[٣٦٧ - ٣٦٨]

ولداه السيد عماد الدين المرتضى وكمال الدين المنتهى.  
عالمان، واعظان (٥).

[٣٦٩]

سبطه السيد صدر الدين مهدي بن المرتضى.  
عالم، واعظ (٦).

(١) امل ٥٠٣، جامع ٢ / ١٥٣، تنقيح ٣ / ١٥٤.

(٢) امل ٤٩٤.

(٣) امل الامل ٥٠١، جامع الرواة ٢ / ١٠١، تنقيح المقال ٣ / ١٠٨.

(٤) امل ٤٩٨، جامع ٢ / ١٠١، تنقيح ٣ / ١٠٨.

(٥) امل الامل: ٤٩٨، جامع ٢ / ١١، تنقيح ٣ / ١٠٨.

(٦) امل ٥١١.

[٣٧٠]

السيد أبو شجاع محمد بن شمس الشرف بن ابي شجاع علي بن عبد الله الحسيني السيلقي.

عالم، زاهد، محدث (١).

[٣٧١]

السيد الزاهد المنتهى بن الحسين بن علي الحسيني المرعشي.

عالم، ورع (٢).

[٣٧٢]

ابنه السيد كمال الدين المرتضى.

عالم، مناظر، واعظ، وله " شرح كتاب الذريعة " " التعليق "

شاهدته، ولى عنه روايه (٣).

[٣٧٣]

سبطه السيد تاج الدين منتهى بن مرتضى.

فاضل مبرز، مناظر، وله " مسائل اصولية "، جرت بينه و بين الشيخ

الامام سديد الدين محمود الحمصي رحمهما الله (٤).

[٣٧٤] سبطه السيد ناصر الدين محمد بن الحسين بن المنتهى الحسيني.

صالح، عالم، واعظ، قاضي قم (٥).

[٣٧٥]

الفقيه أبو النجم محمد بن عبد الوهاب بن عيسى السمان.

ورع، فقيه، حافظ، له كتب في الفقه (٦).

[٣٧٦]

(١) امل ٥٠٢، جامع ٢ / ١٣١، تنقيح ٣ / ١٣١.

(٢) امل ٥١٠، جامع ٢ / ٢٦٣، تنقيح ٣ / ٢٤٧.

(٣) امل ٥١٠، جامع ٢ / ٢٦٣، روضات ٢٣٧، تنقيح ٣ / ٢٤٧.

(٤) امل ٥١٠، جامع ٢ / ٢٦٣، تنقيح ٢ / ٢٤٧.

(٥) امل ٥١٠، جامع ٢ / ٢٦٣، تنقيح ٢ / ٢٤٧.

(٦) امل الامل ٥٠٣، جامع الرواة ٢ / ١٤٦، تنقيح المقال ٣ / ١٤٨.



الوزير السعيد ذو المعالي زين الكفاة أبو سعد منصور بن الحسين  
الابن.

فاضل، عالم، فقيه، وله نظم حسن قرأ على شيخنا الموفق ابي جعفر  
الطوسي، و روى عنه الشيخ المفيد عبد الرحمن النيسابوري (١).  
[٣٧٧]

الشيخ الامام ناصر الدين أبو اسماعيل محمد بن حمدان بن محمد  
الحمداني.  
رئيس الاصحاب ومقدمهم بقزوين، عالم، واعظ، له كتاب " الفصول "  
في ذم الاعداء " و " مناظرات " جرت بينه و بين الملاحدة لعنهما الله (٢)  
[٣٧٨]

الشيخ الامام برهان الدين أبو الحارث محمد بن ابي الخير علي  
بن ابي سليمان ظفر الحمداني.  
عالم، مفسر، صالح، واعظ، له كتاب " مفتاح التفسير " " دلائل -  
القرآن " " عين الاصول " " شرح الشهاب " (٣).  
[٣٧٩]

ابنه محمد بن محمد بن علي الحمداني.  
فقيه، فاضل (٤).

[٣٨٠]

الشيخ الامام ناصر الدين محمد بن الحسين بن محمد أبو المعالي  
الحمداني (٥).  
عالم، ورع (٦).

(١) جامع ٢ / ٢٦٧، روضات الجنات ٥٥٧، تنقيح المقال ٣ / ٢٤٩.

(٢) امل ٥٠٢، جامع ٢ / ١٠٤، تنقيح ٣ / ١١٠.

(٣) امل ٥٠٤، جامع ٢ / ٤٨، تنقيح ٢ / ٦٠.

(٤) امل ٥٠٤، جامع ٢ / ٤٨، تنقيح ٣ / ٦٠.

(٥) نسخ در كنيه و نسبت مغشوش اند.

(٦) امل ٥٠١، جامع ٢ / ١٠١، تنقيح ٣ / ٣٠٨.

[٣٨١]

الشيخ الامام عز الدين أبو فراس (١) محمد بن عمار بن محمد  
الحمداني.

عالم، صالح (٢).

[٣٨٢]

السيد المفضل بن الاشراف الجعفري النسابة.

فاضل، محدث (٣).

[٣٨٣]

ابنه السيد محمد.

عالم، زاهد (٤).

[٣٨٤]

السيد محمد بن الحسين بن محمد الجعفري المحدث.

فاضل، ورع (٥).

[٣٨٥ و ٣٨٦]

السيدان الاصيلان مقدم السادة أبو تراب المرتضى (٥) و شيخ  
السادة أبو الحرب المجتبي (٧) ابنا الداعي بن القاسم الحسنى (٨).  
محدثان، عالمان، صالحان، شاهدتها وقرأت عليهما ورويا لى  
جميع مرويات الشيخ المفيد عبد الرحمن النيسابوري.

[٣٨٧] السيد أبو البركات محمد بن اسماعيل المشهدي.

فقيه، محدث، ثقة، قرأ على الشيخ الامام محيي الدين الحسين بن

(١) نسخه اجازات: أبو خراس.

(٢) امل ٥٠٥، جامع ١٦١ / ٢، تنقيح ١٦٣ / ٣.

(٣) امل ٥١٠، جامع ٢٥٥ / ٢، تنقيح ٢٣٧ / ٢. (٤) امل الامل ٤٩٥، جامع الرواة ٢ / ٢٥٥، تنقيح  
المقال ٢٣٧ / ٣.

(٥) امل ٥٠١، جامع ١٠١ / ٢، تنقيح ١٠٨ / ٣.

(٦) امل ٥٠٩، جامع ٢٢٤ / ٢، تنقيح ٢٠ / ٣.

(٧) امل ٤٩٤، جامع ٢٢٤ / ٢، تنقيح ٢٠٨ / ٣.

(٨) نسخه شيخ حر: الحسينى.

المظفر الحمداني (١).

[٣٨٨]

الشيخ الامام عماد الدين (٢) محمد بن ابى القاسم بن محمد بن علي الطبري الاملي الكجى.

فقيه، ثقة، قرأ على الشيخ ابى علي بن الشيخ ابى جعفر الطوسى رحمهم الله، وله تصانيف منها كتاب "الفرج في الاوقات" و "المخرج بالبينات" "شرح مسائل الذريعة" قرأ عليه الشيخ الامام قطب الدين أبو الحسين الراوندي و روى لنا عنه (٣).

[٣٨٩]

الشيخ الامام سديد الدين محمود بن علي بن الحسن الحمصى الرازي.

علامة زمانة في الاصولين، ورع، ثقة، له تصانيف منها "التعليق الكبير" "التعليق الصغير" "المنقذر من التقليد والمرشد إلى التوحيد" المسمى بالتعليق العراقى "المصادر" في اصول الفقه "التبيين والتنقيح في التحسين والتقيح" بداية الهداية "نقض المؤجر" للنجيب ابن المكارم، حضرت مجلس درسه سنين وسمعت اكثر هذه الكتب بقراءة من قرأ عليه (٤).

[٣٩٠]

الشيخ الامام عماد الدين أبو جعفر محمد بن علي بن حمزة الطوسى المشهدي.

فقيه، عالم، واعظ، له تصانيف منها "الوسيلة" "الواسطة" "الرابع" في الشرايع "المعجزات" مسائل في الفقه.

(١) امل ٤٩٧، جامع ٢ / ٧٧، تنقيح ٣ / ٨٣.

(٢) نسخه شيخ حر: جمال الدين.

(٣) امل ٤٩٥، جامع ٢ / ٥٧، تنقيح ٣ / ٦٥.

(٤) امل الامل ٥٠٩، جامع الرواة ٢ / ٢٢٠، روضات الجنات ٦٣٥، تنقيح المقال

٢٠٣ / ٣.

[٣٩١] الشيخ العفيف أبو جعفر محمد بن الحسين الشوهاني نزيل مشهد  
الرضا عليه وعلى آبائه الطاهرين السلام.  
فقيه، صالح، ثقة (١).

[٣٩٢]  
الشيخ الفقيه محمد بن عبد العزيز بن ابي طالب القمي.  
فقيه، ورع (٢).

[٣٩٣]  
الشيخ محمد مؤمن (٣) الشيرازي.  
ثقة، عين، مصنف كتاب " نزول القرآن في شأن أمير المؤمنين " ،  
اخبرنا به السيد أبو البركات المشهدي رحمه الله عنه (٤).  
[٣٩٤]

الشيخ محمد بن الحسين المحتسب.  
ثقة، عين، مصنف كتاب " رامش افزای آل محمد " صلوات الله و  
سلامه عليه وعلى اولاده الطيبين الطاهرين. عشر مجلدات شاهدهته و  
قرأت بعضها عليه (٥).  
[٣٩٥]

الشيخ محمد بن علي الفتال النيسابوري صاحب التفسير.  
ثقة وای ثقه، اخبرنا جماعة عن الثقات عنه بتفسيره (٦).  
[٣٩٦]

الشيخ مسعود بن عمر (٧).

- 
- (١) امل ٥٠١، جامع ٢ / ١٠٠، تنقيح ٣ / ١٠٧.  
(٢) امل ٥٠٣، جامع ٢ / ١٣٩، تنقيح ٣ / ١٣٩.  
(٣) نسخه اجازات: محمد بن مؤمن.  
(٤) امل ٥٠٦، جامع ٢ / ١٨٦، تنقيح ٣ / ١٧٨.  
(٥) امل ٥٠١، جامع ٢ / ١٠١، تنقيح ٣ / ١٠٨.  
(٦) امل ٥٠٤، منهج المقال ٢٨، منتهى المقال ٢٥٨، جامع ٢ / ١٥٥، تنقيح  
٣ / ١٥٨.  
(٧) نسخه شيخ حر وامل الامل: مسعود بن محمد.

المتكلم، عالم، ورع (١).  
[٣٩٧]

الشيخ مسعود بن احمد الضوايبي  
متكلم، متبحر (٢).  
[٣٩٨]

الشيخ نصره الدين محمود بن اميرك الرازي.  
متكلم (٣).  
[٣٩٩]

الشيخ سديد الدين محمود بن ابى المحاسن بن اميرك.  
عالم، فاضل (٤).  
[٤٠٠]

الشيخ الفاضل أبو جعفر محمد بن محمد النيسابوري المعروف  
ببوجعفر (٥).  
اديب، عالم، ورع (٦).  
[٤٠١]

السيد المرتضى بن ابى الحسن بن الحسين (٧) بن زيد  
الحسيني (٨).  
عالم، محدث (٩).  
[٤٠٢]

السيد أبو جعفر محمد بن اسماعيل بن محمد الحسنى المامطيرى.

- 
- (١) امل ٥١٠، جامع ٢ / ٢٢٩، تنقيح ٣ / ٢١٣.
  - (٢) امل الامل ٥١٠، جامع الرواة ٢ / ٢٢٨، تنقيح المقال ٣ / ٢١٣.
  - (٣) جامع ٢ / ٢٢٠، تنقيح ٣ / ٢٠٣.
  - (٤) امل ٥٠٩، جامع ٢ / ٢٢٠، تنقيح ٣ / ٢٠٣.
  - (٥) امل الامل: بابن جعفر.
  - (٦) امل ٥٠٧، جامع ٢ / ١٨٩، تنقيح ٣ / ١٨١.
  - (٧) نسخه اجازات: الحسن.
  - (٨) نسخه شيخ حر: الحسنى.
  - (٩) امل ٥٠٩، جامع ٢ / ٢٢٤، تنقيح ٣ / ٢٨.

فقيه، فاضل، ثقة، حفظ النهاية (١).  
[٤٠٣]

السيد محمد بن فخر آور بن خليفة.  
صالح، محدث (٢).  
[٤٠٤]

السيد محسن بن محمد الديباجي.  
فقيه، صالح (٣).  
[٤٠٥]

السيد عز الدين مجتبي بن محمد الحسيني (٤) الكليني.  
عالم، فاضل، له نظم رائق (٥).  
[٤٠٦]

ابنه السيد شمس الدين محمد.  
فاضل (٦).  
[٤٠٧]

الاجل عماد الدين محمد بن محمد بن الحسين بن مرزبان القمي.  
فاضل، ثقة (٧).  
[٤٠٨]

الاديب الفاضل مجمع بن محمد بن احمد المسكني.  
فاضل، نحير، له " شرح الالفاظ " " شرح الفصيح " " ديوان -  
النظم " " ديوان النشر "، اخبرنا بها الشيخ بهاء الدين أبو محمد طاهر بن  
احمد القزويني النحوي عن جماعة من الثقات عنه (٨).

(١) امل ٤٩٧، جامع ٧٧ / ٢، تنقيح ٨٣ / ٣.

(٢) امل ٥٠٥، جامع ١٧٢ / ٢، تنقيح ١٧٠ / ٣.

(٣) امل ٤٩٤، جامع ٤٢ / ٢، تنقيح ٥٤ / ٣.

(٤) نسخه شيخ حر: الحسنی.

(٥) امل ٤٩٤، جامع ٤١ / ٢، تنقيح ٥٣ / ٣.

(٦) امل ٤٩٥، جامع ٤١ / ٢، تنقيح ٥٣ / ٣.

(٧) امل الأمل ٥٠٦، جامع الرواة ١٨٨ / ٢، تنقيح المقال ١٧٩ / ٣.

(٨) امل ٤٩٤، جامع ٤١ / ٢، تنقيح ٥٣ / ٣.

[٤٠٩]

الاديب المؤيد بن ابى على العنزي المسكنى.  
فاضل، صالح (١).

[٤١٠]

الاديب محمد بن الحسين الدينارى (٢) الابى.  
فاضل، له كتاب " المنتخب " كتاب " ندبة الوالد على المولود "  
شاهدته ولى عنه رواية (٣).

[٤١١]

السيد الزاهد المرتضى بن الحسين بن احمد العلوى الحسينى  
الشجرى.

فاضل، عدل (٤).

[٤١٢]

السيد الجليل محمد بن احمد بن محمد الحسينى صاحب كتاب  
الرضا.

فاضل، ثقة (٥).

[٤١٣]

الشيخ مظفر بن طاهر بن محمد الحلبي (٦).  
فقيه، صالح (٧).

[٤١٤]

السيد مجد الدين أبو الفضل محمد بن اسعد بن الحسين الحسينى.  
فقيه، عالم (٨)

(١) امل ٤٩٤، جامع ٢ / ٣٨، تنقيح ٣ / ٥١.

(٢) امل الامل: الديباجى.

(٣) امل ٥٠١، جامع ٢ / ٩٩، تنقيح ٣ / ١٠٧.

(٤) امل ٥٠٩، جامع ٢ / ٢٢٤، روضات ٦٣٧، تنقيح ٣ / ٢٠٨.

(٥) امل ٤٩٦، جامع ٢ / ٦٢، تنقيح ٣ / ٧٣.

(٦) نسخه اجازات: العلوى.

(٧) امل ٥٢٠، جامع ٢ / ٢٣٤، تنقيح ٣ / ٢٢٠.

(٨) امل ٤٩٧، جامع ٢ / ٦٧، تنقيح ٣ / ٨٠.

[٤١٥]

الشريف محمد بن الحسين بن محمد الجعفري.  
فقيه، صالح (١).

[٤١٦]

السيد أبو جعفر محمد بن علي بن محمد بن الرضا (ع).  
ثقة، فاضل (٢).

[٤١٧]

الشيخ أبو جعفر محمد بن علي بن القاسم المركب.  
فقيه، ثقة، له تصانيف منها كتاب "المعتمد في المعتقد" كتاب  
"العبادات الدينية" كتاب "السنة والبدعه"، أخبرنا بها السيد الصفى  
بن المرتضى الداعي الحسنى عنه رحمهم الله (٣).

[٤١٨]

الشيخ الامام ظهير الدين أبو الفضل محمد بن الشيخ الامام قطب -  
الدين أبي الحسين سعيد بن هبة الله الراوندي.  
فقيه، ثقة، عدل عين (٤).

[٤١٩]

الشيخ برهان الدين محمد بن علي بن ابى الحسين أبو الفضائل  
الراوندي سبط الامام قطب الدين رحمهم الله.  
فاضل، عالم (٥).

[٤٢٠]

الشيخ محمد بن احمد بن شهريار الخازن بمشهد الغرى على  
ساكنه السلام.

(١) امل ٥٠١، جامع ١٠١ / ٢، تنقيح ٨٠ / ٣.

(٢) امل الامل ٥٠٥، جامع الرواة ١٥٨ / ٢.

(٣) امل ٥٠٤، جامع ١٥٥ / ٢، تنقيح ١٥٩ / ٣.

(٤) امل ٥٠٢، جامع ١١٨ / ٢، روضات ٣٠١، تنقيح ١٢١ / ٣.

(٥) امل ٥٠٣، جامع ١٥١ / ٢، تنقيح ٢٥٢ / ٢.



فقيه، صالح (١).

[٤٢١]

الشيخ محمد بن ادريس العجلي بحلة.  
له تصانيف، منها كتاب " السرائر " شاهدهته بحله وقال شيخنا  
سد يد الدين محمود الحمصي رفع الله درجته هو مخلط لا يعتمد على  
تصنيفه (٢).

[٤٢٢]

الشيخ الامام ركن الدين محمد بن الحسين بن علي بن عبد الصمد  
التميمي.

فقيه، دين، ثقة بسبزوار (٣).

[٤٢٣]

الشيخ الامام تاج الدين (٤) محمد بن محمد الكازري.  
فقيه، عالم بسبزوار (٥).

[٤٢٤]

الشيخ الامام تاج الدين محمد بن الشيخ الامام جمال الدين ابي  
الفتوح الحسين بن علي الخزاعي.  
فاضل، ورع (٦).

[٤٢٥]

الشيخ بهاء الدين محمد بن احمد بن محمد الوزيري.  
عدل، ثقة، صالح (٧).

- 
- (١) امل ٤٩٦، منتهى المقال ٢٥٧، جامع ٢ / ٦١، تنقيح ٣ / ٧١.  
(٢) امل ٤٩٧، منهج المقال ٢٨٢، منتهى ٢٦٠، جامع ٢ / ٦٥، روضات ٥٧٠  
تنقيح ٣ / ٧٧.  
(٣) امل ٥٠١، جامع ٢ / ١٠١، تنقيح ٣ / ١٠٨.  
(٤) نسخه شيخ حر: قطب الدين.  
(٥) امل ٥٠٧، جامع ٢ / ١٨٨، تنقيح ٣ / ١٧٩.  
(٦) امل الامل ٥٠١، جامع الرواة ٢ / ١٠١، تنقيح المقال ٣ / ١٠٨.  
(٧) امل ٤٩٧، جامع ٢ / ٦٣، تنقيح ٣ / ٧٤.

[٤٢٦]

الشيخ محمد بن الحسن بن الحسين الرتميني.  
فقيه، صالح (١)

[٤٢٧]

الشيخ مجد الدين محمد بن ناصر بن محمد بن ناصر بن محمد  
الراوى (٢).  
فاضل (٣).

[٤٢٨]

الشيخ محمد بن على بن محمد النحوي.  
ثقة، قرأ عليه المفيد عبد الرحمن النيسابوري رحمهما الله (٤).

[٤٢٩]

الشيخ افضل الدين محمد بن ابى الحسن بن مموسة الورايني.  
فاضل، فقيه، واعظ (٥).

[٤٣٠]

الشيخ مسعود بن محمد بن الفضل.  
فقيه، صالح (٦).

[٤٣١]

القاضى تاج الدين محمد بن على بن عبد الجبار الطوسى نزيل  
قاشان.

فقيه، صالح، ثقة (٧).

[٤٣٢]

السيد الزاهد أبو طاهر مهدي بن على بن اميركا الحسنى.

(١) امل ٤٩٩، جامع ٢ / ٩١.

(٢) امل الامل: الديوانى.

(٣) امل ٥٠٨، جامع ٢ / ٢٠٧، تنقيح ٢ / ١٩٥.

(٤) امل ٥٠٥، جامع ٢ / ١٥٨.

(٥) امل ٤٩٥، جامع ٢ / ٤٦، تنقيح ٣ / ٥٨.

(٦) امل ٥١٠، جامع ٢ / ٢٩٢، تنقيح ٣ / ٢١٣.

(٧) امل ٥٠٤، جامع ٢ / ١٥٥، تنقيح ٣ / ١٥٨.

القزويني.

صالح، محدث (١)

[٤٣٣]

السيد أبو عقيل محمد بن علي بن محمد العلوي العباسي.

صالح، واعظ (٢).

[٤٣٤]

الشيخ محمد بن الحسين بن احمد بن طحال.

فقيه، صالح (٣).

[٤٣٥]

القاضي شرف الدين أبو الفضل محمد بن الحسين بن عبد الجبار

الطوسي نزيل قاشان.

فقيه، صالح، ثقة (٤).

[٤٣٦]

ابنه خطير الدين محمود بن محمد.

عالم، صالح (٥).

[٤٣٧]

الشيخ القاضي جمال الدين محمد بن الحسين بن محمد الغري (٦)

قاضي قاشان.

فاضل، فقيه، كان يكتب نهج البلاغة من حفظه وله رسالة " العبقة "

في شرح قول السيد الرضي في خطبة النهج " عليه مسحة من العلم

الالهى وفيه عبقة من الكلام النبوى " (٧).

(١) امل ٥١١، جامع ٢ / ٢٨٢، تنقيح ٢ / ٢٦١.

(٢) امل ٥٠٥، جامع ٢ / ١٥٨.

(٣) امل الامل ٥٠١، جامع الرواة ٢ / ٩٩، تنقيح المقال ٣ / ١٠٧.

(٤) امل: ٥٠١، جامع: ٢ / ١٠١، تنقيح: ٣ / ١٠٨.

(٥) امل: ٥٠٩، جامع ٢ / ٢٢٠، روضات ٥٩٨، تنقيح ٣ / ٢٣٠.

(٦) امل الامل: بن محمد بن الغريب، نسخه شيخ حر: جمال الدين محمد بن القريب.

(٧) امل ٥٠١، جامع ٢ / ١٠١، تنقيح ٣ / ١٠٨.

[٤٣٨]

الشيخ أبو جعفر محمد بن الحسن بن الحسين المركب.  
فقيه، دين (١).

[٤٣٩]

الشيخ محمد بن الحسين المنير.  
فقيه، ثقة، له كتاب "الادنى".

[٤٤٠]

الشريف مهدي بن الهادي بن احمد العلوي  
فقيه، دين.

[٤٤١]

السيد شرف الدين المنتجب بن الحسين السروي.  
فقيه، فاضل، قرأ على الشيخ المحقق رشيد الدين عبد الجليل  
الرازي رحمهما الله (٢).

[٤٤٢]

السيد مهدي بن الفضل (٣) بن الاشرف الجعفري النسابة.  
فاضل (٤).

[٤٤٣]

السيد مجد الدين محمد بن محمد بن مانكديم الحسيني القمي.  
النسابة.

فاضل، ثقة، له كتاب "الانساب" (٥).

[٤٤٤]

الشيخ زين الدين أبو جعفر محمد بن علي بن ابراهيم.

(١) امل ٤٩٩، جامع ٢ / ٩١.

(٢) امل ٥١٠.

(٣) امل الامل: بن المفضل.

(٤) امل ٥١١، جامع ٢ / ٢٨٢، تنقيح ٣ / ٢٦١.

(٥) امل ٥٠٧، جامع ٢ / ١٨٨، تنقيح ٣ / ١٧٩.

فقيه، صالح (١).

[٤٤٥]

السيد أبو الغيث محمد بن علي بن الحسين الحسيني (٢).

فقيه، فاضل (٣).

[٤٤٦]

السيد أبو طاهر مهدي بن علي بن اميركا الحسيني.

فقيه (٤).

[٤٤٧]

السيد محمد بن عبد المطلب بن ابي طالب الحسيني.

فقيه، عدل (٥).

[٤٤٨]

الشيخ أبو عبد الله محمد بن احمد الاردستاني صاحب كتاب

"صناعة الشعر".

فاضل، متبحر (٦).

[٤٤٩]

السيد محمد بن الرضا ابي طاهر الحسيني (٧).

فاضل، ثقة (٨).

[٤٥٠]

السيد جمال الدين محمد بن ايران شاه بن فخر العين (٩) بن ناصر

الحسيني الديباجي.

(١) امل الامل ٥٠٣، جامع الرواة ٢ / ١٥٠، تنقيح المقال ٣ / ١٥١.

(٢) نسخه شيخ حر: الحسيني.

(٣) جامع ٢ / ١٥٢، تنقيح ٣ / ١٥٤.

(٤) امل ٥١١، جامع ٢ / ٢٨٢، تنقيح ٣ / ٢٦١ و به شماره ٤٣٢ گذشت.

(٥) امل ٥٠٣، جامع ٢ / ١٤٦، تنقيح ٣ / ١٤٨.

(٦) امل ٤٩٥، جامع ٢ / ٥٨، تنقيح ٣ / ٦٦.

(٧) نسخه شيخ حر: الحسيني.

(٨) امل ٥٠٢، جامع ٢ / ١١٣، تنقيح ٢ / ١١٦.

(٩) نسخه اجازات: ايوان شاه بن فخر امير.

فقيه (١).

[٤٥١]

الشيخ شرف الدين محمد بن علي بن الحسن بن علي الدستجردى  
[المقيم بقريّة زين آباد] (٢).

فقيه، فاضل (٣).

[٤٥٢]

السيد فخر الدين أبو حرب محمد بن قاسم بن عباد النقيب  
الحسنى.

فاضل (٤).

[٤٥٣]

السيد تاج الدين أبو الفضل محمد بن السيد الامام ضياء الدين ابى  
الرضا فضل الله بن علي الحسنى الراوندى.

فقيه، فاضل (٥).

[٤٥٤]

السيد علاء الدين محمد بن علي الحسنى الخجندى.

فاضل، واعظ، له نظم ونثر (٦).

[٤٥٥]

السيد ناصر الدين محمد بن زين العرب الحسينى القمى.

فاضل، صالح (٧).

[٤٥٦]

السيد بدر الدين المجتبى بن اميرة بن سيف النبي الجعفري.  
الزينبي.

(١) امل ٤٩٧، جامع ٧٨ / ٢، تنقيح ٨٥ / ٣.

(٢) قسمت بين دو پرائنز را نسخه شيخ حر فاقد است.

(٣) امل ٥٠٣، جامع ١٥٣ / ٢، تنقيح ١٥٤ / ٢.

(٤) امل ٥٠٥.

(٥) امل الامل ٥٠٥، جامع الرواة ١٧٤ / ٢، تنقيح المقال ١٧١ / ٣.

(٦) امل ٥٠٣.

(٧) امل ٥٠٢، جامع ١٥٣ / ٢، تنقيح ١٥٤ / ٣.

فقيه، واعظ، شهيد (١).

[٤٥٧]

السيد نجم الدين محمد بن اميركا بن ابى الفضل (٢) الجعفري القوسيني.

فاضل، له كتاب " مقتل الحسين " ونظم رائق (٣).

[٤٥٨]

السيد جلال الدين محمد بن حيدر بن مرعش الحسيني المرعشي. عالم، صالح (٤).

[٤٥٩]

السيد جمال الدين أبو غالب محمد بن ابى هاشم الحسيني المرعشي.

صالح، دين (٥).

[٤٦٠]

السيد مجد الدين محمد بن الحسن الحسيني المرعشي. صالح، دين (٦).

[٤٦١]

السيد نظام الدين محمد بن سيف النبي بن المنتهى الحسيني المرعشي.

صالح، دين (٧).

[٤٦٢]

السيد جمال الدين أبو الفتح محمد بن عبد الله الرضوي القمي.

(١) امل ٩٩٤، جامع ٢ / ٤١، تنقيح ٣ / ٥٣.

(٢) كلمه " ابى " در نسخه شيخ حر نيسن.

(٣) امل ٤٩٧، جامع ٢ / ٧٨.

(٤) امل ٥٠٢، جامع ٢ / ١٠٧.

(٥) امل ٤٩٤، جامع ٢ / ٥٧، تنقيح ٣ / ٦٥.

(٦) نسخه شيخ حر: الحسين الحسين المرعشي عالم صالح. امل ٤٩٩، جامع ٢ / ٩١.

(٧) امل ٥٠٢.

فقيه صالح (١).

[٤٦٣]

الشيخ زين الدين محمد بن ابي نصر (٢) القمى.

اديب، فاضل، طيب (٣).

[٤٦٤]

الاجل مجد الدين محمد بن سعيد بن محمد الاسدي.

فاضل، ورع (٤).

[٤٦٥]

الاجل نصير الدين محمد بن على الرازي نزيل ورامين.

فاضل (٥).

[٤٦٦]

الاجل تاج الدين المهذب بن الصالح.

فاضل (٦).

[٤٦٧] اخوه رضى الدين المؤيد بن صالح.

فاضل (٧).

[٤٦٨]

القاضى نجم الدين مكى بن على بن ابي زيد الحماني.

ورع، عدل (٨).

[٤٦٩]

الشيخ الصالح محمد بن حيدر الحداد.

(١) امل ٥٠٣، جامع ٢ / ٤١، تنقيح ٣ / ١٤٣.

(٢) امل الامل: أبو المضر.

(٣) امل ٤٩٥، جامع الرواة ٢ / ٥٧، تنقيح المقال ٣ / ٦٥.

(٤) امل ٥٠٢، جامع ٢ / ١١٧، تنقيح ٣ / ١٢٠.

(٥) امل ٥٠٤.

(٦) امل ٥١١، جامع ٢ / ٢٨٢، تنقيح ٣ / ٢٦١.

(٧) امل ٤٩٤، جامع ٢ / ٢٨٣، تنقيح ٣ / ٢٦١.

(٨) امل ٥١٠، جامع ٢ / ٢٦٤، تنقيح ٣ / ٢٦٤.



دين.

[٤٧٠]

الشيخ تاج الدين محمود بن الحسن بن علوية الوراميني  
فقيه، صالح (١).

[٤٧١]

القاضي أبو جعفر محمد بن علي الامامي بسارية.  
ورع، فقيه (٢).

[٤٧٢]

القاضي مجد الدين محمد بن علي بسارية.  
فقيه، صالح، واعظ (٣).

[٤٧٣]

السيد زين الدين محمد بن ماكاليجار الحسيني (٤).  
فقيه، متكلم (٥).

[٤٧٤]

السيد زين الدين محمد بن ايرانشاه بن ابي زيد الحسيني.  
فقيه، صالح (٦).

[٤٧٥]

السيد بهاء الدين أبو المكرم (٧) محمد بن حمزة الحسيني.  
حافظ، صالح (٨).

[٤٧٦]

الشيخ تاج الدين محمد بن محمد المدعو شوشو نزيل قاشان.

-----  
(١) امل ٥٠٣، جامع ٢ / ١٠٧.

(٢) امل ٥٠٣، جامع ٢ / ١٥٢، تنقيح ٣ / ١٥٣.

(٣) امل ٥٠٣، جامع ٢ / ١٥٣، تنقيح ٣ / ١٥٣.

(٤) نسخه شيخ حر: الحسنی.

(٥) تنقيح ٢ / ١٧٨.

(٦) امل ٤٩٧، جامع ٢ / ٧٨، تنقيح ٣ / ٨٥.

(٧) نسخه شيخ حر: أبو الكرم.

(٨) امل الامل ٥٠٢، جامع الرواة ٢ / ١٠٦، تنقيح المقال ٣ / ١١٠.

فاضل، فقيه (۱).

[۴۷۷]

القاضی علاء الدین محمد بن علی (۲) بن هبة الله بن دعويدار.

وجیه، فاضل (۳).

[۴۷۸]

القاضی ظهیر الدین أبو المناقب علی بن هبة الله بن دعويدار.

فقیه، قاضی قم (۴).

[۴۷۹]

القاضی رکن الدین محمد بن سعد بن هبة الله بن دعويدار.

فاضل، فقیه، دین، له نظم حسن (۵).

[۴۸۰]

الشیخ الادیب محمد بن محمد ایوب المفید القاشانی.

فاضل (۶).

[۴۸۱]

السید محمد بن علی بن عبد الله الجعفری.

صالح (۷).

[۴۸۲]

ابن اخیه السید کمال الدین المرتضی بن عبد الله بن علی الجعفری

نزیل قاشان.

عالم، صالح (۸).

(۱) امل ۵۰۷، جامع ۲ / ۱۸۹، تنقیح ۲ / ۱۷۹.

(۲) نسخه شیخ حر: الشیخ علاء الدین اسعد بن علی.

(۳) امل ۴۹۱.

(۴) امل ۴۹۱، جامع ۱ / ۶۰۸، تنقیح ۲ / ۳۱۴ و این نام باید در حرف (ع)

ذکر شود.

(۵) امل ۵۰۲، جامع ۲ / ۱۱۷، تنقیح ۳ / ۱۲۰.

(۶) امل ۵۰۶، جامع ۲ / ۱۸۷، تنقیح ۳ / ۱۷۹.

(۷) امل ۵۰۴، جامع ۲ / ۱۵۵، تنقیح ۳ / ۱۵۸. (۸) امل ۵۰۹، جامع ۲ / ۱۵۵، تنقیح ۳ / ۱۵۸.

[٤٨٣]

الشيخ محمد بن جعفر بن ربيع (١) المسكنى.  
امام اللغة (٢).

[٤٨٤]

السيد جمال الدين المرتضى بن حمزه بن ابي صادق (٣) الحسينى  
الموسوي.

عالم، واعظ (٤).

[٤٨٥]

ابنه فخر الدين محمد.

واعظ (٥).

[٤٨٦]

السيد عز الدين محمد شاه بن القاسم الحسينى الوراينى.  
فاضل، له نظم ونثر (٦).

[٤٨٧]

الشيخ جمال الدين (٧) محمد بن عبد الكريم.  
فقيه، واعظ (٨).

[٤٨٨]

الشيخ زين الدين محمد بن ابي جعفر بن الفقيه اميركا المصدري  
بنرجه من ولاية قزوين.

فقيه، صالح، شهيد (٩).

(١) امل الامل: ربيعه.

(٢) امل ٤٩٨، جامع ٢ / ٨٥، تنقيح ٣ / ٩٣.

(٣) نسخه اجازات: طارق.

(٤) امل ٥٠٩، جامع ٢ / ٢٢٥، تنقيح ٣ / ٢٠٨.

(٥) امل الامل ٥٠٩، جامع الرواة ٢ / ٢٢٥، تنقيح المقال ٣ / ٢٠٨.

(٦) امل ٥٠٢، جامع ٢ / ١٣٠، تنقيح ٣ / ١٣٠ و در نسخه شيخ حر (الحسنى).

(٧) نسخه اجازات: جلال الدين.

(٨) امل ٥٠٣، جامع ٢ / ١٣٩، تنقيح ٣ / ١٣٩.

(٩) امل ٤٩٥، جامع ٢ / ٤٥، تنقيح ٣ / ٥٨.

[ ٤٨٩ - ٤٩٠ - ٤٩١ ]

المشايق قطب الدين محمد

و جلال الدين محمود

و جمال الدين مسعود، اولاد الشيخ الامام اوحد الدين الحسين بن ابي الحسين القزويني.

كلهم فقهاء، صلحاء (١).

[ ٤٩٢ - ٤٩٣ - ٤٩٤ ]

الامراء الزهاد تاج الدين محمود

و بهاء الدين مسعود

و شمس الدين محمد، اولاد الامير الزاهد صارم الدين اسكندر

بن دريس (٢).

فقهاء صلحاء (٣).

[ ٤٩٥ ]

القاضي فخر الدين محمد بن علي بن محمد الاستر آبادي.

قاضي الري. فقيه (٤).

[ ٤٩٦ ]

القاضي محمد بن عبد الكريم الوزيري.

عدل، فقيه (٥).

[ ٤٩٧ ]

القاضي صفي الدين محمود بن ابي احمد بن محمد الاستر آبادي.

عدل (٦).

(١) امل ٥٠١ و ٥١٠، جامع ٢ / ٩٦، تنقيح ٣ / ١٠٧.

(٢) در اين نام بين نسخ اختلاف زيادي است.

(٣) امل ٥٠٩.

(٤) امل ٥٠٥، منتهي المقال ٢٨١، جامع ٢ / ١٥٨، تنقيح ٣ / ١٥٣.

(٥) نسخه اجازات: عدل وثقة، امل ٥٠٢، جامع ٢ / ١٤٠، تنقيح ٣ / ١٣٩.

(٦) امل ٥٠٩، جامع ٢ / ٢٢٠، تنقيح ٣ / ٢٠٣.

[٤٩٨]

القاضي صفى الدين المؤيد بن مسعود بن عبد الكريم.  
عدل (١).

[٤٩٩]

القاضي بهاء الدين محمود بن محمد بن محمد الطالقاني.  
عدل (٢).

[٥٠٠]

الشيخ الصائن محمد بن مسعود التميمي.  
اديب، صالح (٣).

[٥٠١]

الشيخ الفقيه المختار بن محمد بن مختار بن بابويه (٤).  
زاهد، واعظ (٥).

[٥٠٢]

الشيخ محمد بن بهذير أبو الورشيدى (٦).  
فقيه، حافظ.

[٥٠٣]

السيد شمس الدين محمد بن شرفشاه (٧) بن محمد بن زيادة  
الحسينى النيسابوري المقيم بالجبل الكبير.  
من الفقهاء، عالم، صالح (٨).

[٥٠٤]

الاجل شهاب الدين محمد بن الحسين بن اعرابى العجلى.

-----  
(١) جامع ٢ / ٣٨، تنقيح ٣ / ٥١.

(٢) امل الامل ٥٠٩، جامع الرواة ٢ / ٢٢٠، تنقيح المقال ٣ / ٢٠٣.

(٣) امل ٥٠٧، جامع ٢ / ١٩٢، تنقيح ٣ / ١٨٣.

(٤) نسخه اجازات: الفقيه المختار بن بابويه.

(٥) امل ٥٠٩، جامع ٢ / ٢٢٢.

(٦) نسخه شيخ حر: بهذير الورشيدى.

(٧) امل الامل: شهنشاه.

(٨) امل ٥٠٢، جامع ٢ / ١٣٠، تنقيح ٣ / ١٣١.

- فاضل، صالح (١).  
[٥٠٥]  
اخوه الاجل زين الدين المسافر بن الحسين.  
فاضل، صالح (٢).  
[٥٠٦]  
الاجل مختص الدين محمد بن الحسن الرازي.  
فاضل، صالح (٣).  
[٥٠٧]  
الشيخ مظفر بن هبة الله بن حمدان الحمداني (٤).  
فقيه، دين (٥).  
[٥٠٨]  
ابنه الشيخ ناصح الدين أبو جعفر محمد بن المظفر.  
فقيه، صالح (٦).  
[٥٠٩]  
الشيخ الاديب سديد الدين محمود بن ابي منصور المسكني.  
فقيه، صالح (٧).  
[٥١٠]  
الشيخ السعيد أبو الحسن محمد بن ابراهيم القائي (٨).  
مصنف كتاب " السابقين في اعتقاد اهل البيت " عليه السلام  
[٥١١]  
الشيخ الشهيد محمد بن احمد الفارسي.

- (١) امل: ٥٠١، جامع ٢ / ٩٩، تنقيح ٣ / ١٠٧.  
(٢) امل: ٥٠١، جامع ٢ / ٩٩، تنقيح ٣ / ١٠٧.  
(٣) امل: ٥٠٠، جامع ٢ / ٩١.  
(٤) امل الامل: الحمدويه.  
(٥) امل: ٥١٠، جامع ٢ / ٢٣٤، تنقيح ٣ / ٢٢٠.  
(٦) امل: ٥٠٧.  
(٧) امل الامل ٥٠٩، جامع الرواة ٢ / ٢٢٠، تنقيح المقال ٣ / ٢٠٣.  
(٨) امل الامل: الفائي.

مصنف كتاب " روضة الواعظين " (١).

حرف النون

[٥١٢]

السيد أبو ابراهيم ناصر بن الرضا بن محمد بن عبد الله العلوي الحسيني.

ثقة، فقيه، صالح، محدث قرأ على الشيخ الموفق ابي جعفر الطوسي وله كتاب في " مناقب آل الرسول " صلى الله عليه وآله وكتاب في " أدعيه زين العابدين على بن الحسين " عليه السلام وكتاب في " ما جرى بينه و بين احد الفضلاء، من المكاتبات والمطائيات.

اخبرني بها الاديب الصالح أبو الحسن بن سعدويه القمي عنه (٢)

[٥١٣]

الشيخ الاديب نصر بن هبة الله بن نصر الزنجاني.

فاضل، متبحر، من تصانيفه " المقامات الطبية " " المقامات الحكمية "

" الرسالة السعدية " كتاب " الجواهر " في النحو (٣).

[٥١٤]

الوزير شرف الدين نوشيروان (٤) بن خالد.

فاضل (٥).

[٥١٥]

الاجل ضياء الدين ناصر بن الحسين بن اعرابي.

فاضل، فقيه، صالح (٦).

[٥١٦]

القاضي ناصر الدين ناصر بن ابي جعفر الامامي.

(١) امل: ٤٩٦، منتهى المقال ٢٥٨، جامع ٢ / ٦٦ تنقيح ٣ / ٧٣ و به شماره ٣٩٥ گذشت.

(٢) امل: ٥١٢، جامع ٢ / ٢٨٨، روضات ٧٧٦، تنقيح ٣ / ٢٦٦.

(٣) امل: ٥١٢، جامع ٢ / ٢٩٢، روضات ٧٢٧، تنقيح ٢ / ٢٧٠.

(٤) نسخه شيخ حر: انوشيروان.

(٥) جامع ٢ / ٢٩٨، تنقيح ٣ / ٢٧٦.

(٦) امل: ٥١٢، جامع ٢ / ٢٨٨، تنقيح ٣ / ٢٦٦.

فقيه، وجه (١).

[٥١٧]

الشيخ الامام نظام الدين أبو المعالي ناصر بن ابي طالب علي بن محمد (٢) بن حمدان الحمداني. فقيه، ثقة (٣).

[٥١٨]

السيد زين السادة ناصر بن الداعي بن ناصر بن شرفشاه العلوي الحسني الشجري. فقيه، صالح، واعظ (٤).

[٥١٩]

السيد نوح بن احمد بن الحسين العلوي الحسيني. فاضل، دين (٥).

[٥٢٠]

الشيخ رضى الدين أبو النعيم بن محمد بن محمد القاشاني. فقيه، صالح، فاضل (٦).  
حرف الواو

[٥٢١]

السيد الواثق بالله بن احمد بن الحسين الحسيني جبلي. فقيه، مناظر، صالح كان زيدياً قرأ على الشيخ المحقق رشيد الدين عبد الجليل الرازي فاستبصر (٧).

[٥٢٢]

الامير الزاهد أبو الحسين ورام بن ابي فراس بحله، من اولاد مالك

(١) امل الامل: ٥١١، جامع الرواة ٢ / ٢٨٨، تنقيح المقال ٣ / ٢٦٦.

(٢) امل الامل: علي بن احمد.

(٣) امل: ٥١١، جامع ٢ / ٢٨٨.

(٤) امل الامل: ٥١١، جامع الرواة ٢ / ٢٨٨، تنقيح المقال ٣ / ٢٦٦.

(٥) امل: ٥١٢، جامع ٢ / ٢٩٦، تنقيح ٣ / ٢٧٥.

(٦) امل: ٥١٥، جامع ٢ / ٤٢٠، تنقيح ٣ قسمت كنى والالقباب ٣٦.

(٧) امل: ٥١٢، جامع ٢ / ٢٩٩، تنقيح ٣ / ٢٧٧.



بن الحارث الاشر النخعي صاحب امير المؤمنين على بن ابي طالب عليه السلام.

عالم، فقيه، صالح شاهدهته بحله ووافق الخبر الخبر قرأ على شيخنا الامام سديد الدين محمود الحمصي [رحمه الله] بحله وراعاه (١) [٥٢٣]

الامير الزاهد سيف الدولة و هسوذان بن دشمن زيا (٢) بن مرد افكن الديلمي.  
صالح، فاضل له كتاب " التواريخ " كتاب " النجوم " (٣) كتاب " معرفة الجهات " (٤).

[٥٢٤]  
الشيخ افضل الدين وزير بن محمد بن مرداس المردي.  
فقيه، صالح (٥).

[٥٢٥]  
الشيخ وشاب بن سعيد بن على الحلبي.  
فقيه، دين، اديب (٦).  
حرف الهاء

[٥٢٦]  
السيد أبو طالب هادي بن الحسين بن الهادي الحسنى (٧)  
الشجرى.  
صالح، فقيه، محدث (٨).

- 
- (١) امل: ٥١٢، جامع ٢ / ٢٩٩، روضات ٧٣٥، تنقيح ٣ / ٢٧٨.  
(٢) امل الامل: دشمن و نان نسخه شيخ حر: دشمن زياد.  
(٣) امل الامل: كتاب في " التواريخ " نسخه شيخ حر كتاب في " النجوم ".  
(٤) امل: ٥١٢، جامع ٢ / ٣٠٣، تنقيح ٣ / ٢٨٢.  
(٥) امل الامل: الرواسى، فقيه، فاضل. امل: ٥١٢، جامع ٢ / ٣٠٠، تنقيح ٣ / ٢٧٩.  
(٦) امل: ٥١٢، جامع ٢ / ٢٩٩.  
(٧) نسخه اجازات: الحسينى.  
(٨) امل: ٥١٢ - ٥١٣، جامع ٢ / ٣٠٤، تنقيح ٣ / ٢٨٣.

[٥٢٧]

السيد ناصر الدين أبو طالب هادي بن الداعي الحسنى السروى.  
زاهد (١).

[٥٢٨]

الشيخ أبو المفاجر هبة الله بن الحسن بن الحسين بن بابويه.  
فقيه، صالح (٢).

[٥٢٩]

السيد هبة الله بن على بن محمد بن هبة الله حمزة الحسنى  
أبو السعادات.  
فاضل، صالح، مصنف " الامالى " شاهدت غير واحد قرأها عليه (٣).  
[٥٣٠]

الشيخ هبة الله بن نافع الحلوى (٤).  
فقيه، دين (٥).

[٥٣١]

السيد أبو طاهر هادي (٦) بن ابى سليمان بن زيد الحسينى  
الموردى.  
عالم، زاهد (٧).

[٥٣٢]

الشيخ فخر الدين هبة الله بن احمد بن هبة الله الاسدي الاصبهانى  
عالم، صالح (٨).

(١) امل: ٥١٢ - ٥١٣، جامع ٢ / ٣٠٤، تنقيح ٣ / ٢٨٣.

(٢) امل: ٥١٣، جامع ٢ / ٣١١، تنقيح ٣ / ٢٩٠.

(٣) امل: ٥١٢، جامع ٢ / ٣١١، تنقيح ٣ / ٢٩٠.

(٤) نسخه اجازات: الحلبي.

(٥) امل: ٥١٣، جامع ٢ / ٣١١، تنقيح ٢ / ٢٩١.

(٦) نسخه شيخ حر: أبو طاهر بن هادي.

(٧) امل الامل: ٥١٢، جامع ٢ / ٣٠٤، تنقيح المقال ٣ / ٢٨٣.

(٨) امل الامل: ٥١٣، جامع ٢ / ٣١١، تنقيح ٣ / ٢٩٠.

[٥٣٣]

الشيخ هبة الله بن محمد بن هبة الله السوسى القزويني.  
صالح.

[٥٣٤]

الشيخ هبة الله بن عثمان بن احمد بن الرائقه الموصلى.  
فقيه، صالح.

[٥٣٥]

الشيخ (١) هبة الله بن حمدان بن محمد الحمداني القزويني.  
فقيه، صالح (٢).

[٥٣٦]

الشيخ هلال بن سعد بن ابى البدر.  
فاضل، دين (٣).

[٥٣٧]

السيد شجاع الدين هزار اسف (٤) بن محمد بن عزيزى.  
صالح (٥)

حرف الياء

[٥٣٨]

السيد الاجل المرتضى عز الدين يحيى بن محمد بن على بن المطهر  
أبو القاسم نقيب الطالبية بالعراق.

عالم، علم، فاضل، كبير، عليه تدور رحى الشيعة متع الله الاسلام  
والمسلمين به طول بقائه وحراسة حوابعه.

له رواية الاحاديث عن والده المرتضى السعيد (٦) شرف الدين

(١) نسخه شيخ حر: الشيخ الامام أبو البركات ن

(٢) امل الامل: ٥١٣، جامع ٢ / ٣١١، تنقيح ٣ / ٢٩٠.

(٣) امل: ٥١٣، جامع ٢ / ٣١٨، تنقيح ٢ / ٣٠٤.

(٤) امل الامل: هزار السيف.

(٥) امل: ٥١٣، جامع ٢ / ٣١١، تنقيح ٣ / ٢٩١.

(٦) نسخه اجازات: السيد.

محمد وعن مشايخه قدس الله ارواحهم (١).  
[٥٣٩]

السيد أبو الحسن يحيى بن الحسين بن اسماعيل الحسنى النسابة الحانط  
ثقة، له كتاب " انساب آل ابى طالب " (٢).  
[٥٤٠]

للشيخ نجيب الدين أبو طالب يحيى بن على بن محمد المقرئ  
الاسترابادى.  
عالم، متبحر، حافظ، له كتاب " الافادة " كتاب " القراءة " (٣).  
[٥٤١]

السيد صدر الدين يوسف بن ابى الحسن الحسينى.  
عالم، (٤) واعظ (٥).  
[٥٤٢]

السيد (٦) بهاء الدين يحيى بن محمد الحسينى القمى.  
واعظ، فاضل (٧).  
[٥٤٣]

السيد أبو الحسين يحيى بن الحسين بن اسماعيل الحسنى.  
الحافظ، ثقة (٨).  
[٥٤٤]

الاجل نجم الدين يعقوب بن محمد بن محمد بن داود الهمدانى.  
فاضل، صالح (٩).

- 
- (١) امل: ٥١٤، جامع ٢ / ٢٣٩، تنقيح ٣ / ٣٢١.  
(٢) امل: ٥١٣، جامع ٢ / ٣٢٧، تنقيح ٣ / ٣١٤.  
(٣) امل الامل: ٥١٤، جامع الرواة ٢ / ٣٣٣، تنقيح المقال ٣ / ٣١٩.  
(٤) امل الامل: الحسينى فاضل.  
(٥) امل ٥١٤، جامع ٢ / ٣٥١، تنقيح ٣ / ٢٣٤.  
(٦) اين نام از نسخه شيخ حر افتاده است.  
(٧) امل: ٥١٤، جامع ٢ / ٣٣٩، تنقيح ٣ / ٢٣١.  
(٨) امل: ٥١٣، جامع ٢ / ٣٢٧، تنقيح ٣ / ٣١٤.  
(٩) امل: ٥١٤، جامع ٢ / ٢٤٩، تنقيح ٢ / ٣٣٢.

التعليقات

(١٣٤)

بسم الله الرحمن الرحيم  
شماره ٣٧ - كمال الدين أبو المحاسن  
خاندان راوندى

عماد كاتب در كتاب خريده گفته است:  
السيد ضياء الدين أبو الرضا فضل الله على بن عبد الله الحسنى  
الراوندى من اهل قاشان، وراوند قرية من قراها، الشريف النسب  
المنيف الادب، الكريم السلف، القديم الشرف، العالم، العامل، المفضل،  
الفاضل، قبلة القبول، وعقلة العقول، ذو الابهة والجمال، والبديهة  
والارتجال، الرائق اللفظ، الرائع الوعظ، متقن علوم الشرع في الاصل  
والفرع، الحسن الخط والخط (١)، السعيد الجد، السديد الجد، له  
تصانيف كثيرة في الفنون والعيون، واعظ قد رزق قبول الخلق، وفاضل  
اوتى سعة في الرزق، مقلى الكتابة (٢)، صابى الاصابة (٣) عميدى  
الاعتماد (٤) في الرسائل، صاحبى العصمة (٥) لاهل الفضائل،  
حصلنا ابان (٦) النكبة بقاشان، عند مقاساة الشدائد، ومعاودة الاقارب  
والاباعد، سنة ثلاث وثلاثين، وانا في حجر الصغر بعيد من الوطن

- 
- (١) كذا ولعله " الحظ "
  - (٢) أي كتابته كتابة ابن مقلة.
  - (٣) أي اصابته كاصابه الصابى.
  - (٤) أي اعتماده كاعتماد ابن العميد.
  - (٥) أي عصمته كعصمة الصاحب بن عباد.
  - (٦) ابان الشئ حينه واوانه.

والوטר، واخى معى وهو اصغر منى، وقد سلمنا والدنا إلى صاحب له من اهل قاشان، واقضا سنة نتردد إلى المدرسة المجدية، إلى المكتب وكنت ارى هذا السيد اعني ابا الرضا وهو يعظ في المدرسة، والناس يقصدونه ويردون إليه، ويستفيدون منه، ثم عدنا إلى اصفهان، و سافرنا إلى بغداد، و بعد عودي إلى اصفهان بستتين اجتمعت بولدة السيد كمال الدين احمد وحصلت بيننا مودة وطيدة وصدقه وكيده، وانسه بسبب افضل الجامع، ومجاورة لاجل الجواد الواقع، ورايت معه كتابا صنفه ابوه السيد أبو الرضا، وقد سماه (١)، يشتمل على مجلدات كثيرة، وفوائد عزيزه، جميعها بخطه، ووجدن معه ديوانه بخطه، فنقلت منه هذه القصيدة التي مدح بها عمى الصدر عزيز الدين احمد بن حامد (رضى الله عنه) وهى:

من لبرق على البراق انارا \* ملاء الخافقين نورا ونارا  
(فساق القصيدة إلى آخرها، وهى اربعون بيتا، انظر الديوان:

(٢٤ - ٢٧)

فقال: وكان قد قصد اصفهان، في سنة اثنتين وعشرين وخمسمائة، في ايام عمى وانوشروان الوزير، ممدوح هذا الوزير (٢)، و لم ينجح مدحه، و لم ينجح (٣) لرفده قدحه، فوجدت بخطه مكتوبا في ديوانه، في انوشروان، فقلت فيه:

لما ايست من عائدة نفعه، بعد ان لازمت بابه ثمانية اشهر، وخبطت الثلوج المتراكمة في اصفهان، وكانت سنة ثلجه وحله، و من اصعب عاشق على في معاملة، ما كنت اول به امد عشق الرجاء بسكانه، من سالف حقوق مولاي شيخ الساده (٤)، وقاه الله بنفسى الصروف عليه، فلم انصرف منه الا باليأس المتعب الغير المريح من الباس (٥)، مالا

(١) هنا بياض يسير في الاصل.

(٢) كذا.

(٣) كذا ممن اراد ما مدح الناظم (ره) به انوشروان فليراجع الديوان: ١٩.

(٤) في نسخه: السادات.

(٥) كان فيه تلميحا إلى قولهم " اليأس احدى راحتين " .

مطاولة معه، وكان الصدر يعدني ويميني في آخرين اسوء حالا مني،  
كهبة الله الاسطر لابي (١) الذي هو بكر الدنيا، ونادرة الفلك (٢)،  
والحكيم ابي اسحاق القاسم الاهوازي (٣)، طريف العالم (٤) وابي  
القاسم بن افلح الشاعر المنذر (٥)، وجماعه من اهل بغداد  
كانوا قد اكدوا عليه حقوقهم، فظنوا كما ظننا و بعض الظن كما  
علمت اثم، وكان هؤلاء الافاضل الظرفاء، قد لهجوا بهذه القطعة  
يسترجعونها ويتناشدونها، لانها وصف حال جميعهم وهى:

ابكلتا الراحتين \* كلت احد الراحتين  
أي عجز فوق هذا \* لا اقر الله عيني  
يا وزير المشرقين \* وعميد المغربين  
لم ائل منك منالا \* غير ما ذل وشين  
ولقد بعث عليكم \* ضلة نقدي يدين  
لم تزيدوني على ان \* حلتم بيني وبينى  
غير ان ألبستموني \* آخرا خفى حنين  
ولما صرف انوشروان، واستوزر غيره قال فيه (٦):  
ان الوزارة اصبحت اوزارها \* مربوطة منه بليت عرين  
زانتة لا وحياته بل زانها \* ولربما ابتليت به غير مزين  
قد عوقبت زمنا اشد عقوبة \* باخس مصطحب وشر قرين  
واعاذاها الجبار منه إلى ذرى \* حصن على مر الزمان حصين

- 
- (١) المراد به أبو القاسم هبه الله بن الحسين بن يوسف المعروف بالبديع الاسطر لابي،  
المذكور ترجمة في وفيات الاعيان لابن خلكان، وفوات الوفيات لابن شاکر، و  
في غيرهما من كتب التراجم.  
(٢) يقال: هو نادره الزمان أي وحيد العصر.  
(٣) لم اعرفه.  
(٤) في نسخه " العلم ".  
(٥) في قولهم: اندر، أي اتى بنادر، والمراد به جمال الملك أبو القاسم على  
بن افلح العبسي الشاعر المشهور، المذكور ترجمته في وفيات الاعيان لان خلكان.  
(٦) هذه الابيات في مدح قوام الدين ابي القاسم ناصر بن على الدرکزینی، راجع  
الديوان، ٤٤.



رحم الاله ضياعها ولطالما \* نزعته إليه بعبارة وحينين  
و جميع ما اثبتته واكتبه من شعره، نقلته من خطه في ديوانه و  
يروى فمن ذلك قوله وقد نقشه على دواة:  
انا والدهر كلانا كاتب \* وكلانا ليس يعنى قلمه  
فسواد في بياض رقمي \* وبياض في سواد رقصه  
وقوله ايضا (١):

ما على مولاي لولا \* داعيات الانقباض  
لو شفى علة قلبي \* بسواد في بياض  
وقوله وقد وجدت (٢) عينه:

يا ناظري اليكما \* واستبقيا دمعيكما  
اما الشؤون فقد وهت \* والشأن في شأنيكما  
اعزز على باننى \* بكما بكيت عليكما  
وقوله وقد عرب معنى فارسية من قصيدة النحاس (٣):  
عبيدك اصبحوا يوم القتال \* كخياطين في شبه المثال  
بذرعان القنا ذرعوا وقطوا بانصلهم وخاطوا بالنبال  
وقول في المعنى:

عبيدك يوم الوفى خائلة \* وحاشاهم أن هم غير عدل  
إذا ذرعوا بالقنا فصلوا \* به حد السيوف وخاطوا بنبل  
وقوله في المعنى ايضا:

ان علمانك خياطون في يوم الخصام  
لا بخيط و خياط بل برمح وحسام  
أو ليسوا ذرعوا بالسمر ابدان الاعادي  
ليقطوا بسيوف ويخيطوا بسهام

(١) انظر الديوان. ٦٥.

(٢) كذا والمراد " رمدت " فعل " وجدت " مصحفة " رمدت " فتدبر.

(٣) هما ترجمة هذين البيتين.

چاكران تو گه رزم چو خياطانند \* گرچه خياط نيند اى ملك كشور گير  
با گز نيزه قد خصم تو مپيمايند \* تا ببرند به شمشير و بدوزند به تير

هذه في العربية اربعة ابيات ولكنه جعلها بيتين على وزن  
الفارسية، وهذه المعاني مترددة، وقد وقع لى المعنى من غير تكلف  
من قصيدة طائبة في بيت واحد:  
وإذا حاولوا لبؤس لبوسا (١)  
فصلوا بالطبى وبالسمر خاطوا  
وردت هذا المعنى في قصيدة اخرى طائية طويلة فقلت واستوفيت  
حق الصنعة في التجنيس والمقابلة والترصيع والتطبيق.  
بما طبعته الهند للبؤس فصلوا  
لبوسا وخاطوه بما انبت الخط  
وقوله ايضا:

قد ادر المخدم رسما علينا \* ثم لم يجده خلال الرسوم  
فدرت قناعتي ترك ذاك \* الرسم رسما على للمخدم  
وقوله وقد طلب من بعض الاكابر تبنا فتأخر وصوله.  
لنا مولى اجل الناس قدرا \* واطيب من مشى صيتا وذكرا  
يصيب الناس من يمناه يمنا \* إذا شاوا و من يسراه يسرا  
ولكني طلبت بماء وجهى \* إليه محقرا فابى مصرا  
هرزت نداءه عن اوقارتين \* فصحفه فظن التبن تبرا  
و كنت اظنني لو رمت تبرا \* لكان ينيلني وقرا فوقرا  
ولولا ان ذات يديه ضاقت \* لما كنا لنقبل منه عذرا (٢)  
وقوله ايضا:

اطلبوا بالدم أو فذروا \* دم ارباب الهوى هدر  
يا لقومي قد أباح دمي \* قمر ما مثله قمر  
كل امرى معه عجب \* وحديثى معه سمر  
ان يكن بر فمحتسب \* أو يكن ذنب فمختفر  
ولا دهى ما بليت به \* انه يجنى واعتذر

(١) اللبس (بالكسر) ما يلبس جمعه لبوس.

(٢) ديوان ص ١٣٧.

وقوله في الالغاز باسم ابنه (١) احمد:  
اقبل كالبدر في مدارعه \* يشرق في السعد من مطالعه  
اوله ربع عشر ثلثه \* وربع ثانيه جزر رابعه  
وقوله (٢):

كنت في حال الصبي اعفجه \* قلت يستشعر منى في الكبر  
فاذا ما ازداد الاقحة \* والنيكيه فقصد صار هدر  
وقرأت من مجموعته بخطه:

رأيت فيما يرى النائم اني اجتزت بباب دار صديق لي بقاشان  
ثم عرجت إليه وقلت في النوم.

اجتياز بباب دار الصديق \* واقتصار على سلام الطريق  
من عقوق مبطن بجفاء \* وجفاء مظهر بعقوق

وقوله، وقد كتبه (٣) إلى خطير الدين ابى المعالى الحسن بن  
احمد بن محمد الماهباذى، رئيس ماهاباذ قرية بين (٤) اصبهان و  
كاشان، وبازاما قرية تحتها، وطرق قرية تحتها وقد كرم مالا يكرم:

يا صاحبي اليوم ماهاباذ \* ان لا تملا بمهاباذ

سلام خلى ودعا عنكما \* نعاج طرق ومهاباذ

فلما سمعها صديقي الفاضل فخر الدين أبو المعالى بن القسام  
باصبهان عمل:

بالله يا نفحات انفاس الصبا \* عوجي على اكناف ماهاباذ

واستخلفى تلعات طرق والقطعي \* نفسي فذاك إلى حماهباذا

ارض يناصرى النيران رئيسها \* عزا فيا عجا اما هاباذ

ماباذ المعطرى لها لكن من \* بالسوء يوما قدر ماهاباذ

وقال المهذب محمد بن احمد الدهدار الاصبهاني صديقنا في

(١) في الاصل " باسمه " فيمكن كونه " بابنه " والبيتان في آخر الديوان (انظر  
ص ١٩٨.

(٢) راجع الديوان ص ٩٣.

(٣) في نسخة كتبت.

(٤) في الاصل " من ".

اسلوبه:

ريح الصبا رويت من راح الصبا  
روحي بروحي نحوه ماها باذا  
وذكره السمعاني في ذيل تاريخ بغداد، ونقلت من خطه  
انشدني أبو الرضا العلوي بقاشان لنفسه.  
خليلي ان القلب منى واجف  
وان دموع العين منى ذوارف  
مخافة دار لا عشية بعده  
تماط لنا للعرض فيه المواقف  
على الله هل من حيلة نعلمانها  
تخلصنا منها فاني خائف

سپس عماد كاتب بشرح حال صاحب شماره پرداخته، وگفته است:  
ولده السيد أبو المحاسن احمد بن ابي الرضا الراوندي كان شابا  
يتوقد ذكاء، محبوب الشكل، عزيز المثل، عزيز الفضل، طالما أنسنا  
بفوائد، واقتبسنا من فرائده، وتجاربنا في حلبة الادب، وتجاذبنا اعنة  
الارب، واجلنا قداح الاراء، وجلونا اقداح الالاء، وهو شريف الفطرة،  
كريم النشأة، لطيف العشرة، متقد الفطنة، حلو الفكاهة، حلو من السفاهة،  
وهو يتردد في كل سنة إلى اصبهان من قاشان مرة أو مرتين، ويتحفنا  
من رؤيته وروايته بكل مرة للقلب وقرة للعين، ومضى شيخنا  
عبد الرحيم بن الاخوة في بعض السنين إلى قاشان فكتب إليه أو إلى  
والده.

قد جئت مرات إلى جينا \* فقا سنا يوما بقاسانكم  
وسافرت في آخر سنة تسع واربعين إلى بغداد، وهو والده  
بقاشان في بهرة القبول، وعرض الجاه والطول، وروض الاقبال  
المطلول، وربع الفكاهة المأهول، فسمعت بعد سنين (١) ان بدر الكمال

(١) يشبه ان يكون " بستين " .

نقص ثم استسر، وان عيش والده من بعده مروان ذلك الغصن الرطيب  
ذوى، وان ذلك النجم المنير هوى، وفي الترب ثوى، فهدت قوة متن  
الشيخ، وعاد موت الفرع يضعف قوة الاصل والسنخ، وخرجت من  
بغداد سنة اثنتين وستين واشامت وما انست لبيانه ببارقة، ولا شمت  
انا بالشام الان، لا ادري أهو في الاحياء ام لحق بالسعداء، وقد ذهب  
عنى ماء علقته من شعر ولده الكمال، وانما اذكر يوما وقد تناشدنا  
رباعية عجمية يتكلف كل منا الفكر في تعريبها، وسبكها على ترتيبها،  
وستعرف معناها بما نلمحه من الابيات فمن عربها السيد كمال الدين  
احمد بن فضل الله بقوله يصف المشط وحجر الرجل مع الحبيب:  
انى لا حسد فيه المشط والنشقة  
لذاك فاضت دموع العين مختلفه  
هذا يعلق في صدفيه انطه  
وذى تقبل رجله بألف شفه  
ثم اعاد المعنى في مرة اخرى فقال:  
كم احسد نشفة ومدرى \* فيه فمدا معى هو اذى  
فوق الصدغين كف هذا \* تحت القدمين وجه هاذى  
وكان حبيب شمس الدين احمد شاد الغزنوى باصبهان فعمل:  
انى اغار على مشط يعالجه \* ونشفة حطيت من قربها زمنا  
هذا يغازل صدغيه واحرمه \* وذى تقبل رجله وليت أنا  
وقال احمد شاد الغزنوى ايضا في المعنى:  
المشط والنشفة المحسود شأنهما  
كلاهما والهوى يا سعد ملحوظ  
فتلك بالشم من رجله فائزة  
وذلك بالمسك من صدغيه محظوظ  
وعرب المعنى ايضا فخر الدين أبو المعالى محمد بن مسعود القسام  
فقال:

أغار منه على مشط ومنشغة  
حتى اغص بدمع منه منسجم  
فذا يمد يديه تحت طرته  
وذى يقبل فوها صفحة القدم  
وانما ذكروا الدمع (١) لان نظم الفارسية مرتب على هذه  
القاعدة، فدخلت في زمرتهم، وانتهجت في محجتهم، وعربت البتين  
وقلت وشعري حينئذ لا ارضاه غير أنى اوردنه فان الموضوع اقتضاة:  
مشط ومنشغة فيه حسدتهما  
دمعى لذاك هما فياض عارضة  
فتلك حاظية من مس اخمصه  
وذاك مستغرق في لمس عارضة  
وأنشدني كمال الدين احمد لوالده السيد أبى الرضا فضل الله في  
تعريب معنى بهلوى:  
ابيت اسلى القلب عن حبه \* اقول قلب منه فرغنه  
حتى إذا واجهته مصبحا \* عاد هباء كل ما قلته  
وقال: وقلت انا ايضا في المعنى وأنشدني لنفسه:  
احدث طول الليل نفسي أننى  
افرغ قلبى عن ودادك ساليا  
فأغد ووقد أبصرت وجهك ضاحكا  
فحينئذ يضحى هباء مقاليا  
وسمعاني در كتاب انساب: ٢٩٥ گفته است:  
الراوندي، بفتح الراء والواو، بينهما الالف وسكون النون، و  
في آخرها الدال، هذه النسبة إلى راوند، وهى قرية من قرى قاشان  
بنواحي اصبهان، (إلى أن قال فيمن نسب إليها) وصاحبنا أبو الرضا  
فضل الله بن على الحسنى العلوى يعرف بابن الراوندي، لعل اصله كان

(١) كذا.

من هذه القرية، كتبت عنه بقاشان وذكرته في حرف القاف.  
و در حرف ق ۴۳۳ از کتابش گفته است:

القاشانی، بفتح القاف والشین المعجمة، وفي آخرها نون، هذه النسبته إلى قاشان، هي بلده عند قم على ثلاثين فرسخا من اصبهان، دخلتها فأقامت بها يومين، واهلها من الشيعة، وكان بها جماعة من اهل العلم والفضل، فأدرکت منهم بها...  
تا آنکه گفته است:

وادرکت بها السيد الفاضل أبا الرضا فضل الله بن علي العلوی الحسنی القاشانی، وکتبت عنه احاديث، واقطاعا عن شعره، ولما وصلت إلى باب داره قرعت الحلقة، وقعدت على الدكة انتظر خروجه، فنظرت إلى الباب، فرأيت مكتوبا فوقه الجص " انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهرکم تطهيرا ".  
أنشدني أبو الرضا العلوی القاشانی لنفسه بقاشان، وکتب لی بخطه رحمه الله:

هل لك يا مغرور من زاجر \* فترعوى عن جهلك الغامر  
أمس تقضى وغد لم يجئ \* واليوم يمضى لمحة الباصر  
فذلك المعر كذا ينقضى \* ما اشبه الماضي بالغاير  
وشیخ عبد الجلیل قزوینی رازی در کتاب " بعض مثال النواصب " ۱۶۹ گفته است:

و کاشان بحمد الله ومنه منور ومشهور بوده همیشه وهست بزینت اسلام...  
إلى ان قال:

و مدرسین چون امام ضیاء الدین أبو الرضا فضل الله بن علی الحسنی عديم النظير در بلاد عالم به علم زهد.  
وبها الدین محمد بن الحسن بن اسفندیار در کتاب تاریخ طبرستان: ۱۱۹ گفته است:

و از کبار علما و سادات عراق که ادرارات داشتند، سید عز الدین یحیی و قضات ری و شیخ الاسلام رکن الدین لاهیجانی... تا آنکه گفته است:

و خواجه امام فقیه آل محمد أبو الفضل الراوندی... تا آخر آنچه گفته است و علامه مجلسی اعلی الله مقامه در کتاب "اجازات البحار" از جد شیخ بهائی و او از شهید ثانی نوشته است:

عبد الرحیم بن احمد بن محمد بن ابراهیم البغدادی الشیبانی نزیل اصفهان، کتب إليه السید العالم الاطهر ضیاء الدین فضل الله الراوندی من قاشان إلى اصبهان:

شوقی إلى مولای عبد الرحیم \* عرض قلبی للعذاب الالیم واعجبا من جنة شوقها \* یوقد فی الاحشاء نار الجحیم فاجابه بقصيدة منها:

لکن ما کلفنی من أسی \* لبعء فضل الله ما ان یریم  
فان یغب افدیة عن ناظری \* فهو علی النای بقلبی مقیم  
فکاهة زینت بفضل فلا \* ینکل عنها الطبع بل لا ینخیم  
کل حمید و جمیل إذا \* قیس به یوما ذمیم دمیم  
سل عنه راوند فان انکرت \* فاسأل به البطحاء ثم الحطیم  
وهل أنى فاسئل تجدنا طلقا \* عن صئصئى المجد و بیت صمیم  
ذک فضل الله یؤتیه من \* یشاء والفضل لديه عظیم  
و عماد کاتب در کتاب "خریفة" در ترجمه عبد الرحیم بن الاخوة تمام قصیده ای را که در جواب راوندی نوشته است آورده باین شرح:  
کم بین آرام اللوی فالصریم \* من منخطف یرند (۱) بالحاضر ریم  
ذی قامة ظلت لها فی جوی \* یقعدنی طورا و طورا یقیم  
حمی لماء لوحمی مهجتی \* سوط عذاب من هواء ألیم  
ونام لکنی وحبیه لا \* انام مذ صد کمالا انیم  
واعجبا من طرفه کیف لا \* یرثی لما بی و کلانا سقیم

(۱) فی الاصل " یرنق " .



لم انس إذا اضحكه موقفي \* ابكى ويبكى للفراق الحميم  
فلاح من دمعي ومن ثغره \* دران ذانشر وهذا نظيم  
ولائم مغرى بلومي وهل \* يلام يا للناس غير المعلميم  
أتيح لكن لاخي لوعة \* غرامة اضحى له كالغريم  
فسامه ما ليس في وسعه \* وكيف يدرى بالسليم  
ابلغ لو ينجد من لامة \* بطائف من سلوة أو عزيز  
لكن دون اللوم من سمعه \* وقرا وشيطان هواه رجيم  
بل من لدهر عاد من جوره \* الاغر من آمالنا كالبهيم  
ذى خرق في كل ما ساء بل \* عن كل ما سر صدوف كضيم  
يرام حتى ان حلت درة \* منه لحبر عاد منها فطيم  
هذا وكائن داف لى شربة \* معقرة يملك منها الشكيم  
سوغنيها طول ترداها \* وقد يسيغ الاعتياد الوخيم  
لكن ما كلفني من أسي \* لبعده فضل الله ما ان يريم  
فقد دهاني نأيه بالذى \* عادت له ام اصطباري عقيم  
فان يغب - افديه - عن ناظري \* فهو على النأى بقلبي مقيم  
اهمل سرح اللهو منى وقد \* كان له منى مريح مسيم  
فكاهة زينت بفضل فلا \* ينكل عنها الطبع بل لا يخيم  
وشاردات من معان غدت \* بنات نفسي بعدها وهى هيم  
كل حميد وجميل إذا \* قيس به فهو ذميم دميم  
سل عنه راوند فان انكرت \* فأسال به البطحاء ثم الحطيم  
وهل اتى فأسال تجدنا طقا \* عن صئصئى المجد وبيت صميم  
ذلك فضل الله يؤتیه من \* يشاء والفضل لديه عظيم  
لم ينسه البعد ودادى كما \* لم ينسنى وهو قريب مقيم  
فجاد بالاحسان من نظمه \* ومن نداء بالجزيل العميم  
لما انطوى قلبى على وده \* ارسل بالمطوى فعل المقيم  
فكان احلى موقعا اذاتى \* من ثروة افضى إليها عديم  
كانما شيب باخلاقه \* فلذ منه طعمه والشميم

ينطق قبل اخبر مرآه عن \* مخبر صدق بنعيم زعيم  
وان يكن قلا فما قدره \* مقللا عندي ولا بالمذيم  
يابى الرضا يا بالرضا منك لى \* الا اصطناع الالمعى الكريم  
ههنا واغضاؤك عن هفوة \* تعن منى منك سوس وخيم  
فاقنع بما استيسر من مخلص \* زئيره اللهم اضحى نئيم  
عجالة من خاطر برقه \* بدا ولكن خلبا حين شيم  
ولو لعمر الله اسطيعه \* شددت مراتحا اليك الحزيم  
معتذرا بل ناقعا غلة \* بل راعيا عهد اخاء قديم  
فاعذر وقلدنى بها منة \* مقرونة منك بطول جسيم  
و علامه مجلسى پس از آنچه نقل كرديم فرموده است:  
وامتدح جمال الدين عبد الرحيم بن الاخوة السيد ضياء الدين  
وكتب بها إلى قاشان، ضمن كتاب له فيه.  
كتاب اطال الله بقاء المجلس الاسمى الاجلى السيدى الاميرى  
الامامى الضيائى، وادام علوه في سعادة متواصلة الا آماذ متلاحقة  
الامداد، وأنا ان صدفتني العوائق عن النهوض، بواجب خدمته (١)  
والاستقلال، بمفترضات سنته (٢) وكفت كفى، ولساني عن ادمان  
المفارضات والاستمرار على المؤلف من امترء المناسبات التى كنت  
احيانا امترىها، وبالمكاتبة اقتضيها، فاني منابر على ادعية لتلك  
الحضرة العالية أو إليها (٣)، واثنية لا ازال على العلات اعيدها و  
ابديها، مدفوع مع ذلك إلى تردد حيرتي (٤) وتلدد بلدي، وذلك  
انى إذا استبنت التقصير خجلت، وإذا اعترانى الخجل قصرت، وتلك  
خطة لا يجد القلم معها تكالكا، ولا خاطر عندها تماسكا، فأعدل  
إلى معاتبة المقدار، وأتجاوز في تعنيفه المقدار، واقف في التشوير

(١) عبارت خريده " بمواجب خدمه "

(٢) عبارت خريده " مننه "

(٣) عبارت خريده " اوليها "

(٤) عبارت بچار " حيرتى "

بين الباب والدار، هذا (١).  
اما انا فكما علمت \* فكيف انت وكيف حالك  
يضحي اذكارك مونسي \* ويبيت في عيني خيالك  
بل لا كيف فان (٢) النيا (٣) بحمد الله ذائع، والخبر في -  
الاطراف شائع، بانتظام الامور لديه، والقاء المآرب مقاليدها  
ليديه (٤).

عماد كاتب نیز همین نامه را در کتاب خریدہ آورده است و سپس  
گفته:

فالحمد لله الذى رجعه إلى مقر سيادته سالما، ويسر انقلابه إلى  
مركز سعادته غانما، وقد كنت احدث نفسي بالقاء اعباء التبرم بهذه  
الخطبة عن قلبي، ورحض ماران بها على لبي بالنهضة على تلك الحضرة  
العالية، ولو لمعة، والتحرم بالخدمة، ولو جمعة، فتضا (٥) عزيمتي  
عوارض تردني القهقري، وتقف بي عند حد العجز منحسرا، فيتواصل  
الاسى، ويتوالى منى قول لعل وعسى، وأنا بعد ذلك في التخييل  
أصام الدوافع، وأكافح، واكمن ليغيات (٦) الصوادف، وأستتر  
بجناح المكر عن فلتات الصوادف، وقد كان اتفق في هذه الايام انخراط  
في سلك طائفة من فرسان القريض المجريين، في ميدانه الطويل  
العريض، وانتهت المجاراة بنا إلى اختيار، شأوا لارتجال، واستبراء  
القرائح في الاعجال، فنظمت قصيدة مخرسة، لم يد منها روية ولا  
سديسها (٧) فكرة سوية (موسومة كما اقترح على علاوة على الوزن  
والروى، بمدح أب وابن، فاتفق طلوعها وغروبها، في مقدار طلوع

(١) عبارت خریدہ " هذا هدار شعر "

(٢) عبارت بحار " بان "

(٣) عبارت بحار وخریدہ " ثناء " وتصحيح نظر خودم است.

(٤) عبارت بحار " إليه "

(٥) كذا.

(٦) عبارت خریدہ " لبعتاب " در لغت گفت شده است " لا آمن من بغتات العدوای

من فجآته "

(٧) كذا.

الهلال وغروبه، في ثالثة الاستهلال، ولم أجد لها كفواً اضمنها مآثره،  
وأجعل ترصيفها) (١) مناقبه سوى المجلسين.  
و نیز عماد کاتب در ضمن ترجمه ابن الاخوة گفته است:  
ومن منشوراته، کتاب کتبه إلى الامير السيد بقاشان الامام  
ضياء الدين فضل الله الراوندي، الاشتياق اطال الله بقاء، مجلس سيدنا  
وأدام علوه، وکبت عدوه، وان استشرت (٢) لو اذعه (٣)، واستطار  
شرره، فانه مع قرب الدار أشق، وعند تدانى المزار أشد، وسلطانه مع  
التصاقب أشد تسلطا، وشيطانه حيث التقارب أعظم تمردا، واني وان  
كان اشتياقي إلى حضرته معتدل الاطراف، مستمر الالمام، متساوي  
الاحوالي، لا يخونه قرب، ولا يثلمه بعد، ولا يحجز دونه عزم، فان  
الاتباع سنة، والموافقة شريطة، وقد قيل:  
وابرح ما يكون الشوق يوما \* إذا دنت الديار من الديار  
فلهذا سوغت لنفسي ان تدعى الزيادة في ارتباح هولها خلق  
وعادة، ولعمر مجلسه انى إليه أعلى فرقا من الناهل إلى المناهل، واغلى  
نزاعا من الواحد إلى الواحد (٤)، وحاشى كرمه أن يعد ذلك منى  
تملقا، أو يقدره تخلفا، فلى من سويدائه شاهد لا يكذب، وحاكم لا  
يحيف، وما اقدر الله عز اسمه على تيسير الاجتماع، فأبته حرس الله  
ظله دقيق امرى وجليله.  
لقد طوفت في الافاق حتى \* رضيت من الغنيمة بالاياب  
وان كنت فيما اسلفته من الخدم قد تعلقت من الشكاية بطرف،  
وطرحت من مقدمة القوم ببعض، " ولو كنت اعلم الغيب لاستكثرت  
من الخير ".  
وما مسنى السؤ منا ظنه، أيد الله رفعته، يقوم أكذب ما يكونون إذا

(١) كذا اقول ما بين القوسين مشوش جدا ولم أتمكن من تصحيحه.

(٢) اصل اين كلمه از " شرى " است.

(٣) در خريده " لوازه " .

(٤) كذا وشايد " من الواحد إلى الواحد " درست باشد.

اكذوا الايمان، وحلفوا بطلاق النسوان، وظاهروا الحلف، وجاهروا بالقسم، وآلوا بأيمان البيعة وأغرقوا في المعاهدة، وأجود ما يدون إذا أجاجوا الطارق، وردوا السائل، وانتهروا الأمل، واستخفوا بحرمة المستميح (١)، وزبروا (٢) الطالب، هذا إذا لم يزيداوا في الحرمان، ولم يشلوا (٣) الكلب على الضيف حالة الالمام، فكم جوعة منيت بها لديهم أنستني بالصيام، وكم أرق دفعت إليه بهم علمني كيف القيام، فيألى بعدها من صائم لو ساعدت النية، وقائم لو صحت الطوية، وبألها غنيمة جلبت دينا، وأفادت تجربة، ومنحت خبرة، وعرفت أثر العزلة، وأرت مقدار الانقباض، وعلمت كيفية الاعراض، وأذقت حلاوة القناعة، وزمت النفس عن التطلع. إلى الامثال، وكفت الامال عن الاستشراف إلى كل نائل، وبلدت العزيمة عن التعلق بكل سبب، و كبحت (٤) الهمة عن الجموح إلى كل مطلب، ففي بعض هذه الفوائد نعمة لمن عرفها، وفائدة لمن تأملها، وعندني بعد ذلك اضراب عن الكافة (٥) يريح القلب، ويزيل الهم، ويفرغ البال، ويرم الحال، و انكفاف يقنع بالكفاف، ويمسك بالعفاف، ويرى اللئام تيما لكرام، و عجرفة (٦) ذوى الالباء، وخترواته (٧) المتقدمين، وبزع (٨) الصعاليك، وتكبر الاثنين ثم لهم بعد منى قوارض تنسيهم لسب العقارب، ومشاحنة الاقارب، ونكدا المعاند، ومراوغة الحاسد، وكيد الحاقد، وان كانوا منسلخين عن أهلية الدم، عارين عن مرتبة العتب، متقاصرين

(١) در خريده: المستميح.

(٢) زبر السائل: يعنى او را از خود راند.

(٣) أشلى الكلب على الصيد: يعنى او را وادار بحمله كرد.

(٤) در اقرب الموارد گفته است كبح الدابة باللجام: جذبها إليه باللجام، وضرب فاهها به لتقف ولا تجرى.

(٥) در اينكه كافه الف و لام ميپذيرد يا نه خلاف است براى تفصيل اين مطلب به كتب لغت موسوعه و كتب ادبى مراجعه شود.

(٦) عجرفة: به تندى سخن گفتن و به ناروا عمل كردن.

(٧) كذا و شايد " بخترة " يا " خسروانية " صحيح باشد.

(٨) كذا و شايد " مرح " درست باشد.

عن منزلة الازرار، متضائلين عن سمة الهجاء، واقفين لكل رذيلة بالعراء،  
لا يستحيون من منقصة ولا ينكبون عن غضاضة، ولا يتبغضون لتقريع  
ولا يستنكفون من توبيخ، كأنما تواصلوا بالوقاحة، وتراموا بالخساسة:  
من تلق منهم ثقل لاقيت أرذلهم  
مثل التيوس التي يسرى بها السارى (١)  
والكلام فيهم طويل الذيل.

ووصلت واصل الله سعادات ذلك المجلس إلى اصفهان، بجملة  
خطوط على العامل بها لم يرج منها الا المدافعة، ولم يتحصل الا  
المماطلة، وهى ملقاة في عرض المنزل، مضمونه إلى ما عداها من -  
المسودات، لا يرجى لها نفاذ، ولا ينتظر عندها نجاح، ومن عجيب  
الامر استدعاء واختصاص، ومعرفة وتقريب، وابتهاج وترحيب، و  
طليقة تتجاوز الحدود، ومعزة (٢) تربي على الوصف، وتقريع في  
التأخر، وتوبيخ على الثاقل، وخاطبة بهل يحسن الانقباض، وانى  
اعتمدت هذا الاعراض، والدولة تفتقر إلى مثلك، وتحتاج إلى نظيرك،  
وهلا اهديت لنا الكتاب الفلاني، واختصصتنا من مكاتباتك بكذا  
فمناضى (٣) بمواقع قلمك، ونرتاح بمطالعة منتسخك، ونعتقد فيما  
يصدر عنك، ونعتقد بذلك منة لك، فإذا آل الامر إلى الحسنى، ورققت  
الحال عن صبح الانعام أعادوا اذنا صماء، وعينا عمياء، ومجمجوا  
القول، وغاض الكلام، وعلت الرخصاء، وذبلت الشفاه، ومات  
المرتجى، وخاب الرجاء، واضمحل الامل، ووقعت الملاحنة (٤)،  
فاستعملت المرأنة (٥)، فبقيت مدة بالوطن في خمار تلك المكافحة،  
وغمرة تلك المطاولة، طورا يداربى، وتارة يطار، اخاطب نفسي

(١) در بيت دست برده شده و اصل آن از عرندس شاعر است و ابى تمام در كتاب  
" حماسه " باب اضياف ومديح به اين صورت آورده است.  
من تلق منهم ثقل لاقيت سيدهم \* مثل النجوم التي يسرى بها السارى  
(٢) كذا وشايد " مبرة " بوده.  
(٣) در خريده " الملاحنة ".  
(٤) كذا.

بما رأيت، وعاودها ما شاهدت، وأتفكر (١) كان ما عانتة وهل حقيقة ما عاينته، وهل أنا قطعت المراحل وطويت المنازل، وتحملت الشدائد، وشاهدت العجائب، وخاطبت مالك الزمان شفاها، ورأيت وزير العصر عيانا، ومالات سمعي ترحيبا، واقتطعتن من الصدر مجلسا رحيبا، فعالي صفر العياب، مع تراخي الاياب، وانى يتناسب تقريب وتجنيب!. وامتد بي هذا الوسواس إلى حد قطعني يعلم الله عن المهمات، و صدني عن المفترضات، واجلها مكاتبة سيدنا حرس الله ظله، فاني توخيت لها درعا فسيحا، ورأيت الاقدام عليها مع تكدر القريحة قبيحا، ولما لم يصف الخاطر، ولم يساعد الافراق (٢)، وأنكرت الاخلال بالخدمة، أصدرت هذه الجملة، وذلك المجلس، ولى تمهيد العذر فيما يعن من اختلال، ووصلت رقعته الكريمة، فجددت من مباره (٣) ما لم تنزل لدى سوائفه متأكدة، ولواحقه متناصرة، وقد كنت على أن اخدم الاجل محمود، أو اصحبه مكاتبة إلى تلك الجهة المحروسة، فاقتطعتني بعض العوائق، وكفني عن المبادرة ما كنت فيه، والمقترح من معاليه. الاجراء على المعهود من كرمه من تحسين الفلاني زاده الله رفعة، و انتهاء الخدمة إلى فلان، وايصال رقعته إليه، فقد ضمننتها هذه الخدمة، ويعلم الله لقد توصلت بكل ما استطيعه إلى ان اكتب على ظهرها، ماستقراه، وارجوان يبلغ المقصود، وما كلف الله نفسا فوق طاقتها، و هو أهل، لان يقبل عذري، والاجل فلان العجمي زاده الله سؤددا (٤)، مخدوم بأوفر التحيات، وكذلك الصدور والاكابر، والسادة المتصلون بتلك الحضرة، ولولا التصديع لقد كان الخادم جعل قاسان قبلة عند العود من خراسان، ولكن قد تقدم من الابرام ما لا تحسن معه المعاودة، والله تعالى الموفق بالشكر بمنه وكرمه.

(١) در اينجا قسمتی افتاده است و شايد آن محذوف صحيح بوده است.

(٢) كذا و شايد مصحف " الفراغ " است.

(٣) در خريده " مباره " .

(٤) في الاصل " سوادا " .

الخادم يقترح من المكارم انفاذ كتاب " المعجم الصغير " فعليه  
سما ع جماعة، لولاه لما اقترح اعادته، ولا يشك ان الاستغناء عنه حصل،  
ويستدعى تشريفه بما يعنى من خدمه، والله الحمد، وصلوته على سيدنا  
محمد نبيه وآله وسلامه.

شيخ جليل محمد بن على بن شهر آشوب مازندراني در اول كتاب  
مناقب خود گفته است:

فأما اسانيد كتب اصحابنا فأكثرها عن الشيخ ابى جعفر الطوسى  
حدثنا بذلك أبو الفضل الداعي بن على الحسينى السروى، وابو  
الرضا فضل الله بن على الحسنى القاشانى، وعبد الجليل بن عيسى بن  
عبد الوهاب الرازى، وابو الفتوح الحسين بن على بن محمد الرازى،  
ومحمد، وعلى ابنا على بن عبد الصمد النيسابورى، ومحمد بن الحسن  
الشوهانى، وابو على الفضل بن الحسن بن الفضل الطبرسى، وابو  
جعفر محمد بن على بن الحسن الحلى، ومسعود بن على الصوابى،  
والحسين بن احمد بن طحال المقدادى، وعلى ابن شهر آشوب السروى،  
والدى كلهم عن الشيخين المفيدى، ابى على الحسن الطوسى، وابى  
الوفاء عبد الجبار بن على المقرى الرازى عنه.

و تعبیر میکنند از فضل الله راوندی در ضمن کتاب مناقب به ابى  
الرضا الحسنى الراوندى، و نیازی به ذکر تمام مواردی که نام او را در  
کتاب خود آورده است نمیبینیم، فقط به چند موضع که اشعار راوندی  
را ذکر کرده اشاره میکنیم.

در عنوان " فصل في الاشعار فيهم " (چاپ ایران ۱ / ۲۳۱)  
گفته است:

وانشد أبو الرضا الحسنى لنفسه:  
يا رب مالى شفيع يوم منقلى  
الا الذين إليهم ينتهى نسبي  
المصطفى وهو جدى ثم فاطمة  
امى وشيخي على الخير وهو أبى



والمجتبى الحسن اليميمون غرته  
ثم الحسين أخوه سيد العرب  
ثم ابنه سيد العباد قاطبة  
وباقر العلم مكشوف عن الحجب  
والصادق البر في شئ يفوه به  
والكاظم الغيظ في مستوقد الغضب  
ثم الرضا المرتضى في الحق سيرته  
ثم التقى نقيا غير ما كذب  
ثم النقى ابنه والعسكري وما  
لى في شفاعة غير القوم من ارب  
ثم الذى يملا الدنيا باجمعها  
عدلا وقسطا باذن الله عن كتب  
ويشرق الارض من لاء غرته  
كالبدر يطلع من داج من السحب  
وله رحمهم الله  
محمد خير مبعوث وافضل من  
مشى على الارض من حاف ومنتعل  
من دينه نسخ الاديان اجمعها  
ودور ملته عفا على الملل  
ثم الامامة مهداة مرتبة  
من بعده لامير المؤمنين على  
من بعده ابناء وابنا بنت سيدنا  
محمد ثم زين العابدين يلى  
والباقر العلم عن اسرار حكيمته  
والصادق البر لم يكذب ولم يحل

والكاظم الغيظ لم ينقض مريته (١)  
ثم الرضا سيد لم يؤت من زلل  
ثم التقى فتى عاف الاثام (٢)  
معا قولاً وفعلاً فلم يفعل ولم يقل

(١) كذا صريحاً وفي المناقب " مررته " وفي هامشه والظاهر انه " مروته ".  
ففي القاموس والمريرة الحبل الشديد القتل أو الطويل الدقيق وعزة النفس  
ولعزيمة كالمرير.

وفي الاساس ومن المجاز استمر مريوه واستمرت مريته - استحکم ورجل  
ذو مرة للقوى وامر عمر ورجل وفسر عمر الخلق وفلان ذو نقض وامرار والدهر  
ذو نقض وامرار قال جرير:

لا يأمن قوى نقض مرته \* انى ارى الدهر ذا نقض وامرار

وفي الصحاح: والمرير والمريرة = العزيمة قال الشاعر  
ولا انثنى من طيرة مريرة \* إذا الا خطب الداعي على الدوح صرصرا  
وفي اللسان: والمرير والمريرة العزيمة قال الشاعر: ولا انثنى البيت، إلى ان  
قال وفي حديث على في ذكر الحياة " ان الله جعل الموت قاطعا لمرائر اقرانها " المرائر  
الجبائل المفتولة على اكثر من طاق واحدها مرير ومريرة وفي حديث ابن الزبير ثم  
استمرت مريتي يقال استمرت مريته على كذا إذا استحکم امره عليه وقويت شكيمته  
فيه والفه واعتاده واصله من فتل الحبل وفي حديث معاوية " سحلت مريته " أي جعل  
حبله المبرم سحیلاً، يعنى رخوا ضعيفاً، فعلم ان المراد انه (ع) صاحب عزيمة راسخة  
لم ينقض قط عزمته بشى.

(٢) كذا صريحاً وفي المناقب " عاف الانام " وحيث ان المصحح لم يبتد إلى  
فهم المعنى سبيلاً قال: كذا

اقول: المعنى واضح ففي القاموس عاف الطعام والشراب، وقد يقال في غيرهما  
يعافه يعيفه عيفانا محركة، وعيافة وعيافا بكسر هما = كرهه قلم يشربه أو ككتاب  
مصدر و ككتابه اسم

وفي الصحاح عافا لرجل الطعام والشراب يعافه عيافا أي كرهه فلم يشربه فهو  
عائف قال انس بن مدرك الختمى:

انى وقتلى سليكا ثم اعتله \* كالثور يضرب لما عافت البقر

وذلك ان البقر إذا امتنعت من شروعهها في الماء لا تضرب لانها ذات لبن وانما  
يضرب الثور لتفزع هي فتشرب فالبيت قريب المضمون من قول من قال:

غيرى جنى وانا المعاقب فيكم \* فكأنني سبابة المتندم

وايضا فيه " والاثام = جزاء الاثم قال الله تعالى يلق أثاما "

وفي القاموس: والاثام كسحاب واد في جهنم والعقوبة وبكسر كالمائم

وفي الاساس وتقول يفزعون من الانام اشد ما يفزعون من الاثام وهو وبال  
الاثم قال:

لقد فعلت هذى النوى بى فعلة \* أصاب النوى قبل الممات أثامها

وفي مجمع البحرين: قوله تعالى يلق أثاما أي عقوبة والاثام = جزاء الاثم.

(100)

ثم النقي ابنه والعسكري ومن  
يطعر الارض من رجس ومن دخل (٣)  
القائم الحق واحاكي بطلعته  
طلوع بدر الدجى في دامس طفل (٤)  
(ديوان. ١٥٥ - ١٥٧)

پاره ای از آنچه که غیر معاصرینش در حق او گفته اند:  
احمد بن عنبة نسابه جلیل در کتاب عمدة الطالب گفته است:  
ومن ولد ابی الفضل عبیدالله بن الحسن بن علی بن محمد السیلق،  
السید العالم الفاضل المحدث الادیب المصنف ضیاء الدین أبو الرضا  
فضل الله بن علی بن عبیدالله بن محمد بن عبیدالله بن محمد بن ابی  
الفضل عبیدالله المذكور، وهو المشهور بفضل الله الراوندي.  
و نیز در کتاب تحفه جلالیه گفته است:  
و نسل محمد السیلق منتهی میشود بعید الله بن الحسن بن علی بن  
محمد السیلق، و نسل بسیار دارد و متفرقند در قزوین و مراغه و همدان  
و راوند و کاشان، و از ایشان السید العالم الفاضل ضیاء الدین أبو الرضا  
فضل الله الراوندي بن علی بن عبیدالله بن محمد بن عبیدالله المذكور.  
و مانند همین را در کتابش بنام الفصول الفخریة گفته است.  
و جماعتی از نسل راوندی در کتاب عمده آورده شده اند، و از

-----  
(١) في الاساس وفيه دخل ودخل = عيب  
وفي القاموس والدخل = الداء والعيب والريبة ويحرك  
وفي الصحاح والدخل خلاف الخرج والدخل = العيب والريبة ومن كلامهم ترى  
الفتيان كالنخل وما يدريك بالدخل وكذلك الدخل بالتحريك يقال هذا الامر فيه  
دخل ودغل بمعنى وقوله تعالى " ولا تتخذوا ايمانكم دخلا بينكم " أي مكررا وخديعة  
وهم دخل في بنى فلان إذا تنسبوا معهم وليسوا منهم  
وفي مجمع البحرين قوله تعالى " ولا تتخذوا ايمانكم دخلا بينكم " أي دغلا و  
خيانة مكررا وخديعة  
وفي التفسير الدخل ان يكون الباطن خلاف الظاهر فيكون داخل القلب على  
الكفار والظاهر على الوفاء.  
(٤) قال مصحح مناقب ابن شهر آشوب في هامش الكتاب " الطفل = الليل وليل  
دامس أي مظلم وهو صحيح ومصرح به في القواميس المعتمدة.

آنجا متوان یافت.

قاضی نور الله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین گفته است:  
السید القاشانی أبو الرضا فضل الله بن علی العلوی الحسینی القاشانی  
از سادات عالی درجات کاشانه کاشان و از زمره اکابر وفضلا ایشان  
است.

سمعانی در کتاب الانساب گفته: که چون به کاشان رسیدم عازم  
زیارت أبو الرضا مذکور گردیدم، چون لحظه بر در خانه او جهت  
انتظار خروج او آمیدم: بر کتابه در گاه او این آیه را که مبنی از  
طهارت و تقوای او بود نوشته دیدم " انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس  
اهل البیت ویطهرکم تطهیرا " آنگاه به خدمت او رسیدم و او را زیاده  
از آنچه شنیده بودم دیدم حدیث از او شنیدم و چند قطعه شعر از او  
نوشتم، و از جمله اشعار خود که به خط شریف جهت من نوشت این چند  
بیت است.

هل لك يا مغرور من زاجر (تا آخر ابیات سه گانه)  
مؤلف گوید تفصیل اجمال این قطعه لطافت آثار است، آنچه  
قطب محیی در مکتوب تخمین الاعمار در انزجار از اغترار به دنیای  
بی اعتبار و مشتتهیات بی مدارا و گفته (تا آخر کلام او که طویل  
الذیل است).

ناقد بصیر سید علی خان در کتاب الدرجات الرفیعة گفته است:  
السید أبو الرضا فضل الله بن علی بن عبیدالله بن محمد بن عبیدالله  
بن محمد بن ابی الفضل عبیدالله بن الحسن بن علی بن محمد بن محمد  
بن الحسن بن جعفر بن ابراهیم بن جعفر بن الحسن المثنی بن الحسن  
بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم الملقب " ضیاء الدین " الامام  
الراوندی، علامة زمانه، و عمید اقرانه، جمع إلى علو النسب کمال  
افضل والحسب، و کان استاد ائمة عصره، و رئیس علماء دهره، له تصانیف  
تشهد بفضله وادبه و جمع بین موروث المجد و مکتسبه.  
روی عن العلامة ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی، و ابی علی

الحداد، الشيخ ابي جعفر النيسابوري، و ابي الفضل الاخشيد، و خلق آخرين من الشيعة والسنة. و روى عند اكثر اهل عصره من تصانيفه كتاب " الكافي في التفسير " و " ضوء الشهاب " و " مقارنة الطية إلى مقارنة النية " و " الاربعين في الاحاديث " و " الكافي في علم العروض والقوافي " و " نظم العروض " و " الطب الرضوي " وغير ذلك. وله مدرسة عظيمة بكاشان ليس لها نظير على وجه الارض يسكن بها من العلماء والفضلاء والزهاد والحجاج خلق كثير وفيها يقول ارتجالا.

ومدرسة ارضها كالسما \* تجلت (١) علينا بأفاقها  
كواكبها غر اصحابها \* و ابراجها غر (٢) اطباقها  
وصاحبها الشمس ما بينهم \* تضيء الظلام باشراقها  
فلو ان بلقيس مرت بها \* لا هوت لتكشف عن ساقها  
وظنته صرح سليمان إذ \* يمرد (٣) بالجن حذاقها  
و صاحب ايجاز المقال كفته است:

الراوندى براء والف واو ونون و دال مهملة مكسورة،  
منسوب إلى راوند، موضع بنواحي اصبهان، منه السيد فضل الله  
الراوندي والشيخ الامام قطب الدين أبو الحسين سعيد بن هبة الله،  
الثقة.

و بعد از اينکه ترجمه او را از فهرست منتجب الدين نقل کرده  
است و اشاره بنام " تفسير " نموده، گفته است:  
و روى العلامة التفسير عن والده يوسف، عن السيد صفى الدين  
محمد بن معد الموسوي، عنه رحمه الله، و اسم التفسير المذكور " الكافي "  
ذكره العلامة في اجازته لبنى زهره، وله كتاب " النوادر " و كتاب  
" ادعية السر " و غير ذلك، يروى عن الشيخ ابي على الطوسى.

(١) در اقرب الموارد آمده است: مرد البناء = ملسه وسواه. ديوان: ١٩٨.

(٢) كذا بالغين المعجمة.

(٣) در نسخه ديوان تحلت.

زبیدی در تاج العروس گفته است:  
قلت ومنها (یعنی از راوند) الامام المحدث ضیاء الدین فضل الله  
علی بن عبیدالله الراوندي وولده الشریف العلامة علی بن فضل الله  
صاحب کتاب " نثر اللغالی " وله عقب.  
محدث النوری اعلی الله درجته در " خاتمه المستدرک " بعد از  
اینکه قسمتی از ترجمه او را از فهرست منتجب الدین والسمعانی نقل  
کرده گفته است:

وبالجملة هو من المشايخ العظام التي تنتهي كثير من اسانيد  
الاجازات إليه، وهو تلميذ الشيخ ابي علي بن شيخ الطائفة، ويروى  
عن جماعة كثيرة من سدنة الدين، وحملة الاخبار، وله تصانيف تشهد  
بفضله وادبه، وجمعه بين موروث المجد ومكتسبه، ومنه انتشرت  
الادعية الجليلة المعروفة بادعية السر، وهو صاحب " ضوء الشهاب في  
شرح الشهاب " الذي اكثر عنه النقل في البحار، ويظهر منه كثرة  
تبحره في اللغة والادب، وعلو مقامه في فهم معاني الاخبار، وطول  
باعه في استخراج مأخذها، وشرح حاله وعد مؤلفاته وذكر مشايخه  
ورواته يطالب من " رياض العلماء " ويأتى ان شاء الله تعالى في ترجمته  
في الفائدة الآتية وغيره.

قال الفاضل السيد علي خان في " الدرجات الرفيعة ": وقد وقفت  
على ديوان هذا السيد الشريف فرأيت فيه ما هو ابهى من زهرات الربيع،  
واشهى من نمرات (١) الخريف، فاخترت منه ما يروق سماعه لاولى  
الالباب، ويدخل إلى المحاسن من كل باب، فمن ذلك قوله في اول  
قصيدة...

پس از آن محدث نوری سخنانی در باره کتاب نوادر ذکر کرده  
است و نیز در " خاتمه مستدرک " در ذکر مشایخ ابن شهر آشوب چنین  
فرموده است.

---

(١) در بعضی از نسخه ها ثمرات.

السابع والعشرون من مشايخ رشيد الدين ابن شهر آشوب الطود  
الاشم والبحر الخضم السيد الامام ضياء الدين أبو الرضا فضل الله بن  
علي بن عبد الله (٢) إلى آخر النسب المنتهى إلى الامام السبط الزكي  
" عليه السلام " وقد ذكرنا في الفائدة السابقة في حال كتابه النوادر،  
وذكرنا بعض مقاماته العالية، فانه كان علامة زمانه وعميد اقرانه، و  
استاد ائمة عصره، ولي تصانيف منها " ضوء الشهاب في شرح الشهاب " .  
قال في " البحار " وكتاب " ضوء الشهاب " كتاب شريف مشتمل  
على فوائد جمّة، خلّت عنها كتب الخاصة والعامة، وهذا ظاهر لمن  
نظر فيما نقله عن في " البحار " .

و مانند آنچه را كه گفتيم محدث قمی در " كنى والقاب " و " هدية  
الاحباب " و " فوائد الرضوية " آورده است.  
صاحب " روضات الجنات " بعد از اينكه ترجمه مشايخ او را از  
" امل الامل " نقل کرده گفته است:

اقول هو من جملة اجلة السادات، واعاظم مشايخ الاجازات،  
وافاضل المتحملين للروايات، وله مشيخة عظيمة تزيد على عشرين  
رجلا كابرا من الشيعة الامامية، غير الشيخ ابى على بن شيخنا الطوسى .  
منهم السيد ان الجليلان المتقدمان المرتضى والمجتبى ابنا  
الداعي الحسينى الاتى إلى ذكرهما الاشارة في باب المحامدة ان -  
شاء الله .

ومنهم السيد ذو الفقار المروزى .  
والشيخ عبد الجبار الرازي  
والسيد أبو البركات الحسينى المشهدى .  
والسيد على بن ابى طالب السليقى  
والسيد أبو جعفر الحسينى النيسابورى  
والحسين بن المؤدب القمى

(١) كذا والصحيح " عبيدالله " .



والشيخ هبة الله بن دعويدار الاخباري  
والامام أبو المحاسن الروياني  
والشيخ أبو السعادات الشجري  
والشيخ علي بن علي بن عبد الصمد النيسابوري  
واخوة الشيخ محمد بن علي  
والشيخ أبو القاسم الحسن بن محمد الحديقي، وغير اولئك من  
اتباع شيخ الطائفة رحمة الله عليهم اجمعين.  
شاگردان او:

ويروى عنه ايضا جماعة اجلاء منهم  
الشيخ راشد بن ابراهيم البحراني  
ووالد الخواجة نصير الدين الطوسي  
وبرهان الدين محمد القزويني  
ومحمد بن شهر آشوب المازندراني  
والشيخ عبد الله بن جعفر الدورستاني.  
محدث نوری در خاتمه مستدرک بر اين سخن صاحب روضات  
اعتراض کرده است:

وعد الفاضل المعاصر في الروضات من مشايخه الحسين بن مؤدب  
القمي، والشيخ هبة الله بن دعويدار، و ابا السعادات الشجري، و لم اعثر  
على مأخذ كلامه، وظني انه اشتبه عليه السيد الراوندي بالقطب  
الراوندي، فان هؤلاء المشايخ القطب الراوندي كما تقدم.  
سيد جليل حسين بن رضا حسيني در نخبه المقال گفته است:  
فضل الله الجليل راوندى \* ذو الضوء حبر سيد حسنى  
و در حاشيه چنين بيان نموده است:

هو السيد الجليل ضياء الدين فضل الله بن علي الحسنى الراوندي  
القاسانى، روى عنه الشيخ منتجب الدين وغيره، له شرح على شهاب  
الثاقب سماه " بضوء الشهاب " روى عنه المجلسي في البحار كثيرا.  
عالم اوحد شيخ محمد علي سهورى در جزء اول " عدة الخلف

في عدة السلف " گفته است:  
 الفضل التاسع في ذكر الاكابر الاقدمين الافاخم الاعلمين المحيين  
 للآثار الطامسة، فقهاء الدين في الطبقة الخامسة.  
 من فقهاء الامة المقتصدة \* الفرقة المهديّة الموحدة  
 السيد العلامة الامام \* ذو الشرفين المقتدئ المقدام  
 شيخ المحققين شمس الشرف \* نجم العلى نجل على الصفى  
 البدرذو " ضوء الشهاب الثاقب " \* كنز المعالى صاحب المناقب  
 مفخر راوند الشريف السيلقى \* مجد الكرام ذو المكارم التقى  
 ضياء دين الله سامى الجاه \* أبو الرضا المفضال فضل الله  
 عز الاعالى علم الافاق \* محبى الهدى في خامس الطباق  
 مگويم ابيات دلپذيرى سروده است رحمهم الله ولى در  
 اينكه او را احياء كننده مذهب در طبقه پنجم شمرده اشتباه کرده است  
 زیرا راوندی از علماء قرن ششم است.  
 ثقة الاسلام شيخ آقا بزرگ طهرانى در كتاب " ذريعة " ۹ : ۳۵۲  
 گفته است:

ديوان الراوندي للسيد الامام ضياء الدين ابى الرضا فضل الله بن  
 على بن عبد الله " هبة الله " خ. ل الحسينى الراوندي القاسانى المتوفى  
 (قبل ۵۴۷) ترجمه العماد الكاتب في " خريدة القصر " وذكرانه رآه  
 في كاشان في سنة ۵۳۳ وهو يعظ الناس في المدرسة المجديه ثم انه  
 رجع إلى اصفهان في سنة ۵۴۷ فرأى ولده السيد كمال الدين ابا  
 المحاسن احمد بن ابى الرضا فضل الله ورأى عنده تصانيف والده منها  
 ديوانه الذى كان بخطه ثم اورد العماد في الخريدة عن هذا الديوان  
 تمام القصيدة التى انشأها أبو الرضا فضل الله في مدح عم المؤلف العماد  
 وهو الصدر الشهيد عز الدين احمد، واورد السيد علي خان في الدرجات  
 الرفيعة جملة من اشعار هذا الديوان بعد اطرائه له، وقد طبع هذا  
 الديوان " السيد جلال الدين المحدث الارومى " بطهران في ۱۳۷۴  
 وللراوندي هذا ولد آخر اسمه أبو الحسن عز الدين على مؤلف

"التفسير" وقد ترجم في الامل وخاتمة المستدرک. ۳۲۴ وغيره.  
مگويم: کسی که کلام صاحب خريده را دقت کند بر اشتباهاتی  
که در کلام این شيخ بزرگوار است پي مبرد.  
وفات سيد فضل الله راوندی و مدفنش  
تاريخ وفات او را تا الان در جائي نيافتم، و آنچه که سيد علي  
خان در درجات الرفيعة گفته کذا، و تا سال ۵۴۸ زنده بوده است  
اشتباه عجيبی است، که از عدم تدبر در کلام صاحب خريده ناشی شده  
است، و تفصيل اين مطلب را در مقدمه ديوان راوندی که چاپ شده  
است نوشته ام.

اما مدفنش کاشان است

عالم جليل مولی احمد نراقی در اجازه ای که برادرش محمد  
مهدی داده است نوشته:

فالشيخ سديد الدين يروى، عن السيد احمد العريض، عن برهان  
الدين الحمداني القزويني، عن الشيخ منتجب الدين علي بن عبیدالله  
بن الحسن بن الحسين بن علي بن بابويه، عن السيد ضياء الدين ابی الرضا  
فضل الله بن علي بن عبید الله الراوندي الكاشاني اصلا ومدفنا، عن  
الشيخ ابی علي " تا آخر كلامش "

و سپس در حاشیه گفته است:

دفن رحمه الله في المزار المعروف به " پنجه شاه " قرب المسجد الجامع  
القديم في سمت شماله، ومزاره معروف.

دوست گراميم حسين پرتو بيضائي در " تاريخ کاشان " بعد از  
ذکر سيد فضل الله راوندی گفته است:

مدفن مطهري در زاويه جنوبي قبرستان محله " پنجه شاه " کاشان  
است که به مقبره سيد أبو الرضا و به زبان عوام به مقبره سلطان سدمی " که  
البته غرض سلطان سيد امير است " معروف، و آن مقبره وصل به حوض خانه  
و متوضای مسجد جمعه کاشان است، و بر قبر وی محجری چوبين

نصب شده، و بر اطراف مقبره حصار و غرفی بنا نموده اند، اهالی آنجا به وی اراداتی تمام دارند، چنان که در تمام لیالی چراغی بر بالای قبرش روشن میکنند. و در این بقعه قبور دیگری نیز هست، سنگ قبرش سنگی است تمام قد که در ماه محرم ۱۲۲۹ (هجری قمری) از طرف حاج محمد باقر نام کاشی تهیه و وقف شده، نام والقباب و نسب آن حضرت را بدین نهج بر آن سنگ نقر نموده اند:

هذا مرقد السيد الامام الاعظم الاعلم الافضل الاكمل، رئيس العلماء افضل السادات والشرفاء، زيدة السادات والهوى (۱)، وحجة الحق على خلق، ضياء الدين تاج الاسلام أبو الرضا فضل الله بن علي بن عبيدالله بن محمد بن عبد الدين بن حسين (۲) بن علي بن محمد بن حسن بن جعفر بن حسن بن علي بن ابي طالب عليه السلام، وقف هذا الحجر حاج محمد باقر عمادي بن حاج محمد جعفر شهر محرم الحرام ۱۲۲۹. در اینجا مناسب میدانیم چند قطعه شعری را که سید فضل الله راوندی در باره فرزندش کمال الدین أبو المحاسن احمد " که شرح حالش گذشت و صاحب این شماره است " سروده است ذکر نموده و سپس به ترجمه بقیه خاندان راوندی پردازیم.

۱ - قصیده ای که برای او به اصفهان نوشته است (دیوان: ۱۸۳).

البین فرق بین جفنی والکری  
والبین ابکانی نجیعا احمر  
دمعی دم مذ صعدهته حرقتی  
سلبته حمرته فسال مقطرا  
کالورد احمر ثم ان قطرته  
خلع الرداء وعاد ایض ازهرا

(۱) کذا و شاید در اصل " الهداة " بوده.  
(۲) کذا و صحیح " عبيدالله بن الحسن ".

قالوا تصبر قلت لا تستعجلوا  
أو تصبر الايام ان اتصبرا (١)  
هذا حديث والنزاع يكاد ان  
يقوى فينزع قلبي المتحسرا  
قسما لو انى كنت اعلم اننى  
ابقى كذا متلدا متحيرا  
لعلقت ذيل ابى المحاسن عنرة  
لما تهيأ للفراق مشمرا  
حنت إلى جى (٢) نوازع صدره  
فاطاعها ولئن اطاع لبالحرا (٣)  
ارض توارتها السعود وجادها  
صوب السعادة وابلا مشجرا  
سقيا لها ولمائها وهوائها  
وترابها المعدود مسكا أذ فرا  
ولز نرود (٤) فانه الوادي الذى  
حسباؤه عندي تساوى الجوهر

(١) أي لان اتصبرا فكلمة ان ناصبة.

(٢) جى ناحية معروفة من اصبهان (منها سلمان الفارسي على قول انظر مقدمة  
نفس الرحمن للمحدث النوري رضوان الله عليه).

(٣) قال الاعشى

ان من عضت الكلاب عصاه \* ثم اشرى لبا لحرى ان يجودا  
واللام في " لبالحرى " لام جواب القسم المحذوف، وعمل فيه بما هو معروف من  
قول النجاة " إذا توارد شرط وقسم فحذف جواب الشرط وابقاء جواب القسم اولى "  
(٤) يريد به زند رود، قال ياقوت في " معجم البلدان ":

زند رود بفتح اوله وسكون ثانيه وفتح الدال المهملة وراء مهملة مضمومة واو  
ساكنة وآخره ذال معجمة نهر مشهور عند اصبهان عليه قرى ومزارع وهو نهر عظيم  
اطيب مياه الارض واعذبها واغذاها ويطلق عليه ايضا زر نرود وزرين رود كما يطلق  
عليه زند رود ونرود (انظر كتاب محاسن اصفهان للما فروخى (ص ٥ - ٩ - ١٠ -  
١٦ - ١٨ - ٥٣ - ٥٥ - ٥٦). وغير ذلك.

رضعت رواضعها ال نعيم فاصبحت  
حافاتهما جنات عدن خضرا  
وسقى مغاني (١) لهو ناصوب الحيا  
وعهودنا فيهن نفعل ما نرى  
جسر الحسين (٢) فقصر خارجه (٣) الذي  
أو في على شط المدينة مصحرا  
فقصور ناحية المصلى (٤) انها  
انوذج الجنات حط لينظرا  
سنيا لجامعها العتيق فقد غدا  
للصالحين وللمصلا لح معمرا  
للفقه (فيه) وللحديث معالم  
وقراءة القرآن ازهر انورا (٥)

- (١) در اصل معاني.  
(٢) في الاصل " جبر الحسين " و " جسر الحسين " من الاماكن المعروفة باصبهان (انظر ص ٥٦ من محاسن اصبهان للما فروخي) مما ذكره أبو سعيد الرستمي.  
سقى قصر المغيرة كل دان \* اجش الرعد منهمر العزالي  
إلى جسر الحسين فشعب تيم \* فاكناف المصلى فألتلال  
وقال الما فروخي (ص ٦٣):  
إلى جسر الحسين فباغ بكر \* فقصر مغيرة فغناء خندق  
(إلى ان قال)  
فاكناف المصلى فالصحاري \* بمارستان فالزهرا المغرق  
(٣) كذا صريحا ويمكن ان يكون " خارجة " ويكون المراد من كان موسوما و مشهورا " بابن خارجة " وهو احدتاء اصفهان الوارد ذكره في ثلاثة من محاسن اصفهان للما فروخي (انظر ص ٩٦).  
(٤) المصلى - من الاماكن المعروفة باصبهان كما علم مما نقلناه من محاسن اصفهان عند ذكر " جسر الحسين ".  
(٥) في القاموس " الانوار = الحسن ويقال للحسن المشرق اللون انور وهو افعل من النور إذا فاعلم ان " ازهر نورا " حالا ن من القرآن وفيهما شذوذ من جهتين الاولى انهما حالا ثابتان والغالب كون الحال منتقلا قال ابن مالك:  
وكونه منتقلا مشتقا \* يغلب لكن ليس مستحقا  
والجهة الثانية كونهما حالا ن من المضاف إليه اعني القرآن ولا يجبي الحال منه الا إذا كان العامل فيه المضاف أو كان المضاف جزء المضاف إليه أو كالجزء منه قال ابن مالك.  
ولا تجز حالا ن المضاف له \* الا إذا اقتضى المضاف عمله  
أو كان جزء ماله اضيفا \* أو مثل جزئه فلا تحيفا



سقيا لها إذ نحن في عرصاتها  
نفرى نفرى (١) جرى عليه ما جرى  
فقهاء مدرسة وفتية ملعب (٢)  
يتقارضون (٣) العيش (٤) عيشا اخضرا  
ابني (٥) فاسكن اصفهان مكرما  
حلف المسرة ضاحكا مستبشرا  
واترك اباك يقاس (٦) قاسان التي  
اضحت بايدي الجورتيها مقفرا  
قد او حشت ساحاتها وعراصها  
فلو اطلعت رأيت امرا منكرا  
ورأيت فيها ضاحكا متعجبا  
من اهلها أو باكيا مستعبرا  
أو هاربا مترددا أو كامنا  
مترصدا أو خائفا مستشعرا  
والله جارك (٧) حيث كنت من الاذى  
وبصير شأنك فادعه مستنصرا

- 
- (١) في "الاساس": وفلان يفري نفرى إذا أتى بالعجب.  
وفى القاموس: هو يفري نفرى كغنى يأتي بالعجب في عمله.  
وفى الصحاح: وفلان يفري نفرى إذا كان يأتي بالعجب في عمله.  
(٢) مضمون المصراع مأخوذ عن تقدم الناظم الا انى نسيت اسم القائل كما انى  
نسيت قوله.  
(٣) في "الاقرب" تقارضا " أي اقرب كل واحد منهما صاحبه خيرا أو شرا "  
يقال " الرء تقارض اللام تقارض القران النظر = نظر كل معهما صاحبه شزرا " والشاعران  
= قالا الشعر وتنا شداه تقارضا الثناء = اثنى كل واحد على الاخر.  
(٤) في الاصل " العيس ".  
(٥) التصغير يفيد الشفقة والتحنن والتعطف.  
(٦) مجزوم على انه واقع في جواب الامر اعني قوله " اترك ".  
(٧) في القاموس "، و " الجار = المجير والمستجير " فعلى هذا " من الاذى "  
يتعلق به باعتبار معناه.



٢ - و نیز خطاب باو گفته است: (دیوان ص ١٨٨).

اقرة عینى اننى لك ناصح  
وان سبیل الرشء دونك واضح  
اقرة عینى لا تغرنك المنى  
فماهن الاقامصات (١) جوامع  
ولیس المنى الا سرا با بقیعة  
یرقرقه راد النهار (٢) الصحاصح (٣)  
واياك والدنيا الدنية انها  
بوارح سوء لیس فیهن سانح (٤)  
إذا ما استشففتها الحقيقة افصحت  
بان المنادیا غادیا روائح  
وان لیس نفس المرء الامنیحة  
ولابد یوما ان ترد المنائح (٥)  
كفی حزنا ان الذنوب كثیرة  
وماهن الا المخزیاب الفواضح

(١) المقاصات من " قمص الفرس وغیره = استن " فمعنا قریب من معنی الجوامع.

(٢) فی " الاقرب ": " رائد الضحی وقت ارتفاع الشمس وانبساط الضوء فی الخمس الاول وذلك شهاب النهار وراة الضحی مثل رائده، قال الطغرائی " والشمس راد الضحی كالشمس فی الطفل ":

(٣) تحته " الصحاصح المكان المستوی ".

ففی الاقرب " الصحاصح جمع الصحصح وهو ما استوی من الارض وجود ".  
(٤) فی " الاقرب ": " البارح من الصید ما جاء عن یمینك فولاك میاسره كالبروخ جمعه بوارح، والعرب تطیر به لانه یمكنك ان ترمیه حتی ینحرف " وفیه " الصانح = الذى یأتی من جانب الیمین وبقابله البارح وهو الذى یأتی من جانب الیسار والناطح ما استقبلك والقعید ما استدبرك جمعه سوانح والعرب تییمن بالسانح وتتشام بالبارح و منه المثل: من لى بالسانح بعد البارح أى من یتعب لى بالمبارك بعد الشوم وهو یضرب فی توقع المحبوب بعد المكروه ".

(٥) حام فیہ حول قول من قال:

وما النفس والاهلون الا ودیعة\* ولا بد یوما ان ترد الودائع

كفى حزنا انا نسبنا عديدها  
 وفدعدها مستأمن لا يسامح  
 ويا صدق ما قد قال قبلي شاعر  
 يعبر عما اضمرته الجوانح  
 كفى حزنا الا حياة شهية  
 ولا عمل يرضى به الله صالح " (١)  
 ٣ - و در جواب نامه ای که از أبو المحاسن دریافت داشته بود به او  
 نوشت (دیوان ص ١٩٤):  
 وصل الكتاب و كان اكرم و اصل  
 و قبلته في الحال افرح قابل  
 و حمدت ربي إذ قرأت كتابه  
 غررا حوالى لم تكن بعواطل  
 و سألته التوفيق وهو موفق  
 لمصالح الولد الاعز (٢) الفاضل  
 وقضاء ما قد كان (٣) من تقصيره  
 بالجد فيما بعد غير مماطل  
 فليجتهد هيمان (٤) في تحصيله  
 لا شئ احسن من قضاء عاجل  
 ٤ - و شاید این دو بیت را نیز در باره أبو المحاسن احمد گفته  
 است:

(١) في " مفيد العلوم ومبيد الهموم " المنسوب إلى جمال الدين ابى بكر الخوارزمي  
 في كتاب " نواذر العلماء " في الباب الرابع الذى في نواذر اقوال ابى حنيفة (صفحة ٢٢٣  
 من النسخة المطبوعة بمصر سنة ١٣٣٠ هجرية قمرية) ما نصز ولم يقل (أي أبو حنيفة)  
 في مدة عمره شعرا سوى هذا البيت.  
 كفى حزنا ان لاحياة لذيدة\* ولا عمل يرضى به الله صالح  
 (٢) في الاصل " الاعر " فيمكن قرائته " الاغر " ايضا.  
 (٣) في الاصل " حان ".  
 (٤) في " الاقرب " الهيمان = العطشان والمصاب بداء الهيام والهيام = الجنون  
 من العشق واشد العطش ورجل هيمان = محب شديد الوجد والهيوم = المتحير.

اقبل كالبدر في مدارعه \* يشرق في السعد من مطالعه  
اوله ربع عشر ثلثه \* وربع ثانيه جذر رابعه (٥)  
عز الدين أبو الحسن علي الحسنى الراوندى  
سيد علي خان در كتاب الدرجات الرفيعة بعد از ترجمه امام فضل  
الله راوندى گفته است:

ابنه السيد الامام أبو الحسن علي عز الدين بن السيد الامام ابى  
الرضا فضل الله ضياء الدين الحسنى الراوندى، هو شبل ذلك الاسد و  
سالك نهجه الاسد، والعلم بن العلم، ومن يشابه ابه فما ظلم، كان سيدا  
عالما، فاضلا، فقيها، ثقة، اديبا، شاعرا، الف و صنف وقرط بفوائده  
الاسماع و شنف، ونظم ونثر، وحمد منه العين الاثر، فوائده في فنون  
العلم صنوف، وفرائده في آذان الدهر شنوف، ومن تصانيفه " تفسير  
كلام الله المجيد " لم يتمه و " الطراز المذهب في ابراز المذهب " و  
" مجمع اللطائف ومنبع الظرائف " وكتاب " غمام الغموم " وكتاب  
" مزن الحزن " وكتاب " نثر اللثالي لفخر المعالى " وكتاب " الحسيب  
النسيب للحسيب النسيب " وهو الف بيت في الغزل والتشبيب وكتاب  
" غنية المتغنى ومنية المتمنى " .

ومن نظمه الباهر المزرى بعقود الجواهر قوله في الحسيب  
النسيب:

يقولون ان الركب بعد غدغاد  
فهل لفوادى ان غدا الركب من فاد  
يقولون لا قالوا ويحكون لا حكوا  
بان غدا يحد وبظعنهم الحادى

(١) وذلك لان اول " احمد " ربع عشر ثلثه يعنى ان الالف ربع الاربعة ومن  
عشر الميم وهو ثالث احمد أي عشر الاربعين الذى هو الميم ربع ثانيه وهو الاثنان لان  
الثاني هو الپ اء وهى عبارة عن ثمانية فربعا الاثنان والرابع هو الدال وهو الاربعة  
فإذا ضربت الاثنين في نفسه يصير اربعا وهو المراد بالجذر.

فهذا ولما يخل منهم نديهم  
فكيف باحوالى إذا ما خلا النادى (خ)  
فيا نفس قيظى لات حين تبدل  
ويا عين فيضى ليس ذا وقت ابلاد  
فديتك هل بعد الفراق تواصل  
وهل يرتجى التباعد من بعد ابعاد  
هداني اليك الحب ثم اضلني  
فكيف احتيالى والمضل هو الهادى  
دعاني الهوى سرا فلبيت جهرة  
وان كان اضلالى إليه وارشادى  
فقال الحجى مهلا فقلت له مه  
فانى في وادوانك في واد (١)  
الا ليت شعرى هل ارى قلة الحمى  
وهل يروين سكانها غلة الصادى (٢)  
وهل تسهلن للعاشقين بذى الغضا  
موارد طلاب مطالب وراذ  
وقوله رحمه الله تعالى  
ذكرتكم والشهب رزحى من السرى  
وكف الثريا للغروب تشير  
وقد نشرت صدغ الظلام يد الدجى  
فلم بين من صدع الكلام صفير  
فقلت لندمانى قوما فعالجا  
فثوادا يسير الوجد حيث يسير

(١) من امثالهم " انا في واد وانت في واد ".  
(٢) هذا البيت وما بعده لم يذكرهما السيد في " انوار الربيع " .

فقاما إلى صب له من جوى النوى  
قرين ومن فرط الفغرام عشير  
له رنه من بعدها الف رنه  
اليكم ومن بعد الزفير زفير  
فقالا معافى السر: ناد فؤاده  
فان لم يعد لاعاد فهو أسير  
فهل من فؤاد سالم نستعيه  
فان فواد الهاشمي كسير  
وقوله رحمه الله تعالى:  
سلا عذبات رame بل رباها  
سلاها لاعد متكما سلاها  
أنازحه فراجعه سليمانى  
اليك ام استقر بها نواها  
اما ومنى وزمزم والمصلى  
واركان العقيق ومن بناها  
لقد الف الفؤاد هوى سليمانى  
ولم يخلص إليه هوى سواها  
وربة ليله زهراء بتنا  
نروى من جوانحنا صداها  
فلف الصبح ارديه الدياتجى  
ورف على مطارفنا نداها  
فقامت تعقد الازرار عجلي  
وقد حلت مدامعنا حباها  
فتبكي تاره وتنوح اخرى  
اسى فلها بكاي ولى بكاهها

وقوله ايضا رحمه الله تعالى:  
وقالوا سقيم أي ورب محمد  
ورب على اننى لسقيم  
سقيم جفاء الاقربون فقلبه  
به من ندوب الحادثات كلوم  
وقالوا لها: هلا وانت كريمه  
وصلت الفتى العذري وهو كريم  
ومالك قد اصبحت لا ترحمينه  
وقلبك فيما يزعمون رحيم  
فقال لهم حى سليم من الهوى  
بلى اننى من حبه لسليم  
وقوله ايضا رحمه الله:  
سرى طيفها والشهب صاح ونشوان  
وجنح الدجى في عرصة الجوحيران  
وكف الثريا بالدعاء مليحة  
وصحن الثرى من عكسك الزنج ملان  
فارقني بالوجد والركب جنح  
واكثرهم من قهوة النوم سكران  
الا ايها الوجد الذى هو قاتلي  
ترفق قليلا انما أنا انسان  
فلو انه ما بى بشهلان بعضه  
لا صبح رجراج الثرى من شهلان  
وشعره كله على هذا الاسلوب الذى يملك السامع ويسترق  
القلوب.

صاحب " عدة الخلف في عدة السلف " در ضمن ذكر علماء قرن  
ششم گفته است:

والسيلقى ذو الطراز الزاهي

على العز بن فضل الله

محدث نوری در خاتمه مستدرک: ( ۳ / ۴۹۴ ) ضمن ترجمه

فضل الله راوندی گفته است:

وله اولاد واحفاد واسباط، علماء اتقياء مذكورون في تراجم

الاصحاب.

منهم السيد الامام أبو الحسن عز الدين علي بن السيد الامام  
ضياء الدين ابى الرضا فضل الله، قال السيد علي خان في " الدرجات  
الرفيعة ":

هو شبلى ذلك الاسد وسالك نهجه الاسد... تا آخر كلامش

أبو الفضل محمد بن ضياء الدين فضيل الله راوندی

شيخ محمد على سهورى در " عدة الخلف " از او به اين بيت نام

برده است:

ونجل فضل الله ذو الفضل التقى

محمد مجد الكرام السيلقى

استدراك

ابن فوطى در كتاب كاف از " تلخيص مجمع الاداب في معجم

اللقاب " صفحه ۱۲۸ چنين گفته است:

كمال الدين أبو المحاسن احمد بن ضياء الدين فضل الله بن علي بن

عبيدالله الراوندي العلوى، السيد الاديب - ذكره عماد الدين الكاتب

في كتاب " الخريدة " وقال: كان شابا يتوقد ذكاء محبوب الشكل عزيز

المثل وهو شريف الفطرة كريم النشأة لطيف العشرة منقد الفكرة

ومن شعره في تعريب فارسية يصف فيها المشط وحجر الرجل.

انى لاحسد فيه المشط والنشفة  
 لذاك صارت دموع العين مختلفة  
 هذا يعلق في صدغيه انمله  
 وذا يقبل رجله بالف شفة  
 و سيد على خان در كتاب " الدرجات الرفيعة " گفته است:  
 السيد أبو المحاسن احمد بن السيد الامام فضل الله بن علي الحسنی  
 الراوندي الملقب كمال الدين - تقدم ذكر ابيه واخيه، وكان عالما  
 فاضلا، ولى القضاء بقاسان فحمدت سيرته، ذكره الشيخ أبو الحسن علي  
 بن بابويه في " فهرس اسامى علماء الامامية " ووصفه بالعلم والفضل،  
 ولابيه اشعار كثيرة يخاطبه بها فمن ذلك قوله يخاطبه.  
 اقرة عيني اننى لك ناصح\* وان سبيل الرشد دونك واضح  
 تا آخر ابیات که پیش از این گذشت.  
 بطور خلاصه مگوييم از خاندان سيد فضل الله راوندى چهار  
 نفر را منتجب الدين در فهرست نام برده است.  
 ۱ - سيد فضل الله راوندى شماره ۳۳۴  
 ۲ - كمال الدين أبو المحاسن احمد به شماره ۳۷.  
 ۳ - عز الدين على به شماره ۲۷۸.  
 ۴ - تاج الدين محمد به شماره ۴۵۳.



شماره ۱۵ - خاندان عجلی  
 رافعی در کتاب تدوین در باره امیر کا چنین گفته:  
 امیر کا بن ابی اللجیم بن امیرة القزويني أبو الحسن العجلی،  
 روى " الاشجیات الموضوعات " عن الحسين بن المظفر الحمدانی، عن  
 ابی عبد الله القادسی، عن ابی بكر المفید، عن الاشج توفی ابن ابی  
 اللجیم سنة اربع عشر و خمس مائة.  
 و آقا رضی بعد از نقل خلاصه عبارت مذکور در کتاب " ضیافة  
 الاخوان " در ترجمه اش گفته است.  
 والمراد بالاشجیات الاحادیث المروية عن ابی سعید الاشج وهو  
 شیخ بالكوفة قبل الثلاثمائة.  
 میرزا عبد الله افندی در خاتمه ریاض العلماء گفته:  
 امیر کا عده الشیخ عبد الجلیل القزويني المعاصر لولد الشیخ  
 الطوسی فی کتاب " مثالب النواصب " بالفارسیة من جملة اکابر علماء  
 الشیعة، ولعله مخفف " امیر کیا ".  
 اقول: وهذا لقب له واسمه مذکور فی مطاوی کتابنا هذا فلیراجع  
 ان شاء الله، وظني انه كان من مشایخ الراوندي وابن شهر آشوب، وقد  
 ذکر عبد الجلیل المذكور فی ذلك الكتاب فی طی تعداد علماء الشیعة  
 فی موضع آخر من ذلك امیر کا القزويني فتأمل.  
 نگارنده گوید:  
 این کلام مشتمل بر اشتباهاتی است، از آن جمله معاصر دانستن

صاحب کلام است مصنف این کتاب را با أبو علی طوسی پسر شیخ الطائفة، و از آن جمله ذکر نام دیگری برای امیر کای فوق الذکر است که به ظن متاخم به علم اشتباه است، و اینجا گنجایش بیان این مدعا را ندارد سید محسن عاملی در " اعیان الشیعة " ۱۳۱ / ۴۱ در ترجمه سید امیر کیای گیلانی گفته:

و كانوا یلقبون الکبار " کیا " تعظیما وهی لفظه فارسیة معناها العظیم. و شاید اصل این عبارت نیز از صاحب ریاض العلماء مأخوذ باشد.

خاندان عجلی

خاندان عجلی یکی از خاندانهای شیعه قزوین بشمار مرفته است، و در میان آنها معاریف بسیاری بوده اند که از جمله آنها امیر کیای فوق الذکر است و ما به ذکر چند نفر دیگر از این خاندان میپردازیم.

۱ - رافعی در کتاب " تدوین " صفحه ۱۸۱ سطر ۱۳ " گفته:  
محمد بن سنان بن حلیس بن حنظلة بن مالک العجلی صاحب رأی سدید، و علم و اناة، و حسن تدبیر، و کان قد ولی امر قزوین فغزا الدیلم و اغار، و سبی و عزم علی المعاودة فاخبر ان ملک الدیلم رغب فی الاسلام، فتوقف و کتب بذلك إلى امیر المؤمنین الرشید فاسلم ملکهم، ولما قصد الرشید خراسان استقبله محمد، و سأله النظر لاهل قزوین فرفع خراج السنة، و استدعی ان یدخلها و یشاهد حال اهلها فی مجاهدة الدیلم، فاجابه إليه، و مات محمد فی ایام المأمون، و قد سبق ذکر سبطه محمد بن الفضل، و یأتی ذکر جماعة من اهل بیته.  
۲ - در " صفحه ۱۴۸ سطر ۱۳ " محمد بن فضل مذکور را چنین ترجمه کرده است:

محمد بن الفضل بن محمد بن سنان العجلی، من بنی عجل بن لجیم بن صعّب علی بن وائل، کان فی بیتهم السیادة و الریاسة و الایالة

بقزوين، وكانوا اصحاب جاه و ثروة و مرؤة، و محمد بن الفضل كان واليا بقزوين، محمود الاثر في الرعية، وفي تسكين الديلم، و دفع غائلتهم، و غدر به حتى وقع في اسر كوتكين بن ساتكين التركي فصادره و عقد عليه العقود بجميع دوره و بساتينه و ضياعه بقزوين و ابهر، و كانت كثيرة، و احضر القاضى و العدول و الاشراف ليشهدهم عليها، فلما قربت عليه قال، اشهدكم ان كذا و كذا وقف على اولادي و اولاد اولادي ما تناسلوا، و كذا و كذا وقف على مساكين قزوين، فغضب التركي من ذلك و حمله معه، و قتله في بعض نواحي ساوة.

٣ - و نیز رافعی در " صفحه ١٧٠ سطر ١٨ " گفته است:

محمد بن الفضل بن معقل بن احمد بن محمد بن الفضل بن محمد بن سنان بن حليس أبو الحسن العجلي، من اولاد الدى سبق ذكره، يوصف الكرم و الجود، لكنه كان يستهين بالرياسة، و يسرف في البذل، و تغيرت بالاخرة احوال ضياعه، و بقيت طعمة في ايدي غلمانه و حشمه حتى خربوها، ولد سنة اثنتين و ثلاثين و ثلاث مائة و توفي سنة خمس و عشرين و اربع مائة.

٤ - و نیز رافعی در " صفحه ٤٦٠ سطر ١٦ " گفته:

على بن محمد بن الحسين بن محمد بن الحسين بن العباس بن محمد بن سنان العجلي أبو القاسم القزويني، من بيت الرياسة و السيادة و كان له معرفة بالعربية و الشعر، و تباع للخطب و الرسائل، يخطها و يجمعها، و رأيت بخطه لبعضهم.

وقالوا يعود الماء في النهر بعد ما

عفت منه آثار و سدت مشارع

فقلت إلى ان يرجع الماء عائدا

و يعشب شطاه تموت الضفادع

و نیز رافعی در " صفحه ٢١٩ سطر ٣٠ " گفته:

احمد بن محمد بن الفضل بن محمد بن سنان العجلي نسيب كبير، صاحب جاه و ثروت، و لاه اسماعيل بن احمد الساماني قزوين و ابهر و

زنجان سنة احدى وتسعين ومائتين، وهو والد معقل بن احمد الرئيس المشهور، وله يقول ابن المنادى القزويني:  
إذا ما جئت احمد مستميحا \* فلا يغرك منظره الانيق  
له عرف وليس لديه عرف \* كبارقة تروق ولا تريق  
فلا يخشى العدو له وعيد كما بالوعد لا يثق الصديق  
والرجل مذكور بالسماح والمرؤة، ولكن للشعراء تارات، و  
توفى احمد سنة ثلاث وثلاث مائة.

نيز رافعي در بيان نواحي قزوین " صفحه ۹ سطر ۹ " گفته است:  
وفي كتاب ابى عبد الله القاضى وغيره ان " دشتبى " كانت  
مقسومة بين همدان والرى فقسم تدعى " دشتبى الهمداني " كان عامل  
همدان ينفذ خليفة له فيقيم في قرية " اسفقنان " حتى يجبى خراجه و  
ينقله إلى همدان وقسم تدعى " دشتبى الرى " وقد حازه السلطان لنفسه  
مدة حين تغلب " كوتكين التركي " على قزوین سنة ست وستين و  
مائتين، وقبض على محمد بن الفضل بن محمد بن سنان العجلي رئيس  
" قزوین "، واستولى على ضياعه:  
٦ - و نیز رافعی در " صفحه ٥٠٤ " گفته است:

معقل بن احمد بن محمد بن الفضل بن محمد بن سنان بن حليس العجلي، أبو القاسم، قد سبق ذكر آباءه وشرف بيته وسلفه، وكان معقل رئيسا مطاعا وجيها عند الخلفاء والوزراء، ادبها جوادا كافيا، ويقال ان والده احمد بن محمد كان قد خلف ضياعا كثيرة، ومات عن عشرين الف اكار في نواحي زنجان وابهر وحدود الديلم إلى باب الرى و اقتنى معقل ضياعا كثيرة غيرها، وضمها إلى ما ورثة، ولما ولى المعتضد رافع ابن هرثمة اعمال الرى وقزوین وامده بجيش كثيف حتى بلغه استيلاء محمد بن زيد العلوى على الرى ومدن طبرستان انضم إليه والد احمد بن محمد في عسكره وسام رافع احمد حين فرغا من امر محمد بن زيدان بيعت ابنه معقلا إلى " مدينة السلام " رهنا فاجابه إليه، واخرج معقلا معه في سنة ثمان وثمانين ومائتين، فبقى هناك

مدة مكرما عند المعتضد يد نيه في المجالسة والمواكلة، واجتمع عنده من الحجاب من خواص الخليفة، فاضافهم وفرق فيهم من الثياب والهدايا ما بلغ مائة الف درهم، فلما دخل على المعتضد من الغد قال له: يا ابا القاسم اسرفت في البر، فهناه الناس بان امير المؤمنين كناه، وكان يختلف بعد ما توفى والده إلى " مدينة السلام " فترأس ونال جاهها عريضا ومات " بالرى " سنة احدى وثلاثين وثلاث مائة وحمل إلى " قزوين " ويقال انه اصابه القولنج فكان ندماءه يقولون: ريح تسكن، فقال: لا بل هي دعوة الضعفاء ما تذر من شىء اتته الا جعلته كالرميم، ومات من تلك العلة رحم الله المنصفين.

۷ - و نیز در " صفحه ۴۶۶ سطر ۱۶ " گفته است:

الفضل بن معقل بن احمد بن محمد بن سنان أبو العباس العجلي، كان من الرؤساء والفضلاء وكانت له قبة على رأس سكة الليث على طريق المدينتين بقزوين كتب على بابها.

أي الدنيا تجهم لانطلاق \* مشمرة على قدم وساق

وما الدنيا بباقية لحي \* ولا حي على الدنيا بياق

كان بنى امية لم يكونوا \* ملوكا للمدينة والعراق

توفى على ما ذكره القاضي محمد بن ابراهيم في التاريخ سنة

اثنين وخمسين.

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض صفحه ۲۰۵ گفته است:

بعد از آن فضل بن معقل پادشاه بزرگ صاحب خدم و حشم بسیار که نوبت و علم داشته، و سکه و خطبه بنام او بوده است، تا در آثار هست که به يك موقف بنام او هزار حاجی احرام بسته لبیک زدند و او شیعی و معتقد بوده و بلا شبهة.

نگارنده گوید: قضیه نیابت هزار حاجی از او در يك موقف درباره

یکی دیگر از همین سلسله است که موسوم به عباس بوده، چنان که

رافعی در کتاب تدوین " صفحه ۳۹۲ سطر ۳۳ " گفته:

العباس بن محمد بن سنان العجلي من بنى عجل الذين تراسوا

بقزوين و كان واليها و حمدت ايالته و رياسته و يقال انه اوصى بالحج عنه الف حجة في سنة واحدة ففعل، وما سبقه إليه احد في الاسلام، و ذكر أبو عبيدالله محمد بن عمران المرزباني في "معجم الشعراء" من تأليفه ان ابراهيم بن نصر الغنوي قدم ايام الرشيد (كذا و ظاهرا: إليه ايام رياسته درست باشد) بار جوزة منها قوله:

قزوين وهى البلد المأمون

بلاد من امثلها الحجون

يحمى حماها الملك المأمون

اكرم من كان ومن يكون

الا النبي المصطفى الامين

والمهتدى بهديه هارون

عباس دينا جمعة ودين

والجود مملوك له يدين

كلنا يديه في الندى يمين

وفى الجيم بيته مكين

بيت له اهل العلى قطين

توفى سنة احدى وخمسين ومائتين.

ناظر در این عبارات را شبیه نخواهد ماند که نظر مصنف نقض به این قضیه بوده است، منتهی اسم صاحب قضیه در نظرش نبوده و اشتباه آن را به این شخص نسبت داده است، و سبب قوی اشتباه آن بوده که فضل و عباس هر دو از يك خاندان بوده اند.

از قرائن جلیه که بر این مدعی یعنی تشیع اشخاص نامبرده دلالت میکند، آن است که در ترجمه چند نفر از افراد این خاندان به این مطلب تصریح کرده اند، از آن جمله عاصم ابن الحسین عجللی است، که منتجب الدین در "فهرست" خود او را از علمای امامیه شمرده و در ترجمه او چنان که گذشت چنین گفته:

الشيخ أبو الخير عاصم بن الحسين بن محمد بن أحمد بن أبي  
حجرا لعجلي فاضل ثقة له نظم رائع في مدائح أهل البيت عليهم السلام...  
تا آخر.

و این عالم یکی از خاندان بنی عجل است، که مانند اشخاص سابق  
الذکر از رؤسای قزوین و بزرگان نامی خانواده خود در شمار بوده  
است، چنان که رافعی در تدوین " صفحه ۳۹۶ " گفته:

عاصم بن الحسين بن محمد بن أحمد بن أبي حجر العجلي أبو  
الخير بن الاستاد، الكافي أبو القاسم من كبار بني العجل، الذين ترأسوا  
بقزوین ثروة وسيادة، وشجاعة وفضلاؤه يقول هبة الله بن الحسن  
الكاتب الوكيلی:

يا ابا الخير يأخذين المعالي  
يا كريم الاعمام والاحوال  
تا آنکه گفته:

وقد اجاز لعاصم هذا أبو الحسن عمران بن موسى بن الحسن بن  
الحسين المقرئ بمسموعاته واملائاته ومصنفاته.  
و از جمله این خانواده است قسورة که رافعی در تدوین درباره  
او گفته:

قسورة بن علي بن الحسين بن محمد بن أبي حجر أبو الحارث  
العجلي كان وزيرا لجمال الملك عمر بن نظام الملك، وكان له فضل،  
وفيه محبة لاهل الفضل، وكانت بينه وبين القاضي عبد الملك بن  
المعافا مكاتبات، ومدحه هبة الله بن الحسن الكاتب بمدائح منها قوله:  
يهنيني بقسورة رجال \* وان الامر منه كما اريد

آقا رضی قزوینی خلاصه ترجمه سه نفر از رجال این خاندان  
یعنی عاصم وعباس و معقل را در کتاب " ضیافة الاخوان وهدية -  
الخلان " در ضمن ترجمه عبد العظیم بن عبد الله جعفری قزوینی بعد از  
ذکر سلسله جعفریة بعنوان معرفی معاریف طائفة عجلیه که از ولایة

قدیم قزوین بوده اند از کتاب تدوین نقل کرده است.  
بطور خلاصه منتجب الدین چهار نفر از خاندان عجلی را در  
فهرست به این شرح نام برده:

- ۱ - امیر کا به شماره ۱۵.
- ۲ - أبو جعفر فرزندش به شماره ۳۲.
- ۳ - عاصم به شماره ۳۶۶.
- ۴ - قسوره به شماره ۳۴۰.



شماره ۱۷ زین الدین امیره  
شیخ عبد الجلیل رازی در صفحه ۱۶۴ از کتاب ممتع خود  
" نقض " از مدرسه او نام برده است و در صفحه ۴۹۶ از همان کتاب  
گفته:

اکنون بیست سال است که سید زین الدین امیر شرف شاه حاکم و  
مفتی است.

ابن حجر در لسان المیزان: ۱ / ۴۶۶ گفته:  
امیر بن شرف شاه الشریف الحسینی القمی، قال ابن بابویه: کان  
قاضی قم و کان یناظر بمذهبه فی المجالس ولا یتوقی وله تصانیف،  
و کرم و ورع و صدقة فی السر و حسن السمیت.

شماره ۲۹ خاندان حمدانی  
شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب شریف " نقض " (صفحه ۱۸۱)  
گفته است:

و احمد حمدانی و سفیر امام (ع) أبو الفرج مظفر حمدانی، و  
ابنه الشیخ الحسین ابی الفرج الحمدانی، که عالم و زاهد بوده است.  
رافعی در کتاب تدوین " صفحه ۴۹۰ " گفته است:  
المظفر بن علی بن حسین الحمدانی، أبو الفرج القزوینی، من  
شیوخ الامامیة، سمع الشیخ المفید ابا عبد الله محمد بن محمد بن  
النعمان وقرأ علیه کتاب " الايضاح في الامامة " وسمع الشیخ " الغيبة "  
من جمعه وأجاز له رواية مصنفاة وروایاته سنة ثمان واربعمائة.  
وسمع القاضي عبد الجبار بن احمد كثيرا من " اماليه " وفيما  
سمع حدثنا سهل بن عبد الله بن حفص الخياط التستري، حدثنا الحسين  
بن اسحاق الدقيقي، حدثنا محمد بن الصباح، حدثنا عمار بن محمد عن  
عبد الرحمن بن صهبان، عن عطية العوفی، عن ابی سعيد الخدری  
رضی الله عنه، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم.  
لا يدخل الجنة منان ولا مدمن الخمر ولا مؤمن يسحر ولا قتات.  
آقا رضی در ضیافة الاخوان نیز به همین طور از رافعی ترجمه او  
را نقل کرده است:  
و نیز رافعی در کتاب " تدوین " (صفحه ۲۸۷ سطر ۱۴) گفته  
است:

الحسين بن مظفر بن علي بن حمدان الحمداني أبو عبد الله  
القزويني، قال تاج الاسلام أبو سعد.  
كان اماما فاضلا سافر إلى العراق وسمع القاضي ابا الطيب و ابا  
محمد الجوهري، وحدث عنهما في وطنه وتوفي سنة ثمان وتسعين  
واربعمائة فاكثروا فيه المراثي فقال هبة الله بن الحسين بن عبد الملك  
الكاتب.

فجعنا من الشيخ الحسين بعالم  
فلا تحسبوا انا فجعنا بعالم  
ولا تجعلوا يا معشر الدين رزئه  
كرزء مضى في عصرنا المتقادم  
ولا تعذلوا غير امرأة فيه صابر  
ولا تعذلوا غير امرء واجم  
الى ان قال:

اظن امير المؤمنين وخيرا  
بانبائه في بعض تلك الملاحم  
شعار الاماميين بعد وفاته  
شعار بنى العباس ضربة لازم  
فصار بغيضا كل ابيض ناصح  
إليهم حبيبا كان اسود فاحم  
تساوى المنافى والموافق في الاسى  
عليه وللغربان نوح الحمام  
و آقا رضی قزوینی در " ضیافة الاخوان " بعد از نقل عبارت  
" تدوین " گفته:

وهبة الله بن عبد الملك هذا هو المعروف بابي المعالي القزويني  
الذي وصفه طاهر بن احمد الاتي ذكره في محله المعروف بابي محمد

النجار القزويني، فقال: هو شاعر فاخر بديع الشعر صحيح الفكر  
بليغ العبارة كثير الاستعارة، إلى ان قال: و من قرأ ديوانه في معانيه  
علم انه محقق فيما يدعيه حيث يقول:

فحلان للشعر اني ثالث لهما  
الموسوي وتاج الفرس مهيار  
بطور خلاصه منتجب الدين در فهرست از اين خاندان چهار نفر  
را نام برده است:

- ١ - احمد بن حسين به شماره ٢٩.
- ٢ - پدرش حسين به شماره ٩٠.
- ٣ - مظفر به شماره ٣٥٩.
- ٤ - فرزندش حسين به شماره ٧٣.

شماره ۷ خاندان دعویدار  
شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب " نقض " (صفحه ۱۹۱) گفته  
است:

و خاندان دعویدار به قم خلفا عن سلف همه زهاد و علماء و اهل  
فتوی و تقوی بوده اند.  
منتجب الدین در فهرست چند نفر از این خاندان را معرفی کرده  
است:

- ۱ - قاضی احمد بن حسین بن احمد بن محمد بن دعویدار به شماره ۷.
- ۲ - قاضی رکن الدین محمد بن سعد بن هبة الله بن دعویدار  
به شماره ۴۷۹.
- ۳ - قاضی ظهیر الدین أبو المناقب علی بن هبة الله بن دعویدار  
به شماره ۴۷۸.
- ۴ - قاضی علاء الدین محمد بن اسعد بن علی بن هبة الله بن دعویدار  
به شماره ۴۷۷.

و گویا از این خاندان است آنکه در باره آن گفته:

الشیخ نجم الدین غنیمة بن هبة الله بن غنیمة الدعوی فقیه دین.  
بنابر آنکه ظاهر آن است که کلمه دار از آخر دعوی افتاده است  
والف لام هم اشتباها بر سرش آورده اند.

- ۵ - قاضی تاج الدین أبو الحسن علی بن هبة الله بن دعویدار  
شماره ۲۶۳.

شماره ۶۷ خاندان دوریستی  
شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب نقض: ۱۰۸ گفته است:  
اما خواجه ابو تراب دوریستی رحمه الله پسر خواجه حسن بوده،  
و خواجه حسن پسر شیخ جعفر دوریستی معروف و مشهور در فنون  
علوم، مصنف کتب و راوی اخبار بسیار، و از بزرگان این طائفه و  
علمای بزرگ بود، در هر هفته نظام الملك از شهر ری به دوری است  
رفتی، و از خواجه جعفر استماع کردی و بازگشتی، از غایت فضل و  
بزرگی او و آن خاندانی است به علم و عفت و ورع و امانت مذکور،  
خلفا عن سلف، و این خواجه حسن که پدر ابو تراب است با نظام الملك  
حق خدمت و صحبت و الفت داشته، و در حق او مدائح گفته، و شتامی  
و لعانی نکرده است، و به شتامی و لعانی چون مرسوم باشد، آن را که  
قصیده ها باشد در فضائل صحابه کبار، و از آن یکی این است که تخلص  
کرده به مدح خواجه نظام الملك رحمة الله علیه.

من قال فيك ابا بكر خني فانا

منه برئ والقاه من اللعنا

صهر النبي و ثانيه وصاحبه

والمستعان به في كل ما امتحنا

تا آخر اشعارش

قاضی شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین در مجلس پنجم که  
برای معرفی اعیان فقهاء و مجتهدین و متکلمین و مفسرین و محدثین

وضع کرده است " صفحه ۱۹۸ " گفته:

الشیخ المعظم المدعو به خواجه جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر، أبو محمد الدوریستی الرازی رحمهم الله، نسب شریفش به حذیفة بن الیمان که از اکابر و اخبار صحابه حضرت رسول است منتهی میشود. شیخ اجل عبد الجلیل رازی در کتاب نقض الفضائح آورده، که خواجه جعفر مذکور در فنون علوم مشهور بوده (تا آخر آنچه گذشت).

خونساری در روضات الجنات در ضمن ترجمه همین عالم یعنی شیخ جعفر گفته:

وفی کتاب " مثالب النواصب " الذی کتبه الشیخ العالم العارف المتبحر الجلیل عبد الجلیل بن محمد القزوینی فی تنقیح مسألة الامامة ورد اباطیل العامة بالفارسیة ینقل صاحب المجالس عنه انه قال فی صفة: الشیخ ابی عبد الله المذكور انه کان مشهوراً فی جمیع الفنون، آنگاه ترجمه عبارت قاضی را تا آخر نقل کرده است. و نیز قاضی مذکور در مجالس گفته:

الخواجه حسن بن جعفر الدوریستی خلف صدق شیخ جعفر مذکور و در تحلی بفنون فضل و کمال مشهور است (تا آخر سخن او).

باید دانست که این شیخ جعفر از مفاخر فرقه حقه شیعه، واعاظم علمای امامیه اثنی عشریه است، طالب ترجمه او و سائر معاریف این خاندان به " روضات الجنات صفحه ۱۴۴ " و " ریاض العلماء " و سائر کتب تراجم مراجعه کند، زیرا که اکابر دیگری نیز از این خاندان به غایت درجه معروف بوده اند، بطوریکه غالب ارباب تراجم به ذکر ترجمه ایشان پرداخته اند، از آن جمله سر سلسله این خاندان شیخ أبو عبد الله جعفر بن محمد بن احمد بن عباس بن فاخر عیسی دوریستی است، و از آن جمله عبد الله بن محمد بن جعفر دوریستی است، که در " معجم البلدان " تحت عنوان دوریست و هکذا در " مجالس المؤمنین "

تحت همین عنوان و در غیر این دو کتاب نیز ترجمه او مذکور است هر که خواهد به آن موارد مراجعه کند.  
و نیز شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب "نقض صفحه ۲۵۱" گفته است:

خواجه حسن بن جعفر الدوریستی عالم و شاعر بوده، و او را در مناقب و مرائی قصائد بسیار است، که به شرح همه نتوان رسیدن بهری بیان کرده شد.

این قطعه لطیفه در حق امام رضا (ع) او را است:

یا معشر الزوار طاب مزار کم

قبرا بطوس معالما ورسوما

وإذا رأیتهم قبر مولای الرضا

صلوا علیه وسلموا تسلیما

و گمان میکنم نیز اشاره به ترجمه حال این عالم باشد آنچه باخزری در "دمیة القصر" در باب چهارم که در ذکر شعرای ری و

جبال و اصفهان و فارس و کرمان است گفته به این عبارت:

الحسن بن جعفر بن محمد الفارسی مدح الصاحب نظام الملك بقصيدة اخترت منها قوله فيها.

احبی البلاد بعدله واسامهم

من ضله فی الروح والریحان

وبنی القباب بارض فارس مغرما

بحمایة اللاجئ وفك العانی

فالناس فی امن بعز ظلاله

والشاة فی ورد مع السرحان

ولحب دین الله یكرم اهله

ویخصهم بالعدل والاحسان



شماره ۷۲ حسکا:

شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب " نقض صفحه ۱۰۸ " گفته است:  
اما آنچه از اسامی علمای این طائفه یاد کرده است که خواجه  
نظام الملك ایشان را بی حرمتی کرده به خلاف راست است، که هر یکی  
از این جماعت از نظام الملك عطایای بسیار وصلتهای عظیم ستده اند،  
و علم و امانت و زهد و ورع شمس الاسلام حسکا بابویه همه طوائف  
اسلام را معلوم است.

میرزا عبد الله افندی در خاتمه ریاض العلماء گفته:

حسکه و حسکا مخفف حسن کیا است.

و نیز شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب " نقض صفحه ۳۱۸ " گفته است:

آنکه گفته که حسکا بابویه گفت که من هیچ شب نخسبم تا  
معاذ جبل را صد بار لعنت نکنم، و معاذ رضی الله عنه امین و کاردار  
رسول بوده بر اعمال یمن. و تعلیم شرعیات، و رسول خدای در حق  
او گفته:

اعلمکم بالحلال والحرام معاذ بن جبل.

نمیشاید که دانشمند رافضی يك شب بسر نبرد تا او را چند بار  
لعنت نکند، فکیف بر آنها که خلافت و امامت کردند.  
جواب این کلمات همان است که در مواضع گفته آمد که دروغ

و بهتان است و وزر و بال آن به گردن آن کس باشد که مگوید و روا مدارد، دروغ بر پیر عالم زاهد مقدم نهادن که سیرت و طریقت شمس الاسلام حسکا بابویه رحمة الله علمای فریقین را معلوم است که چگونه بوده. از عفت و کوتاه زبانی و پاک نفسی، نمدانم که این لفظ خود آن مصنف شنیده است یا از کسی نقل میکند، اگر خود شنیده است بر آن معتمدی نیست، که قول او در مثل این دعوی مسموع نباشد، و مانند آن دروغ است که بر خواجه بو الفتوح نهاده در تفسیر آیه و إذا وقع القول عليهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم و البته او را خبر نیست، و در تفسیر او نه چنان است، و اگر حوالت به اصحاب جبر میکند همه اعدای حسکای بابویه باشند هم مسموع نباشد، و شیعه خود آن حوالت نکنند، و اگر ما نیز خواهیم که دروغ به علمای او حوالت کنیم توانیم، اما آن کس را که به قیامت و بعث و نشور ایمان درست باشد همانا روا ندارد که دروغ به علمای مرده و زنده حوالت کند.

اما آنچه در آخر این فصل گفته است که رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت:

اعلمکم بالحلال والحرام معاذ بن جبل دانم که این خبر صحابه را گفته باشد، و حوالت کاف و میم خطاب به ایشان باشد، پس معاذ جبل عالمتر باشد از قول رسول به لفظ خبر به حلال و حرام، هم از ابو بکر، و هم از عمر، که سید عالم (صلی الله علیه و آله و سلم) دروغ نگوید، و تقدیم مفضول در عقل بر فاضلتر قبیح است، و به مذهب خواجه امام را بیان حلال و حرام باید، پس معاذ اولتر باشد. بقول رسول خدای به امامت از ابو بکر و عمر، و اجماع مهاجر و انصار با ثبوت این خبر بر امامت ابو بکر نه بصیرت باشد، که چون رسول (صلی الله علیه و آله) بالف مبالغه گوید به کاف و میم جمع مخاطب معاذ اولتر باشد، و ترك اولی در امامت روا نباشد،

و اگر نه پنداری که این خبر به مهاجر و انصار نرسیده باشد و به خواجه  
نوسنی رسیده باشد تا لازم آید، که او عالمتر و عارف تر باشد از همه  
مهاجر و انصار، و چون به انصاف در این فصل تأمل رود فائده حاصل  
آید، و شبهه زائل شود.

شماره ۷۸ أبو الفتوح رازی:  
شیخ عبد الجلیل رازی، از خاندان خزاعی، و بخصوص شیخ  
أبو الفتوح بسیار یاد کرده است، و ما به ذکر صفحات نقض که در این  
باره آمده نمپردازیم، و به کلید نقض و مقدمه آن حواله مدهیم.  
شیخ منتجب الدین در فهرست عده ای از این خاندان را نام برده  
از جمله:

احمد بن حسین به شماره ۱  
و احمد بن محمد به شماره ۲۴.

شماره ۸۴ حمزه طوسی:  
شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب نقض " صفحه ۱۸۴ از او بعنوان  
فقیه حمزة المشهدی نام برده.

شماره ۹۲ خاندان عبد الجبار طوسی:  
یکی از ممدوحین سید فضل الله راوندی امام سعید زین الدین  
قاضی أبو علی عبد الجبار بن محمد بن الحسین طوسی است که به قاضی  
عبد الجبار طوسی معروف است، و سید شاگرد او بوده است، و چون  
در شوال سال پانصد و بیست و نه هجری قمری در شهر کاشان بدرود  
زندگانی گفته است، سید فضل الله مرثیتی در حق او مشتمل بر ۴۲  
بیت سروده است که در صفحه ۴۳ - ۴۷ دیوان به این شرح آمده است:  
أرأیت من حملوه للتدفین (۱)  
ونحوه للتحنيط والتکفین  
أرأیت أي سراج اسلام خبا  
دجت الدنی (۲) لخبوه فی الحین  
أرأیت کید الدهر یسلك عنوة  
شمس الهدی فی عقدة التین  
أرأیت ما فعل الزمان وریبه  
بوفاة هذا الماجد المدفون

-----  
(۱) بیت اول و دوم قصیده از گفتار شریف رضی گفته شده اند:  
اعلمت من حملوا علی الاعواد \* أرأیت کیف خبا ضیاء النادی  
واین قصیده ای است که ابراهیم صابی کاتب را به آن مرثیه گفته است.  
(۲) الدنی جمع دنیا.

ارأيت زين الدين صار لمقصد  
نائى النوى قاضى المزار شطون  
ارأيت كيف تزعزعت لوفاته  
عصم العلاء واذعنت للهون  
ركب المنابر واعظا وملقنا  
طرق الديانة ايما تلقين  
ولطالما نثرت شوارد لفظه  
افراد در تستفاد ثمين  
ولطالما حلب العيون دموعها  
بمواظ ملء الفؤاد عيون  
حتى ارتقى من بعد ذلك منبرا  
برقيه قد كان غير قمين  
نعشا ولكن الرجال بناته  
تبعوه بالدعوات والتأمين  
هو منبر لكن قوائم اصله  
ايدى الورى عن شامة ويمين  
وعظ الورى من فوقه بسكوته  
من غير ما فسر (١) ولا تبين  
فجرى من الاماق سيل خلته  
من متن منبعق اجش هتون  
والله لو انى عذرت (٢) وجاز لى  
لغسلته غسلا بماء جفوني  
اولو اردت حفرت في قلبى له  
ملحود قبر بالوفاء ضمين

(١) ما زائدة والفسر والتفسير بمعنى واحد.  
(٢) في الاصل " اردت " وفي الهامش " والله لولا ان عذرت " .

لكن خشيت عليه من لوعاته  
وكذا يكون فواد كل حزين  
قلبي حريق ليس من مثواه إذ  
فخر الائمة اهل عليين  
فلذاك لم احفر له فيه ولى  
بعد (١) ادكار مردف بحنين  
من مبلغ عنى الامام تحية  
مشفوعة بزوافر ورنين  
بل كيف يبلغه السلام ودونه  
زوراء (٢) من صلب القرار حصين  
لهفى على اوراده في ليلة  
معمورة بتضرع وسكون (٣)  
لهفى على تسبيحه وقنوته  
جرح الظلام يشوبه بانين  
لهفى على دعواته تلك التى  
روح الامين يمدها بامين (٤)  
لهفى على ذكرى مجالس عطلت  
كانت بساط اللؤلؤ المكنون

- 
- (١) أي بعد ذلك فهو مبنى على الضم.  
(٢) في الاصل " زوراي " فهى صفة لمحذوف أي بقعة " زوراء " أي منحرفة و  
مضمون البيت يشبه مضمون الايات المنسوبة إلى امير المؤمنين عليه السلام (في مرثية  
فاطمة الزهراء (ع)  
ما لى وقفت على القبور مسلما \* قبر الحبيب فلم يرد جوابي  
احبيب مالك لا ترد جوابنا \* انسىت بعد خلة الاحباب  
قال الحبيب وكيف لى بجوابكم \* وانا رهين جنادل وتراب  
إلى آخر الايات.  
(٣) هو نظير ما في دعاء كميل من قول المعصوم " واسألك يا رب ان تجعل  
اوقاتى في الليل والنهار بذكرك معمورة وبخدمتك موصولة.  
(٤) أي بآمين.



لهفى على كرسيه والوعظ  
والمحراب والتجميع والتأذين (١)  
لهفى على فتياه والدرس الذى  
قد كان يحفظه على التبدين (٢)  
فخر الائمة من لمستمعين قد  
خليتهم فوضى (٣) سدى بصحون (٤)  
ابكيتهم وعظا ولا مثل الذى  
تبكى بلا وعظ رهين منون  
اعجب بذاك وعظتهم أو لم تعظ  
تبكيهم درر السحاب الجون  
يا قبره رفقا به وبجسمه  
لا تبلى وأراك غير امين  
يا قبره انى وسعت علومه  
اتخال ان قد حزتها بيقين (٥)  
لابل فان علومه مبنوثة  
من قيروان إلى حدود الصين (٦)

- (١) جمع المسلم = شهد الجمعة واذن بالصلاة = اعلم بها ودعا إليها.  
(٢) في هامش الديوان " بدن الرجل = إذا غلب سنه "  
وفى القاموس: بدن تبدينا = اسن وضعف يريدانه صار ذاسن وكبر في العمر.  
(٣) في القاموس: وقوم فوضى كسكرى متساوون لا رئيس لهم أو متفرقون أو  
مختلط بعضهم ببعض وامرهم فوضى بينهم إذا كانوا مختلطين يتصرف كل منهم فيما  
للاخر.  
(٤) الصحون: جمع الصحن وصحن الدار = ساحتها ووسطها وما اسنوى  
من الارض.  
(٥) و (٦) نظير البيتين قول الحسين بن مطيرين الاشيم الاسدي في رثائه  
معن بن زائدة (انظر شرح ديوان الحماسة للخطيب التبريزي: ٣ / ٣ من النسخة المطبوعة  
بيولاى سنة ١٢٩٦)  
ويا قبر معن كيف وارىت جوده \* وقد كان منه البر والبحر مترعا  
بلى قد وسعت الجود والجود ميت \* ولو كان حيا ضقت حتى تصدعا

فترى طلاع الارض (١) تذكرة له  
لافي سهول مرة وحزون  
اوطور علم غاض في كتم البلى  
أو بحر علم في قرارة طين  
في تسع عشرة مات تاج الدين (٢)  
واما منافى التسع والعشرين  
بدراجى بدر الخسوف اليهما (٣)  
ليثا شرى (٤) صرعا خلال عرين  
خربت بتاج الدين راوندوها  
قاسان تخرب بعد زين الدين  
فعليهما من ذى المعارج رحمة  
تغنيهما عن جودة التأمين  
واطال عمر بنيه انهم له  
في خير اصل فات خير (٥) غصون  
ابقى شهاب الدين ثم جماله  
وخطيره في العز والتمكين (٦)  
عاشوا معافى نعمة وسعاده وعلوجد للدوام قرين

-----  
(١) قال في تاج العروس ومن المجاز لوان لى طلاع الارض ذهباً لافتديت منه  
قاله عمر رضى الله عنه عند موته (طلاع الشئ ككتاب ملؤه) حتى يطلع ويسيل، قاله  
أبو عبيد، وقال الليث: طلاع الارض ما طلعت عليه الشمس زاد الراغب: والانسان، قال  
اوس بن حجر يصف فرسا  
كتوم طلاع الكف لادون ملئها\* ولا عجسها عن موضع الكف افضلا  
(٢) في هامش البيت تاج الدين هو السيد فادشاه براوند رضى الله عنه.  
(٣) بدر إلى الشئ (كنصر) يدورا ويادر إليه = اسرع.  
(٤) في الاصل ثرى.  
(٥) في الاصل فاسخير.  
(٦) شهاب الدين وجمال الدين وخطير الدين القاب ابنائه كما سيقرع سمعك  
ذكرها.

زین الدین أبو علی قاضی عبد الجبار طوسی که سر سلسله علمای خاندان خود بوده، و این خاندان را بنام او معرفی میکنند از اکابر علمای شیعه بشمار رفته است.

شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب نقض ضمن ذکر اعظام علمای شیعه در صفحه ۵۱ گفته:

و قاضی أبو علی طوسی نزیل کاشان.

و نیز در ضمن ذکر مفاخر کاشان صفحه ۱۷۰ گفته:

و تربیت علماء سلف چون قاضی أبو علی طوسی و اولادش چون قاضی جمال أبو الفتح و قاضی خطیر أبو منصور حرس الله ظلهمما. و نیز در صفحه ۱۸۷ گفته:

والقاضی أبو علی الطوسی به کاشان عالم بزرگ و خاندان وی. قاضی عبد الجبار مذکور در عنوان قصیده تصریح شده است در شوال ۵۲۹ وفات یافته، و از متن قصیده نیز سال وفاتش از این بیت بر مآید.

في تسع عشرة مات تاج الدين  
وامامنا في التسع والعشرين

سید تاج الدین پادشاه - مراد از تاج الدین بنابر آنچه در حاشیه دیوان نوشته شده سید پادشاه راوندی است، که او نیز از علمای شیعه بوده است، و منتجب الدین از او در "فهرست" نام برده، و فاضل اوحد شیخ محمد علی سهوری در "عدة الخلف في عدة السلف" ضمن ذکر علمای شیعه در قرن سادس او را چنین معرفی کرده است:  
و سید الراوند ذو المقام\* أبو المعالی فاذشاه السامی  
و از این بیت قصیده مذکور:

خربت بتاج الدين راوندوها

قاسان تخرب بعد زين الدين

بر مآید که قاضی عبد الجبار در کاشان اقامت داشته، و سید

پادشاه در راوند مقیم بوده است.  
در دیوان ایبوردی " صفحه ۳۱۸ - ۳۱۹ " قصیده هست مشتمل بر  
سی و هفت بیت و معنون به این عنوان و کتب إليه بعض رؤساء العلویین  
فرثاه بهذه رعاية لما كان بينهما في الاوصر (کذا) واز جمله ابیاتش  
بیتهای ذیل است:

ولقلتي ارونند رنة تاكل  
حران حين ثوى أبو الايتام  
فجعوا بتاج الدين حتى عضهم  
زمن الح بشرة وعرام  
لما نعته المكرمات إلى العلى  
ليس الحداد شريعة الاسلام  
فمضى وقد اصحبه ستارة  
كالروض يضحك من بكاء غمام  
غراء من كلمى إذا هي سطرت  
ظهرت به النخوات في الاقلام  
ليست لعارفة اجازيه بها  
لكنها بوشائج الارحام  
واحق مفتد بها ذو سؤدر  
آباؤ من هاشم اعمامي  
ولو استطعت كففت عنه يد الردى  
بشباة رمح او جر از حسام

چنان که ملاحظه میشود از مضامین این ابیات ظن متأخم به علم  
حاصل میشود که قصیده برای مرثیت سید تاج الدین پادشاه ساخته  
شده است و تدبیر در باقی ابیات قصیده این گمان را قویتر میکند.

تحقیق نفیس

مطلب قابل توجه آنکه اگر مراد از " تاج الدین " مذکور در

میمیه مذکور سید پادشاه راوندی باشد چنان که ما به گمان قوی حکم به آن کردیم نمیتواند قائل قصیده ایوردی باشد، زیرا او در سال پانصد و هفت در اصفهان مسموما بدرود زندگانی گفته است، در صورتی که سید پادشاه مذکور به سال پانصد و نوزده مرده است پس قویا محتمل است که این میمیه از أبو اسحاق ابراهیم بن یحیی بن عثمان بن محمد کلبی شاعر مشهور معروف به "غزی" باشد که به سال پانصد و بیست و چهار مرده است و محقق است که خلط و مزج در میان اشعار این دو شاعر در نتیجه اشتباه و عدم دقت بعضی نویسندگان اشعار این دو شاعر پدید آمده است حال دو قصیده منسوب به ایوردی در مدح مجد الدین کاشانی، یعنی صحیح و قابل قبول آن است که آن دو قصیده نیز از غزی است، نه از ایوردی، زیرا مسلم است که قبل از سال پانصد و هفت هجری مجد الدین مذکور متوفی در سال پانصد و سی و پنج آن معروفیت و شهرت را نداشته است که مثل ایوردی به مدح او پردازد، علاوه بر این اواخر زمان ایوردی مصادف با زمان سلطان محمد بن ملکشاه متوفی به سال ۵۱۱ مباشد، که در زمان او ترشک نصرانی بر کاشان استیلا یافته، و آن شهر را از ناصح الملوك عزیز الحضرة صفی الدین أبو طاهر اسماعیل کاشی خالوی مجد الدین انتزاع کرده، و بالاخره او را نیز کشته است، چنان که در اوائل ترجمه معین الدین در ص ۲۲۲ دیوان راوندی یاد آور شده ایم، پس باید عادات مجد الدین مذکور نیز که نایب او بوده است، منکوب و حامل الاسم زندگی کرده باشد، در صورتی که مضمون قصیده بر خلاف این دلالت میکند.

پسران قاضی عبد الجبار طوسی  
قاضی عبد الجبار سه پسر عالم داشته است، شهاب الدین أبو الحسن محمد، و جمال الدین أبو الفتح علی، و خطیر الدین أبو منصور حسین، که هر سه نفر به سال ۵۲۹ که سال وفات پدرشان باشد زنده بوده اند،

چنان که از سه بیت آخر مرثیه سید فضل الله راوندی که ذکر کردیم بر مآید.

۱ - شهاب الدین أبو الحسن محمد بن القاضی عبد الجبار الطوسی. سید فضل الله راوندی به سال ۵۲۰ هجری از ری به کاشان برای شهاب الدین مذکور قطعه ای مشتمل بر نه بیت فرستاده و او را به دو عنوان بزرگ القاضی الامام موصوف داشته است و از مضمون ابیات قطعه مذکوره بر مآید که روابط الفت و محبت میان این دو نفر مستحکم بوده است و قطعه این است دیوان صفحه ۱۹۳. اه للمکرمات والاداب \* فمصایب بها اشد المصاب وتلهفت لهفتنی علی العل \* م واخری علی حضور الشهاب کدت والله ان یدار براسی \* وبکی القوم اذر اونی لمابی قلت من لی بذی فقار شهاب \* الدین ذاک (۱) المهند القضاب لیت شعری ما ذا یرید بقاسا \* ن ومن ذلك المحل الخراب لزم الست واستکن حلیف \* الدار مستحلسا بخلف الباب حاطه الله حیث کان وان کا \* ن الذی قد أتاه غیر الصواب وسلام علیه کل صباح \* عدد القطر والحصى والتراب وسلام علی الامام أبیه \* القرم فخر الائمة المنجاب (۲) شهاب الدین نامبره، پسر ارشد قاضی عبد الجبار بوده، و قاضی عبد الجبار وی را وصی خود کرده، لیکن از قضای آسمانی، این پسر نیز اندکی بعد از پدر در ریعان شباب و بحبوحه جوانی بدرود زندگانی گفته، و از جهان فانی به سرای جاودانی رخت بر بسته است، و سید فضل الله راوندی قصیده غرائی در مرثیه او گفته و تأسف و تحسر زیاد بر فوت او خورده است، از ملاحظه این قصیده معلوم میشود

(۱) فی الاصل " دال ". ولعل ما فی المتن هو الصحیح.

(۲) فی الاقرب " المنجاب (بالکسر): الضعیف والسهم المبری بلا ریش ونصل والحدیة تحرك بهار النار ورجل وامرأة منجاب أي ولد النجباء ج منا جیب یقال نسوة منا جیب والمنجب: الذی ولد النجباء یقال رجل منجب وامرأة منجبة جمعه منا جیب ".

که شهاب الدین مزبور مقامی شامخ و قدمی راسخ در علم و عمل و زهد و تقوی داشته، و صاحب مجلس و موعظه و مسجد و محراب بوده است و به تمام معنی خلف صدق و جانشین بالاستحقاق پدرش بشمار می آمده، برای ملاحظه دقائق ترجمه او تمام قصیده را ذکر منمائیم:

رقدت ودهرك لايرقه

وقد فأت من عمرك الارغد

- وجلت مع الدهر هر طوع العنان

يجول بربقتك المروود (۱)

عذريك من امل كاذب

محال له الدهر مستعبد

الم تران المنى ضلة

يعيش بها الخامل المرمد

تنبه لشانك واجهد له

فان الخلاص لمن يجهد

تولى الشباب وجاء المشيب

وهم لداتك ان ينفدوا (۲)

فان لم تصدق فهذا الشهاب

أبو الحسن الماجد الاوحد

ترحل منتحيا طية (۳)

يباعدها السفر الابعد

(۱) كتب تحته " حديده تدور في اللجام "

(۲) كتب تحته " أي ينفذوا "

(۳) في الاقرب: الطية الجهة التي إليها تطوى البلاد تقول له طيات شتى لقيته بطيات العراق أي في نواحيه وجهاته قال الخليل الطية تكون منزلا ومنتای تقول منه مضى لطيته أي لنيته التي انتواها وبعدت عنا طيته وهو المنزل الذي انتواه وسمى المنزل طية لان الرجل يقصد ويطوى نفسه ليه.

وكان شهاب الدين الاله  
من العلم انواره ترصد  
فهبت له زعزع عاصف  
فاحمده عصفها الانكد  
فبالله (١) كيف خبانوره  
الم تكن الشهب لا تخصصد  
ولكنه الدهر يردى الطريف  
ويثوى لمصرفه المتلد  
توحش مجلسه بعده  
ومحرا به الطهر والمسجد  
وعطل نظم تلاميذه  
ومنبره الا رفع الامجد  
الهفي على لفظه انه  
هو الدر لكنه اجود (٢)  
ولهفي على وعظه انه  
علاج الفؤاد الذى يفسد  
ولهفي على علمه انه  
هو البحر تياره مزيد  
ولهفي على حلمه انه  
هو الجبل الراسخ الاصيد (٣)  
ولهفي على غصن ريعانه  
فقد جف وهوند اغيد  
ولهفي على نظر في العلوم  
له فيه من فوق الايدى يد

-----  
(١) كذا واظنه فتالله نظير قول مجنون العامري.  
تالله يا ظبيات القاع قلن لنا \* ليلاى منكن ام ليلى من البشر  
(٢) كتب في الهامش خ (أي في نسخة) أو انه اجود.  
(٣) في الهامش الاصيد الذى رفع رأسه كبرا ومصدره الصيد بالتحريك.



ولهفي على طول تدرسه  
صباح مساء (١) له يحفد (٢)  
ولهفي على قرب ما بينه  
وبين ابيه وذا اكمد  
لسرعان ما زاره مسعدا  
أ أو حشه انه مفرد  
عدا الدهر اذعا مستلحقا  
لعمرى ما " عوده احمد " (٣)  
فظوباك يا زين دين الاله  
لقد زارك الوالد الارشد  
وانكما في نعيم الجنان  
ولكننا في لظى توقد  
تعارفتما وتجاريتما  
وكل بكل سيستسعد  
ايحسن ان تستريحا معا  
وخلفكما اكبد (٤) وقد  
لئن كنتما لم تسوما اذى  
وذا لكما عادة سرمد

-----  
(١) صباح مساء ببناء الجزئين كخمسة عشر ووجه بنائه يطلب من كتب اللغة والنحو.

(٢) تحته أي يسرع.

(٣) فيه تلميح إلى المثل المعروف والعود احمد.

(٤) الا كبد جمع الكبد ولم اجده فيما عندي من القواميس المغروفة لكن الميداني صرح به في الفصل الاول من " السامي في الاسامي " (نظر صفحه ٦ من النسخة المطبوعة به ايران سنة ١٣١٠) ونص عبارته هكذا.

وإذا كان على فعل فرما يقتصر على جمع واحد نحو فخذ وافخاذ وفحث و افحات وربما يكون له ثلاثة جموع نحو كبد واكبد واكباد واكثر ما يكون هذا البناء للصفة نحو عجل وفطن وحذر ويشاركه في هذا الوجه فعل نحو ندس وفطن وحدث واظن انه مصرح به ايضا في بعض كتب النحو.

فقد سمتما كبدي لوعة  
صداها إلى الحشر لا يبرد  
سلام على خط قبريكما  
فثم التقى الغض والسودد  
سلام على طيب ذكرا كما  
إذا مانثا (١) ريحها المشهد  
وثويتما في جنان الخلو  
د منزلة عيشها يخلد  
وعاش الجمال وعاش الخطير (٢)  
يحفهما الطائر الاسعد  
فتذكرتان (٣) هما عنكما  
بعز هما يكبت الحسد

٢ جمال الدين أبو الفتح علي ابن القاضي عبد الجبار طوسی .  
شيخ عبد الجليل رازی ضمن ذکر مفاخر کاشان و علمای نامی  
آن نام او را برده و کنیه او را " أبو الفتح " معرفی کرده است و نص  
کلام او را در ترجمه قاضی عبد الجبار نقل کرده ایم، و منتجب الدین  
نیز او را ترجمه کرده است.

٣ - خطیر الدین أبو منصور حسین بن القاضي عبد الجبار الطوسی  
صاحب شماره ٩٢ .

شيخ عبد الجليل در کتاب نقض ضمن ذکر مفاخر کاشان نام او

(١) في اقرب الموارد: ثنا الحديث (كنصر) ينشوه ثنوا حدث به واشاعه والشئ  
فرقه واذاعه وقال بعيد ذلك نثي الخبر (كضرب) ينشيه نثيا حدث به واشاعه.

(٢) جمال الدين وخطير الدين اخوا شهاب الدين المرعشي.

(٣) في " القاموس " والتذكرة = ما يستذكر به الحاجة فالمراد هنا الخلف الذي  
يقوم مقام الشخص ويكون مذكرا له بافعاله واقواله وحركاته وسكناته.

را برده و او را از علمای شیعه شمرده است، چنان که کلامش را سابقا یاد کردیم.

فائدة

در آخر قصیده ای که سید فضل الله راوندی در مرثیه شهاب الدین أبو الحسن محمد ساخته جمال الدین و خطیر الدین را چنین دعا کرده است:

وعاش الجمال وعاش الخطير

يحفهما الطائر الاسعد

تاریخ وفات این دو نفر را بدست نیاورده ام، لیکن از جمله دعائیه " حرس الله ظلهما " که شیخ عبد الجلیل در حق این دو نفر بعد از ذکر نام ایشان در کلام سابق الذکر خود کرده است صریحا برمآید که در زمان تألیف کتاب " النقض " که بعد از سال ۵۵۶ هجری قمری بوده است این دو نفر زنده بوده اند. بقیه معاریف خاندان قاضی أبو علی طوسی منتجب الدین چند نفر از رجال این خاندان را معرفی کرده است:

۱ - رکن الدین عبد الجبار بن علی

۲ - القاضی تاج الدین محمد بن علی.

۳ - القاضی شرف الدین أبو الفضل محمد بن الحسین.

۴ - فرزندش خطیر الدین محمود بن محمد.

۵ - القاضی زین الدین أبو علی ابن عبد الجبار.

نگارنده گوید: از عجائب امور اینکه منتجب الدین به ترجمه

حال زین الدین أبو علی قاضی عبد الجبار طوسی سر سلسله این خاندان  
نیرداخته است، و ضعیفاً محتمل است که دو کلمه " ابن اخیه " قبل از  
ترجمه زین الدین أبو علی و همچنین کلمه " ابن " قبل از نام عبد الجبار  
از اضافات باشد پس ترجمه اخیر منطبق با او تواند بود.

شماره ٢٨ - خاندان مرعشى  
المرعشى نسبة إلى (مرعش) في " معجم البلدان " مدينه في الثغور  
بين الشام وبلاد الروم، لها سوران و خندق، وفي وسطها حصن عليه  
سور يعرف بالمروانى، بناه مروان بن محمد الشهير بمروان الحمار،  
ثم احدث الرشيد بعده سائر المدينة وبها ربض يعرف بالهارونية.  
وأنكه گفته است:

وبلغني عنها في عصرنا هذا شيء استحسنته فأثبته، وذلك ان  
السلطان قلع الارسلان بن سلجوق الرومي كان له طباخ اسمه ابراهيم،  
وكان قد خدمه منذ صباه سنين كثيره، وكان حركا وله منزله عنده  
فراه يوما واقفا بين يديه يرتب السماط، وعليه البسه حسنه، ووسطه  
مشدود، فقال له:

يا ابراهيم انت طباخ حتى تصل إلى القبر.  
فقال له:

هذا بيدك ايها السلطان، فالتفت إلى وزيره وقال له:  
وقع له بمرعش واحضر القاضى والشهود لاشهدهم على نفسي  
بأنى قد ملكته اياها ولعقبه بعده، ففعل ذلك وذهب فتسلمها وأقام  
بها مده، ثم مرض مرضا صعبا، فرحل إلى حلب ليتداوى فمات بها  
فصارت إلى ولده من بعده فهى في يدهم إلى يومنا هذا.  
قد يقال المرعشى في النسبة إلى البلد المذكورة الشاميه، وقد  
يقال نسبه إلى السيد على الملقب بالمرعش، حفيد الامام زين العابدين

عليه السلام وكل من انتسب بهذه النسبه علوى شريف وبها يعرف المترجم بالمرعشى، وقد يشتهه الحال، ولا يعلم ان النسبه إلى ايهما. وابناء هذه الاسرة الكريمة المنتمية إلى على المرعش اربع فرق:

١ - مرعشيه مازندران.

٢ - مرعشيه تستر.

٣ - مرعشيه اصبهان.

٤ - مرعشيه قزوین.

ومنهم السيد شريف والد القاضى نور الله التستري، كان من اكابر علمائنا، له كتب وتأليف ينقل فيها من تأليفات والده القاضى المذكور. والسيد أبو محمد الحسن بن حمزه بن على المرعش، كان من اكابر علماء الامامية في القرن الرابع، توفى سنة ٣٥٨، وله كتاب "الغيبة"...

والسيد الحبر الورع محمد بن حمزة الحسينى، يروى عن ابى عبد الله الحسين بن بابويه اخى شيخنا الامام الصدوق، ويروى عنه الشيخ الجليل ابراهيم بن ابى نصر الجرجاني...

والسيد العلامة الخليفة سلطان حسين بن محمد بن محمود الحسينى الاملى الاصبهاني الشهير بسطان العلماء، توفى سنة ١٠٦٤ في مازندران، وحمل إلى النجف، له تأليف كثيرة ممتعة... والسيد بدر الدين الحسن بن ابى الرضا عبد الله بن الحسين بن على...

والسيد الفقيه مير محمد حسين الشهرستاني الحائري...

والسيد رضى الدين أبو عبد الله الحسين بن ابى الرضا الحسينى، فقيه، صالح.

والسيد شمس الدين أبو محمد الحسن بن على الحسينى المعروف بالهمداني نزيل "خوارزم"...

والسيد ضياء الدين أبو الرضا فضل بن الحسين بن ابى الرضا عبد الله بن الحسين، فقيه، واعظ، صالح...

والسيد العلامة منتهى بن الحسين بن علي الحسيني عالم، ورع...  
والسيد عز الدين الحسين بن المنتهى المذكور بن الحسين فقيه،  
صالح...

والسيد كمال الدين المرتضى بن المنتهى المذكور، عالم، مناظر  
وخطيب مفوه، صاحب شرح كتاب "الذريعة"...  
والسيد عماد الدين الرضى بن المرتضى المذكور بن المنتهى.  
ومنهم السيد أبو الرضا عبد الله بن الحسين بن علي الحسيني،  
عالم، ورع، ذكره صاحب ايجاز المقال بالشهادة، ولم يذكره بها  
احد من المترجمين وغيره.

والسيد تاج الدين المنتهى بن المرتضى المذكور، من افاضل  
العلماء، له مناظرات اصولية جرت بينه وبين الامام سديد الدين  
الشيخ محمود الحمصي...

والسيد احمد بن ابى محمد بن المنتهى الحسيني، عالم، صالح...  
والسيد رضا بن اميركا الحسيني، عالم، زاهد، تخرج على الفقيه  
الشيخ اميركا بن اللجيم، والعلامة الشيخ عبد الجبار الرازي...  
والسيد قوام الدين على بن سيف النبي بن المنتهى، من العماء  
الصالحين...

والسيد نظام الدين محمد بن سيف النبي بن المنتهى، صالح،  
دين...

والسيد مجد الدين محمد بن الحسن الحسيني، عالم، صالح...  
والسيد احمد بن الحسن الحسيني نزيل الجبل...  
والسيد جلال الدين محمد بن حيدر بن مرعش الحسيني، عالم،  
بارع...

والسيد علاء الملك بن عبد القادر الحسيني، من علماء عهد السلطان  
الشاه طهماسب الصفوى.

تمام اينها كه بر شمرديم در فهرست منتجب الدين ترجمه آنها  
ذكر شده است. به باب هاي مربوطه مراجعه فرمائيد.

شماره ۹۴ - حسن بن فادار قمی  
شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب نقض صفحه ۱۹۸ ضمن شمردن  
أئمه لغت گفته است:  
وادیب بو عبد الله افضل الدین الحسن فادار القمی عدیم النظیر.



شماره ۹۵ - قاضی سدید الدین ابن قریب.  
 عماد کاتب در " خریدہ " ضمن ذکر محاسن فضلاء قاشان تحت  
 عنوان " جماعة من علماء قاشان " ذکر ہم لی فی اصفهان السید کمال  
 الدین بن السید ابی الرضا الراوندی وانشدنی گفته است:  
 ومنهم القاضي أبو محمد الحسين بن محمد بن الحسين القريب  
 انشدني له من قصيدة:  
 از ربت ناظره بحور عين \* وفضحت سائرة ظيائيرين  
 وله ايضا  
 سرى والليل مسود الاهداب \* سنا برق كتلماع السحاب  
 اين قاضی پسری داشته است محمد نام، منتجب الدین در  
 فهرست او را چنین معرف کرده است.  
 القاضي جمال الدين محمد بن الحسين بن محمد بن القريب قاضي  
 قاسان تا آخر...  
 و سید فضل الله راوندی در صدر نامه ای که به او نوشته دو بیت  
 قرار داده است و در دیوان او " صفحه ۱۲۸ " چنین آمده است:  
 احبة قلبي حن قلبي اليكم  
 ويا عجا من ذاك وهو لديكم  
 فان يك ما ارجوه حقا فحبذا  
 وان حان حين فالسلام عليكم

شماره ۱۱۲ - اوحد الدین قزوینی:  
این عالم برادر شیخ عبد الجلیل رازی صاحب کتاب " نقض "  
است و در صفحه اول از آن کتاب گفته است:  
اما بعد بدانند منصفاتی که این مجموعه بر خوانند، که در ماه  
ربیع الاول پانصد و پنجاه و شش سال از هجرت صاحب شریعت علیه  
الصلاة والسلام بما نقل افتاد، که کتابی به هم آورده اند، و آن را " بعض  
فضائح الروافض " نام نهاده اند، در محافل کبار و حضور صغار بر  
طریق تشنیع مخوانند، و مردم غافل از استماع آن دعاوی بی بینت  
و معانی متحیر ممانند، مگر دوستی منخلص نسختی از آن با مرسید  
رئیس کبیر جمال الدین علی بن شمس الدنی الحسینی ادام الله علوه  
و سیادته که رئیس شیعه است برده است، و او آن را مطالعه به استقصاء  
تمام کرده، و آن را به برادر محترم اوحد بن الحسین که مفتی و پیر  
طائفة است مد الله عمره وانفاسه فرستاده، او نیز از سر کمال و فضل  
مطالعه کرده، و از من پوشیده داشت از خوف آنکه مبادا من در جواب  
نقض تعجیلی بکنم، مدتی دراز در بند و طلب آن نسخت بودم و میسر  
نمشد...

و در صفحه ۱۸۵ گفته است:

.... والامام اوحد الدین حسین القزوینی همه علماء و فضلاء و

متبحران....

و چنان که از صفحه ۵۲۹ در جواب فزیحت پنجم از فضائح مذکوره

در خاتمه کتاب فهمیده مشود، شیخ روایت مصنف نیز بوده، و نص  
کلام او این است:  
حدثنا الاخ الامام اوحد الدين أبو عبد الله الحسين بن ابي الفضل  
القزويني سماعا وقرأة، قال: حدثنا الشيخ الفقيه أبو الحسن علي بن  
الحسين الجاسبي....

شماره ۱۲۸ - حیدر جاسبی  
در ضبط کلمه " جاسب " در نسخ اختلاف بسیار است و صحیح  
همان است که صاحب " ریاض العلماء " در خاتمه کتاب خود در قسم  
نسبت در باب جیم گفته:

الجاسبی، هو بفتح الجیم ثم الف ساکنه ثم سین مهملة ثم باء  
موحدة نسبة إلى جاسب، وهي قرية من قرى بلدة قم، والیها تنسب  
جماعة من اصحابنا و غلط من صححه بالحاء المهملة.  
و این اسم به همین ضبط تاکنون باقی است. در اسامی دهات کشور  
که وزارت کشور چاپ کرده در ضمن معرفی دهستانهای قم (صفحه  
۱۰۴) گفته:

دهستان جاسب مشتمل بر هفت دیه بیجکان، زر گروگان، و اران،  
و سفونقان، و شتکان و هراز جان.  
ما مغانی در تنقیح المقال در ترجمه حیدر بن محمد الجاسبی و  
علی بن محمد الجاسبی و ابو الحسن علی الجاسبی در ضبط ابن نسبت  
اشباهاتی را دچار شده است.

شماره ۱۴۲ - صدر حفاظ همدانی:  
اخطب خوارزم در ذکر فضائل امیر المؤمنین علیه السلام گفته  
است:

... يدل لك على صدق ما ذكرت ما أخبرني به السيد الامام الاجل  
المرتضى شرف الدين عز الاسلام علم الهدى نقيب نقباء الشرق والغرب  
أبو الفضل محمد بن علي بن محمد المطهر بن المرتضى الحسيني.  
في كتابه إلى من مدينة الري جزاء الله عنى خيرا...  
تا آنکه گفته:

قال: انبأني الامام الحافظ صدر الحفاظ أبو العلاء الحسن بن احمد  
العتار الهمداني...

شماره ۱۵۷ - أبو الصمصام ذو الفقار المروزی:  
این عالم از مشایخ سید فضل الله راوندی است (مقدمه دیوان  
راوندی صفحه ۲۵).

شماره ۱۶۲ - السيد رضا بن اميركا المرعشي:  
شيخ عبد الجليل رازی در كتاب نقض (ص ۱۸۷) او را از مفاخر  
شيعة شمردہ است.

شماره ۱۶۶ - الشيخ راشد البحراني:  
این عالم از شاگردان سید فضل الله راوندی است (مقدمه دیوان  
راوندی صفحه ۲۶ ملاحظه گردد).



شماره ۱۸۳ - سلار:  
شیخ عبد الجلیل رازی، این عالم جلیل را در کتاب نقض (صفحه ۵۱) از مفاخر شیعه شمرده است، و در صفحه ۱۸۰ ضمن شاگردان سید مرتضی گفته:  
... بعد از آن شیخ أبو جعفر طوسی فقیه و عالم و مفسر و مقری و متکلم که زیاده از دویست مجلد در فنون علوم تصنیف ساخته است، و ابو یعلی الجعفری، و ابو یعلی سلار مصنف کتب بسیار همه شاگردان مرتضی بزرگ رحمة الله علیهم.  
و علامه حلی در خلاصه گفته است:  
سلار بن عبد العزیز الدیلمی، أبو یعلی قدس الله روحه، شیخنا المقدم فی الفقه والادب وغيرهما.  
كان ثقة وجها له " المقنع فی المذهب " و " التقرب " فی اصول الفقه و " المراسم " فی الفقه و " الرد علی ابن الحسن البصری فی نقض الشافعی " و " التذكرة " فی حقیقة الجوهر قرأ علی المفید و علی السید المرتضی.

شماره ۱۸۵ - سعد بن ابی طالب نجیب رازی:  
شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب نقض (صفحه ۱۸۹) ضمن ذکر  
علماء شیعه گفته است:  
و نجیب أبو المکارم المتکلم الرازی، و در صفحه ۴۸۷ گفته است:  
... و به روزگار امیر عباس غازی علوی از بلخ بری آمد، جلال -  
الدین نقیب که عزم سفر حجاز داشت محترم و از اهل فضل روزی که  
مرا به سرای سید فخر الدین رحمه الله نوبت مجلس بود، امیر حاجبی  
از آن امیر عباس بیامد با جماعتی ترکان، و رضی الدین بو سعید  
ورامینی و مکین الدین بلفخر قمی در مجلس بودند، سید فخر الدین  
را گفتند امیر مفرماید که علماء و متکلمان مذهب خود را بیاورید  
که سید جلال الدین خراسانی با امام اهل سنت بلفضائل مشاط در  
وجوب معرفت سخن خواهد گفت، ما مجلس به آخر آوردیم، و علماء  
در خدمت سید فخر الدین به سرای ایالت رفتند، و قاضی ظهیر الدین و  
خواجه بونصر هسنجانی و نجیب الدین بلمکارم (۱) را که متبحر  
بودند در علم احمز اصولین (کذا) به ناظری اختیار کردند، و علوی  
سخن گفت تا به حدی که امراء و همه ترکان بدانستند که حق این است  
که معرفت باری تعالی به عقل و نظر دانند نه به تعلیم و خبر، دگر باره  
خطها تازه کردند، و امیر بدر الدین قشقلق ایشان را به تیماری مداشت  
از طریق حمایت، نه از طریق مذهب، چون مسأله به آخر رسید برخاست

---

(۱) مخفف أبو المکارم است و همچنین است بو الفضائل و ابو الحسین.

و گفت بر باطلی بیشتر از این یاوری نتوان کرد، و بلحسن و نکى مفرى  
حاضر بود در حال این آیه بر خواند:  
و قل جاء الحق و زهق الباطل...

شماره ۱۸۸ - جمال الدين أبو سعد علي بن مسعود بن محمد بن الفرخان:

از اینکه منتجب الدين به ذکر کنیه او اکتفا کرده و نام وی را در حرف سین آورده است معلوم میشود که نام اصلی وی را چنان که صریحا از گفتار عماد کاتب و دیوان راوندی بر مآید نمدانسته است.

عماد کاتب در کتاب خریده ضمن شمردن فضلاء کاشان گفته است:

الحکیم جمال الدين أبو سعد علي بن مسعود بن محمد بن الفرخان وصفه لی باصبهان سنة تسع واربعين وخمسائة السيد الشريف كمال الدين أبو المحاسن احمد بن السيد الامام ضياء الدين ابى الرضا الحسنی الراوندي، وقال: هو شاب السن شيخ العلم وانشدني له قصيدة مهموزة مدح بها بهاء الدين ابن اخي المعين المختص بقاشان، وكان واليها وكتبت القصيدة على تمامها لانها غريبة الروى وهى:

دنا الحبيب فياليت الرقيب ناي

وقال واش فهل احسستم نبا

واسعف اليوم بالمرجو في غده

والدهر اصوب ما يقضى إذا خطا

هذا المعذول راى و جدى ولم اره  
من الضلال لحاه الله كيف راى  
قلب جريح وعين جد باكية  
هيهات اصحب عينا دمعها رقا  
كيف السلو ولى في داركم رشا  
معشق الدل افدي ذلك الرضا  
سقى الصبا وجهه ريا و بى ظما  
إلى ثناياه برح ياله ظما  
مهفهف الخصر في اجفا نه سقم  
لم يذق الشوق ذوقا قط مدنشا  
سبى العقول ولا حرب بمقلته  
فالطرب اصبح سكرانا وما انتشا  
وقام كالغصن يستدنى الخطامر حا  
فقالت الارض يا طوبأى اذو طا  
كم راعني بصنوف الهجر مبتدئا  
وعاد يظلمني من بعد ما ابتدا  
وكم بليت يضر منه ايا سنى  
وليس يطمعني في الوصل حين وا  
لا اعذل العين ان القلب أو قعنى  
في الداء إذ علق الاحباب لا برا  
ولا اذم الليالى فهى قد جعلت  
شعرى لنائل ذاك المرتجى كفوا  
اغر يسرع في الجلى إذا حدثت  
ولا يرى ابدا في سببه (١) بطوا  
جارى السحاب فلم يشا السحاب ولا  
فوق العذارو لو شاء الهمام شا

-----  
(١) في الاصل " سببه " .

ما جوع الله من أعدائه احدا  
الا لان يشيع الغربان والحداء  
ولا اتاه فقير يوم مسألة  
الا وقد اظهر الخب الذي خبا  
لو خالف السيف امرا كان يرسمه  
لما جلا صيقل من متنه صدا  
ولو عصاء رديني غداة وغي  
لعاد حسن شطاط زانه جنا ه (١)  
ولواتي العصم ما لم يرض لا فتقدت  
وهن فوق الجبال الشم ملتجا  
يا ايها الماجد المرضي سيرته  
ومن إذا حك (٢) قرحافي العدى نكا  
انت الجواد الذي بالجد جادلنا  
ومن عداك اري معروفه هنزوا  
يفديك كل قليل الخير ذى صلف  
يروعه المعتفى كالموت اين فجا  
ضنك المعيشة لا ترجى فواضله  
كانه مطرقا في صدره وجا  
فيه شمائل من سلمى مؤنثة  
وان ترى النقل (٣) فيه خلته اجا  
وافاك بالسعد عيد النحر فاحظ به  
وانحصر اعاديك واستبق الذي برا  
واقعد حميدا إذا لم تخش نائبة  
وقم سعيدا إذا ما حادث طرا

(١) في الاصل " حنا ".  
(٢) في الاصل " جد " وفي نسخة " حل " وهو مأخذ من قولهم  
(وهو مثل) " إذا حككت قرحة دسيتها " أي إذا معت غاية تقصيتها وبلغتها.  
(٣) كذا.

وعش مدى الدهر في نعمى وعافية  
واسكن على كنف العيوق مرتبا  
ما لاح برق على وجه السحاب وما  
رعى النصى (١) على ظهر الفلاة لا  
اخوه الخطير أبو الفضل بن الفرخان رأيته حين ورد اصبهان و  
مدح صدر الدين بن اخجندی وانشدني السيد كمال الدين له قصيدة  
اولها:

ايا عاذلي ان الملامة كالعذر  
لمن خصه الاحباب بالبين والهجر  
پايان كلام خريده

و سيد فضل الله راوندى مكررا از او در ديوانش نام برده از  
جمله در صفحه ١٣٨ چنین آمده:  
و كتب إليه الحكيم جمال الدين أبو سعد على بن مسعود بن الفرخان  
في صحبة دواة بعثها إليه لتسود:

دعوتك سيدى لدواة صدق

تعاورها الخطوب لدى قهرا

و كان الليل يكمن في حشاها

فاطلعت الليالى فيه فجرا

غدت رومية تجلى و كانت

تعدد في بنات الزنج دهرا

فسود وجهها تبيض منى

اماني يطفن عليك حسرى

وقد وافتك جائعة فعجل

قراها واستفد حمدا وشكرا

-----  
(١) في الاقرب النصى = نبت سبط من افضل المراعى مادام رطبا فإذا ابيض فهو  
الطريقة فإذا ضخم وييس فهو الحلى الواحدة نصيبه وفيه ايضا اللا محرقة = الثور  
الوحشى أو البقرة مؤنثه لاه ج الاء كجبل واجبال.

وكان ابوك يقرى الضيف حتى  
تسمى هاشما إذ كان عمرا (١)  
ابحتك قبل ذاك سواد قلبي  
فمرلى من سواد النقس قدرا  
ولا تقعد (٢) عن الاشراق بدرا  
ولا تبخل على الراجين بحرا  
وسيد فضل الله در جواب او گفته است:  
فديتك يا اعز الناس قدرا  
واطيب من مشى خبرا وخبرا (٣)  
سألت الحبر خادمك الموالى  
وما عجب سؤال الحبر خبرا (٤)  
دوأة الصدق داوينا خواها (٥)  
وامجدنا قراها (٦) المستدرا  
اتت شمطاء ناصلة فعادت  
تعد سنيها خمسا وعشرا  
وخضبنا (٧) حواجبها بمسك  
سيملا نشره الثقليين عطرا

- 
- (١) فالمراد بالاب جده الاعلى أي هاشم بن عبد مناف واسمه عمرو  
فقى الصحاح الهشم = كسر الشئ اليابس يقال هشم الثريد ومنه سمي هاشم بن  
عبد مناف واسمه عمر وقال فيه الشاعر:  
عمرو العلى هشم الثريد لقومه \* ورجال مكة مستنون عجاف  
(٢) في الاصل " لا تقعد " فيحتمل ضعيفا كونه لا تبعد.  
(٣) استعمال الحبر معا كثير فمنه قول المتنبي  
واستكبر الاخبار قبل لقائه \* فلما التقينا صغر الحبر الخبير  
(٤) في الصحاح الحبر = الذى يكتب به.. والحبر = واحد احبار اليهود وبالكسر  
افصح لانه يجمع على افعال دون فعول قال الغراء هو حبر بالسكر  
يقال ذلك للعالم وانما قيل كعب الحبر لمكان هذا الحبر الذى يكتب قال وذلك انه  
كان صاحب كتب.  
(٥) في الاقرب الخوى = خلو الجوف من الطعام.  
(٦) في الاقرب امجدنا فلان قرى = اتى ما كفى وفضل.  
(٧) خضبه خضبا وخضبه تخصيصا بمعنى.



إذا استملى جمال الدين منها  
وصور سحره سطرًا فسطرا  
بشر يملا الابصار حسنا  
ونظم يملا الاسماع سحرا  
وقاه الله احداث الليالى  
وبقاه لاهل الدهر ذخرا  
و در صفحه ١٤٨ آمده است:  
و كتب إليه الحكيم جمال الدين أبو سعد الفرخان من همدان  
في صدر كتاب:  
سلم على الميدان فالمسجد  
فالنهر فالظل به الابر  
فالدوح قد احسن ترصيفها  
ماء يرى اعلاء كالمبرد  
بجانب الدار التي ربها  
يحنو على الاحمر والاسود  
حيث الندى سكب ووجه العلى  
طلق وغصن المجد غض ند  
وروضة الاداب قد ازهرت  
نورا يراه العقل بادی بدی (١)  
ما شئت من علم ومن مفخر  
سام ومن عز ومن محتد (٢)

(١) في القاموس وفعله بادی بدی وبادی بد وبادی بدا اصلها الهمز.  
وفي الصحاح، افعل ذلك بادی بد وبادی بدی أي اولاً.  
(٢) في الصحاح والمحتد = الاصل يقال فلان من محتد صدق ومحفد صدق.  
وفي القاموس والمحتد كمجلس = الاصل والطبع.

وموقف يزرى مقاماته  
بموقف الاعراب في المربرد (١)  
يكفيك ذا الوصف فان لم يكن  
فكل ما قد قلت للسيد  
فاجابه

ريح الصبا هل لك ان تسعدى  
فتى قليل العون والمسعد  
وان تهيبى بجنوب الحمى  
في صبح ليل عطر مبرد  
وتفحصي في عذبات الربى  
عن كل ريحان لطيف ند  
حتى إذا الصبح ذكا نوره  
والتفت النسر إلى الفرقد  
مددت كف اللطف عمدا إلى  
ذوائب الحشجات والارثد (٢)

-----  
(١) في الاصل المربرد بلا نقطة ففي القاموس ومربرد النعم كمنبر موضع قرب  
المدينة

وفى الاساس وقيل مربرد البصرة ومربرد المدينة وهو متسع كانت الابل تربد  
فيه للبيع وهو مجتمع العرب ومتحدثهم.  
وفى معجم البلدان ومربرد النعم موضع على ميلين من المدينة، ومربرد البصرة  
من اشهر محالها، وكان يكون سوق الابل فيه قديما ثم صار محلة عظيمة سكنها الناس  
وبه كانت مفاخرات الشعراء.

(٢) تحته فنحنكشت وفنحنكشت معرب ينجنكشت (وهو مخفف پنج انگشت).  
قال ابن خلف التبريزي في البرهان القاطع ما نصه:

ارتد باثاق مثلته بر وزن ابجد، نام بيخي است كه تخم آن را فلفل برى وحب  
الفقد خوانند، و نبات آن را پنج انگشت و ذو خمسة اوراق خوانند.  
وفيه ايضا پنج انگشت معروف است ونام نباتى هم هست كه آن را دلاشوب  
خوانند و بوته و درخت آن در کنار رودخانه ها رويد، و برگ آن مانند برگ شاهدانه باشد،  
و آن را به عربى ذو خمسة اوراق و ذو خمسة اصابع خوانند، و تخم آن را حب الفقد  
گويند (تا آنكه گفته) و به حذف همزه هم به نظر آمده است كه (پنجنگشت) باشد و معرب  
آن فنجنكشت است.

وقال ابن البيطار في كتاب الجامع لمفردات الاودية:

فنجنكشت تأويله ذو الخمسة اصابع ويقال بنجنكشت ايضا وقد ذكرته في الباء.  
وقال في الباء بنجنكشت تأويله بالفارسية ذو الخمسة اصابع و غلط من جعله بنطافان  
وقال في بنطافان ومعناه ذو الخمسة اوراق والحشجات من امرار الشجر.



وكل نور عقب طيب  
في رأس نيق عسر المصعد  
لم يتعاوره اكف الورى  
ولم تنازعه يد عن يد  
تجشمى ذلك ثم احملني  
تعض تحياتي إلى سيدى  
اعني ابا سعد حليف الندى  
ذاك الذى من يلقه يسعد  
وكيف لا والسعد نجل له (١)  
يطيعه في الغيب والمشهد  
اهدى سلامى فائقا واثقا  
يقطر (٢) منه الشوق ان يجهد  
وامجدى (٣) من فيض اخلاصه  
حضرة ذاك السيد الامجد  
و در صفحه ١٥٠ آمله است:  
وكتب الحكيم إليه  
كتبت ولو خليت والشوق ساعة  
لطرت إلى من وصله منية القلب

(١) يشير به إلى ان كنيته أبو سعد.

(٢) في الاصل نظر.

(٣) في الاصل وارمجدى.

دنت بكم دار فلم يك سلوة  
وفارقتكم فازددت حبا إلى حب  
فاجابه  
فديتك هل طالعت اجنحة الصبا  
فتنفضها عما سلام فتى صب  
فان انت لم تفعل فخذها وهزها  
تساقط سلاما كالغريض من الحب  
ودر صفحه ١٦٠ آمله است:  
كتب الحكيم إليه ويعتذر عن التخلف عن موعد واعدده اياه.  
بنفسي من ان يفد يوما بمهجتى  
فمن ماله يفدى وفي ماله سعة  
هو المشرب العذب الكثير زحامه  
ولكنه قد صير الفضل (١) مشرعة  
ولما رأيت العفو منه تبرعا  
تعمدت ذنبا كي انال تبرعه  
على انه قد كان مما يعوقنى  
صداع براسى خفت منه تصدعه  
تأخرت إذ قد قلت يا نفس لا ترى  
مصدعة في حالة ولا مصدعة  
اليك ضياء الدين مولاي التجي  
من الدهر إذ قد ساءنى خبرى معه

-----  
(١) لعل التعبير تلميحا إلى اسم من كتب إليه الايات اعني فضل الله.

ارى الشعراء خلتنى اليوم منهم  
فمن ذاك ما اضحوا يعدون اربعة (١)  
فاجابه

بقيت جمال الدين في الخفص والدعه  
ولا زلت من عذر العيادة في سعه  
ولا نابك الدهر الخؤون بعارض  
فيحوجبا يوما إلى ان نقرعه  
شكوت صداعا عاق عن ان تزورنا  
فياليتني ادري بذاك (٢) فاردعه  
ولكنه عذر على البحث واضح  
إذا اختار عمدا خير رأس وارفعه  
وما كان بالنفس العزيزة لو غدت  
مصدعة في حالة ومصدعه (٣)  
الم ترها منصوبة بجلالها  
ومرفوعة في الخلق من غير ما ضعه (٤)  
ووقيت بي سوء الصروف وحق ان  
اوقى مولاي الصروف وامنعه  
ودر صفحه ١٨٦ آمده است:

-----  
(١) في حاشية الكتاب يقولون الشعراء اربعة شاعر وشويعر وشعرور.  
اقول قد سقط من العبارة متشاعر ففي القاموس: شعر كنصرو كرم شعرا وشعرا =  
قاله أو شعر (أي كنصر) = قال وشعر (ككرم) = اجاده وهو شاعر من شعراء والشاعر  
المفلق خنذيد ومن دونه شاعر ثم شويعر ثم شعرور ثم متشاعر.  
(٢) في الاصل نذاك.  
(٣) في هامش الكتاب في البيت لغز بالرفع والنصب (المحليين) المعنى انه كان  
يجوز ان تكون في حالة واحدة مصدعة ومصدعة.  
(٤) ما زائدة وفي الاقرب الضعة (بفتح الضاد) والضعة (بالكسر) مصدران وفي  
حسبه ضعة أي انحطاط.

وكتب الحكيم جمال الدين أبو سعد الفرخان في صدر كتاب  
من خرقان:

كتبت وفي قلبي من الشوق لاعج  
وفي الصدر منى لو قضين حوائج  
وبين التلاقي والتهاجر معول  
وبين التدانى والتباعد ناشج  
اكابد بعد البين وجدا مبرحا  
فله قلبي أي داء يعالج  
فسفتجت بالشوق الذى اورث الجوى  
إلى سيدى لو كان يغنى السفاتج  
الا قاتل الله الغراب فاني  
بصرت به يوم النوى وهو شاحج  
ويا رحم الرحمن قمرى دوحه  
غداها جنى منه لدى النوح هائج  
لقيت من الترحال كل عظيمه  
يعالج... بعد الفراق معالج  
وها انا اضحت خرقان محلتي  
فياليت شعرى ما الذي البين خالج  
سلام على من حبه خامر الحشا  
وللحب من قلب الكريم موالح  
سلام على من سن في الفضل سنة  
تبين منها للكرام المناهج  
سلام عى من قد سما نحو غاية  
من المجد لا ير في إليها المعارج  
سلام مريض القلب فارق الفه  
فضاقت عليه في الامور المخارج  
فاجابه

نوافج مسك فتقت ام نوافج (١)  
وادراج (٢) عطر فتحت ام دوارج (٣)  
سرت من نواحي خرقان فخرقت (٤)  
ستور هوى (٥) قد لوحتها اللواعج  
سرت فمرت دمعا من الدم ما شج  
له ومن الاعوال والنوح ناشج  
واهدت سلاما كالسلامة اهديت  
إلى نفس مكروب حماه المعالج  
ولله برق لاح من ايمن الحمى  
فهاج له من كا من الشوق هائج  
فقلت له يا برق هل انت موصل  
سلام فتى ضاقت عليه المناهج

-----  
(١) في الاصل توافج  
ففى القاموس: والنافجة = وعاء المسك والريح تبدا بشدة  
وفى الصحاح والنافجة اول كل شئ يبدأ بشدة تقول نفجت الريح إذا جاءت  
الريح بقوة قال ذو الرمة يصف ظليما:  
يرتد في ظل عراض ويطرده \* حفيف نافجة عنتونها حصب  
وقد تسمى السحابة الكثيرة المطر بذلك كما يسمى الشئ باسم غيره لكونه منه  
بسبب (إلى ان قال) واما نوافج المسك فمعربة ويمكن ان يقرأ " حوافج " الاول بالحاء  
المهملة.  
ففى الاساس: نفح الطيب نفحا وله نفحة ونفحات طيبة ونافجة نافحة ونوافج  
نوافج.  
وفى القاموس نفح الطيب كمنع فاح نفحا ونفاحا بالضم ونفحانا والريح = هبت.  
(٢) ادراج جمع الدرج بالضم.  
ففى القاموس: والدرج بالضم حفش النساء الواحدة بهاء ج كمنبة واتراس وفسره  
في تاج العروس بقوله: وهو سفت صغير تدخر فيه المرأة طيبها واداتها ونظير الكلام  
في النهاية لابن الاثير فمن اراده فليرجع إليه.  
(٣) تحته الدوارج = الرياح السراع  
ففى القاموس درجت الريح بالحصى إلى جرت عليه جريا شديدا وفيه وفى  
الصحاح والدروج = الريح السريعة المر.  
(٤) في الاصل تخرفت.  
(٥) في الاصل هرى.



إلى غرة الدنيا وان كان قد جنى  
على هموما مالها اليوم فارح  
حريجة (١) هجر ليس ينسى مصيبتها  
لعمريها يوم تنسى الحرائج (٢)  
وسفتج بالاحزان نحوى إذ نوى  
بعادا وبالاحزان أيضا سفاتج

-----  
(١) في الاصل جريجة صريحا والمقام يقتضى كونها حريجة.  
(٢) كذا صريحا أي بالحاء المهملة في اول الكلمة والجيم في آخرها واظن ان  
الكلمة الثانية من الخرائج والجرائح (وهو اسم كتاب للقطب الراوندي اعلى الله  
درجته) أيضا كذلك أي بالحاء المهملة في اولها والجيم في آخرها وان كان ذلك  
مخالفا لما اشتهر من انها بالجيم في اولها والحاء المهملة في آخرها فتفطن.

شماره ۲۱۸ - ابن البراج:  
شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب " نقض " (صفحه ۵۰) از کتاب  
" مہذب " او نام برده و در صفحه ۵۱ ضمن مفاخر شیعه او را ذکر  
کرده است.

شماره ۲۱۹ - مفید عبد الرحمن خزاعي:  
شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب نقض (صفحه ۱۰۸) گفته است:  
و خواجه علی عالم (۱) رحمة الله علیه را پدرانی معروف و  
اعمالی مشهور بوده اند در این طائفة چون خواجه أبو سعید که مفسر  
و راوی اخبار بوده است و متدین و عالم، و خواجه مفید عبد الرحمن  
نیشابوری که بگفت و قلم و تصانیف او التفات بسیار است طوائف  
اسلام را.

و در صفحه ۵۲۹ گفته است:

حدثنا الاخ الامام اوحد الدين أبو عبد الله الحسين بن ابى الفضل  
القزويني سماعا وقرأة، قال: حدثنا الشيخ الفقيه أبو الحسن علي بن  
الحسين الجاسبي نزيل الري قال: حدثنا الشيخ المفيد أبو محمد  
عبد الرحمن بن احمد بن الحسين النيسابوري رحمة الله عليه، املاء  
من لفظه بالرى في مسجده سنة ست وسبعين واربع مائة قال: اخبرنا  
السيد أبو طاهر محمد بن احمد الجعفري بقرائتي عليه في داره بقزوين  
قال: حدثنا أبو طلحة القاسم بن محمد الخطيب قرأة عليه قال: حدثنا  
أبو الحسن علي بن ابراهيم القطان قال: حدثنا أبو عبد الله محمد بن  
مخلد السعیدی قال: حدثنا عمرو وهب الطائي قال: حدثنا عمرو بن  
عبد الله قال: حدثنا محمد بن جابر عن ابى اسحاق قال:

-----  
(۱) ظاهر مراد از علی عالم والد شیخ أبو الفتوح رازی باشد.

غزا رجل من اهل الشام غزاة صفيين مع علي بن ابي طالب، فلما انصرف قال له يا امير المؤمنين اخبرنا عن مسيرنا هذا إلى الشام اكان بقضاء من الله وبقدره؟

قال له نعم يا اخا اهل الشام، والذي فلق الحبة وبرأ النسمة ما وطئنا موطئا ولا هبطنا واديا ولا علونا تلعة الا بقضاء من الله وقدره. فقال الشامي اعند الله احتسب عنأى يا امير المؤمنين؟، وما اظن ان لى اجرا في سعيى إذ كان قضاء الله على وقدره.

فقال على (ع): بلى لقد عظم الله لكم الاجر في مسيركم، وانتم ذاهبون، وفي مقامكم وانتم مقيمون، وعلى منصرفكم وانتم منقلبون، ولم تكونوا في شئ من حالاتكم مكرهين، ولا إليها مضطرين، ولا عليها مجبرين.

فقال الرجل: وكيف لا نكون مضطرين والقضاء والقدر ساقانا وعنهما كان مسيرنا؟

فقال له امير المؤمنين (ع): يا اخا اهل الشام، لعلك ظننت قضاء الازما، وقدرنا حتما، فلو كان ذلك كذلك لبطل الثواب والعقاب، و سقط الوعد والوعيد، والامر من الله والنهي عنه، وما كانت تأتي من الله لائمة لمذنب، ولا محمدا لمحسن، وما كان المحسن اولى بثواب الاحسان من المسى، ولا المسى اولى بعقوبة الذنب من المحسن، تلك مقالة عبدة الاوثان، وحزب الشيطان، وخصماء الرحمن، وشهداء الزور، وقدرية هذه الامة، ومجوسها، ان الله تعالى امر عباده تخييرا، ونهاهم تحذيرا، وكلف يسيرا، ولم يكلف عسيرا، ولم يطع مكرها، ولم يعص مغلوبا، ولم يرسل الانبياء لعبا، ولم ينزل الكتب إلى عباده عبثا، ولم يخلق السموات والارض وما بينهما باطلا، ذلك ظن الذين كفروا، فويل للذين كفروا من النار.

چون امير المؤمنين تقرير اين تحرير بكرد مرد شامى گفـت:

فما القضاء والقدر اللذان كان مسيرنا بهما وعنهما؟

فقال: الامر من الله بذلك، والحكم فيه، ثم تلا وكان امر الله

قدرا مقدورا  
قال: فقام الشامي فرحا مسرورا لما سمع مقالة امير المؤمنين،  
وقبل يديه، وقال: فرجت عنى فرج الله عنك يا أمير المؤمنين وانشا  
يقول:  
انت الامام الذى نرجو بطاعته  
يوم المآب من الرحمن رضوانا  
تا آخر ابيات

شماره ۲۲۰ - مفید عبد الجبار رازی:  
شیخ عبد الجلیل رازی او را در صفحه ۵۱ " نقض " جزء مفاخر  
شیعه شمرده است، و در صفحه ۴۷ ضمن شمردن مدارس شیعه گفته  
است:

و مدرسه خواجه عبد الجبار مفید که چهار صد مرد فقیه و متعلم و  
متکلم از بلاد عالم در آن مدرسه درس شریعت آموختند، نه در عهد  
مبارک سلطان ملکشاهی و روزگار بر کیارقی رحمة الله علیهما کردند.  
و این ساعت معمور و مشهور است و جایگاه درس علوم و نماز به جماعت،  
و ختم قرآن و نزول اهل صلاح و فقهاء باشد، همه به برکات همت  
شرف الدین مرتضی است، که مقدم سادات و شیعه است.  
و در صفحه ۱۸۲ ضمن ذکر علماء شیعه گفته است:  
والمفید عبد الجبار الرازي که چهار صد شاگرد بزرگ داشت.

شماره ۲۲۶ - رشید الدین عبد الجلیل رازی المتکلم:  
شیخ عبد الجلیل رازی در صفحه ۱۸۶ نقض ضمن علمای شیعه  
گفته است:

والامام الرشید عبد الجلیل بن مسعود المتکلم که عدیم النظیر  
بود در عهد خویش، و شاگردان وی از سادات و علماء همه عالم و  
متبحر که به ذکر همه کتاب بیفزاید.  
و در صفحه ۲۷۲ گفته است:

آنکه گفته است در جواب مسائل علی بوالقمران الاستر آبادی  
معتزلی، رشید عبد الجلیل رازی رافضی گفته است که معتزله را با  
روافض خلاف است در اثبات امامت، معتزله را با ما موافقت باشد،  
و با رافضی خلاف و علی بوالقمران خبری بیاورده است باسناد،  
چنان که رافضی آن را انکار نتواند کردن، که جعفر صادق (ع) را  
پرسیدند، که چه گوئی در حق بوبکر و عمر گفت:  
کانا والله امامین سیدین کبیرین انار الله برهانهما  
و غیرهما گویند: این قول جعفر صادق است، اما تأویلش این است،  
که از امامین آن امامان را خواست که خدای تعالی در حق ایشان  
گفته:

قاتلوا ائمة الکفر  
و دیگر جای گفته:  
وجعلناهم ائمة یدعون إلى النار

و از سیدین کبیرین آن جماعت را که، انا اطعنا سادتنا و کبرائنا  
وانار الله برهانها و قبرهما، از این نور نار خواسته است.  
جواب این فصل بی اصل و سخن نادرست و بهتان بی برهان.  
اولا آن است که حکایتی خوش است، که عجزی روستائی را  
دخترک بنالید، او را گفتند آب دخترک را به طیب شهر باید برد، و  
حال باز نمود، عجز از جهل و خرافت دبه از پوست خر برداشت و  
از غایط دختر پاره درو کرد و به شهر آمد و به جامع برد، و بر پیر امام  
مقری عرض کرد، امام به فراست دریافت که چه افتاده است: گفت:  
خاله را چهار گونه سهو افتاده است.

اول آنکه به بیمارستان مبیاست رفت به جامع آمده است  
دوم آنکه به طیب یهودی مبیاست نمود، به مقری شافعی نموده  
سوم آنکه بول عادت باشد نه غایط  
چهارم آنکه در شیشه کنند نه در دبه  
پس مصنف نوشتی را نیز چند سهو افتاده است در این دعوی  
اول آنکه علی بوالقمران زیدی بود نه معتزلی، و از معتزلی تا  
زیدی مسافتی دور است.

دوم آنکه گفته است که مجبره را با معتزله در امامت موافقت  
است، نیست که مخالفتی تمام است، اگر چه به اول مقرر باشند، اما به آخر  
مجبره خلاف کنند، و خلاف در آخر خلاف باشد در اول، خاصه در  
امامت، و همه شیوخ معتزله علی را بر بوبکر و عمر تفضیل نهند در  
علم، و سبقت به خلاف مذهب خواجه.

و دیگر آنکه خواجه امام سعید رشید قدس الله روحه در آن  
کتاب این خبر رد میکند بو علی بوالقمران در فصلی که او تشنیع  
زده است، که امامیه بوبکر و عمر را دوست ندارند، و بد گویند، و  
خواجه امام رشید رحمة الله علیه مگوید زیدیه ایشان را بد گویند  
بدان حجت که در فلان کتاب بفلان اسناد زیدیه روایت کرده اند، آن  
خبر از صادق (ع) بر این وجه و این تأویل که بیان کرده است، و هر



کس که نقض علی بو القمران بخواند بداند که خواجه امام رشید در آن نقل نه بادی است، و نه حاکی، و نه معتقد آن، بلکه رد کرده است بر شیخ علی بو القمران، و هر کس که به انصاف بخواند نا منصفی این مصنف بداند، که هر چه گفته است همه دروغ و بهتان و کذب است، و الحمد لله رب العالمین.

و در صفحه ۴۷۱ گفته است:

اما جواب آنچه گفته است که شریعت را ظاهری و باطنی هست، این مذهب باطنیان و صباحیان است، نه مذهب مسلمانان، و ایشان را از این جا باطنی گویند، و بیان این مسأله و دیگر مسائل که رد است بر ملاحده، و بواطنه، و دهریه، و غلاة، و غیر ایشان از اصناف مبطلان، خواجه امام سعید رشید رازی قدس الله روحه در کتاب "فصول" بیان کرده است، به وجهی روشن بر باید گرفتن و بر خواندن، تا این شبهت زائل شود، و بحمد الله مذهب شیعه از آن روشن تراست که به چنین تهمت متهم شود.

شماره ۲۲۷ - عبد الجلیل بن عیسی: شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب نقض صفحه ۵۱ او را جزء مفاخر شیعه شمرده است و در صفحه ۱۸۶ گفته: والفقیه عبد الجلیل بن عیسی العالم. وابن شهر آشوب در معالم: شیخی الرشید عبد الجلیل بن عیسی بن عبد الوهاب الرازی، له کتاب "مراتب الافعال" نقض کتاب "التصفح" عن ابی الحسین و لم یتمه. و در مقدمه مناقب ضمن مشایخ روایت خود نیز نام او را به همین عنوان برده است. و شیخ حر عاملی کلامی در اتحاد این عالم و رشید عبد الجلیل رازی (که ذکر آن گذشت) دارد، طالب آن به ترجمه همین عالم در امل الامل یا روضات الجنات مراجعه کند.

شماره ۲۳۲ - السيد علی بن محمد المحمدی:  
شاید این عالم همان است که عبد الجلیل رازی در کتاب " نقض "  
(صفحه ۲۳۱) در باره او گفته است:  
و سيد علی محمدی با حرمت و رفعت بسیار و اعتقاد نیکو.

شماره ۲۳۴ - علی الجاسبی:  
شیخ عبد الجلیل رازی در صفحه ۴۷ از کتاب " نقض " گفته است:  
و مدرسه فقیه علی جاسبی به کوی اصفهانیان که خواجه میرک  
فرموده است که بدان تکلف مدرسه در هیچ طائفه نیست، و سادات  
دارند، و در آنجا مجلس وعظ و ختم قرآن و نماز به جماعت باشد، نه  
در عهد سلطان سعید ملک شاه فرمودند؟ در آن تاریخ که سرهنگ  
ساوتکین جامع جدید مسکرد برای اصحاب حدیث که ایشان را در  
ری مسجد آدینه نبود.  
و در صفحه ۱۸۸ ضمن علماء شیعه گفته:  
والفقیه المتدین أبو الحسن علی الجاسبی.  
و پیش از این ضبط کلمه جاسب گذشت.  
و نیز در کتاب " نقض " نام این عالم را در سند روایتی که ضمن  
تعلیقات درباره مفید عبد الرحمن خزاعی (شماره ۲۱۹) ذکر کردیم  
آورده است.

شماره ۲۴۷ - علی بن زيرك القمی:  
شيخ عبد الجليل رازی در كتاب " نقض " صفحه ۵۱ او را جز و  
مفاخر شيعه شمردہ و در صفحه ۱۹۱ گفته است:  
والفقيه الامام علی بن زيرك القمی.  
و او پسری دارد که منتجب الدين در باره او گفته:  
الشيخ الامام نصرۃ الدين أبو محمد الحسن بن علی بن زيرك  
القمی واعظ، صالح، فقيه.

شماره ۲۶۲ - السيد عماد الدين عبد العظيم نقيب:  
شيخ عبد الجليل رازی در صفحه ۲۳۱ جزء متأخران رؤساء و  
سادات ری و قزوین گفته است.  
و خاندان سيد كامل نقيب و برادرش سيد أبو العباس و درجه و  
مرتبه سيد كبير شمس الدين الحسيني خود پوشيده نماند از عقل و  
تواضع و رأی رزین، و قبول او پيش امراء و سلاطين، و پسرش امير  
سيد جمال الدين على عديم النظر بافضل و فتوت و كمال و مروت،  
و سيد عماد الدين نقيب رئيس محترم و مقبول، و برادرانش عز الدين  
پادشاه، و امير على، هر دو معروف و معتبر، و سيد عماد الدين عبد العظيم  
الحسنی القزوینی، امام جیلان و دیلمان، و نقيب حضرت سلطان، و  
جهاد او با ملحدان همه طوائف را معلوم است، و جاه و تمكين او پيش  
سلاطين و حمايت کردن علماء اهل سنت و جماعت در وقایع و حوادث  
که به قزوین افتادند پوشيده نیست.

شماره ۲۷۵ - عماد الدین علی بن قطب راوندی:  
محدث نوری در خاتمه مستدرک ضمن شمردن مشایخ قطب  
راوندی گفته است:  
... ویروی جمیع کتب المرتضی ایضا عن والده عن الشیخ علی  
بن قطب راوندی...

شماره ۲۷۶ - عبد الله بن جعفر دوریستی:  
این عالم شاگرد سید فضل الله راوندی است (مقدمه دیوان  
راوندی صفحه ۲۶).



شماره ۲۷۷ - نصیر الدین عبد الجلیل رازی [قزوینی] و تفصیل ترجمه و شرح حال او:  
رافعی متوفی سال ۶۲۳ که تلمیذ منتجب الدین بوده تاریخ ولادت و وفات وی را در تدوین ضمن ترجمه حال وی چنین ضبط کرده است (صفحه ۴۱۶).  
و کانت ولادته سنة اربع و خمسمائة و توفی بعد سنة خمس و ثمانین و خمس مائة.

و چون شیخ عبد الجلیل و منتجب الدین هر دو هم مذهب و هم شهری و عالم و صاحب تألیف و تصنیف بوده، و جهات جامعه دیگر نیز داشته اند، به ظن متأخم به علم (بلکه بطور قطع و یقین) با هم معاشر و مصاحب بوده، و آمد و رفت و نشست و برخاست داشته اند، و بلکه از ملاحظه مطالب "تدوین" رافعی و "فهرست" منتجب الدین برمآید که منتجب الدین از نوشتجات شیخ مذکور استفاده مکرده، و از خصوصیات احوال و آثار او به خوبی اطلاع داشته است، از این روی میتوان گفت این چند سطر که منتجب الدین در ترجمه او نوشته آینه تمام نمای حال او و یگانه حاکی و معرف واقعی از مراتب علمی و تصانیف اوست، و از اینجا است که معاریف علمای ما که به ترجمه احوال علماء پرداخته اند، مانند علامه مجلسی در "بحار" و شیخ حر عاملی در "امل الامل" و محمد بن علی اردبیلی در "جامع الرواة" و شیخ فرج الله حویزی در "ایجاز المقال" و آقا رضی قزوینی در "ضیافة

الاخوان " میرزا عبد الله افندی در " ریاض العلماء " و سید محمد باقر خوانساری در " روضات الجنات " (إلی غیر هؤلاء) در ترجمه حال این عالم آن را مستند خود قرار داده اند، و احیانا اگر مطلبی هم از خارج بدست آورده باشند آن را بعد از نقل این ترجمه حال ذکر میکنند، و چون اهمیت این ترجمه معلوم شد و زمینه شروع مطلب فراهم گردید به چند امر مهم در این مورد اشاره میکنیم.

۱ - اینکه منتجب الدین را به لفظ " الواعظ " موصوف داشته است برای آن است که این عالم از وعاظ بسیار معروف زمان خود بوده است و این مطلب از ملاحظه دو مورد از کتاب " نقض " به خوبی ثابت میشود در جایی گفته است (صفحه ۱۰۲)

مرا در شهر سنة خمسين و خمسمائة به روز آدینه بعد از نماز به مدرسه بزرگ خود نوبت مجلس بود، و در آن به مذهب اباحتیان طعن مرفت.

و در جای دیگر (صفحه ۴۸۸) گفته:

روزی که مرا به سرای سید فخر الدین رحمه الله نوبت مجلس بود (تا آنکه گفته) ما مجلس به آخر آوردیم.

از این نقطه نظر است که در پشت جلد بعضی نسخ کتاب " نقض " که به تصریح افندی در " ریاض العلماء " بسیار قدیم بوده، بلکه بعد از تأمل در سبک عبارت پشت جلد مذکور به ظن قوی بر میآید که آن نسخه در زمان حیات مؤلف کتابت شده بوده است، او را به وصف " ملك الوعاظ " وصف کرده اند (و کلام افندی عن قریب نقل خواهد شد) و در ترجمه حالی که از رافعی نقل خواهد شد نیز تصریح به این شده است که این عالم به صفت وعظ متصف بوده است.

لیکن ناگفته نماند که وعظ و تذکیر در آن زمان یکی از وظائف مهمه علمای بزرگ و دانشمندان نامی و معروف به علم و فضل و زهد و تقوی بوده است، چنان که از ملاحظه تراجم علمای آن زمان به خوبی بدست میآید مثلاً عالم معروف أبو الفتوح اسفرائینی، و مجد الدین

محمد معروف به مذکر همدانی، و برهان الدین علی غزنوی، و نظائر ایشان به منبر مرفته اند و موعظه مسکرده اند، و اگر احیاناً یک نفر از علماء نامی معروف به وعظ یک صفتی بر خلاف اوصاف لازمه معهوده در علماء مداشت بایستی بطور حتم در ترجمه حال او بگویند که این واعظ فاقد فلان صفت لازمه است، و بزرگترین شاهد این مطلب ترجمه امیر عبادی معروف به وعظ میباشد، که سمعانی و دیگران در ترجمه حال او تصریح کرده اند، کما و فاقد بعضی از صفات مترقبه از عالم حقیقی بوده است، پس از شهرت مصنف به واعظ و موصوف بودن او به وصف " ملك الوعاظ " میتوان استکشاف نمود که او واجد سائر صفات معهوده در یک عالم بزرگ بوده است، و اگر نه مبابیستی بعد از تقیید نام او به وصف مذکور به این معنی نیز اشاره کنند، و علو قدر و عظمت مقام این عالم در مراتب علمی علاوه بر آنچه گفته شد از عبارت اول منقوله از همین کتاب معلوم میشود، زیرا کلام وی صریح است که او مدرسه داشته است، و تدریس مسکرده است، و بلکه بیشتر از یک مدرسه داشته است، چنان که تقیید " مدرسه " به وصف " بزرگ " دال بر این مطلب است، و بالاتر از همه اینها در دلالت بر این مقصود کلمه " الشیخ " در صدر ترجمه است زیرا مطابق مثل " کل الصيد فی جوف الفراء " این لفظ کلمه جامعه ای است که کشف از تضلع او در کمالات و علوم میکند، و این معنی در نظر اهل فن روشن تر از آفتاب است.

۲ - تقدیم منتجب الدین کتاب " بعض مثال النواصب " را بر سائر آثار مصنف در ذکر اشعار به این دارد که آن کتاب معروف ترین اثر او بوده است، و سائر تصانیف او به این درجه شهرت نداشته است.

۳ - چنان که در مقدمه و تعلیقات " نقض " بیان کرده ایم شیخ عبد الجلیل کتاب خود را بنام " بعض مثال النواصب " موسوم نداشته است و از طرفی هم مبینیم که منتجب الدین که اوثق واضبط و ابصر اهل زمان خود به این قبیل امور بوده است آن را به این اسم معرفی میکند، و از ضم این دو مقدمه علمی به همدیگر میتوان نتیجه گرفت

که این اسم وضع تعینی نداشته است، پس به حسب وضع تعینی این اسم برای آن کتاب پدید آمده است، و با تأمل در وضع مردم آن زمان و اهالی محیط مصنف این مطلب مسلم میشود.

بیان آن اینکه مردم آن زمان علاقه مفرطی به دین و مذهب خود داشتند، چنان که وظیفه دینی و مذهبی هر فرد همان است، و نظر به رقایات سنی و شیعی با همدیگر این علاقه بیشتر ظهور بلکه تظاهر پیدا مکرده، پس چون کتاب " بعض فضائح الروافض " تألیف و منتشر شده است در واقع به مثابه يك نوع تعدی و تخطی فاحش به حریم ناموس مذهب شیعه تلقی شده است، و چون کتاب " نقض " تصنیف و منتشر شده است بطور حقیقت سوز دل شیعیان بر طرف شده، و با کمال میل آن را مخوانده و نشر مکرده، و با شوق و شغف زیاد نسخه آن را دست بدست مگردانیده، و از محله به محله دیگر و از دیهی بدیهی دیگر بلکه از شهری به شهر دیگر هدیه و تحفه منفرستاده اند، پس ظرفاء جماعت شیعه به منظور معارضه به مثل از عمل مؤلف " بعض فضائح الروافض " آن را " بعض مثالب النواصب في نقض بعض فضائح الروافض " نامیده اند و این اطلاق در زبانها دائر شده، و در میان مردم معروف گردیده است، و در این تسمیه غایت مهارت را به کار برده اند، زیرا از آن سه مطلب زیرین مستفاد میشود.

الف - اینکه در این کتاب پاره ای از مطاعن ناصبیان مندرج است.

ب - این که این کتاب در جواب کتابی نوشته شده است پس مصنف آن امر خلاف ادب و خارج از صواب را مرتکب نشده است، بلکه طبق مثل و حدیث معروف " ردوا الحجر من حیث اتی " چنان که به فارسی نیز گویند:

" کلوخ انداز را پاداش سنگ است " از حریم خود دفاع کرده است، لکن نگارنده اصل که ابتدا به ذکر فضائح رافضیان به گمان خود کرده مطابق مثل معروف " والبادی اظلم " مرتکب عمل زشت گردیده است.

ج - کلمه " نقض " را که نام تعیینی کتاب بر حسب وضع مصنف بوده است در میان اسم این دو کتاب آورده اند، تا هم دلالت بر این کند.

که کتاب اول اساس، کتاب دوم را ریشه کن و خراب و نابود و ویران میکند، چنان که معنی لغوی " نقض " همان است و هم ایماء و اشاره بنام اصلی کتاب که مصنف اختیار کرده بوده است باشد.

۴ - اینکه کتاب " البراهین فی امامة امیر المؤمنین " اگر چه از نامش به نظر میآید که باید فقط مشتمل بر ذکر دلایل امامت آن حضرت باشد، لکن از این عبارت که مصنف در کتاب نقض (صفحه ۴۵۹) گفته و مشتمل بر تاریخ تصنیف آن نیز میباشد.

و ما اسامی و القاب همه خلفاء و عدد ایشان را در کتاب " البراهین فی امامة امیر المؤمنین " بیان کرده ایم بتاریخ سنه سبع و ثلاثین و خمس مائة، بر میآید که تا حدی اعم بوده است.

و نیز در اواخر کتاب " نقض " گفته است (صفحه ۷۳۱) و چون کتاب (یعنی کتاب نقض) نه در امامت است آنچه در مواضع برفت از این معنی کفایت است و در کتاب البراهین فی امامة امیر المؤمنین (ع) بیان آیه و وجه خبر و دلالت بر امامت مشبع گفته ایم.

از این عبارت به خوبی معلوم میشود که کتاب " نقض " مربوط به همه شئون مذهبی شیعه اثنی عشریه است، نه تنها به موضوع امامت پس آنچه که صاحب " ریاض العلماء " ضمن ترجمه مؤلف در معرفی آن کتاب گفته:

ثم ان كتابه المذكور كتاب لطيف في الامامة، مبني بر قلت تتبع بوده است.

و همچنین است آنچه صاحب " روضات الجنات " در ترجمه حال عالم بزرگ أبو عبد الله جعفر دوریستی گفته (ص ۶۶۴ چاپ اول) و فی کتاب " مثالب النواصب " الذی کتبه الشیخ العالم العارف

المتبحر الجليل عبد الجليل بن محمد القزويني في تنقيح مسألة الامامة  
ورد اباطيل العامة بالفارسية ينقل صاحب المجالس عنه انه قال (إلى  
آخر كلامه).

و در این کلام علاوه بر اشتباه مذکور دو اشتباه دیگر است:  
اول - آنکه نام کتاب را " مثالب النواصب " گفته است و حال آنکه  
" بعض مثالب النواصب " است.

دوم آنکه نام پدر مصنف را محمد نوشته است در صورتی که این  
اسم برای او در هیچ مأخذی تاکنون دیده نشده است.  
۵ - اینکه مراد از " سئوالات والجوابات " چنان که قدیما و حدیثا  
معهود است مجموعه سئوالاتی است که از مصنف کتبا پرسشی کرده اند،  
و او آنها را جواب داده است، و این نوع کتب را در قرون اخیر  
غالباً " اسئله واجوبه " گویند ذکر این کتاب بعنوان هفت مجلد در  
ترجمه مصنف دلیل روشنی است که او در زمان خود از معاریف و  
مشاهیر علماء بوده است، و از مراجع حل مشکلات بشمار گرفته است،  
اگر چه در نظر ندارم که مصنف از این اثر خود در کتاب " نقض " اسم  
برده باشد لیکن اینکه در موردی از آن گفته (صفحه ۵۰۹).

و ما در مختصری که پارسال در جواب ملاحظه ورد شبه ایشان  
کرده ایم که از " قزوین " بما فرستادند شرح اسامی و القاب و انساب  
این مطعونان و مدعیان را داده ایم، چون بخوانند بدانند، قرینه مؤکده  
بر وجود چنین اثر از وی تواند بود.

۶ - اینکه گویا مراد به کتاب " مفتاح التذکیر " همان است که  
مصنف خود از آن به کتاب " مفتاح الراحات في فنون الحكایات "  
تعبیر کرده است، چنان که در جایی از کتاب " نقض " گفته (صفحه  
۱۴۵).

و من در کتاب " مفتاح الراحات في فنون الحكایات " شرح ایمان  
عمر به نوعی لطیف بیان کرده ام، و بعضی از معروفان فریقین آن را  
نسخه کرده اند، و دیده و خوانده.

و نیز در جای دیگر گفته (صفحه ۲۴۹)  
و اعتقاد شیعه در حق زهاد و عباد و مفسران چنین به غایت نیکو  
باشد، و چون مفصل خواهد بداند کتاب "مفتاح الراحات" که ما  
جمع کرده ایم در فنون حکایات بر باید گرفتن و مطالعه کردن.  
و از عبارت اول برمآید که این کتاب مورد توجه عده از  
معاریف شیعه و اهل سنت بوده است، و شاید سر اختلاف تعبیر از نام  
کتاب همان باشد که در باره کتاب "نقض" گفتیم، یعنی چون کتاب  
مذکور نظر به تنوع موضوعش مطلوب فضلالی آن دوره بوده، و غالباً  
به درد مذکرات و واعظان منخورده، و رفع حاجت شان منموده است،  
بنابر این در نتیجه کثرت اطلاق این اسم یعنی "مفتاح التذکیر" بر آن  
کتاب نام اصلی آن یعنی "مفتاح الراحات فی فنون الحکایات" مهجور  
شده، و نام دوم که به جهت اختصار مطلوبتر بوده، وضع تعینی پیدا کرده  
است والله اعلم.

۷ - اینکه کتاب "تنزیه عائشة" چنان که از نامش برمآید در بیان  
نزهت عائشة از نسبت ناشایست و در اثبات پاکدامنی او است، و این  
معنی از این عبارت مصنف نیز بر مآید که در کتاب "نقض" گفته  
(صفحه ۸۳).

و من در شهر سنه ثلاث و ثلاثین و خمس مائة کتابی مفرد  
ساخته ام در "تنزیه عایشه" در دولت امیر غازی عباس رحمة الله علیه،  
به اشاره رئیس و مقتدای سادات و شیعه سید سعید فخر الدین بن شمس -  
الدین الحسینی قدس الله ارواحهما، و قاضی القضاة سعید عماد الدین  
حسن استر آبادی نور الله قبره به استقصاء بر خوانده اند، و بر پشت آن  
فصلی مشبع نوشته اند، و نسخه اصل به خزانه امیر غازی عباس رحمة الله  
علیه بردند، و نسخه های دیگر دارند اگر خواهد طلب کند و بداند.  
از این عبارت بر مآید که مثل عماد الدین حسن استر آبادی که  
معروفترین قاضی معروف به علم و فضل در میان شیعه و سنی بوده است،  
و با آنکه حنفی بوده است جماعتی از علماء شیعه از او نقل روایت

کرده اند، برای این کتاب تقریظ نوشته است، و مثل امیر عباس غازی ملحد کش معروف که از سرهای اباحتیان مناره ها ساخت در زمان حکومت خود در ری این نسخه را طالب شده است، بنابر این به خزانه او برده اند، و هر دو مطلب از معروفیت و عظمت مصنف کشف میکند. و نظیر عبارت گذشته است این عبارت دیگر مصنف (صفحه ۳۱۴) و هر کس از فریقین خواهد که اعتقاد شیعه در حق عائشة و ام سلمه و دیگر زنان رسول الله (ص) بداند باید که کتاب فی "تنزیه عائشة" که ما در دولت امیر غازی عباس و عهد قاضی القضاة سعید حسن استر آبادی به اشارت امیر سید شمس الدین الحسینی رحمة الله علیهم ساخته ایم بر گیرد و بخواند، تا بداند که چنین تهمت بر شیعه اصولیه راه نیابد.

۸ - از اینکه مصنف در مقدمه کتاب نقض گفته:

این کتاب بر وجهی مرتب شد که خواص را دافع شبهات باشد، و عوام را متمر دلالات به عبارتی سهل و آسان، نه بر قاعده دیگر مصنفات ما که دقتی و رقتی دارد که قبول چنین کتاب نه از رقت عبارت باشد، بلکه از شرف حوالت و دلالت باشد، تا هر خواننده و شنونده و نویسنده که بخواند و بشنود و بنویسد از آن بهره تمام برگیرد، و فائده بسیار حاصل گرداند.

به خوبی واضح میشود که مصنف در این کتاب همت گماشته که تا بتواند آن را به قلم ساده و عبارت عوام فهم بنویسد، و مطالب عالییه و مضامین بلند و معانی لطیفه را بیان سهل ادا کند، تا هر عامی و عارف اعم از مبتدی و متوسط و منتهی هر يك از آن به فراخور فهم و طبق استعداد خود استفاده کند، و به عقیده نگارنده این امر که شرط عمده و غرض اصلی از تألیف این قبیل کتب است در این کتاب به درجه عالییه و مرتبه قصوی رعایت شده است، و چندان واضح و عیان است که حاجت به هیچگونه شرح و بیان ندارد و واضحترین دلیل و اجلی شاهد بر این امر مقایسه تفسیر أبو الفتوح رازی و کتاب نامبرده و "نقض"



با همدیگر است، زیرا این دو اثر هر دو نمونه نثر فارسی يك قرن و تألیف دو عالم متعاصر است (به دلیل اینکه شیخ أبو الفتوح نیز مانند مصنف از قاضی أبو محمد حسن استر آبادی نقل روایت میکند، و تفصیل مطلب به کتب تراجم محول است) و تبصرة العوام نیز از آثار این زمان است، و از مقایسه کتاب "نقض" با آن نیز همین نتیجه مذکوره بدست میآید، پس از عبارت مذکوره مصنف دو مطلب اساسی فهمیده شد.

۱ - اینکه مصنف تعمد داشته است که این کتاب (یعنی نقض) ساده تر و روان تر باشد، و هیچگونه تقید به آراستن عبارت نداشته است بلکه مقصود او ادای مطالب بوده است بطور وضوح.

۲ - کتب دیگر مصنف چنین نبوده است، بلکه به لسان علمی و بیان خاص عالم فهم بوده است، به عبارت دیگر در آن تصانیف نظر به يك دسته خاص که علماء و فضلاء باشند بوده است، به خلاف کتاب نقض که هدف آن استفاده خواص و عوام بوده است، پس در عین حال که مشتمل بر مطالب عالی علمی است به لسان عوام فهم گفته شده، و به قلم ساده تألیف یافته است، و این حسنی است که بالا دست ندارد، و شاید سبب اشتهار کتاب و بلکه بقای آن تاکنون در نتیجه رعایت این حسن بوده است، والله اعلم.

۹ - اینکه منتجب الدین مصنف را به قزوین منسوب نموده، برای آن است که اصلاً قزوینی بوده است، لیکن در ری توطن داشته است چنان که از ملاحظه عبارات چند مورد از کتاب برمیآید، از آن جمله عبارت منقوله در سابق است که دلالت داشت که مصنف در ری مدرسه داشته است، و عن قریب از رافعی نیز تصریح به توطن مصنف در ری نقل خواهد شد.

۱۰ - باید دانست که چون کتاب "نقض" به منظور نقل روایت با بیان ترجمه حال و ذکر طرق روایات وضع و تصنیف نشده است، تا مشایخ مصنف از آن فهمیده شود، بنابر این اساتید و مشایخ او بر ما

مجهول است، در صورتی که قرائنی به نظر مرسد که عده از آن علماء که مصنف ادراك زمان ایشان کرده و نام ایشان را در آن کتاب برده است، و مخصوصا علماء شهر "ری" از مشایخ او بوده باشند، بلی آنچه صریحا از این کتاب فهمیده میشود آن است که برادر بزرگتر مصنف اوحد الدین شیخ روایت اوست، (چنان که گذشت) زیرا در اواسط کتاب به روایت خود از وی تصریح کرده است، و نص عبارت او این است (صفحه ۵۲۹).

حدثنا الاخ الامام اوحد الدين أبو عبد الله الحسين بن ابی الفضل القزويني سماعا وقرأة....

و مصنف در این کتاب در دو مورد دیگر نیز نام این برادر و شیخ خود را با تجلیل و احترام بسیار برده است فراجع ان شئت (صفحه ۱ و ۱۸۵)

منتجب الدین در حق این عالم چنین گفته است:

الشيخ الامام اوحد الدين الحسين بن ابی الحسين بن ابی الفضل القزويني، فقيه، صالح، ثقة، واعظ. و در حق سه فرزند او چنین گفته:

المشايخ قطب الدين محمد، و جلال الدين محمود، و جمال الدين مسعود، اولاد الشيخ الامام اوحد الدين الحسين بن ابی الحسين بن ابی الفضل القزويني كلهم فقهاء، صلحاء. اما آنچه مصنف گفته است:

اخبرنا الامير الامام أبو منصور المظفر العبادي، نقل قول است به همین عبارت از کتاب "مراسم الدین" امیر عبادی و تعبیر کننده شاگردان امیر عبادی هستند، از قبیل، قال: محمد بن يعقوب الكليني در اول کافی چنان که صدر عبارت مذکور دلالت بر آن دارد (رجوع شود به صفحه ۵۶۱ نقض).

رافعی متوفی به سال ۶۲۳ در کتاب "التدوين في ذكر اخبار قزوين" نظر به قزوینی بودن این عالم به ترجمه حال او پرداخته است

به این عبارت.

عبد الجلیل بن ابی الحسین بن (ابی) الفضل أبو الرشید القزوینی  
يعرف بالنصير، واعظ اصولی له كلام عذب في الوعظ ومصنفات في  
الاصول توطن الری و كان من الشيعة.

لیکن از برادرش اوحد الدین حسین و فرزندان او قطب الدین  
محمد و جلال الدین محمود، و جمال الدین مسعود، نامی نبرده است،  
با آنکه ایشان نیز قزوینی و از علماء بوده اند، و شاید سبب آن کثرت  
اشتهار مصنف بوده است، و این احتمال را تأیید میکند اینکه هیچ یکی  
از این چهار نفر صاحب تصنیف و تألیف نبوده اند، و اگر هم تألیفی  
یا تألیفاتی داشته اند معروف نبوده است، و از این روی بوده است که  
منتجب الدین فقط به ترجمه حال شخصی ایشان پرداخته است هذا ما  
عندي والله هو العالم بحقیقة الحال.  
تبصرة -

چنان که ملاحظه میشود در هیچیک از این دو ترجمه حال که  
منتجب الدین، و رافعی برای این عالم نوشته اند، هیچگونه تصریح و  
اشارتی بتاریخ وفات وی نشده است و از جای دیگر نیز هیچگونه  
اطلاعی در این باب بدست نیاورده ایم، لعل الله يحدث بعد ذلك امرا.  
باید دانست که اینها که تا اینجا گفته شد پاره مطالب مهمه و نقاط  
حساس ترجمه حال مؤلف، و معرفی کتاب "نقض" بود که ذکر آنها  
را در اینجا لازم دانستم، و چون هر چه از این قبیل مطالب در اینجا  
بنویسیم باید از خود آن کتاب یا کتب تراجم احوال بیرون آورم، و  
نظر به آنکه کتاب مذکور در دسترس قرار گرفته است استخراج  
مطالب مندرجه مربوط به این موضوع را بر عهده خود دانشمندان و  
صاحب نظران میگذارم، اما عبارات سائر مترجمین احوال را که  
اهمیت دارد منگارم.

سید سند و محقق مدقق معتمد قاضی نور الله شوشتری در

" مجالس المؤمنین " در اواسط مجلس پنجم که در ذکر بعضی از اکابر متکلمین و افاضل مفسرین، و محدثین، واعاظم و اشراف فقهاء، و مجتهدین، و اعیان قرأ، ونحاة، و لغویین، از تبع تابعین رضی الله عنهم اجمعین نسبت به این عالم جلیل و معرفی کتاب " نقض " چنین اظهار عقیده کرده است:

الشیخ الاجل عبد الجلیل القزوینی الرازی - از اذکیای علمای اعلام، و اتقیای مشایخ کرام بوده، و در زمان خود بعلو فطرت وجودت طبع از سائر اقران امتیاز داشته است، تا آنکه چون بعضی معاصران او از غلاة سنیان شهر ری و ناصبیان وادی ضلالت و غی مجموعه در رد مذهب شیعه تألیف نمود، علمای شیعه که در ری و آن نواحی بودند، به اتفاق قرار دادند که شیخ عبد الجلیل اولی و احق است به آنکه متصدی دفع و نقض آن شود، و آخر او تألیف کتابی شریف در نقض آن مجموعه ساخت و عنوان آن را بنام نامی و اسم سامی حضرت صاحب - الزمان محمد بن الحسن المهدی صاحب الامر مزین ساخت، و عبارت او در خطبه کتاب مذکور این است.

اگر چه در مجموعه نام مصنف نبود، لیکن فقرات کلام او از نام و لقب و فعل و نسب او اعلام کند، که کیست و غرضش از جمع کتاب چیست، آنگاه عبارت مصنف را تا قول او و صلی الله علی خاتم النبیین محمد وآله الطاهرین اجمعین (رجوع شود صفحه ۳ - ۴) با اندک تغییری در بعضی موارد (که سبب آن عن قریب ذکر خواهد شد) نقل کرده، و در خاتمه کتاب گفته:

الحمد لله رب العالمین که ما را توفیق و عمر و تمکین بخشید، پس قول مصنف را تا عبارت (برحمتک یا ارحم الراحمین) که آخرین تعبیر مصنف است نقل کرده و گفته است.

و مخفی نماند که لطائف فوائد و اخبار و نقائص فوائد و اسرار در کتاب مذکور بسیار است، و ما در مواضع متعدده از این مجالس از لطائف کلمات او به استشهاد مذکور ساخته ایم، و آن را زینت کتاب

خود شناخته ایم، و چون وجود آن نسخه به غایت نادر است و مع هذا آنچه از نسخ آن به نظر این قاصر رسیده به غایت سقیم است لاجرم ذکر شهری از لطائف او را که بعد از تأمل و فکر بسیار تصحیح نموده، یا محصلی از آن فهمیده مغتنم دانسته به آن اشتغال منماید: آنگاه به ذکر لطائف مستخرجه که اشاره کرده پرداخته است. نگارنده گوید: اشاره به چند امر در اینجا ضرور است: پر واضح است که قاضی شوشتی یکی از اجله علمای اعلام و مشاهیر عالم اسلام است، و مقام او در جامعیت به علوم اسلامی و احاطه به معارف حقه، و کمالات دینی از آفتاب معروفتر و دو اثر بزرگ او " احقاق الحق " و " مجالس المؤمنین " که دو آیت و برهان مقام تحقیق و تتبع او هستند در معرفی قدر و مرتبه او کافی میباشند، پس بدون شك او از مهره این فن و از اهل خبره این صنعت و از اصحاب بصیرت در این امر است، از این روی اظهار نظر او طبق مضمون " کلام صدر من اهل و وقع في محله " مورد اعتنا و مناط و اعتبار خواهد بود، و چون این زمینه فراهم شد مگوئیم.

۱ - اینکه فرموده است " لطائف فوائد و اخبار و نقائص فوائد و اسرار در کتاب مذکور بسیار است " بیان واقع و عین حقیقت و صدق محض است، زیرا جامعیتی در این کتاب نیست به مطالب مختلفه متنوعه دیده میشود که سائر کتب که در این زمینه نوشته شده است، آن جامعیت را فاقد است، و سر آن يك امر مهم قابل توجهی است که بطور اجمال ذکر میشود.

سبب جامعیت کتاب نسبت به مطالب ممتعه مهمه مختلفه موضوع بحث در کتاب " بعض فضائح الروافض " مانند موضوعات سائر کتب کلامی امر خاص محدود به حدود معینه و معهود به عناوین معلومه مشخصه نبوده است تا از يك رشته واحد بالخصوص بحث شود، بلکه موضوع آن يك امر عام بی سر و ته و يك کلی منطبق بر موضوعات متفرقه مختلفه بوده است که میتوان از آنها به يك سلسله شعائر و شعون و

قواعد و رسوم و مراکز و مواظن و مآثر و مفاخر محققه یا منسوبه به شیعه (اعم از معارف و عقائد و شرایع و احکام و آراء و افکار و آداب و اخلاق و اماکن و رجال و غیر اینها، از مقومات مذهب یا مظاهر اجلی و مفاخر برجسته و نقاط حساس آن) تعبیر نمود، و چون شیخ عبد الجلیل نیز نظر به آنکه هدفش نقض این کتاب (یعنی بعض فضائح الروافض) بوده است ناچار ممشای خود را در سراسر این تألیف و تصنیف "نقض" معروف به "بعض مثالب النواصب" بر روی خط سیر مؤلف کتاب "بعض فضائح الروافض" قرار داده، و قدم به قدم و جمله به جمله به نقض یا ابرام به رد یا قبول آن مطالب مختلفه پرداخته است، لاجرم در نتیجه این رد و قبول و در اثر این نقض و ابرام مطالب بسیار سودمند علمی و ادبی و تتبعی و تحقیقی مربوط به تفسیر و کلام و حدیث و رجال و تاریخ و جغرافیا و غیر ذلك تنقیح شده است، در صورتی که پاره از این امور در هیچ کتابی مورد بحث قرار نگرفته است، تا چه رسد به تنقیح مبحث و سر جامعیت کتاب مذکور (یعنی نقض) که سبب مزید نفاست و موجب کثرت عنایت به آن شده است این امر بوده است و بس.

۲ - اینکه فرموده است:

و ما در مواضع متعدده از این مجالس از لطائف کلمات او به استشهاد مذکور ساخته ایم و آن را زینت کتاب خود شناخته ایم. نگارنده اگر چه به پاره از آن موارد در ذیل صفحات کتاب اشاره کرده است، لیکن چون به همه آن موارد اشاره نکرده است اینک تتمیما للفائدة، و تعمیما للعائده، فهرست مواردی را که قاضی از این کتاب در "مجالس المؤمنین" نقل کرده است در اینجا درج میکند، تا اگر کسی بخواهد به موارد نقل قاضی رجوع کند بدون زحمت مطالعه سراسر آن کتاب بتواند این امر را انجام بدهد. (صفحات معرفی شده به مطابق نسخه مطبوعه به سال ۱۲۶۸ قمری هجری است که چاپ اول میباشد).

فهرست موارد نقل و استفاده قاضی شوشتری در مجالس المؤمنین  
از کتاب نقض

- ۱ - مجلس اول تحت عنوان اعراف صفحه ۱۴.  
بعضی از علمای ایشان در کتابی که آن را " فضائح الروافض " نام کرده گفته - شیخ اجل عبد الجلیل رازی در جواب گفته.
- ۲ - مجلس اول تحت عنوان غدیر خم صفحه ۱۹.  
یکی از غلاة اهل سنت و جماعت در بعضی از رسائل خود...  
جواب آن را شیخ اجل عبد الجلیل رازی رحمه الله.
- ۳ - مجلس او تحت عنوان تبریز صفحه ۳۵.  
زییده شیعه فدائیه بوده چنان که شیخ اجل عبد الجلیل رازی در کتاب " نقض " آورده.
- ۴ - مجلس اول تحت عنوان بلده قم صفحه ۳۶.  
و شیخ اجل عبد الجلیل رازی در کتاب " نقض " آورده که اصفهانی از قمی پرسید.
- ۵ - مجلس اول تحت عنوان کاشان صفحه ۳۷.  
و شیخ اجل عبد الجلیل رازی در کتاب " نقض " نوشته که کاشان.
- ۶ - مجلس اول تحت عنوان آبه صفحه ۳۸.  
و شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب " نقض " گفته که شهر آبه اگر چه.
- ۷ - مجلس اول تحت عنوان ری صفحه ۳۹ - ۴۰.  
والابر وجهی که از کتاب " نقض " استفاد میشود و در کتاب " نقض " شرح شوکت شیعه ری و بیان مواضع و اماکن متعلقه به ایشان نموده و گفته... و در کتاب " فضائح الروافض " و " نقض " آن تصریح است - چه صاحب فضائح - گفته - و صاحب نقض در جواب گفته.
- ۸ - مجلس اول تحت عنوان ورامین صفحه ۴۱.  
و شیخ اجل عبد الجلیل رازی در مقام تعداد بعضی از بلاد شیعه گفته.

- ۹ - مجلس اول تحت عنوان ارم صفحه ۴۲ .  
و در کتاب " نقض " شیخ عبد الجلیل رازی شطری از مآثر تشیع  
اهالی ارم و ساری مذکور است، اگر خواهند به آنجا رجوع نمایند.  
۱۰ - مجلس دوم تحت عنوان بنو حنیف صفحه ۵۴ .  
و چه خوب گفته شیخ اجل عبد الجلیل رازی رحمه الله.  
۱۱ - مجلس سوم تحت عنوان أبو طالب صفحه ۷۳ - ۸۳ .  
صاحب کتاب " فضایح الشیعه " گفته - و شیخ اجل عبد الجلیل  
رازی در " نقض " آن گفته (مفصل است).  
۱۲ - مجلس پنجم تحت عنوان معلی بن خنیس صفحه ۱۵۲ .  
و بعضی از نواصب آن را مستبعد شمرده و شیخ اجل عبد الجلیل  
رازی در جواب گفته.  
۱۳ - مجلس پنجم تحت عنوان خواجه جعفر بن دوریستی صفحه  
۱۹۸ .  
شیخ اجل عبد الجلیل رازی در کتاب " نقض الفضائح " آورده.  
۱۴ - مجلس پنجم تحت عنوان الشیخ الاجل عبد الجلیل القزوینی  
الرازی صفحه ۱۹۸ - ۲۰۱ (مفصل است).  
۱۵ - مجلس پنجم تحت عنوان أبو الفتوح الرازی صفحه ۲۰۲ .  
و شیخ عبد الجلیل رازی در بعضی از مصنفات خود ذکر شیخ  
أبو الفتوح نموده و گفته و در موضع دیگر گفته.  
۱۶ - مجلس پنجم تحت عنوان قاضی أبو تراب بن روبه قزوینی  
صفحه ۲۲۴ .  
شیخ عبد الجلیل قزوینی رازی در کتاب " نقض " آورده.  
۱۷ - مجلس پنجم تحت عنوان رئیس القراء عاصم کوفی صفحه  
۱۱۳ .  
و شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب " نقض الفضایح " گفته.  
۱۸ - مجلس ششم تحت عنوان طاوس یمانی صفحه ۲۵۳ .  
و شیخ اجل عبد الجلیل رازی او را در سلك صوفیه شیعه نام برده.



- ۱۹ - مجلس ششم تحت عنوان جلال الدین محمد بلخی رومی  
صفحه ۲۸۷.
- ومع هذا بعضی از غلاة اهل سنت انکار آن نموده و در یکی از  
تألیفات خود گفته - و شیخ اجل عبد الجلیل رازی رحمه الله بر وجه  
لطیف ابطال آن نموده.
- ۲۰ - مجلس هفتم تحت عنوان مختار بن ابی عبیده ثقفی  
صفحه ۳۴۳.
- و شیخ اجل عبد الجلیل رازی در کتاب "نقض الفضائح" فرموده.
- ۲۱ - مجلس هفتم تحت عنوان مجد الدولة أبو طالب رستم بن  
فخر الدولة صفحه ۳۷۶.
- شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب خود ذکر نموده.
- ۲۲ - مجلس هفتم تحت عنوان شاه غازی رستم بن علی صفحه ۳۹۸.  
شیخ عبد الجلیل رازی معاصر او بوده و در کتاب "نقض" تعبیر  
از او به شاه شاهان نموده و گفته.
- ۲۳ - مجلس دهم تحت عنوان أبو الحسن علی بن محمد بن الفرات  
صفحه ۴۱۸.
- و صاحب کتاب "فضائح الروافض" گفته - و شیخ عبد الجلیل  
رازی در دفع آن فرموده.
- ۲۴ - مجلس دهم تحت عنوان أبو العلاء بن بطة صفحه ۴۲۵.  
شیخ عبد الجلیل رازی گفته که او.
- ۲۵ - مجلس دهم تحت عنوان سعد الملك رازی صفحه ۴۲۶.  
شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب "نقض" آورده - و از این سخنان  
که شیخ عبد الجلیل مذکور ساخته ظاهر میشود.
- ۲۶ - مجلس دهم تحت عنوان مجد الملك أبو الفضل اسعد  
براوستانی صفحه ۴۲۶ - ۴۲۷.
- شیخ عبد الجلیل رازی آورده و از اینجا ظاهر شد فساد آنچه  
صاحب کتاب "فضائح الروافض" گفته.

۲۷ - مجلس دهم تحت عنوان استاد أبو منصور آوی صفحه ۴۲۷.

شیخ عبد الجلیل رازی گوید که استاد أبو منصور.

۲۸ - مجلس دهم تحت عنوان معین الدین أبو نصر احمد الکاشانی صفحه ۴۲۸.

شیخ اجل عبد الجلیل رازی در کتاب "نقض الفضائح".

۲۹ - مجلس یازدهم تحت عنوان أبو الطیب احمد متنبی صفحه ۳۵۱.

شیخ اجل عبد الجلیل رازی در کتاب "نقض الفضائح".

۳۰ - مجلس یازدهم تحت عنوان المطرق العبدی صفحه ۴۵۳.

ومع هذا بعضی از غلاة اهل سنت در بعضی از مؤلفات خود آن را بدعت شمرده و شیخ عبد الجلیل رازی در نقض آن فرموده.

۳۱ - مجلس دوازدهم تحت عنوان بندار رازی صفحه ۴۸۳.

شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب "نقض الفضائح" آورده.

۳۲ - مجلس دوازدهم تحت عنوان امیر قوامی رازی صفحه ۴۸۴.

شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب "نقض" مذکور ساخته.

علاوه بر این ۳۲ مورد که تصریح بنام مصنف و کتاب "نقض"

در آنها شده است موارد دیگری نیز هست که از کتاب

"نقض" استفاده شده است لیکن تصریح بنام کتاب و مصنف آن نشده است و آن موارد

نیز بدین ترتیب:

۱ - مجلس دوم تحت عنوان بنو حنیف صفحه ۵۳.

همه نپذیری چون ز آل علی باشد مرد إلى آخر البیتین (صفحه ۳۴).

۲ - مجلس سوم تحت عنوان مقدمه ثانیه صفحه ۶۵.

و اگر عجب دانند - و به بهشت روند (صفحه ۲۶ - ۲۹).

۳ - مجلس سوم تحت عنوان مقدمه ثانیه صفحه ۶۵ - ۶۶.

پسر نوح اگر چه پیغمبر زاده باشد - در ذیل نباشد (سطر ۳۴)

صفحه ۶۵ - سطر ۶ صفحه ۶۶).

۴ - مجلس سوم تحت عنوان تنبیه (در اوائل مقدمه ثالثه) صفحه ۶۸.

و بیچاره سنی که هرگز برنخیزد (سطر ۱۴ - ۱۵).

۵ - مجلس چهارم تحت عنوان محمد بن ابی بکر صفحه ۱۱۲.

آنکه گویند که شیعیان و اوشاب نائب باشد (سطر ۷ - ۹).

۶ - مجلس ششم تحت عنوان حکیم سنائی غزنوی صفحه ۲۸۲.

که باری تعالی در قرآن ثم کفروا (سطر ۲ - ۳).

۷ - مجلس هشتم تحت عنوان مأمون بن هارون الرشید صفحه

۲۵ - ۲۵۶.

یکی از ناصبیان کج فهم در بعضی از مؤلفات بی مغز خود ایراد نموده و بعضی از اهل فهم و اجله صائب سهم در ازاله آن و هم فرموده اند از عنوان ازاحه و هم و انارة فهم (که در سطر ۱۷ صفحه ۳۵۷ است) تا عبارت والحمد لله رب العالمین (که در سطر ۲۵ صفحه ۳۵۸ است).

۸ - مجلس یازدهم تحت عنوان منصور بن سلمة بن الزبرقان

النمری صفحه ۴۵۹.

و مذهب شیعه امامیه - قبول نکنند (سطر ۳۱ - ۳۴).

بیان این اجمال آنکه دلیل مورد اول ضمن اشاره به بعضی موارد استفاده قاضی از عبارت کتاب و ذکر آن در کتاب " احقاق الحق " خواهد آمد، و دلیل مورد دوم نیز در صفحه ۶۵۰ کتاب نقض ذکر شده است.

اما مورد سوم عبارت کتاب " نقض " همان است که در صفحه ۷۲۲

و صفحه ۴۸۲ ملاحظه میشود و عبارت قاضی نیز این است.

پسر نوح اگر چه پیغمبر زاده باشد هالك است و مؤمن آل فرعون

اگر چه پیغمبر را ندیده باشد مسلك نجات را سالک است، و لهذا اهل

سنت نیز مگویند: که بلال حبشی بهتر است از أبو طالب قرشی، با

آنکه مصاحبت و قرابت أبو طالب بیشتر است و بر این قیاس باید که

آیه " إذ يقول لصاحبه " دلالت بر ایمان یار غار نکند، همچنان که آیه " یا صاحبی السجن " دلالت بر ایمان یار زندان نکند و گفتن " اخواننا بغوا علینا " دلالت بر نجات یا غیان نداشته باشد، همچنان که خواندن کافر آن را برادر پیغمبران در " إلی عاد اخاهم هودا، والی ثمود اخاهم صالحا، واذکر اخا عاد - " و مانند آن دلالت بر سلامت عادیان ندارد، بلکه کافر به دوزخ رود، هر چند خدایش برادر هود و صالح (خواند)، و پیغمبرش صاحب و مصاحب گوید، و خارجی به دوزخ رود، اگر چه علی او را برادر خواند، و " ان الذین آمنوا " گاهی مشعر به تعظیم و اجلال باشد که اهانت و اذلال " ثم کفروا " از دنبال نباشد، و " رضی الله عنهم " گاهی موجب رضای ابدی بود که " فمن نکث فانما ینکث " در عقبش مشعر به بدی نباشد، و قول " اخواننا " آنگاه دلالت بر محبت و میل کند، که هول " بغوا علینا " در ذیل نباشد، و قول " اخواننا " آنگاه دلالت بر محبت و میل کند که هول " بغوا علینا " در ذیل نباشد. و عبارت قاضی در مورد چهارم در ذیل عبارت متن در صفحه ۴۲۰ کتاب " نقض " ذکر شده است فراجع ان شئت.

و عبارت قاضی در مورد پنجم این است.

تنبیه - اهل سنت و جماعت معاویه طاغی را به سبب ام المؤمنین خال المؤمنین خوانند، برای آنکه خصم امیر المؤمنین علی است، و محمد بن ابو بکر را هر گز خال المؤمنین نخوانند، اگر چه برادر عایشه اما شاگرد با اخلاص امیر المؤمنین است، و حضرت شیخ سنائی در این باب فرماید:

آنکه مردها و تلبیس است  
آن نه خال و نه عم که ابلیس است  
هر که را خال از این شمار بود  
مرو را با علی چه کار بود  
گر همی خال بایدت ناچار  
پور بوبکر را به خال انگار

عایشه بهتر است خواهر او  
 خال مایه بود برادر او  
 چون فتادی به دخت بو سفیان  
 که از او گشت خاندان ویران  
 و از قبیل این قول علیل است، آنکه گویند که شیعیان کافر و  
 رافضی باشند که انکار امامت أبو بکر و عمر کنند، اما معاویه مسلمان  
 باشد، با آنکه انکار امامت امیر المؤمنین علی (ع) کند، و تیغ در  
 روی او کشد، و رافضیان که أبو بکر و عمر را دوست ندارند توبه  
 ایشان قبول نباشد، اما یزید که فرماید: که حسین بن علی را سر از تن  
 جدا کنند، توبه اش مقبول باشد، و او شاب ثائب باشد شعر:  
 سنئی را که مذهبش این است  
 نیست سنی مخرب دین است  
 (انتهی کلامه رفع مقامه)

این عبارت به غیر از اشعار همان عبارت است که مصنف در کتاب  
 "نقض" گفته است، رجوع شود به صفحه ۱۰۵ بلی اندک تغییری داده  
 شده است، و حتی خود قاضی در ترجمه حال مجد الدولة دیلمی به عین  
 عبارت مصنف و تصریح به اینکه عبارت از کتاب او است نقل کرده است  
 (رجوع شود به صفحه ۳۷۷).

در مورد ششم عبارت قاضی این است:  
 تنبیه - مخفی نماند که آنکه اهل سنت در مقام اصلاح حال  
 اهل جمل و صفین از حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت میکنند، که  
 فرمود که " اخواننا بغوا علينا " بر تقدیر تسلیم صحت روایت دلالت  
 بر نجات ایشان نمکنند زیرا که باری تعالی در قرآن بسیاری از  
 کافران را برادر پیغمبران خوانده است، آنجا که گفته " والی عاد  
 اخاهم هودا، والی ثمود اخاهم صالحا، واذکر اخا عاد " و مانند این و  
 ظاهر است که کافر به دوزخ رود، اگر چه خدایش برادر خواند، و  
 " ان الذین آمنوا " را چندان منزلتی باشد، که " ثم کفروا " از دنبال

نباشد و همچنین " اخواننا " نیز مشعر به تعظیم و اجلال بودی اگر " بغوا علینا " در دنبال نبودی، پس به منزله آن آمد که خدای تعالی گفت " ان الذین آمنوا ثم کفروا " .

و این همان عبارت است که مصنف در کتاب نقض گفته است (رجوع شود به صفحه ۴۸۲) چنان که در مورد سوم نیز نظیر این تطبیق به عمل آمد.

در مورد هفتم قاضی تصریح کرده است به اینکه کلام از دیگری است اما تصریح به اسم قائل نکرده است، و با مراجعه به صفحات ۳۵۸ و ۳۶۳ کتاب " نقض " معین میشود که مراد از " ناصبی کج فهم " صاحب " بعض فضایح الروافض " و مراد از " بعضی از مؤلفات بسمغز خود " کتاب نامبرده اوست، و همچنین مراد از این عبارت " و بعضی از اهل فهم و اجله صاحب سهم در ازاله آن و هم فرموده اند " شیخ عبد الجلیل و کتاب نقض وی است، و چون عبارت بسیار مفصل است هر که بخواهد به صفحات معرفی شده از هر دو کتاب مراجعه کند، تاصحت این مطلب را دریابد و عبارت قاضی در مورد هشتم این است. و مذهب شیعه امامیه آن است که امامت و خلافت به علم و عصمت و نص است، دون نسب و میراث، که اگر شیعه در امامت به نسب قائل بودندی، پس در اولاد امام حسن که پسر بزرگتر امیر المؤمنین علی و فاطمه است علیهما السلام قائل به امامت شدندی، و ظاهر است که هیچکس دعوی امامت در ایشان نکرده، و از فرزندان امام زین العابدین در غیر امام محمد باقر دعوی امامت نکنند، و زید پسر امام زین العابدین را به واسطه فقد نص و عصمت امامتش قبول نکنند. اگر به صفحه ۲۱ کتاب " نقض " مراجعه شود معلوم خواهد شد که همین عبارت در آنجاست (با مختصر تفاوتی). نگارنده گوید میتواند بود که موارد دیگری نیز از این قبیل باشد، لیکن آنچه بر حسب مراجعه تا حدی دقیق من توانستم استخراج کنم همین چهل مورد است.

و در کتاب " احقاق الحق " هم آنچه فعلا در نظر دارم در دو مورد عبارت این کتاب را نقل کرده است.

۱ - همان مورد است که در ذیل صفحه ۵۶۹ کتاب " نقض " عبارت آن را نقل کرده و معرفی صفحه " احقاق الحق " را نیز که صفحه ۳۸۰ باشد نموده ایم.

۲ - در مسأله خامسه که در امامت و مشتمل بر چند مبحث است، در بحث رابع که در تعیین امام است، ضمن ذکر آیات داله بر آن چنین گفته (صفحه ۱۶۶ نسخه چاپی).

وقال المصنف رفع الله درجته: الثاني والخمسون قوله تعالى " واجعل لي لسان صدق في الاخرين " هو على عرضت ولايته على ابراهيم فقال " الهم اجعله من ذريتي " ففعل الله ذلك (انتهى). و بعد از آنکه قول فاضل روزبهان را نقل کرده و به رد آن پرداخته چنین گفته است:

لكن الناصب متى يسمع فضيلة من فضائل على اختل من الغيظ عقله، واختال في دفعه بظفره وانياه، وشنع على الشيعة في روايتها ولو من كتب اصحابه ولنعم ما قيل:

إذا ذكرت الغر من هاشم \* تنافرت عنك الكلاب الشارده  
فقل لمن لامك في حبه \* خانتك في مولدك الوالده  
نظم

هیچ نپذیری چون زال نبی باشد مرد

زود بخروشی و گوئی نه صواب است و خطاست

بگمان گفتن تو باز نماید که تو را

بدل اندر غضب دشمنی آل عباس است

ولا يستبعد من قلب تمكن فيه بغض على بن ابي طالب (ع) ان يصير

محروما مهجورا عن توفيق الهداية والسعادة، و كمال البصيرة و ضياء

الانصاف، حتی یکون تائر اقواله و افعاله خطاء و ریاء " خسر الدنيا والاخرة ذلك هو الخسران المبین ".

اگر چه در این عبارت تصریح نشده است که در این مورد از کتاب " نقض " استفاده شده است، لیکن از کلمه " نظم " به بعد همه از آن کتاب مستفاد و مأخوذ است، هر که طالب باشد مراجعه کند (دو بیت در صفحه ۲۸۵ نقض و عبارت فارسی نثر مذکور در بعد هم در صفحه ۱۳ آن مندرج است).

حتی خود قاضی عین همین مضمون را در " مجالس " نیز آورده است، و نص عبارت " مجالس " (در اوائل مجلس دوم تحت عنوان بنو حنیف ضمن بیان حال مالک بن نویره و سوء معامله خالد با او صفحه ۵۳ - ۵۴) این است:

و بر اهل انصاف پوشیده نیست که باعث فضیلتی اهل سنت در ارتکاب امثال این تمحلات و کلمات چیست؟! ... این همه از آنست که مالک دوستدار خاندان بود، و خالد دشمن علی است، چنان که شاعر گفته شعر

هیچ نپذیری... (إلی آخر البیتین)

چه خوب گفته شیخ اجل عبد الجلیل رازی رحمه الله که در سینه ای که بغض پسر ابو طالب قرار گرفت، طرفه نباید داشتن، که توفیق و هدایت و سعادت و اقبال و شریعت و کمال بصیرت و ضیای انصاف از آنجا مهجور گردد، تا هر چه گوید و کند همه خطا و ریا باشد " خسر الدنيا والاخرة ذلك هو الخسران المبین ".

و در ترجمه حال مجد الدولة دیلمی نیز این عبارت نثر را با نسبت به شیخ عبد الجلیل نقل کرده است (رجوع شود به مجلس هشتم جلد هفتم صفحه ۳۷۷).

پس به خوبی روشن شد که در این مورد نیز استفاده از " نقض " شده است و ترجمه عین عبارت بدون تصرف دیگری نقل گردیده است ۳ - اینکه قاضی فرموده:



چون بعضی از معاصران او از غلاة سنیان شهر ری و ناصبیان وادی ضلالت و غی مجموعه در رد مذهب شیعه تألیف نمود، علمای شیعه که در ری و آن نواحی بودند، به اتفاق قرار دادند که شیخ عبد الجلیل اولی و احق به آنکه متصدی دفع و نقض آن شود. مستنبط و مستخرج از این عبارت صاحب کتاب "نقض" است که گفته (صفحه ۳):

و پیش از وصول این کتاب بما مگر زمره از خواص علماء شیعه که آن کتاب را مطالعه کرده بودند، در حضرت مقدس مرتضی شرف الدین ملک النقباء سلطان العترة الطاهرة أبو الفضل محمد بن علی المرتضی ضاعف الله جلاله گفته بودند، و بر لفظ گهربار سید السادات رفته که عبد الجلیل قزوینی میباشد که در جواب این کتاب بر وجه حق شروعی کند، چنان که کسی انکار نتواند کرد. پس گویا تسامحی در بیان کلام به کار رفته، و یا اشتباهی روی داده است، فتفطن.

۴ - اینکه فرموده است:

و چون وجود آن نسخه به غایت نادر است سخنی بسیار درست و کلامی به تمام معنی عین حقیقت و مطابق واقع است، مؤید این مدعا و مصدق این بیان آنکه نگارنده با نهایت فحوصی که در این باب کرده است به غیر از پنج نفر از علمای اعلام مطلع نشده است، که از این کتاب نقلی کرده و نامی برده باشند، (البته این پنج نفر به استثنای علمای تراجم احوال است مانند، قاضی شوشتری و افندی، و صاحب "کشف الحجب والاسرار" و صاحب "روضات" و امثال ایشان که وظیفه ایشان ذکر نام مؤلف و آثار او در کتب خودشان است) و این خود دلیلی واضح بر مدعای مذکور است، و اینک بنام آن پنج نفر ذیلا تصریح میکنیم تا قضیه واضح شود.

۱ - محقق اردبیلی اعلی الله درجته در کتاب "حدیقة الشیعة" ضمن بحث از حدیث غدیر تحت عنوان آیه "یا ایها الرسول بلغ ما

انزل اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته " گفته (صفحه ۴۱ نسخه مطبوعه در ايران به سال ۱۳۲۸ و صفحه ۵۰ نسخ مطبوعه در ايران به سال ۱۲۶۰ و صفحه ۳۹ نسخه مطبوعه در ايران به سال ۱۲۶۵). و از جمله حکایات شنیدنی آنکه یکی از معاندین در رساله بر حدیث غدیر اعتراض کرده، که هرگاه حضرت رسالت (ص) بر خلافت علی (ع) نص مسکرد، چرا به طریق دیگر احکام در شهر در میان مردم نمسکرد، تا پوشیده نماند و کسی انکار نکند، و چرا در سفر بایستی کرد و بر پالان شتر، چنان که کسی دزدیده کاری کند، " مدینه " کجا بود و مسجد و منبر کجا، و چون این کار نزد شیعیان با نبوت برابر است پنهان و بی قباله و گواه نبایست کرد، تا یکی گوید نشنیدم و یکی گوید حاضر نبودم، بایستی تصریح نمودن و توضیح فرمودن، تا بر کسی مخفی نماند، چنان که گفته اند " انه محمد رسول الله " و " ما محمد الا رسول الله " و با داود " انا جعلناك خليفة " و یا هارون " اخلفني في قومي " و چون واقعه غدیر که در شأن علی روایت میکنند بر این وجه نیست ظاهر شد، که قول شیعه باطل است و شیخ عبد الجلیل رازی در جواب فرموده.

که آن ناصبی بایستی، (آنگاه عبارت او را تا این جزء اگر نام علی به تصریح نباشد نقصانی پیدا نمآید: نقل کرده است). و نیز محقق اردبیلی در " حدیقة الشیعه " گفته:

(صفحه ۷۱ نسخه مطبوعه در ايران به سال ۱۳۲۸ هجری قمری)  
(صفحه ۸۶ نسخه مطبوعه در ايران به سال ۱۲۶۰ هجری قمری)  
(و صفحه ۷۳ نسخه مطبوعه در ايران به سال ۱۲۶۵ هجری قمری)  
یکی از معاندین اهل سنت انکار آمدن ذو الفقار از آسمان نموده، و گفته مقصود رافضیان آن است دروغی بر علی بیندند، تا فضیلت او را زیادت کنند، و یکی از شیعیان متوجه جواب شده و گفته آمدن ذو الفقار از آسمان در اخبار صحیحه واقع شده، و این را عجب نباید داشت که از آسمان تیغ آید، زیرا که بهتر از تیغ از آسمان چیزها

آورده اند، مثل قرآن و مرغ بریان و میوه بهشت و طعام جنت، تیغ را همان حکم است و تو مدانی که حامل آن تیغ علی بود نه غیر او، و شیخ عبد الجلیل رازی در جواب گفته:

که دروغ زن طائفه باشند (آنگاه عبارت او را تا این مورد یا دست از آن بیاید داشت، یا انکار این نباید کرد، نقل کرده است).  
۲ - علامه مجلسی در "بحار الانوار" مجلد "السماء والعالم" در باب والممدوح من البلدان والمذموم منها (صفحه ۲۴۳ چاپ امین الضرب) بعد از نقل چهار حدیث از "مجالس المؤمنین" قاضی شوشتری گفته:

واقول روی الشيخ الاجل عبد الجلیل رازی في كتاب النقض باسناده عن النبي (ص) قال:

لما عرج بي إلى السماء مررت بارض بيضاء كافورية، شممت بها رائحة طيبة، فقلت يا جبرئيل ما هذه البقعة؟ قال يقال لها آبة عرضت عليها رسالتك وولاية ذريتك فقبلت، وان الله يخلق منها رجالا يتولونك ويتولون ذريتك، فبارك الله فيها وعلى اهلها.

۳ - تاج العلماء المتبحرين وفخر الفقهاء المتأخرين شيخ محمد حسن صاحب "جواهر الكلام" در جلد "صلاة" در اواخر بیانات خود تحت عنوان المستحب الخامس "التعقيب" گفته:

بل يشهد له في الجملة ما عن الشيخ عبد الجلیل القزويني مرفوعا في كتاب "بعض مثالب النواصب في نقض بعض فضائح الروافض" انه (ص) صلى الظهر يوما فرأى جبرئيل (ع)، فقال الله اكبر، فاخبره جبرئيل برجوع جعفر (ع) من ارض الحبشة فكبر ثانيا فجاءت البشارة بولادة الحسين (ع)، فكبر ثالثا.

۴ - ملا حشری در روضه الاطهار در اوائل باب چهارم گفته:  
صفحه ۲۸ = ورق ۱۴.

و محقق است که زبیده خاتون شیعه فطریه فدائیه بود، چنان که شیخ اجل عبد الجلیل رازی در کتاب نقض آورده، که چون هارون

الرشید غلو زبیده را در تشیع اهل بیت تحقیق نمود، سوگند خورد که او را به دو کلمه طلاق دهد که بیش از دو کلمه نباشد، پس بر کاغذی نوشت که، کنت نبت یعنی بودی و بریده شدی، و او را به زبیده فرستاد، و زبیده از مال صحبت مرتضی و فاطمة در پشت همان کاغذ نوشت، که کنا فحمدنا و بنا و ما ندمننا، یعنی بودیم و بدان حمد و شکر کردیم، و بریده شدیم و در آن پشیمانی نداریم.

۵ - واعظ شهیر نامی مرحوم حاجی ملا محمد باقر واعظ طهرانی است که در کتاب (جنة النعیم والعیش السلیم فی احوال مولانا عبد العظیم) از شیخ عبد الجلیل و کتاب نقض او مکرر در مکرر نام برده، و مطالبی نیز نقل کرده است از آن جمله صفحه ۴۴۸ کتاب نامبرده است و نگارنده در آینده به بعضی از این مطالب اشاره خواهد کرد، ان شاء الله تعالی.

نا گفته نماند اگر چه ظاهر کلمات و عبارت این پنج عالم سابق الذکر مرساند که ایشان بلا واسطه از کتاب "نقض" مطالب مذکوره را نقل و استخراج کرده اند، لیکن قرائن قویه و امارات جلیله به نظر ارباب تدبر مرسد که اکثر ایشان خود کتاب "النقض" را ندیده اند بلکه به نقل قول دیگری (یعنی قاضی شوشتری) اکتفا کرده، و بواسطه نقل او مطالب را از "نقض" نقل نموده، و به شیخ عبد الجلیل نسبت داده اند.

تبصره:

بعضی مطالب مهمه دیگر که مربوط به سائر بیانات قاضی شوشتری رضوان الله علیه است ضمن توضیح عبارات افندی و قزوینی رحمة الله علیهما خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

افندی در "ریاض العلماء" فی باب العین المهملة گفته:  
الشیخ الواعظ نصیر الدین عبد الجلیل بن ابی الحسین بن الفضل القزوینی، عالم، فصیح، دین، له کتاب:

" بعض مثالب النواصب في نقض بعض فضائح الروافض " .  
كتاب " البراهين في امامة امير المؤمنين عليه السلام "  
كتاب " السؤالات والجوابات سبع مجلدات "  
كتاب " مفتاح التذكير " .  
كتاب " تنزيه عائشة " قاله الشيخ منتخب الدين في " الفهرس "  
واقول: قد يظهر من بعض المواضع نسبة على نحو آخر، فاني  
قد رأيت على ظهر كتاب المثالب المشار إليه في وصفه هكذا: الفه  
الصدر الامام نصير الدين ركن الاسلام العلماء ملك الوعاظ الجليل بن  
الحسين بن ابي الفضل القزويني .  
ثم قد كان هذا الشيخ واعظا ايضا كما يظهر من كتاب " نقض  
الفضائح " له  
ثم اعلم ان له رسالة مختصرة في " جواب الملاحدة " وشبههم قد  
الفها قبل تأليف كتاب المثالب بسنة كما يظهر من كتابه المثالب .  
ولا يخفى ان مراده بتنزيه عائشة تنزيهها عن الزناء لا عن المعاصي  
لان عند الشيعة هي مبراة عن الزناء البتة، وكذلك جميع ازواجه  
عليه السلام وازواج سائر الانبياء ايضا، واخبارهم ناطقة بذلك، والعجب  
ان العامة المتعصين لها القائلين بانها ام المؤمنين يعتقدون ان الخاصة  
ينسبون إليها الزناء، مع انهم بانفسهم قد نقلوا في بعض تفاسيرهم قصة  
زناها، والخاصة قد انكروا ذلك غاية الانكار .  
نعم هم ينسبونها بالفكر والنفاق وامثال ذلك، ولعل كتاب " بعض  
مثالب النواصب " هذا هو بعينه ما سيحى بعنوان كتاب " نقض " مجموعة  
من العامة من المعاصرين له في رد مذهب الشيعة وكان تاريخ بعض  
الحكايات في سنة خمسين وخمسة مائة .  
وأعلم ان مؤلف اصل كتاب " بعض فضائح الروافض " لم يظهر  
من مطاوى ذلك الكتاب بل اخفى اسمه وحاله، ومذهبه عمدا، ولكن  
قد علم من الخارج على ما صرح به بعض علمائنا ان مؤلفه شهاب الدين  
التوارخي الرازي من بني مشاط وهم كانوا من علماء الشافعية ومشاط

الملعون هذا أبو الفضائل مشاط الذي الف كتاب " زلة الانبياء " كما  
الف السيد المرتضى كتاب " تنزيه الانبياء " على ما صرح بذلك الشيخ  
عبد الجليل المذكور هذا في اوائل كتاب " المثالب " المشار إليه.  
ثم اعلم ان الشيخ عبد الجليل نفسه قد نسب في كتاب " المثالب "  
إلى نفسه كتاب " مفتاح الراحات في فنون الحكايات " وهو عمل في  
فنون الحكايات وهو عمل في هذا الكتاب بالتقية مما شاة مع العامة  
لوجوه ان صح.

وقال القاضي نور الله في مجالس المؤمنين ما معناه:  
الشيخ الاجل عبد الجليل القزويني الرازي صاحب كتاب " نقض  
الفضائح " وقد كان بالفارسية وكان من اذكىاء العلماء الاعلام ومن  
اتقياء المشايخ الكرام، وكان في عصره مشهورا بعلو الفطرة وجودة  
الطبع وممتازا من بين اقرانه، وقد الف بعض معاصريه من غلاة اهل  
السنة من بلدة الري ونواصب تلك الناحية مجموعة في رد مذهب  
الشيعة، وقد اذعن علماء الشيعة الذين كانوا بالري وتلك النواحي  
بالاتفاق على ان الاولى واللاحق بالتصدي لدفع ذلك ونقضه هو الشيخ  
عبد الجليل هذا، وقد وفقه الله لتأليف كتاب شريف في نقض تلك  
المجموعة، وجعل عنوانه باسم صاحب الزمان عليه السلام  
ثم ذكر قدس سره عبارة اول كتابه وخطبته فلاحظ، ثم اورد  
بعض الفوائد واللطائف من كتبه هذا في ترجمته وشرطا آخر منها  
اورد متفرقا في مطاوى كتاب مجالس المؤمنين المذكور، وقال: ان  
نسخة ذلك الكتاب درة عزيزة جدا وقال: النسخ التي وصلت إلى  
كانت ايضا سقيمة في الغاية، لكنى قد صححتها بقدر الامكان والطاقة  
بعد التفكير والسعى والتأمل التام، حتى اوردت فيها بعضها بلفظه و  
بعضها بالمعنى، ويظهر من بعض حكاياته في مجلس وعظه ان في شهر  
سنة خمسين وخمس مائة قد كان موجودا ايضا، وكان يعظ الناس يوم  
الجمعة في مدرسه الكبير، ونحن نقلنا تلك الفوائد في كتاب " وثيقة  
النجاة " في القسم الثالث في الاماميات.

ثم ان كتابه المذكور كتاب لطيف في الامامة كثير الفوائد والان عندنا نسخة عتيقة منه ورأيت عدة نسخ، منها. نسخة اخرى عتيقه عند المولى ذو الفقار.

ثم انه يظهر من اوائل هذا الكتاب انه الفه بعد سنة ست وخمسين وخمس مائة بامر النقيب شرف الدين ملك النقباء سلطان العترة الطاهرة ابن الفصل محمد بن علي المرتضى بقزوين.

و نیز افندی در " رياض العلماء " در باب العين المهملة گفته:

الشيخ المحقق رشيد الدين أبو سعيد عبد الجليل بن ابي الفتح بن مسعود بن عيسى المتكلم الرازي استاد علماء العراق في الاصولين.

مناظر ماهر حاذق، له تصانيف منها

" نقض التصفح " لابي الحسين البصري

" الفصول في الاصول على مذهب آل الرسول "

" جوابات على بن ابي القاسم الاستر آبادي المعروف ببلقوران "

" جوابات الشيخ مسعود الصوابي "

" مسألة في المعجز "

" مسألة في الامامة "

" مسألة في المعدوم "

" مسألة في الاعتقاد "

" مسألة في نفى الرؤية "

شاهدته وقرأت بعضها عليه، قاله الشيخ منتجب الدين.

واقول، قد مر في ترجمة الشيخ الفقيه الثقة معين الدين اميركا

بن ابي اللجيم بن اميرة المصدرى العجلى، انه استاد الشيخ الامام

رشيد الدين عبد الجليل الرازي المحقق، والظاهر ان المراد به هو

هذا الشيخ.

ثم انه سيحى في ترجمة الشيخ العالم ابن سعيد عبد الجليل بن

عيسى بن عبد الوهاب الرازي احتمال اتحاده مع هذا الشيخ، بل الظاهر

عندي اتحادهما مع الشيخ نصير الدين بن ابي الحسين بن الفضل

القزويني السابق ايضا كما لا يخفى فلاحظ.  
و نیز گفته:

الشيخ رشيد الدين عبد الجليل بن ابى المكارم بن ابى طالب واعظ،  
قاله الشيخ منتجب الدين في الفهرس  
اقول فلا تظن اتحاده مع سابقه، وان كان سابقه ايضا واعظا  
فتأمل.

نعم لا يبعد ان يكون هذا بعينه هو عبد الجليل الذى كان صاحب  
كتاب " نقض الفضائح " الذى قد ذكره القاضى نور الله في المجالس.  
آنگاه بعد از ذکر دو نفر دیگر بنام عبد الجليل از علمای معاصر  
و قریب به زمان خود گفته (و آن دو نفر به هیچ وجه مورد احتیاج ما در  
این رساله نیستند).

و نیز بعد از ذکر دو نفر بنام عبد الجليل از معاصرین خودشان  
گفته:

الشيخ العالم رشيد الدين أبو سعيد عبد الجليل بن عيسى بن  
عبد الوهاب الرازي، متكلم، فقيه، متبحر، استاد الأئمة في عصره، وله  
مقامات ومناظرات مع المخالفين مشهورة، وله تصانيف اصولية، قاله  
الشيخ منتجب الدين في " الفهرس ".  
وقال الشيخ المعاصر في " امل الامل " بعد نقل الكلام المذكور.  
وهذا الشيخ الجليل من مشايخ ابن شهر آشوب يروى عن ابى على  
الطوسى، وقد ذكره في " معالم العلماء " فقال شيخى الرشيد عبد الجليل  
بن عيسى بن عبد الوهاب الرازي له مراتب الافعال " نقض كتاب  
التصفح " عن ابى الحسين و لم يتمه انتهى.  
وقد آورده ابن شهر آشوب في باب الالقاب من " المعالم " بناء  
على ان الرشيد من القابه المشهورة.

ثم قد تقدم " نقض كتاب التصفح " لابي الحسين في مؤلفات  
عبد الجليل بن ابى الفتح، ولا مناقاة في كون كل منهما صنف له نقضا،  
إذ لا يخفى على مثل ابن شهر آشوب مؤلفات شيخه ولا على مثل



منتجب الدين ذلك، ويقرب اتحاد الرجلين بان (ظ ان) يكون نسب هنا إلى جده وهناك إلى ابيه، وحينئذ منتجب الدين له مرتين، لا وجه له مع عدم وجود فاصلة هناك اصلا، ويقرب ما قلناه اتحاد الكنيتين والنسبتين والكلتائين وغير ذلك انتهى ما في امل الامل. اقول قد صرح ابن شهر آشوب المذكور في كتاب " المناقب ايضا بانه من مشايخه، وقال انه يروى عن الشيخ ابى الوفاء عبد الجبار بن على المقرئ الرازي ايضا.

ثم اقول والحق عندي ايضا اتحادهما، ومن العجب ان ابن شهر - آشوب اورد هذا الشيخ في باب الالقاب من " معالم العلماء " مع تصريحه فيه باسمه كما مر، ولقبه قدس سره هو الرشيد. واعلم انه يروى عن هذا الشيخ ايضا كما سيحى في باب الميم السيد الامام شهاب الدين محمد بن تاج الدين بن محمد بن الحسينى الكيسكى.

ثم اقول ان هذا الشيخ القزويني السابق بل مع الشيخ عبد الجليل القزويني الرازي الذى ينقل عن كتابه السيد القاضى نور الله التستري كثيرا في " مجالس المؤمنين " فلاحظ كما مر آنفا.

٢ - علامه فقيده ميرزا محمد خان قزوینی، در نامه جوابیه خود که به شخص دانش پرور جناب آقای علی اصغر حکمت فرستاده است در باره کتاب حاضر و مؤلف آن چنین اظهار عقیده کرده است.

پاریس ٢٦ بهمن ١٣١٧

دوست عزیز معظم محترم

مرقومه شریفه مورخه ٢٦ آذر چندی قبل زیارت گردید، از مزده سلامتی مزاج مبارک و مخصوصا از سکون خاطر و فراغت بال و آرامی احوال که از و جنات رقیمه کریمه مستفاد مشد فوق العاده خوش وقت شدم، و البته از شخص با هوش دانای حکیمی مانند حضرت مستطاب عالی جز همین رویه مرضیه چیز دیگری متوقع نبود، و از تجدید اشتغال به اتمام مقاله راجع بتاریخ و اصول عقاید شیعه که در

سوابق ایام در اوقات اقامت در پاریس شروع بدان فرموده بودید حضرت مستطاب عالی را از صمیم قلب تهنیت گفته، توفیق اتمام این عمل خیر را برای آن وجود محترم از خداوند متعال خواهانم. پس از مژده سلامتی وجود مبارک چیزی که در رقیمه کریمه این جانب را از هر چیز بیشتر خوش وقت و سراپای وجود مرا غرق فرح و شادی و شغف نمود خبر خیریت اثر وجود کتاب بسیار بسیار نفیس مهم مفید ممتع دلکش ضاله منشوده چندین ساله این حقیر یعنی کتاب مستطاب جلیل القدر عظیم الشان نادر الوجود اعز از کبریت احمر " بعض المثلث النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض " تألیف شیخ جلیل عبد الجلیل بن ابی الحسین بن ابی الفضل قزوینی، در شیراز در کتابخانه آقای محمد حسین شعاع حفظ الله من شر کل همج رعاع و متعنا الله به طول بقاء وجوده النفاع، که از قرار تقریر بعضی دوستان کتابخانه حضرت معظم له دارای بسیاری از نفایس کتب نادره فارسی و عربی است، خداوند امثال این اشخاص فاضل محب فضل و ادب و عشاق کتب و آثار قدماء را که از برکات وجود آنان ثمره زحمات اسلاف به اعقاب و اخلاف منتقل مگردد و از تلف شدن بالکلی نجات میابد زیاد کند، و عمر و سعادت و مکنت این گونه افراد خیر نیک خواه نوع و حفاظ و خزان ثروت معنوی جامعه را به اقصی درجات ممکنه امتداد دهد، بمنه وجوده.

کتاب مزبور یعنی " بعضی مثلث النواصب فی نقض بعضی فضائح الروافض " که از این بیعد حیا للاختصار در طی این عریضه همیشه از آن کتاب " نقض الفضائح " تعبیر خواهم نمود، از جمله کتب بسیار مهمه شیعه است که اینجانب سالهای دراز است از وجود آن در سوابق ایام الی قرن یازدهم هجری بتوسط قاضی نور الله شوشتری صاحب " مجالس المؤمنین " و میرزا عبد الله اصفهانی معروف به افندی صاحب " ریاض العلماء " با خبر بودم صاحب " مجالس المؤمنین " فصول مطول در تصانیف کتاب خود به عین عبارت از کتاب " نقض الفضائح " نقل

کرده است و تا آنجا که این جانب تتبع نموده ام ۲۴ یا ۲۵ مرتبه از آن مطالبی اقتباس نموده، گاه بسیار مطول قریب شش هفت صفحه بزرگ، و گاه یکی دو صفحه، و گاه یکی دو سه جمله، و شرح حال خود مؤلف آن را نیز در اواسط مجلس پنجم از کتاب خود مشروحا مفصلا با نقل مبلغ عظیمی از متن خود کتاب "نقض الفضائح" ذکر کرده است، و اینجانب از مطالعه این فوائد بسیار مفید تاریخی و جغرافیائی و ملل و نحلی یعنی راجع به مناقضات بین شیعه و اهل سنت و جماعت که هر دو فرقه از اهالی خاک پاک ایران و عموما از سکنه ری و قزوین و قم و کاشان و آوه و ساوه و طبرستان و آن صفحات بوده اند، یعنی از همان نقاط و بلادی که امروزه (اقلا از حیث دین و مذهب) همه با هم برادر و برابر ولی در آن اعصار به آن درجه با هم ضد و نقیض و به خون یکدیگر تشنه بوده اند، که این همه کتب نفیسه از قبیل همین کتاب "نقض الفضائح" عبد الجلیل قزوینی "و نهج الحق" علامه حلی و "ابطال الباطل" فضل الله بن روزبهان خنجی شیرازی و "احقاق الحق" قاضی نور الله شوشتری و "مجالس المؤمنین" همان مؤلف و صدها کتب دیگر از همین جنس از تصادم افکار آنها و از ردود و ابطالات و معارضات و مناقضات آنها با یکدیگر به عمل آمده است. باری این جانب از مطالعه این همه فوائد لا تعد ولا تحصى تاریخی و جغرافیائی و ملل و نحلی منقول از این کتاب "نقض الفضائح" چنان که عرض شده مدتهای متمادی است که از دل و جان از عشاق دل باخته شهدای مفتون این کتاب از جان عزیز تر بودم، ولی در عرض این مدت طویل از هر جا و هر کس که می‌رسیدم و جویا مشدم و در جمیع فهارس کتابخانه های عمومی و خصوصی مشهوره که تفحص مسکردم مطلقا و اصلا و به وجه من الوجوه اثری و نشانی و خبری از این در یتیم بحر فضائل نمیافتم، و دائما با خود میگفتم. با هیچ کس نشانی زان دلستان ندیدم یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد

و سپس در چند سال قبل که به فرمان لازم الاذعان حضرت مستطاب عالی مشغول ترتیب مقدمه برای تفسیر أبو الفتوح رازی شدم، چون بدانستم که مؤلف کتاب "نقض الفضائح" ما نحن فیه با أبو الفتوح رازی معاصر و به ظن قوی نیز با او معاشر و از دوستان او بوده است مجدداً به احتمال بدست آوردن بعضی معلومات در خصوص احوال أبو الفتوح رازی تمام فصول و فقراتی را که صاحب "مجالس المؤمنین" از "نقض الفضائح" نقل کرده از اول تا به آخر به دقت تمام مطالعه کردم، و بیشتر به مندرجات این کتاب دلکش آشنا شدم، و یک بر هزار آتش شوق و حرص من بر اطلاع از وجود این گوهر شب چراغ در کتابخانه از کتابخانه های دنیا افروخته تر میشد، ولی باز کما فی السابق هر چه بیشتر جستجو کردم کمتر یافتیم، و در هیچ نقطه از دنیا اثری و نشانی از آن نیافتیم، لکن مع ذلك کله به احتمال اینکه شاید در گوشه یکی از کتابخانه های ایران یا عتبات عالیات یا هندوستان و نحو ذلك نسخه از این کتاب موجود باشد که ما از وجود آن خبر نداشته باشیم، در صفحه ۶۲۶ از خاتمه الطبع "تفسیر" أبو الفتوح رازی حاشیه ذیل را نوشتم که ذیلاً محض استحضار خاطر مبارك به احتیاط اینکه شاید فعلاً در شیراز به تفسیر مذکور دسترسی نداشته باشید عیناً تکرار میکنم وهی هذا:

(۳) ما بین علمای شیعه عده بوده اند موسوم به این اسم و نسبت، یعنی عبد الجلیل رازی، ولی مقصود به ذکر در اینجا در کلام "صاحب مجالس المؤمنین" بدون شك نصیر الدین عبد الجلیل بن ابی الحسین بن ابی الفضل قزوینی رازی صاحب کتاب "بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض" است که صاحب "مجالس المؤمنین" بسیار مکرر در تصانیف کتاب خود از آن نقل کرده است و غالباً محض اختصار از آن به کتاب "النقض" تعبیر منماید، و شرح احوال مؤلف آن را نیز بعنوان عبد الجلیل قزوینی رازی در مجلس پنجم از همان کتاب یعنی "مجالس المؤمنین" مشروحاً ذکر کرده است، و از آنجا

برمآید که عبد الجلیل مذکور در سنه پانصد و پنجاه در حیات بوده، و بنا بر این به کلی معاصر با أبو الفتوح رازی بوده است، و شرح احوال این عبد الجلیل قزوینی به علاوه مجالس المؤمنین در " فهرست " منتجب الدین مطبوع در اول جلد ۲۵ " بحار الانوار " صفحه ۹ و " امل الامل " شیخ حر عاملی مطبوع در آخر " منهج المقال " صفحه ۳۷۹ و " روضات الجنات " صفحه ۳۵۰ - ۳۵۱ نیز مسطور است، و در کتاب " التدوین فی ذکر اخبار قزوین " رافعی قزوینی (نسخه اسکندریه صفحه ۳۴۲) نیز شرح حال مختصری از او مذکور است، که عین عبارت او این است.

عبد الجلیل بن ابی الحسین بن (ابی) الفضل أبو الرشید القزوینی يعرف بالنصیر واعظ اصولی، له کلام عذب الوعظ ومصنفات فی الاصول توطن الری وکان من الشیعة (انتهی).

و مخفی نماناد که کتاب " نقض الفضائح " ما نحن فیہ چنان که صریح " روضات الجنات " است صفحه ۱۴۴ به زبان فارسی بوده، و از فقراتی که صاحب " مجالس المؤمنین " در مواضع عدیده کتاب خود از آن کتاب نقل کرده معلوم میشود که به فارسی بسیار شیرین سلیس دلکشی بوده است، و علاوه بر موضوع اصلی آن که رد بر کتابی بوده موسوم به " بعض فضائح الروافض " تألیف یکی از علماء عامه حاوی اطلاعات بسیار نفیس مهمی راجع بتاریخ و جغرافیای ری و نواحی آن بوده است، و این کتاب تا عهد صاحب " ریاض العلماء " میرزا عبد الله اصفهانی معروف به افندی یعنی تا اوائل قرن دوازدهم هجری موجود بوده است (روضات الجنات صفحه ۳۵۱) و هیچ بعید نیست که هنوز نیز در یکی از کتابخانه های ایران یا عتبات عالیات موجود باشد.

حضرت مستطاب عالی در رقیمه کریمه اشاره فرموده اید که اطلاع حضرت مستطاب عالی بطور اتفاق بر شرح احوال مؤلف این کتاب در " روضات الجنات " یکی از تصادفات عجیب بوده و آن را از راه لطف

حمل بر صفای باطن اینجانب فرموده اید، حالا پس از ملاحظه جمله  
اخیره این حاشیه که روی آنها با مرکب سرخ خط کشیده ام اذعان  
خواهید فرمود، که في القواقع این تصادفات عجیب قبل از همه چیز  
از کرامات و صفای باطن خود حضرت مستطاب عالی بوده، زیرا که مثل  
این ممانند که این رقیمه کریمه حضرت مستطاب عالی جواب از سؤال  
مقدر این جانب بوده است در خصوص تفتیش از وجود این کتاب  
بدون اینکه از این حاشیه مقدمه أبو الفتوح خبری داشته باشید، و به عبارت  
اخری چون ترتیب این مقدمه " تفسیر " أبو الفتوح رازی به خواهش و  
تقاضای حضرت مستطاب عالی بوده و من در آن مقدمه با وجود یأس  
ظاهری از وجود این کتاب احتمال وجود آن را در یکی از کتابخانه های  
ایران یا عتبات داده ام خداوند به لطف و عنایت خود اولاً حضرت  
مستطاب عالی را موفق به اکتشاف چنین کتابی محض بطور صدقه و اتفاق  
و بدون اینکه در صدد اکتشاف آن باشید فرموده است.

و ثانیاً حضرت مستطاب عالی را ملهم نموده است که این مسأله را  
به اینجانب مرقوم دارید، و مرا از وجود آن بدون اینکه بدانید (من تشنه  
چندین ساله این آب زلال روحانی بوده و هستم) مستحضر فرمائید،  
آبا کرامت و صفای باطن غیر از این چیز دیگری میتواند باشد...؟  
بدون هیچ شك و شبهه این تصادف فوق العاده عجیب یا في القوارع  
از کرامات یکی از ما دو نفر یا هر دو بوده است یا از آن تواردات  
بسیار غریب نادری است که انسان را مدتها غرق دریای بهت و حیرت  
منماید.

در هر صورت اینجانب از صمیم قلب حضرت مستطاب عالی را بر  
اکتشاف این کتاب عزیز الوجود نفیس دلکش که در کمال سکونت  
خاطر و آرامی حال در منزل امن و امان خود در شیر از جنت طراز از  
اقتطاف ثمرات این " جنات عدن تجری من تحتها الانهار " مستفید و  
مستفیض مگردید تهنیت مگویم، و این بیت مجنون عامری را بر  
حسب حال خود عرض میکنم.

هنيئا لارباب النعيم نعيمهم  
وللعاشق المسكين ما يتجرع  
این را هم عرض کنم، که پس از طبع و انتشار خاتمة الطبع  
" تفسیر " أبو الفتوح رازی ملتفت شدم که این کتاب " نقض الفضائح "  
تا اواخر قرن سیزدهم هجری در هند موجود بوده است، زیرا که در  
کتاب " کشف الحجب والاستار عن اسماء الکتب والاسفار " که " کشف  
الظنون " مانندی است از کتب شیعه فقط، و تألیف یکی از علماء شیعه  
هندوستان موسوم به سید اعجاز حسین کتوری متوفی در سنه ۱۲۸۶  
و در سنه ۱۳۳۰ هجری قمری در کلکته چاپ شده است در باب نون  
گوید (صفحه ۵۸۶).

" نقض الفضائح " للشيخ الجليل الواعظ نثر (ظ نصير) الدين  
عبد الجليل بن ابي الحسين بن ابي الفضل القزويني الرازي وقد سماه  
منتجب الدين " بمثالب النواصب في نقض فضائح الروافض "  
نقض فيه هفوات بعض شياطين الرى باحسن نقض، ورد كلامه  
باتم رد، وعباراته انيقة شريفة، ومقالاته لطيفة نظيفة...  
اوله، هر جواهر محامد که غواصان دریای دین به صحت دلیل از  
قعر بحر دل به ساحل زبان از لائنائی (ظ آرند نثار) حضرت واجب  
الوجودی...  
پس چنان که ملاحظه مفرمائید، از اینکه عبارت اول این کتاب

را عینا مطابق است با آنچه حضرت مستطاب عالی برای اینجانب مرقوم  
داشته اید بدست مدهد واضح میشود که این کتاب را خود او شخصا  
معاینه کرده بوده است، نه آنکه اسم آن کتاب را از متقدمین نقل کرده  
بوده، پس معلوم میشود که نسخه از این کتاب إلى حدود سنه ۱۲۸۰  
کما بیش در هندوستان وجود داشته، و شاید هم اصلا این نسخه آقای  
محمد حسین شعاع عین همان نسخه سید اعجاز حسین بوده که از  
هندوستان به ایران رسیده، و ایشان یا خانواده ایشان ابتیاع کرده  
بوده اند.

حضرت مستطاب عالی در اواخر مرقومه شریفه اظهار تأسف فرموده بودید، که این نسخه بسیار مغلوط و حذف و اسقاط بسیار دارد و عبارات و آیات و اشعار عربی تماما مغلوط و آمیخته به سهو و اشتباه کاتب است.

و مرقوم داشته بودید که اگر نسخه دیگری از این کتاب بدست آید جا دارد که با تحقیق و تصفح و مطالعه در اسامی رجال و اعلام و اماکن و بلاد و کتب که در آن به حد وفور ذکر شده بطبع رسد. حقیر عرض میکند که در خصوص این نوع نسخ نادره بلکه منحصر به فرد اگر کسی بخواهد منتظر پیدا کردن نسخه دیگری برای بطبع رسانیدن آن بشود ممکن است هیچ وقت این خیال از حیز قوه به فعل نیاید، و صورت خارجی پیدا نکند، زیرا چنان که عرض کردم در هیچ يك از کتابخانه های دنیا که فهارس مطبوعه دارند اثری و نشانی از این کتاب مطلقا و اصلا نیست، و این نسخه آقای محمد حسین شعاع یا به کلی منحصر به فرد است و همان نسخه سید اعجاز حسین است که هشتاد سال قبل در هندوستان بوده و بعدها به ایران آورده شده، یا دومین نسخه ای است که از آن کتاب ظاهرا در تمام دنیا موجود است، پس خیال بدست آوردن نسخه دیگری را برای طبع این کتاب باید فعلا به کلی کنار گذارد، و فقط در صدد پیدا کردن بانی برای تکفل مخارج طبع آن باید برآمد، و اگر في الواقع وقتی بانی برای طبع آن پیدا شد باید فوری و بدون تأمل و تردید از روی همین نسخه یگانه بدون تفویض وقت مشغول طبع آن شد، و تصحیح آن را به عهده بعضی از فضلاء ایران که عربی هم خوب بدانند و از اخبار و احادیث و آراء و مقالات ارباب ملل و نحل هم به خوبی آگاه باشند واگذارد، و این نوع البته در ایران کمیاب نیستند، و الا بیم آن است که خدای نخواسته این نسخه در اثر بعضی حوادث زمانه و آفات ارضی و سماوی از غرق و حرق و برق و سرقت و تلف و ضیاع به انحاء دیگر که همیشه نسخ



منحصر به فرد معرض آنند به کلی از میان برود، و در آن صورت تا قیامت حسرت و ندامت بر آن سودی نخواهد داشت، خواجه مفرماید:

که آفتهاست در تأخیر و طالب را زیان دارد  
زیاده دوام سلامتی مزاج و هاج کثیر الابتهاج آن دوست عزیز  
محترم معظم را از صمیم قلب از خداوند متعال خواهان است.  
منخالص حقیقی صمیمی محمد قزوینی

مطالب مربوط به بیانات افندی

۱ - اینکه فرموده:

ولا يخفى ان مراده بتنزيه عائشة تنزيهها عن الزناء لا عن المعاصي.  
صحيح است، و خود مصنف نیز در کتاب "نقض" به این مطلب  
تصریح کرده است (رجوع شود به صفحه ۸۲ - ۸۴ و ۳۱۴) و در  
همین مقدمه نیز به این مطلب في الجملة اشارتی شد

۲ - اینکه فرموده:

ولعل كتاب " بعض مثالب النواصب " هذا هو بعينه ما سيجي  
بعنوان كتاب "نقض" مجموعة من العامة من المعاصرين له في رد مذهب  
الشيعة.

مراد از ما سیجی تا آخر آن است که در ترجمه کلام قاضی  
ذکر کرده است، و چون در سابق این مطلب به دلائل روشن محقق شد  
که مراد از "نقض" و "بعض مثالب النواصب" يك كتاب است (رجوع  
شود به همین مقدمه)

پس اشاره به این مطلب به طول تردد و احتمال که مفهوم از "لعل"  
است بی مورد است.

۳ - اینکه فرموده:

وكان تاريخ بعض الحكايات في سنة خمسين و خمس مائة  
و همچنین قول دیگر او  
ويظهر من بعض حكاياته في مجلس وعظ انه في شهر سنة خمسين

و خمس مائة قد كان موجودا ايضا، و كان في مدرسه الكبير، و كان يعظ الناس يوم الجمعة اشاره به كلامي از مصنف است (رجوع شود به نقض صفحه ۱۰۲ و همچنين همين مقدمه) و قاضی شوشتری نیز عبارت کتاب نقض را ضمن لطائف مستخرجه از آن در " مجالس المؤمنین " (مجلس پنجم) بعد از ترجمه حال مصنف چنين نقل کرده است. و از جمله لطائف سخنان او در کتاب مذکور آن است که گفته: در شهور (سنه) خمسين خمسمائة مرا روز آدینه به مدرسه بزرگ خود مجلس و عظ بود.

۴ - اینکه فرموده:

و مشاط هذا أبو الفضائل مشاط الذي الف كتاب " زلة الانبياء " كما الف السيد المرتضى كتاب " تنزيه الانبياء " على ما صرح بذلك الشيخ عبد الجليل المذكور هذا في اوائل كتاب " المثالب " المشار إليه اشاره به آن است که مصنف در اوائل کتاب نقض (صفحه ۷) گفته: و اگر در این دعاوی تقيه و انکار کند از خوف شمشیر سلطان بود، که کتابی بزرگ که آن را " زلة الانبياء " خوانند أبو الفضائل مشاط کرده است، رد بر کتاب " تنزيه الانبياء " که سيد علم الهدی مرتضى رضی الله عنه کرده است.

۵ - اینکه فرموده:

ثم آورده بعض الفوائد واللطائف من كتابه هذا في ترجمته، و شطرا آخر منها، آورده متفرقا في كتاب مجالس المؤمنین المذكور (إلى قوله، وبعضها بالمعنى). اشاره به مواردی است که ضمن مطالب مربوط به بیانات قاضی شوشتری مفصلا شرح داده شد، لیکن تنمیما للفائدة در اینجا به بیان واضح تری مطلب را تقریر میکنیم و آن اینکه: " مجالس المؤمنین " بتبع و تقلید کتاب " نقض " تألیف شده است. توضیح این مطلب آنکه موضوع بحث در " مجالس المؤمنین آن

است که قاضی در مقدمه آن به عبارت ذیل از آن تعبیر نموده است. و به ذکر احوال بعضی از مشاهیر شیعه علیه از صحابه مرضیه، و تابعان طریقه مرتضویه، از مجتهدان احکام، و راویان احادیث، سید انام، و حکمای اسلام، و عظامی ائمه کلام، و سائر علمای اعلام، و صوفیه کرامت مقام، و سلاطین صاحب اقتدار، و وزرای کرامت مدار، و امرای عظام، و شعرای فصیح الکلام، اهتمام نمود.

پس چنان که ملاحظه میشود، موضوع بحث در کتاب "مجالس" مذکور تراجم احوال اشخاصی است که مشمول یکی از عناوین کلیه مندرجه در عبارت سابق الذکر هستند، و علاوه میشود بر این منظور مطالب مجلس اول که در ذکر اماکن شیعه است، و مجلس دوم که در ذکر طوائف شیعه است، و فاتحه کتاب که در تعریف شیعه است، و چون همه این امور که گزارش یافت، قسمتی از موضوع بحث کتاب شریف "النقض" تألیف شیخ عبد الجلیل قزوینی رازی را تشکیل مدهد، چنان که در سابق بطور مبسوط ذکر شد (رجوع شود به صفحه ۲۷۰ در همین مقدمه) و نسخی از کتاب مزبور نیز در دسترس قاضی شوشتری بوده، و مورد استفاده او قرار گرفته است، بنابر این قاضی مزبور استفاده شایانی از این کتاب نموده است، به عبارت واضحتر قاضی نور الله علاوه بر استفاده مطالب علمی و بیانات تحقیقی از کتاب "نقض" در روش تألیف، و اسلوب نظم، و ترتیب "مجالس المؤمنین" نیز تقلید و تبعیت به شیخ عبد الجلیل و کتاب "نقض" او نموده است، و کسی که در مطالب این دو کتاب بلکه در بیانات مذکوره در این مورد تدبر کند، شبهتی برای او در صدق مدعای مزبور نماند، حتی از کلمه ابتدای کتاب در "مجالس" با قطع نظر از تصریحات سابق الذکر بطور وضوح بر مآید که در تألیف این کتاب تقلید و تبعیت به تألیف کتاب "نقض" شده است.

توضیح این اجمال آنکه نص عبارت قاضی در مفتح "مجالس" نسبت به اهدای کتاب خود به ساخت مقدسه صاحب ناحیه کبری حضرت

ولی عصر عجل الله تعالی فرجه این است (صفحه ۲ مجالس).  
بعد از استخاره و استعداد و استفاضه از باطن فیض موطن  
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به ترتیب این بزم عزم جزم کرد، و آن  
را " به مجالس المؤمنین " موسوم نمود، و جهت اعتلای قدر و مزید  
اعتنای ناظران منشرح الصدر صدر مجلس بزم را مزین ساخت بنام  
نامی حجت پروردگار و امام روزگار قطب عوالم هدایت خاتم مقیده  
ولایت خلفیه الرحمن محمد بن الحسن المهدی صلی الله علیه وعلی  
آبائه المبشرین بخروجه و ظهوره، وملا المشارق والمغرب من نور  
عدله و تجلی حضوره.

و نص عبارت شیخ عبد الجلیل در نقض نسبت به این مطلب این  
است (صفحه ۳).

دیباچه کتاب باید که به اسم امام روزگار خاتم الابرار مهدی بن  
الحسن العسکری علیه وعلی آبائه السلام باشد، که وجود عالم را  
حوالت به بقای اوست، و نقل و شرح منتظر حضور و لقای او و آیه  
" وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات " و خبر " لو لم یبق  
من الدنیا " بر صحت عصمت و اثبات امامت او گواه، زین الله الدین  
و الاسلام بخروجه و ظهوره وملا المشارق والمغرب من نوره.  
بر متأمل در این دو عبارت پوشیده نیست، که کلام قاضی مأخوذ  
از کلام صاحب نقض است، علاوه بر تبعیت و تقلید در اصل مطلب از  
کلمات و الفاظ نیز استفاده و اقتباس شده است، و نظیر این امر در  
سائر تألیفات قاضی نیز از قبیل " احقاق الحق " و " مصائب النواصب "  
قلیلا واقع شده است، فراجع ان شئت.

لیکن پوشیده نماند که قاضی رضوان الله علیه حق شیخ عبد الجلیل  
را چنان که شاید و باید ادا کرده است، و به استفاده خود از این کتاب  
وی صریحا اعتراف کرده، و بحق سبقت او و نفاست تحقیقات وی  
مکرر در مکرر تصریح نموده است، پس اگر در کتاب شریف و اثر  
تاریخی منیف خود مجالس المؤمنین که آثار بسیار گرانبها، و تحقیقات

و تراجم احوال و مطالب بسیار بسیار نفیس دیگر استطراداد در تضاعیف آن کتاب، پر قیمت و عظیم الشأن و دیعه گذارده است، احیانا تبعیت و تقلیدی به شیخ عظیم الشأن دیگری مثل شیخ عبد الجلیل در روش تألیف کرده، و استفاده از کتاب "نقض" او نموده باشد دلیل بر حط قدر او نخواهد بود، بلکه کاشف از حسن نیت و غایت انصاف و نهایت جلالت او خواهد بود، فجزاهما الله عن الاسلام واهله خیرا. این از جمله مطالب بود که در اواخر مطالبی مربوط به بیانات قاضی به ذکر آن در آینده اشارت کرده بودیم (صفحه ۲۸۲ همین مقدمه تحت عنوان تبصره).

۶ - اینکه فرموده:

ونحن نقلنا تلك الفوائد في كتاب "وثيقة النجاه" في القسم الثالث في الاماميات.

صریح است در اینکه وی کتابی بنام "وثيقة النجاه" داشته و در قسم سوم آن کتاب ضمن مطالب مربوطه به مبحث امامت فوایدی از "نقض" نقل کرده است، لیکن نگارنده تاکنون آن کتاب را ندیده است رزقنا الله زیارته.

۷ - اینکه فرموده:

كتابه المذكور كتاب لطيف في الامامة كثير الفوائد. اعتراف صريح است از آن فاقد بصیر به نفاست این اثر شریف، و در سابق به تسامحی که در این کلام است اشارت شده است (رجوع شود به صفحه ۹).

۸ - اینکه فرموده:

والان عندنا نسخة اخرى عتيقة عند المولى ذو الفقار. تصريح است به اینکه صاحب "ریاض" نسخه هائی از این کتاب دیده بوده است، که از آن جمله نسخه کهنه قدیمی خودش داشته و نسخه کهنه دیگری را نیز پیش مولی ذو الفقار سراغ داشته است، و معلوم میشود که این دو نسخه قدیمی دارای اهمیت قابل ذکر بوده است،

پس اگر این نسخه ها در دست ميبود مشکلات بسيارى حل و اغلاط بسيارى تصحيح ميشد، ليكن متأسفانه به غير از چند نسخه مغلوط ناقص و دست خورده بدست نگارنده نرسيده است، و تفصيل آنها در جاى ديگرى ذكر ميشود ان شاء الله تعالى.

۹ - اينكه فرموده:

ثم انه يظهر من اوائل هذا الكتاب انه الفه بعد سنة ست وخمسين و خمس مائة بامر النقيب شرف الدين ملك النقباء سلطان العترة الطاهرة ابى الفضل محمد بن على المرتضى بقزوین.

كلام درستى است به خلاف كلمه " به قزوین " زيرا بطور حتم اين كتاب در " رى " نوشته شده است و مصنف و سيد شرف الدين رضوان الله عليهما هر دو مقيم رى بوده اند بلى سيد شرف الدين مذکور به سال ۵۵۹ مسافرتى " به قزوین " نموده است چنان كه رافعى در " تدوين " تصريح کرده است به اين عبارت.

ورد قزوین سنة تسع وخمسين و خمس مائة. و شواهد اين مقدمه براى كسى كه كتاب " نقض " را خوانده باشد يا اين مقدمه را ديده باشد، يا به ترجمه سيد شرف الدين مذکور اطلاع داشته باشد ظاهر است، و براى دفع اين توهم ملاحظه اين عبارت مصنف

و ما در مختصرى كه پارسال در جواب ملاحظه ورد شبه ايشان کرده ايم كه از قزوین بما فرستادند، كافي است و طالب تمام عبارت به كتاب " نقض " رجوع كند (صفحه ۵۰۹).

استدراك

نگارنده در تعلیقات دیوان قوامی ضمن ترجمه سید شرف الدین أبو الفضل محمد بن علی حسینی نقیب رازی حدیثی از " طرائف " سید ابن طاوس نقلا عن المطرزی صاحب " شرح المقامات " نقل کرده است (صفحه ۲۰۵) چون بعد از آن مطلع شدم که امیر حامد حسین هندی رضوان الله علیه همان حدیث را بعینه از " ایضاح " مطرزی نقل کرده است اینک در اینجا به نقل عبارت او میپردازم و نص عبارت او در مجلد حدیث تشبیه که مجلد ششم از مجلدات منهج ثانی کتاب " عبقات الانوار فی امامة الأئمة الاطهار " (علیهم السلام) است این است (صفحه ۲۷۹ نسخه مطبوعه در لکهنو به سال ۱۳۰۱ هجری قمری) اما مدح و ثناء أبو الفتح ناصر بن عبد السید مطرزی حنفی اخطب خوارزم را پس بر متبوع " ایضاح " شرح مقامات حریری تصنیف مطرزی مخفی نیست، که گاهی او را به امام اجل علامه وصف منماید، و گاهی به مولای الصدر السعید الشهید صدر الصدور، و گاهی به صدر الأئمة و اخطب خطباء خوارزم ملقب منماید، و گاهی مولای الصدر العلامة، و گاهی مولای الصدر الکبیر در حق او اطلاق مسکنند، و جابجا استناد و استدلال و احتجاج به روایات و امارات او منماید، در " ایضاح " گفته (آنگاه مطالبی نقل کرده تا آنکه گفته در صفحه (۲۸۰ - ۲۸۱).

و نیز در " ایضاح " گفته حدثنا صدر الأئمة اخطب خطباء خوارزم



موفق بن احمد المکی ثم الخوارزمي، قال اخبرني السيد الامام المرتضى أبو الفضل الحسيني في كتابه إلى من مدينة الری جزاه الله عنی خیرا، اخبرنا السيد أبو الحسن علی بن ابی طالب الحسيني الشيباني بقرائتي عليه، (آنگاه سند و حدیث را تا آخر چنان که در تعلیقات دیوان قوامی ذکر شده نقل کرده است فراجع ان شئت).

۱۰ - اینکه بعد از ذکر دو شیخ بزرگوار دیگر مسمی بعد الجلیل (عبد الجلیل بن ابی الفتح و عبد الجلیل بن عیسی) فرموده:

بل الظاهر عندي اتحادهما مع الشيخ نصير الدين عبد الجليل بن ابی الحسين بن الفضل القزويني السابق ایضا، كما لا يخفى فلاحظ. از غرائب است زیرا آثار و امارات تغایر و تعدد بیشتر از آن است که جای احتمال اتحاد برای اهل نظر بگذارد، و اغرب از این کلام کلام دیگر وی است که در آخر بیانات خود گفته.

ثم اقول ان هذا الشيخ يحتمل اتحاده مع الشيخ الواعظ نصير الدين عبد الجليل بن ابی الحسين بن الفضل القزويني السابق، بل مع الشيخ عبد الجليل القزويني الرازي الذي ينقل عن كتابه السيد قاضي نور الله التستري كثيرا في مجالس المؤمنين، فلاحظ كما مر آنفا. و وجه شدت استغراب آن است که علاوه بر بطلان حکم به اتحاد دو نفر حکم به تعدد يك نفر نیز (نظر به اطلاق دو عنوان بر وی) نموده است، زیرا نصیر الدین عبد الجلیل واعظ همان است که عبد الجلیل قزوینی رازی نیز بر او اطلاق میشود، و قاضی شوشتری نیز از کتاب او بسیار نقل میکند، در هر صورت معلوم میشود که مجلدات " ریاض العلماء " چنان که شاید و باید تنقیح نشده است، گویا عبارت " فلاحظ " در آخر هر يك از دو کلام گذشته ناظر به این مطلب است ففتظن.

مطالب مربوط به بیانات علامه قزوینی  
۱ - اینکه فرموده:

صاحب مجالس المؤمنین فصول مطول در تصانیف کتاب خود  
به عین عبارت کتاب "نقض الفضائح" نقل کرده است، و تا آنجا که  
اینجانب تتبع نموده ام ۲۴ یا ۲۵ مرتبه از آن مطالبی اقتباس نموده  
(تا آخر).

مبنی بر احصاء غیر دقیق است زیرا طبق بیانات نگارنده در سابق  
معلوم شد که مورد استفاده قاضی در مجالس از کتاب "نقض" چهل  
مورد است (چنانچه قبلاً ذکر شد).

۲ - اینکه فرموده:

صاحب کتاب مجالس المؤمنین غالباً محض اختصار از آن به کتاب  
"النقض" تعبیر منماید.

مبنی بر توهم این است که این اطلاق از طرف قاضی جبار  
للاختصار پدید آمده است، در صورتی که در سابق روشن شد که "نقض"  
نامی است که مصنف خودش برای این کتاب خود نهاده است (رجوع  
شود به مطالب قبل)

۳ - اینکه فرموده:

نادر الوجود اعزاز کبریت احمر.

درست است و توضیح آن در سابق داده شد فراجع ان شئت  
(صفحه ۳۰۰ - ۳۰۱).

۴ - اینکه فرموده (نقلا از جناب آقای حکمت) که این نسخه بسیار مغلوط و حذف و اسقاط بسیار دارد، و عبارات و آیات و اشعار عربی تماما مغلوط و آمیخته به سهو و اشتباه کاتب است.

صحیح و درست است و نظیر این است آنچه قاضی شوشتری در بیانات خود گفت:

مع هذا آنچه از نسخ آن به نظر این قاصر رسیده به غایت سقیم است (تا آخر آنچه گذشت).

۵ - اینکه فرموده:

و این جانب از مطالعه این همه فوائد بسیار مفید تاریخی و جغرافیائی و ملل و نحلی..

و همچنین این قول او:

باری این جانب از مطالعه این همه فوائد لا تعدد ولا تحصى تاریخی و جغرافیائی و ملل و نحلی، إلى آخر العبارة.

اشارت به جامعیت کتاب است که در سابق مبسوطا ذکر شد.

۶ - اینکه فرموده:

علاوه بر موضوع اصلی آن حاوی اطلاعات بسیار نفیس مهمی راجع بتاریخ و جغرافیای ری و نواحی آن بوده است.

چون این نکته بسیار دقیق و کتاب از این جهت اهمیت بسزائی

دارد لازم میدانم این مطلب را به طریق بسط در اینجا شرح دهم تا امر چنان که شاید و باید روشن شود.

اهمیت تاریخی کتاب نقض  
تحقیق این مطلب مبتنی بر تمهید مقدمه ای است و آن این است:  
اهمیت شهر ری در قدیم الایام  
پر واضح است که شهر ری قبل از ظهور اسلام و بعد از انتشار آن  
تا زمان حمله مغول اهمیت بسزائی داشته، و از امهات بلاد عالم بشمار  
مرفته است.

یاقوت در " معجم البلدان " در حق آن گفته:  
وهی مدینة مشهورة من امهات البلاد و اعلان المدن  
و نیز گفته:

وقد حکى الاصطخرى انها كانت اكبر من اصبهان لانه قال: و  
ليس بالجبال بعد الرى اكبر من اصبهان، ثم قال: والرى مدينة ليس  
بعد بغداد في المشرق اعمر منها، وان كانت نيسابور اكبر عرصة منها،  
و اما اشتباك البناء واليسار والخصب والعمارة فهى اعمر، وهى مدينة  
مقدارها فرسخ و نصف في مثله...  
وللرى قرى كبار، كل واحدة اكبر من مدينة  
و نیز گفته:

حكى ابن القبه عن بعض العلماء، قال في التوراة مكتوب: الرى  
باب من ابواب الارض، واليها متجر الخلق، وقال الاصمعي: الرى

عروس الدنيا واليه متجر الناس وهو احد بلدان الارض.  
زكريا بن محمد قزوینی در " آثار البلاد " تحت عنوان (بلاد  
الاقليم الرابع): گفته:

الری مدينة مشهورة من امهات البلاد، و اعلام المدن، كثيرة  
الخيرات، و افره الغلات والثمرات، قديم البناء، قال الكلبي بناها  
شيخ بعد كيومرث (إلى آخر ما قال).  
حمد الله مستوفی در " نزهة القلوب " گفته (صفحه ۵۲ چاپ  
لندن).

ری از اقليم چهارم است و ام البلاد ایران و به جهت قدمت آن  
شيخ البلاد خوانند تا آنکه گفته:

شهر ری را شبت بن آدم پیغمبر (عليه السلام) ساخت هوشنگ  
پيشدادی عمارت آن افزود، و شهر ری بزرگ شد بعد از خرابی منوچهر  
بن ایرج بن فریدون تجدید عمارتش کرد، باز خراب یافت امیر المؤمنین  
المهدی بالله محمد بن أبو دوانیق عباسی احیای عمارت آن کرد، و  
شهر عظیم شد، چنان که گویند: سی هزار مسجد و دو هزار و هفت صد  
و پنجاه مناره در آن بود، دور با روش دوازده هزار گام است، طالع  
عمارتش برج عقرب، اهل شهر را بر سر سنگی با هم محاصمت افتاد،  
زیادت از صد هزار آدمی به قتل آمدند، و خرابی تمام به حال اهل شهر  
راه یافت، و در فتنه مغول به کلی خراب شد، و در عهد غازان خان ملك  
فخر الدین رئی به حکم بر لیغ درو اندك عمارتی افزود، و جمعی را ساکن  
گردانید.

امین احمد رازی در " هفت اقليم " ضمن بیانات خود تحت عنوان  
" ری " چنین گفته:

در زمان المهدی بالله عباسی عمارت شهر ری بدین منوال بود،  
مدارس و خوانق شش هزار و چهار صد، حمام سیصد و شصت، مساجد  
چهل و شش هزار و چهار صد، طاحونه هزار و دویست، کاروانسرا  
دوازده هزار و هفتصد، مناره پانزده هزار و سی و پنج، یخچال

چهار صد و پنجاه، عصار خانه هزار و هفتصد، قنات جاریه هیجده هزار و نود و یک، رودخانه نیز بسیار بوده، و محلات نود و شش هزار، و هر محله شش کوچه دارد، هر کوچه چهل هزار خانه و هزار مسجد، و در هر مسجدی هزار چراغدان از طلا و نقره و غیره بود، که هر شب روشن مسکرده اند، و مجموع خانه ها هشت بار هزار هزار و سیصد و نود و شش بوده، که مردم مننشسته اند " لا يعلم الغیب الا هو ". قزوینی استر آبادی در آخر " بحیره " تحت عنوان خاتمه در اظهار معموری بلدان گفته (صفحه ۶۲۶).

آبادانی ری در زمان ملك الشعراء خواجه بندار رازی در آن مرتبه بوده که مدارس و خوانق شش هزار و هفتصد و هشتاد عد، مساجد چهار هزار و هفتصد و شصت و شش، قنات خانه نهصد و بیست و هشت، یخ چاه هزار و هفتصد و بیست و پنج، محلات نود و شش محله، در هر محله چهل و شش کوچه، و در هر کوچه چهل هزار خانه، و هزار مسجد، و در هر مسجدی هزار چراغدان از طلا و نقره و غیره، " العهدة علی الراوی " .

نگارنده گوید: اگر بیانات این دو نفر یعنی امین احمد رازی و قزوینی استر آبادی مبالغه آمیز و افسانه مانند به نظر بیاید، خوانندگان محترم آنها را به حساب نیارند، زیرا ما بقی برای دلالت بر مدعای مذکور کافی است.

طبری و ابن اثیر در باره کثرت غنائم مسلمین هنگام فتح ری چنین گفته اند (رجوع شود به وقایع سال ۲۲ هجری) و افاء الله علی المسلمین بالری نحواً من فی " المدائن " و قصه اقدام ابن سعد به طمع ملك ری بر قتل حضرت سید الشهداء حسین بن علی علیهما السلام و اشعار او که از آن جمله این مصراع است:

أترك ملك الری والری منیتی...

خود معروف و مشهور و بی نیاز از شرح و بیان است.

نجم الدین رازی در مقدمه "مرصاد العباد" گفته:  
در تاریخ شهر سبعمیشت و ستمائة لشکر مخذول کفار تبار "خذ  
لهم الله ودمهم" استیلا یافت بر آن دیار، و آن فتنه و قتل و فساد و  
اسر و هدم و حرق که از آن ملاعین ظاهر شد در هیچ عصر در بلاد  
کفر و اسلام کس نشان نداده است، و در هیچ تاریخ نیامده...  
تا آنکه گفته:

قتل از این بیشتر چگونه بود که از در ترکستان تا در شام و روم  
چندین شهر و ولایت قتل و خرابی کردند، تا از یک شهر ری که مولد  
و منشأ این ضعیف است قیاس کرده اند، که کما بیش هفتصد هزار  
آدمی به قتل آمده است و اسیر گشته از شهر و ولایت.

و بنابر تصریح یاقوت در این تاریخ (۶۱۷) نظر به تعدی شافعیان  
محلات حنفیان و شیعیان خراب و خالی از سکنه بوده است، چنان که  
کلام او عن قریب نقل خواهد شد، و با وجود این عده مقتولین و اسراء  
را هفتصد هزار تخمین میکنند، پس اگر این حمله قبل از تفرق  
شیعیان و حنفیان ری واقع میشد قطعاً شماره کشته شدگان و اسیران  
بیشتر از این میشده است.

از تأمل در این بیانات به خوبی میتوان نتیجه گرفت که شهر ری  
در اوائل اسلام و زمان حمله مغول و ما بین این دو تاریخ دارای چه  
اهمیت بوده است، و اگر خوف اطاله و اطناب نبود به ذکر قرائن  
و شواهد بسیار که همه دلالت بر این مطلب دارد میپرداختم، لیکن در  
این جا این مختصر کفایت است.

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.  
حالا که این مقدمه روشن شد مگوئیم.

این شهر بزرگ تاریخی سالهای متمادی پایتخت دیالمه بوده،  
و قبل از ایشان ابو مسلم مروزی مرکز قوای خود قرار داده بوده،  
و محل قضایای مهم سیاسی دیگری نیز که در تاریخ اهمیت زیاد دارد  
بوده است، با وجود این تاریخی برای این شهر فعلاً در دست نیست،

در صورتی که برای بلاد دیگر مانند " بغداد " و " نیشابور " و غیر آنها تواریخ متعدده نوشته اند، که غالب آنها موجود است و این امر سری دارد که از بیان آن ناگزیریم و آن این است:

سر عدم بقای تاریخ برای ری یکی از قضایای مسلمة تاریخ این است که ری از اوائل اسلام کهن شیعه بوده، و مخصوصا از قرن سوم بعد کاملا مهد تشیع بوده است، و پیوسته امراء و علماء شیعه در آنجا به تشیید بنیان مذهب ائمه معصومین و ترویج طریقه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام میپرداخته اند، و ذکر آن شواهد خود نیز رساله مستقلى را لازم دارد، و چون واضح و مسلم است از خوض در آن صرف نظر کرده (قسمتی از مطالب داله بر این موضوع در مقدمه محاسن برقى که به قلم نگارنده است ذکر شده است، هر که طالب باشد به آنجا رجوع کند صفحه ۴۱) فقط به نقل عبارتی در اینجا اکتفا میکنیم و آن اینک:

یاقوت در معجم البلدان تحت عنوان الری ( ۲ / ۹۰۱ چاپ لیبزیک ) گفته:

وكان اهل الری اهل سنة وجماعة إلى ان تغلب احمد بن الحسين الماذرانی علیها، فظهر التشیع واکرم اهله، وقریبهم فتقرب إليه الناس بتصنیف الکتب في ذلك، فصنف له عبد الرحمن بن ابی حاتم کتابا في فضائل اهل البيت وغيره، وکان ذلك في ایام المعتمد وتغلبه علیها في سنة ۲۷۵ وکان قبل ذلك في خدمة کوتکین بن ساتکین التركي وتغلب على الری و اظهر التشیع بها واستمر إلى الان وقاضي نور الله مرحوم ترجمه این عبارت را در مجالس المؤمنین درج کرده است، وعن قریب نقل خواهد شد " ان شاء الله تعالی ".

بنابر این غالب سکنه آن شیعه بوده اند از این روی علمای عامه به فکر تألیف و تصنیف تاریخی برای " ری " نیفتاده اند، زیرا اقدام بتاریخ ری مستلزم ذکر قضایای مهمه و امور برجسته تاریخ مربوط



به شیعه بوده است، و این عمل مخالف مذاق نوع علمای عامه بشمار  
مرفته است، بلکه هدف بعضی از ایشان در اثر تعصب بی مورد محو  
آثار علمای شیعه بوده است، چنان که ابن شهر آشوب در مقدمه " مناقب "  
بعد از ذکر شمه از مظالم و حق پوشیهای ایشان گفته:

ولعمري ان هذا الامر عظيم، وخطب في الاسلام جسيم، بل هو  
كما قال الله تعالى " ان هذا لهو البلاء المبين " فصارت الغوغاء  
يزعقون على المحدثين والمذكرين في ذكرهم عليا عليه السلام حتى  
قال الشاعر:

إذا ما ذكرنا من علي فضيلة \* رمينا بزندق وبغض أبو بكر  
وقال الآخر

وان قلت عينا من علي تغامز وا \* علي وقالوا قد سببت معاوية  
افرأيت من اتخذ الهه هواه واضله الله علي علم  
وبقيت علماء الشيعة في امورهم تائهم وعلي انفسهم خائفين وفي  
الزوايا منحجزين بل حالهم كحال الانبياء والمرسلين كما حكى الله  
تعالى عن الكافرين.

" لئن لم تنته يا لوط لتكونن من المخرجين لئن لم تنته يا نوح  
لتكونن من المرجومين. لنخرجنك يا شعيب والذين آمنوا معك من  
قريتنا او لتعودن في ملتنا. وقال الذين كفروا لرسلم لنخرجنكم من  
ارضنا او لتعودن في ملتنا.  
إلى آخر ما قال.

بعضی از بی انصافان عامه عناد و تعصب بی مورد را به جایی  
رساندند که با فناء علماء شیعه و از بین بردن خود ایشان قناعت  
نمکردند بلکه آثار علمی ایشان را نیز نابود میکردند و از میان  
مبزدند.

ياقوت در معجم البلدان ضمن ترجمه حال صاحب عباد گفته  
(٢ / ٣١٥ چاپ ٢).

وكان صاحب خراسان الملك نوح بن منصور الساماني، قد ارسل  
إلى صاحب في السر يستدعيه إلى حضرته ويرغبه في خدمته وبذل  
البدول السنية، فكان في جملة اعتذاره ان قال كيف يحسن لى مفارقة  
قوم بهم ارتفع قدرى، وشاع بين الانام ذكرى، ثم كيف لى يحمل  
اموالى مع كثرة اثقالى، وعندى من كتب العلم خاصة ما يحمل على  
اربعمائة جمل أو اكثر.  
قال أبو الحسن البيهقى:

وانا اقول بيت الكتب الذى بالرى على ذلك دليل بعد ما احرقه  
السلطان محمود بن سبكتكين فانى طالعت هذا البيت فوجدت فهرست  
تلك الكتب عشر مجلدات، فان سلطان محمود لما ورد إلى الرى قيل  
له ان هذه الكتب الروافض واهل البدع، فاستخرج منها كلما كان  
في علم الكلام وامر بحرقه.

این همان کتابخانه است که یاقوت در کتاب دیگر خود " معجم  
الادباء " تحت عنوان طالقان نیز از آن اسم مبرد، و نص عبارت او  
این است.

طالقان. بعد الالف لام مفتوحة و قاف و آخره نون بلدتان احدهما  
بخراسان...

(إلى ان قال)

والاخرى بلدة وكورة بين قزوين وابهرا، وبها عدة قرى يقع  
عليها هذا الاسم، واليها ينسب الصاحب بن عباد وابوه عباد بن العباس  
بن عباد أبو الحسن الطالقاني، سمع عباد ابا خليفة الفضل بن الحباب  
والبغداد بين في طبقته...

قال أبو الفضل: ورأيت له في دار كتب ابنه أبي القاسم بن عباد بالرى كتابا في " احكام القرآن " ينصر فيه مذهب الاعتزال استحسنة كل من رآه.

صاحب " مجمل التواريخ " بعد از بيان اوضاح واحوال اواخر دولت ديالمه (آل بويه) گفته (صفحه ۴۰۳ - ۴۰۴).

تا خدای تعالی سلطان محمود بن سبکتکین را رحمه الله بر ایشان گماشت، و برئ آمد با سپاه و روز دوشنبه تاسع جمادی الاولی سنه عشرين واربعمائة ایشان را جمله قبض کرد، و چندان خواسته از هر نوع بجای آمد، که آن را حد و کرانه نبود، و تفصیل آن در فتح نامه نوشته است، که سلطان محمود به خلیفة القادر بالله فرستاد، و بسیار دارها بفرمود زدن، و بزرگان دیلم را بر درخت کشیدند، و بهری را در پوست گاو دوخت و به غزنین فرستاد، و مقدار پنجاه خروار دفتر روافض و باطنیان و فلاسفه از سراهای ایشان بیرون آورد، و زیر درختها آویختگان بفرمود سوختن إلى آخر ما قال.

ابن اثیر در " کامل " ضمن بیان حوادث سال چهار صد و بیست هجری تحت عنوان " ملك یمین الدولة (محمود بن سبکتکین) الری وبلد الجبل " در طی ذکر کارهایی که سلطان محمود انجام داده گفته است:

وصلب من اصحابه الباطنية خلقا كثيرا، ونفی المعتزلة إلى خراسان، واحرق كتب الفلسفة و مذاهب الاعتزال والنجوم، واخذ من الكتب ما سوى ذلك مائة حمل.

خواند میر در روضة الصفا تحت عنوان ذکر حکومت مجد الدولة بن فخر الدولة ابن بويه بعد از ذکر وقایعی که موقع ورود سلطان محمود بری روی داده است گفته (۴ / ۵۳ نسخه مطبوعه به سال ۱۲۶۶) گویند که در کتب خانه مجد الدولة کتب بسیار بود آنچه مشتمل بود بر سخنان حکما و اهل اعتزال به موجب فرمان سوخته گشت، و باقی را بخراسان بردند.

خواند میر در دستور الوزراء در اواخر ترجمه حال صاحب گفته (صفحه ۱۲۱).

صاحب مدت هجده سال به امر خطیر وزارت قیام نمود، و آن مقدار از نفایس کتب که او جمع کرد هرگز هیچ وزیر بلکه صاحب تاج و سریر جمع نکرده بود، چنان که در سفری از اسفار چهار صد شتر بار بردار کتب او را مکشیدند "والعهدة علی الراوی".  
ولیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام، زیرا این امر نظائر بسیار دارد، از آن جمله سوزاندن کتابخانه شیخ الطائفة أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسی رضوان الله علیه است.  
ابن کثیر در "البداية والنهاية" ضمن ذکر حوادث سال چهار صد و شصت گفته (۱۲ / ۹۷).

وفیها توفی من الاعیان أبو جعفر محمد بن الحسن فقیه الشیعة و دفن فی مشهد علی، و کان مجاورا به من حین احرقت داره بالکرخ و کتبه، سنة ثمان واربعین، إلى محرم هذه السنة فتوفی و دفن هناك.  
و از عبارت سبکی صریحا بر مآید که این امر مکرر واقع شده، و در مرئی و منظر مردم صورت عمل به خود مگرفته است، و نص عبارت او در ترجمه حال شیخ این است (۳ / ۵۲).  
وقد احرقت کتبه عدة نوب بمحضر من الناس.

و هر که طالب تفصیل این قصه باشد به تواریخ و تراجم احوال مفصله مراجعه کند، زیرا مناسب نمودنم که بیشتر از این به این قضیه جگر سوز و دلخراش اشاره کنم، و این هم به طریق استطراد ذکر شد "تلك شقشقة هدرت ثم قرت".

مرا دردی است اندر دل اگر گویم زبان سوزد  
اگر پنهان کنم ترسم که مغز استخوان سوزد  
برگردیم به اصل مقصود

پس بایستی فقط از شیعیان به این امر (تألیف تاریخ ری) بپردازد، زیرا چنان که مشروحا معلوم شد "تاریخ ری" مستلزم ذکر

مفاخر و مآثر شیعه است، و آن نیز مخالف مذاق و عقیده علمای اهل سنت و جماعت بوده است، و بنابر آنچه من تاکنون بعد از فحص و تتبع و استقضای وسیع اطلاع یافته ام دو تاریخ برای شهر ری به همت و سعی دو نفر عالم بزرگ شیعی نوشته شده است.

اول ایشان عالم جلیل القدر عظیم الشأن أبو سعد منصور بن الحسین آبی رضوان الله علیه است، که ذیلاً به نقل عبارات علماء در حق او میپردازیم.

ثعالبي در تتممة اليتيمة (در تتممة قسم ثالث که در محاسن اهل ری و همدان و اصفهان و سائر بلاد جبل و مجاورات آن است از قبیل جرجان و طبرستان) گفته (صفحه ۱۰۰ نسخه چاپی به طهران به سال ۱۳۵۳ به تصحیح دانشمند فقید آقای عباس اقبال آشتیانی).  
استاذ أبو سعد منصور بن الحسین الابی هو الذی يقول فيه  
الصاحب

قال لابي سعد فتى الابى  
انت لانواع الخنى آبى  
الناس من كانون اخلاقهم  
وخلقك المعسول من آب

وتقلد الوزارة بالرى، وكان يلقب بالوزير الكبير ذى المعالى  
زين الكفاه، وهو الان في ولاية فضله وسروه، وهناك من شرف النفس  
وكرم الطبع، وعلو الهمة، وعظيم الحشمة، ما الاخبار به سائرة، و  
الدلائل عليه ظاهرة، ثم هو من اجمع اهل زمانه لمحاسن الاداب، و  
اغوصهم على خبايا العلوم، وله من المصنفات كتاب " التاريخ " الذى  
لم يسبق إلى تصنيف مثله، وكتاب " نثر الدر " وله بلاغة بالغة وشعر  
بارع كقوله على طريقة اهل الحجاز (آنگاه بنقل قسمتی از اشعار او  
پرداخته است هر که طالب باشد بکتاب مزبور مراجعه کند).  
صاحب مجمل التواريخ تحت عنوان ذکر تواریخ آل بویه،  
بعضی اخبارشان (صفحه ۳۸۸ و ۴۵۴) بعد از ذکر ورود سلطان محمود

برى و انقراض دولت آل بويه گفته (صفحه ٤٠٤ نسخه چاپی)  
و من این تاریخ از مجموعه بوسعد آبی بیرون آوردم، که شاهنشاه  
او را به آخر عهد وزارت داده بود، مردی عظیم فاضل و متبحر اندر  
علوم بوده است (و دیگر کتب و احوالها).  
رافعی در تدوین ضمن ترجمه حال صاحب بن عباد گفته است (صفحه  
٢٣٣ نسخه اسکندریه)

و ذکره أبو سعد الابی فی کتابه فی اخبار الری فقال قد انقرض  
بموته (إلى آخر کلامه).

یاقوت در معجم البلدان تحت عنوان " آبه " گفته:

والیها فیما احسب ینسب الوزير أبو سعد منصور بن الحسین  
الابی ولی اعمالا جلیلة، وصحب الصاحب بن عباد، ثم وزر لمجد الدولة  
رستم بن فخر الدولة بن رکن الدولة بن بویه، وکان ادیبا شاعرا مصنفا  
وهو مؤلف کتاب " نثر الدر " و " تاریخ الری " و غیر ذلك و اخوه  
أبو منصور محمد کان من عظماء الکتاب و جلة الوزراء و زر لملك  
طبرستان.

و نیز تحت عنوان ارز (بافتح ثم السکون و زاء) گفته:

قال أبو سعد منصور بن الحسین الابی فی تاریخه.

الارز قلعة بطبرستان لا یوصف فی الارض حصن یشبهها أو یقاربها  
حصانة و امتناعا و انفساحا و اتساعا و بها بساتین و ارحية دائرة و ماء  
یزید علی الحاجة ینصب الفضل منه إلی اودية.

و نیز تحت عنوان جناشک (بافتح و الالف و الشین المعجمة)  
گفته:

قال الوزير أبو سعد الابی:

وهی مستغنية بشهرتها عن الوصف وهی من القلاع التي یقف  
الغمام دونها، و تمطر افئیتها، و لا تمطر ذروتها لفوتها شام الغمام، و  
علوها عن مرتقی السحاب.

و نیز تحت عنوان " الجوسق " گفته:

" والجوسق من قرى الرى، عن الابى أبى سعد منصور الوزير،  
والجوسق ايضا قلعة الفرخان بناحيه الرى إلى آخر ما قال ".  
و نیز تحت عنوان " روذ بار " گفته:  
وقال أبو سعيد الابى فى تاريخه " روذبار قصبه بلاد الديلم ".  
و نیز تحت عنوان " المحمدية " گفته:  
وقرأت فى تاريخ ابى سعد الابى ان المهدى لما قدم الرى، بنى  
بها المسجد الجامع فذكر انه لما اخذ فى حفر الاساس أي إلى اساس  
قديم...  
و نیز ياقوت گفته (ليكن در معجم الادباء در ترجمه حال صاحب  
بن عباد بن العباس بن عباد الوزير ۲ / ۳۰۴).  
" و ذكر الوزير أبو سعد منصور بن الحسين الابى فى تاريخه، من  
جلالة قدر صاحب، وعظم قدره فى النفوس وحشمته ما لم يذكر  
بوزير قبله ولا بعده مثله، وأنا ذاكر ما ذكر على ما نسعه. قال: توفيت  
ام كافى الكفاة باصبهان...  
آنگاه ترجمه مبسوطي از آن كتاب نقل کرده است.  
و نیز در معجم الادباء در ترجمه حال ابن العميد (ابى الفتح على  
بن محمد ۵ / ۳۵۵ چاپ دوم) گفته:  
وقرات فى تاريخ ذى المعالى زين الكفاة الوزير ابى سعد منصور  
بن الحسين الابى، قال كان عضد الدولة ينقم على ابى الفتح بن العميد  
اشياء...  
آنگاه كلام مبسوطي ايراد کرده است.  
نیز در معجم الادباء در ترجمه حال قابوس بن وشمگیر گفته  
(جلد ۶ صفحه ۱۵۰ چاپ دوم).  
قال أبو سعد الابى فى تاريخه فى شهر ربيع الاخر سنة ۴۰۳ كانت  
الاخبار تواترت به موت قابوس بن وشمگیر ثم ورد الخبر بانه لم يمت  
ولكنه نكب وازيل عن الملك وذلك إلى آخر كلامه (آنگاه به ذکر

قضیه مبسوطا نقلا از آن کتاب پرداخته است).  
کمال الدین عبد الرزاق بن احمد شیبانی معروف بابن الفوطی در  
کتاب الکاف از " تلخیص الاداب فی مجمع الالقاب " گفته (صفحه  
۱۹ نسخه مطبوعه به سال ۱۳۵۸).

الکافی أبو المعالی سعد بن احمد بن عبد العزیز الرازی الادیب  
ذکره الوزير أبو سعد الابی فی " تاریخ الری " الذی صنفه وقال کان  
من بیت ریاسة وانشد له:

وافی قریض ممجد \* بادی العلی عین الانام  
فرتعت منه فی محا \* سن البست ثوب التصام  
وجلوته عذراء وا \* ضعة القناع أو اللثام  
ودعوت لا لقما له \* دیه بخیر مستدام  
حافظ ابرو در اوائل جزء سوم از تاریخ موسوم " بمجمع التواریخ "  
خود گفته:

تحت عنوان ذکر ابی نصر احمد بن اسماعیل بن احمد بن اسد بن  
سامان، وهو الثاني من الملوك السامیة، ضمن بیان وقایع تاریخی در  
زمان او گفته:

و ابو سعد آبی در " تاریخ ری " آورده است که احمد بن اسماعیل  
در سنه ست وتسعین ومائتین بری آمده، و سه ماه و بیست و پنج روز  
در ری بود، و بعد از آن ابو عبد الله بن مسلم را خلیفه خود ساخت و  
از آنجا برفت، ابن مسلم سه ماه حکومت کرد، بعد از آن محمد بن علی  
بن الحسین المرورودی از قبل احمد بن اسماعیل بری آمد، و او را  
صعلوك مگفتند، و او حکومت ری کرد تا زمانی که احمد بن  
اسماعیل را بکشتند، و صعلوك از حکومت ری معزول شد، بعد از آن  
دیگر بار با حاجبان بیامد، و اتباع بسیار برو جمع شده بود، عرضه -  
داشتی بخلیفه المقتدر بالله کرد، و التماس نمود که حکومت ری  
بوی دهد، و مالی سنگین قبول کرد، و نصر حاجب معاونت او مسکرد،  
اگر چه خلیفه راضی نبود، القصه حکومت بستد و چون بری آمد آن



مال که تقبل کرده بود حاصل نمشد، بنیاد ظلم نهاد، و مصادره خلق  
مکرد، تا مال چند حاصل کرد و بفرستاد، چون یوسف بن ابی الساج  
با برادر صعلوک بری آمد، صعلوک بخراسان رفت (و تمام اخبار صعلوک  
گفته شود ان شاء الله تعالی).

اما کتاب " نثر الدر " این عالم بزرگ که ثعالبی نام آن را نیز  
ضمن ترجمه وی از تصانیف او شمرده گویا نسخه کامل و تمام آن تا  
زمان حاجی خلیفه مؤلف " کشف الظنون " موجود بوده است، زیرا  
نص عبارت او در باب النون از کتاب نامبرده این است ( ۲ / ۱۹۲۷ از  
نسخه مطبوعه به سال ۱۳۶۲).

" نثر الدر " فی المحاضرات لابی سعد منصور بن الحسین الابی  
الوزیر المتوفی سنة ۴۲۲ فی سبع مجلدات کلها بخط بلیغة علی عدة  
ابواب لم یجمع مثله اوله.

به حمد الله نستفتح اقوالنا واعمالنا...

اختصره من کتابه " نزهة الادب " ورتبه علی اربعة فصول.

الاول فيه خمسة ابواب.

الاول یشتمل علی آیات من کتاب الله تعالی متشابهة متشاکلة،  
یحتاج الکاتب إليها.

الثاني - یشتمل علی الفاظ رسول الله صلی الله علیه وسلم (وهی)  
موجزة فصیحة.

الثالث - یشتمل علی نکت من کلام علی کرم الله وجهه.

الرابع - یشتمل علی نکت من کلام اولاده رضی الله عنهم.

الخامس - یشتمل علی نکت من کلام سادة بنی هاشم.

والفصل الثاني علی عشرة ابواب من الجد والهزل

والثالث علی ثلاثة عشر بابا.

والرابع علی احد عشر بابا.

از این عبارت به خوبی بر مآید که کتاب در دسترس چلبی بوده  
است، وحتی تصریح وی در " کشف الظنون " بنام " نزهة الادب "

چنان که اندکی بعد از این گفته است (صفحه ۳۹۱۹).  
 " نزهة الادب " لابی سعید منصور بن الحسین الابی الوزير المتوفی  
 سنة الثنتين وعشرين واربعمائة (۴۲۲).  
 مبتنی بر مطالعه مقدمه کتاب نثر الدر بوده است زیرا در جای  
 دیگر از کتبی که به نظر من رسیده است از موارد دسترس تصریحی بنام  
 آن نه در ترجمه حال آبی، و نه در فهرس کتب نشده است  
 " والله اعلم ".  
 اربلی در کشف الغمة ضمن ترجمه حال امام محمد باقر علیه السلام  
 گفته (صفحه ۲۲۰ نسخه چاپی).  
 وقال الابی رحمه الله في كتابه " نثر الدر ".  
 محمد بن علی الباقر علیه السلام قال یوما لا صحابه.  
 ایدخل احدکم یده في کم صاحبه فیأخذ حاجته من الدنانیر؟  
 قال: فلستم إذا باخوان.  
 وقال لابنه جعفر علیه السلام  
 ان الله خبا ثلاثة اشياء خبا رضاه في طاعته، فلا تحقرن من الطاعة  
 شیئا فلعل رضاه فيه، وخبا سخطه في معصيته فلا تحقرن من المعصیته  
 شیئا، فلعل سخطه فيه، وخبا اولیاءه في خلفه فلا تحقرن احدا فلعله  
 ذلك الولی (إلی آخر ما نقله).  
 ابن صباغ نیز در " الفصول المهمة " در ترجمه حضرت باقر (ع)  
 گفته (صفحه ۲۲۹ نسخه مطبوعه در ایران به سال ۱۳۰۲).  
 و روی أبو سعد منصور بن الحسین الابی ان محمد بن علی الباقر  
 علیه السلام قال لابنه جعفر الصادق:  
 یا بنی ان الله خبا ثلاثة اشياء (آنگاه حدیث مذکور را تا آخر  
 مطابق آنچه از " کشف الغمة " نقل شده نقل کرده است).  
 علامه مجلسی در مقدمه " بحار " در فصل دوم که در بیان وثوق  
 بر کتبی است که مآخذ " بحار " بوده است (۱ / ۱۶ - ۱۷ چاپ کمپانی)  
 گفته:

والنرسی من اصحاب الاصول روى عن الصادق والكاظم عليهما السلام، و ذكر النجاشي سنده إلى ابن ابى عمير عنه. الشيخ في التهذيب وغيره يروى من كتابه، و روى الكليني ايضا من كتابه في مواضع منها، في باب التقبيل عن على بن ابراهيم عن ابن ابى عمير عنه

ومنها في كتاب الصوم بسند آخر عن ابن ابى عمير عنه. وكذا كتاب زيد الزراد اخذ عنه اولوا العلم والرشاد، و ذكر النجاشي ايضا سنده إلى ابن ابى عمير عنه.

وقال الشيخ في الفهرست والرجال لهما اصلان، لم يروهما ابن بابويه وابن الوليد، وكان ابن الوليد يقول هما موضوعان، وقال ابن الغضائري غلط أبو جعفر في هذا القول فانى رأيت كتبهما مسموعة من محمد بن ابى عمير (انتهى).

واقول وان لم يوثقها ارباب الرجال لكن اخذ اكابر المحدثين من كتابيهما، واعتمادهم عليهما حتى الصدوق في " معاني الاخبار " و غيره، ورواية ابن ابى عمير عنهما وعد الشيخ كتابهما لعلها تكفى لجواز الاعتماد عليهما، مع انا اخذنا هما من نسخة قديمة مصححة بخط الشيخ منصور بن الحسين الابى، وهو نقله من خط الشيخ الجليل محمد بن الحسن القمى، وكان تاريخ كتابتها سنة اربعة وسبعين وثلاثمائة، و ذكر انه اخذ هما وسائر الاصول المذكورة بعد ذلك من خط الشيخ الاجل هارون بن موسى التلعكبرى رحمه الله (إلى آخر ما ذكره). خاتم المحدثين ثقة الاسلام نورى در خاتمه مستدرک در فائده ثانيه که در شرح کتبی است که مأخذ " مستدرک " بوده است گفته (۳ / ۲۹۶).

وكتاب درست واخواته إلى جزء من نوادر على بن اسباط وجدناها مجموعة منقولة كلها من نسخه عتيقة صحيحة بخط الشيخ منصور بن الحسن الابى، وهو نقلها من خط الشيخ الجليل محمد بن الحسن القمى، وكان تاريخ كتابتها سنة اربع وسبعين وثلاثمائة، و ذكر انه اخذ

الاصول المذكورة من خط الشيخ الاجل هارون بن موسى التلعكبري، وهذه النسخة كانت عند العلامة المجلسي كما صرح به في اول " البحار " ومنها انتشرت النسخ وفي اول جملة منها و آخرها يذكر صورة النقل المذكور.

و اين مجموعه مشتمل بر چهارده اصل از اصول شيعه بوده، كه همه آنها به نص اين عبارت و عبارت مجلسي به خط ابي سعد منصور بن الحسين آبي بوده است، و طالب اسامي اصول مذكوره به نسخه مطبوعه آنها يا به " بحار " يا " مستدرک " رجوع شود. و منتجب الدين نام اين بزرگوار را در حرف ميم چنين ياد کرده است:

الوزير السعيد ذو المعالي زين الكفاة أبو سعد منصور بن الحسين الابي، فاضل، عالم، فقيه، وله نظم حسن. قرأ على شيخنا الموفق ابي جعفر الطوسي و روى عنه الشيخ المفيد عبد الرحمن النيسابوري.

باحرزی در " دمية القصر " تحت عنوان القسم الرابع في شعراء الرى والجبال و اصفهان و فارس و كرمان گفته (صفحه ۹۵ نسخه چاپي).

الوزير أبو سعد الابي كان انواع الفضل كانت غائبة عن الدنيا، فأتت به إلى آبة، وناهيك به من ليث سكن تلك الغابة، وله في رسائله قلائد نثر جلاها الصيقلون. فاخلصوها خفافا كلها تبقى بأثر، وفي قصائده شعر تسير بارحاء السرحان، وتقريب التتفل، و كانها نسيم الصباء جلت برياً القرنفل، وهو في جاهه بدرجة يهيم بالازراء على من كان في عصره من الوزراء، انشدني الاديب سليمان له.

(آنگاه هفت بيت نقل کرده و ترجمه را به پايان رسانيده است).

نگارنده گوید: چنان كه ملاحظه مشود، بطور وضوح از اين كلام بر مآيد كه اين ترجمه حال در زمان حيات أبو سعد مزبور نوشته شده است. و بدین جهت تاريخ وفات در آن ذكر نشده است،

چنان که ترجمه مذکور در "تتمة الیتیمة" ثعالبی نیز در حال حیات صاحب ترجمه نوشته شده است و به همین جهت تاریخ وفات ندارد. تنبیه بر سه امر در اینجا ضرور است و آن این است.

۱ - آنکه حاجی خلیفه در "کشف الظنون" نسبت به أبو سعد آبی گفته المتوفی سنة اثنتین وعشرین واربعمائة.

البته درست نیست زیرا مفید نیسابوری به سال چهار صد و سی و دو از أبو سعد مذکور نقل روایت کرده است اینک نص عبارتی را که دال بر این است نقل میکنم.

محدث نوری در فائده سوم از خاتمة مستدرک ضمن ذکر مشایخ شیخ بزرگوار محمد بن احمد بن الحسین النیسابوری ملقب به مفید گفته (صفحه ۴۸۸ - ۴۸۹).

منهم الوزير السعيد ذو المعالی زين الکفاة أبو سعد منصور بن الحسین الابی، فاضل، عالم، فقیه، وله نظم حسن.

قرأ علی شیخنا الموفق ابی جعفر الطوسی و روی عنه الشیخ المفید عبد الرحمن النیسابوری کذا فی المنتجب و فی الاربعین

الثانی والعشرون - اخبرنا الوزير أبو سعد منصور بن الحسین الابی رحمه الله رحمة واسعة بقرآتی علیه فی مسجدی فی سنة اثین و

ثلاثین واربعمائة قال: حدثنا الشیخ أبو جعفر محمد بن علی بن بابویه رحمه الله املاء يوم الجمعة لتسع خلون من ربيع الاخر سنة ثمان و

سبعین، قال: حدثنا ابی، الخ، وهذا السند مما یغتنم فیما بین الطرق من جهة العلو، وربما یتغرب فی بادی النظر بان الذی کان یقرأ علی

ابی جعفر الطوسی کیف یروی عن الصدوق المتقدم علیه بطبقتین؟ و یرفع بان بین التاریخین اربع و خمسون سنة، فلو کان عمر الوزير فی

تاریخ التحمل الذی هو قبل وفاة الصدوق بثلاث سنین، عشرون سنة مثلاً، کان عمره فی سنة السماع اربع و سبعین وهو عمر متعارف شایع.

چنان که ملاحظه میشود صریحاً از عبارت حاضر برمیآید که

نقل روایت مشار إليها به سال چهار صد و سی و دو بوده است، پس قدر

مسلم این است که أبو سعد مذکور در تاریخ مزبور زنده بوده است، اما اینکه در چه تاریخ وفات نموده است نصی در این باب در نظر ندارم. بلی ثقة الاسلام شیخ آقا بزرگ تهرانی مد ظله العالی در "الذریعة" تحت عنوان (تاریخ الری) تصریح کرده که وفات او به سال ۴۳۲ بوده است فراجع ان شئت.

۲ - باید دانست که این أبو سعد منصور بن الحسین آبی غیر از زین الملك أبو سعد آبی، برادر سعد الملك است، که هر دو برادر بدستور محمد شاه سلجوقی به سال پانصد هجری مصلوب شده اند، و ترجمه ایشان در کتاب "النقض" چنین است (صفحه ۸۶ - ۸۷). اما سعد الملك رازی رحمة الله علیه شیعی امامی اصولی بود، چون خوابگاه دولت سلطان سعید محمد نور الله مرقده بر او حسد بردند، بر وی بدر آمدند، و تعرضش کردند، و سلطان را بر وی متغیر ساختند، تا وی را بر آویخت و همان روز بر آن پشیمان شد، و سه روز بار نداد و روز چهارم که بر تخت نشست همه قاصدان سعد الملك خائف بودند، و شمس رازی شاعر در حضرت سلطان شد و به آواز بلند این قطعه بر سلطان خواند:

تو را سعد و بوسعد بودند یار  
چو تاج از سر بر آویختی  
در آویخت بایست بد خواه شان  
تو آن هر دوان را بر آویختی

از سعد، سعد الملك را خواسته، و از بو سعد زین الملك را، سلطان بگریست شاعر را سیم و خلعت داد و بفرمود تا سعد الملك را با حرمتی تمام دفن کردند.

و نیز شیخ عبد الجلیل در کتاب "النقض" ضمن ذکر معاریف وزراء و ارباب قلم از گروه شیعه گفته (صفحه ۲۱۸ - ۲۲۰). و استاد أبو منصور و برادرش أبو سعد وزیران محترم بودند از آبه، و جاه و تمکین و رفعت ایشان از آفتاب ظاهرتر است، و اعتقاد

اهل آبه معلوم است كه الاشيعى و معتقد نباشند، و گفته اند ساوى باشد كه شيعى نباشد، و آبى الا خود شيعى نباشد، و بندار رازى در مدح اين دو برادر وزير بيست و هفت قصيده غراء گفته، و اين ابيات مسمى او راست در حق ايشان:  
جليل مملكت داراى گيتى  
أبو منصور آن درياى مفخر  
بفر دولت استاد أبو سعد  
بماناد اين چنين دولت معمر  
همايون دو برادر چونكه دو شير  
دو خورشيد كرم دو بحر اخضر  
(انتهى المقصود من كلامه).

توضيح مطلب آنكه به صراحت كلام شيخ عبد الجليل، أبو سعد زين الملك نيز با برادرش سعد الملك مصلوب شده است، و به شهادت همه كتب تواريخ صلب محمد شاه وزيرش سعد الملك را كه برادر همين أبو سعد زين الملك است به سال پانصد هجرى (دو سه روز قبل از فتح قلعه طر كوه معروف به شاه دژ) بوده است، پس روشن شد كه وزير أبو سعد آبى شيعى دو نفر بوده است، يكى صاحب نثر الدر و تاريخ رى است كه وزير مجد الدولة بوده، و در نيمه اول قرن پنجم هجرى بحتف انف خود در گذشته است، و ديگرى أبو سعد آبى مصلوب به سال پانصد هجرى است، كه در كلام شيخ عبد الجليل ياد شده است.  
ابن اثير در كامل ضمن ذكر قضايائى سال پانصد هجرى تحت عنوان " ذكر قتل وزير السلطان " گفته:

في شوال من هذه السنة قبض السلطان محمد على وزير سعد الملك أبى المحاسن، واخذ ماله وصلبه على باب اصبهان، وصلب معه اربعة نفر من اعيان اصحابه والمنتمين إليه، اما الوزير فنسب إلى خيانة السلطان، واما الاربعة فنسبوا إلى اعتقاد الباطنية.  
پس معلوم مشود كه يكى از چهار نفر مذكور در اين كلام ابن

اثیر همین أبو سعد برادر سعد الملك بوده است، والسلام علی من اتبع الهدی.

۳ - چنان که از نص عبارتی که از " اربعین " مفید نیسابوری بر آمد که أبو سعد آبی به سال سیصد و هفتاد و هشت نقل روایت از صدوق میکند، یا از عبارت ثعالبی در " تتمه الیتیمه " بر آمد که وی در دستگاه صاحب بن عباد متوفی به سال سیصد و هشتاد و پنج بوده، و صاحب او را با دو بیتی مدح کرده است، همچنین از تاریخ کتابت نسخه عتیقه از اصول چهارده گانه که به خط همین وزیر أبو سعد آبی بوده است بر مآید که وی به سال ۳۷۴ نسخه اصول مذکوره را صحیحا استنساخ نموده است، اگر چه این مطلب از کلمات علامه مجلسی و محدث نوری که نقل کردیم معلوم شد، لیکن نظر به فایده مهمی که اشاره خواهیم کرد عبارت تاریخ کتابت نسخه اصول نامبرده را به عین تعبیری که کاتب مذکور یعنی أبو سعد آبی ضبط کرده است در اینجا نقل میکنیم، و آن بنا بر آنچه در نسخه چاپی اصول چهارده گانه مذکوره ذکر شده است این است، (رجوع شود به آخر اصل أبو سعید عباد عصری صفحه ۱۹ نسخه مطبوعه در تهران به سال ۱۳۷۱).

و کتبه منصور بن الحسن بن الحسین الابی فی یوم الخمیس  
لیلین یقیتا من شهر ذی القعدة من سنة ۳۷۴ اربع و سبعین و ثلاثمائة  
یالموصل من اصل ابی الحسن محمد بن الحسن بن الحسین بن ایوب  
القمی.

وقریب به این عبارت را نیز در آخر اصل زید زراد نقل کرده  
است (رجوع شود به صفحه ۱۳ نسخه مشار إليها).  
و در آخر اصل جعفر بن محمد بن شریح الحضرمی مگفته (صفحه  
۹۷ نسخه نامبرده).

و کتبه منصور بن الحسن بن الحسین الابی، فی ذی الحجة سنة  
۳۷۴ اربع و سبعین و ثلاثمائة من نسخة ابی الحسن محمد بن الحسن  
بن الحسین بن ایوب القمی بالموصل.



و در آخر اصل نسخه مشار إليها گفته (صفحه ۱۴).  
کامل کتاب عاصم بن حمد الحناط نسخه منصور بن الحسن الابی  
من اصل ابن الحسن محمد بن الحسن القمی ایده الله فی ذی الحجة  
للیلتین مضتا منه سنة ۳۷۴ اربع وسبعین وثلاثمائة يوم الاحد.  
و در آخر اصل زید نرسی (صفحه ۵۸) و نوادر علی بن اسباط  
(صفحه ۱۳۲) و اصل درست بن ابی منصور (صفحه ۱۶۹) بنظائر  
عبارات گذشته تصریح کرده است.  
پس معلوم شد که نام پدر او حسن و نام جد او حسین بوده است  
بنابر این گاهی به پدر و گاهی به جد نسبت داده شده است اگر چه  
غالباً منسوب به جد است فراجع ان شئت.  
دومین نفری که برای ری تاریخ نوشته است منتجب الدین است  
چنان که به تفصیل در مقدمه کتاب ذکر کردیم.

شماره ۳۰۰ - عقیل بن محمد السمرقندی:  
شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب نقض (صفحه ۲۳۳) گفته است:  
و سید امام صدر الدین سمرقندی عالم و مذکر و برادرش  
سید امام بدر الدین عقیل عالم و بزرگ و کبار سادات در حدود  
پارس و کرمان...

شماره ۳۱۹ - عبد الصمد بن فخر آور:  
شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب نقض (صفحه ۲۳۷) گفته است:  
آنکه دهنخدا فخر آور مشیوردی (هشت جردی صحیح است) و  
پسری او جمال الدین عبد الصمد غازی شهید رحمه الله تعالی.  
گویا " هشیجرد " یا هشت جرد " قریه از قرای قزوین باشد چه  
رافعی در " التدوین فی اخبار قزوین " (صفحه ۸۸) گفته:  
محمد بن عبد السلام بن عبد الرحمن القاضی الهشجردی کان  
یقضی و یدکر بقریته و قری سواها...  
و نیز در ترجمه پدر او گفته (صفحه ۴۵۸):  
عبد السلام بن عبد الرحمن بن عبد الغفار بن عبد الله بن علی شیخ  
فقیه، کان قاضیا " بهشجرد " وتلك الناحية ورد قزوین غیر مره، و  
تفقه بآمل سنین، وادرك كبار فقهاءها، وتوفى علی ما قيل عن خمس  
وتسعين سنة.  
و ظاهر آن است که مراد از کلمه بقریته قرینه منسوب إليه محمد  
مذکور است که " هشجرد " باشد والله اعلم.  
و محتمل است که فخر آور همان باشد که جد قضویان قزوین  
است.

حمد الله مستوفی در اواخر تاریخ گزیده (باب ششم فصل هفتم  
صفحه ۸۴۷) گفته:  
قضویان - جدشان فخر الدین فخر آور در دیوان قضاء و کالت  
کردی بدین سبب ایشان را قضوی خوانند.

شماره ۳۳۳ - السيد فاذشاه:  
شيخ عبد الجليل رازی در كتاب " نقض " (صفحه ۱۹۲) ضمن  
علمای شیعه گفته است:  
و سيد پادشاه الراوندي واقارب او...  
و قسمتی راجع به او در خاندان عبد الجبار طوسی ذکر کردیم  
مراجعه شود.

شماره ۳۳۶ - امین الاسلام طبرسی:  
شیخ عبد الجلیل رازی در صفحه ۱۹۴ کتاب " نقض " گفته است:  
والشیخ أبو علی الطبرسی صاحب التفسیر بالعربیة.  
وابن شهر آشوب در آخر " معالم العلماء " در باب معروفین به کنیه  
(صفحه ۱۲۳) گفته:

شیخی أبو علی الطبرسی له " مجمع البیان فی معانی القرآن "  
حسن، " الکاف الشاف من کتاب الکشاف " " النور المبین " " الفائق "  
حسن " اعلام الوری باعلام الهدی " " الاداب الدینیة للخزانة المعینیة ".  
و این عالم از مشاهیر عالم اسلام و مفاخر جامعه شیعه است و  
حاجت به ترجمه ندارد.

شمار ۳۵۳ - ذو الفخرین:  
شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب " نقض " صفحه ۱۸۲ گفته است:  
والسید ذو الفخرین المرتضی القمی که فضل او از کلام و خطب  
او معلوم شود، و در صفحه ۲۲۹ گفته است:  
خانندان سید جمال الدین شرف شاه الحسینی " بآبه " و مرتبه او و  
سید طباطبا الحسین " باصفهان " با درجه تمام و حرمت عظیم آنکه  
خانندان سید زکی " بقم " و " ری " و " کاشان " و حرمت و تمکین و  
جاه و رفعت او در مال و نعمت و فضل و نسب و پسرش ذو الفخرین  
أبو الحسین علی بن مطهر بن علی رضی الله عنه که بیرون از آنکه  
سلاطین آل سلجوق و نظام الملک به وصلت با وی تقرب و تبرک نمودند،  
چهار صد حصه مفرد در ترکه او بیرون آمد، و فضل و علم او از کتب  
و خطب او معلوم شود، و هنوز شرف و فضل نقابت در خانندان او  
در عراق باقی است به اقبال و تأیید ملک الامراء سادات عالم، شرقا و غربا،  
مرتضی کبیر شرف الدین...  
و تتمه آن در حالات مرتضی کبیر ذکر خواهد شد.  
و در صفحه ۲۸۰ گفته است:  
آنکه گفته است که بزرگان این نصیحت کرده اند، و گفته اند که  
رافضی را صحبت نشاید، و بر وی اعتماد مکن، که او دعوی دوستی  
علی کند و این هم چنان باشد که جهود در دعوی دوستی موسی.  
جواب این کلمات آن است که عجب است، که این نصیحت و قول

بزرگان دین که به خواجه نوشتی رسیده است که " با رافضیان صحبت  
 نباید داشتن و برایشان اعتماد نباید کردن " پنداری این سخن به هارون  
 الرشید و به مأمون خلیفه نرسیده بود، تا به مشورت علی بن یقطین و فضل  
 بن سهل ذو الریاستین چندان اعتماد کرده بودند، و به مسترشد خلیفه  
 هم نرسیده بود تا بر قول نوشیروان خالد شیعی که وزیر او بود اعتماد  
 کرده بود، و این خبر پنداری به سلطان ملکشاه نرسیده بود تا دختر خود  
 خاتون سلقم با سپهبد علی شاعی ملک مازندران ممداد، و بر مجد الملک  
 قمی اعتماد کرده بود، و به سلطان برکیارق نرسیده بود تا بر گفت و  
 مشورت رئیس أبو اسحاق مشکوی اعتماد کرده بود، و این خبر علمای  
 سنت با سلطان سنجر نگفته بودند، و خیانت کرده بودند، تا او بر  
 شرف الدین بوطاهر مهیسه وزیر قمی و بر معین الدین بو نصر کاشی  
 اعتماد کرده بود، و این خبر پنداری بنظام الملک بوعلی الحسن بن علی  
 بن اسحاق نرسیده است که سر همه سنیان بود تا به شفاعت دختر خود را  
 به سید مرتضی قمی ممداد، و دختر امیر شرف شاه جعفری برای پسرش  
 امیر عمر منخواست، و سلطان محمود از این سخن بیگانه بوده تا که  
 وقتی دختر ملک رئیس صدقه شاعی منخواست، و وقتی دختر سلطان  
 محمود به شاه رستم علی شهریار ممداد، ملک مازندران خلفاء و سلاطین  
 و امراء وزراء عالم همه جاهل بوده اند بدین خبر، الا این مصنف که  
 از رافضی به ناصبی گریخته و چنان منماید که از همه سنیان عالمتر و  
 فاضلتر و متعصب تر است، و هر کس که این جواب بخواند بی امانتی  
 وی بداند، و قیاس کردن شیعه را در محبت و مودت علی مرتضی (ع)  
 با جهود آن پنداری مذهب بد خویش فراموش کرده است، که به جهودان  
 ماند که متابعت سامری کردند، و هارون را رها کردند، و رو به گوساله  
 آوردند، تا مجبر بقوم سامری ماندگی دارد، و در این معنی فصلی  
 مفرد در آخر کتاب گفته آید.  
 و در صفحه ۴۳۷ گفته است:  
 در عهد مرتضای قم که بود، که بر وی طلب تقدم یا رستی کردن



و معلوم است که علمای فریقین هر آدینه به سلام مرتضی رفتندی، و از  
وی عطایا ستدندی، و سلطان در وقت انزوای او به سرای او رفت،  
و نظام الملك با آن عظمت هر سال اند بار به سرای او رفتی، دانم که  
چنین سید زبون  
نباشد.

شماره ۳۵۴ - پسرش مرتضای کبیر شرف الدین محمد بن علی  
 شیخ عبد الجلیل رازی کتاب " نقض " را بدستور او نوشته است و  
 در صفحه ۳ چنین گفته است:

و پیش از وصول این کتاب بما مگر زمره از خواص علماء شیعه  
 که آن کتاب را مطالعه کرده بودند، در حضرت مقدس مرتضی  
 (شرف الدین ملک النقباء سلطان العتره الطاهره أبو الفضل محمد بن  
 علی المرتضی) ضاعف الله جلاله گفته بودند، و بر لفظ گهر بار سید  
 السادات رفته که (عبد الجلیل قزوینی میباشد که در جواب این کتاب  
 بر وجه حق شروعی کند چنان که کسی انکار آن نتواند کرد) چون  
 نسخه اصل بما آوردند، و تأمل افتاد، عقل چنان اقتضاء کرد اگر چه  
 تقرب به خدای بی عیب و عار و به احمد مختار و حیدر کرار باشد دیباچه،  
 کتاب باید که به اسم امام روزگار خاتم الابرار مهدی بن الحسن  
 العسكري - (علیه وعلی آبائه السلام) باشد که وجود عالم را حوالت  
 به بقای اوست...

و در صفحه ۴۸ ضمن ذکر مدرسه خواجه عبد الجبار مفید (که  
 ذکر شد) گفته است:

همه به برکات همت شرف الدین مرتضی است که مقدم سادات  
 شیعه است

و در صفحه ۱۶۴ گفته:

و مدرسه مرتضی کبیر شرف الدین با زینت و آلت و حرمت

و قبول و غیر آن که به ذکر همه کتاب مطول شود...  
و در صفحه ۲۲۹ گفته است (در دنباله آنچه در ذو الفخرین  
پدرش گذشت)

... به اقبال و تأیید ملك الامير الامراء سادات عالم شرقا و غربا  
مرتضی کبیر شرف الدین محمد بن علی که در علم و زهد وارث شمع  
مکه و یثرب است، و در جاه و وقار سید سادات مشرق و مغرب، واقول  
فیه ما قال الفرزدق فی ابیه:

یکاد یمسکه عرفان راحتہ

رکن الحطیم إذا ما جاء یستلم

و قوامی رازی تخلص از قصیده توحید و مناقب به دو نیکو کرد، که گفت:  
تا صاحب الزمان به رسیدن به کار دین  
اولی ترین کسی شرف الدین مرتضاست  
و برادران او تاج الدین و امیر شمس الدین بافضل و درجه و  
بزرگی خاندان.

بیت قوامی رازی که به آن اشاره کرده است از قصیده ای است در  
توحید و منقّب و تخلص به مدح مرتضای کبیر شرف الدین محمد نقیب  
در ۷۶ بیت و ما آن قسمت که مربوط به شرف الدین است در اینجا  
مآوریم (دیوان صفحه ۷۵).

او ز آن نمرسد که جهان بس مشوش است  
گل ز آن نمدمد که چمن سخت بی نواست  
تا صاحب الزمان به رسیدن...

صدر جهان نقیب نقیبان شرق و غرب

کو سیدی نبی صفت و پادشه لقاست

دین پروری که از بر کسی بر آسمان

در خطبه ملائکه بر جان او ثناست

در دور او ز دولت او دوری ابلهی است

در خط او و خطه او نا شدن خطاست

کردند قیمت هنرش صد هزار گنج  
نخاس عقل گفت که این برده کم بهاست  
بد خواه را ز دولت او روز محنت است  
یأجوج را ز سد سکندر به صد بلاست  
ای سیدی که از درجات رفیع تو  
خاک درت تفاخر اعدا و اولیاست  
همچون محمد وعلی وفاطمة شدست  
زیرا حلیم طبع و سخی کف و پر حیاست  
گر دست همت تو دو عالم بلقمه  
وین طرفه تر که از دهنش بوی ناشناست  
هر چیز را که هست بود حد و انتها  
دریای فضل توست که بی حد و انتهاست  
خورشید عقل را شرف از برج فضل توست  
خاتون باغ را تتق از دولت صباست  
از گرد نعل اسب تو در چشم مملکت  
معلوم شد که قیمت دیده ز توتیاست  
گردون تو را رهی و زمانه تو را غلام  
شه را به تو مرا دو سپه را به تو هواست  
کی چون تو و کسان تو باشند حاسدان  
جفت گل و بنفشه نه گشنیز و گند ناست  
ادبیر سوی خویش کشد حاسدت همی  
ادبیر همچو گاه و حسودت چو کهرباست  
هر کس که خواست بد به تو آن بد به دو رسید  
شک نیست اندرین که بدان را بدی جز است  
هر کس که جست نیکی تو یافت نیکوئی  
گویند در مثل که " سزا در خور سزاست "

تا تو بقم شدی شده بود آبروی ری  
از چنگ غم ز آمدنت جانها رهاست  
از هر دلی ز رفتن تو آه هجر بود  
از هر لیبی ز آمدنت بانگ مرحباست  
الا قوامی از شعرا نانبا که بود  
نان چنین که من پزم اندر جهان کراست  
بر دشت دل به کاشتن گندم سخن  
و همم ز گرد سینه چو دهقان برو ستاست  
انبان نان به دوش خرد بر نهاده ام  
کاندیشه ام ز مغرد چو هند و به آسیاست  
سوزنده استخوان من از آتش ضمیر  
چون در تنور هیزم دو کان نانباست  
هر کس که بر گذشت به بازار خاطر  
داند که نان مدح شما خون جان ماست  
تا آفتاب و ماه و سهیل و سها بود  
بادی تو کز تو درد و جهان زینت و بهاست  
و شیخ عبد الجلیل رازی در صفحه ۲۰ گفته است (چنان که در  
ذو الفخرین گذشت)

این خبر پنداری بنظام الملك بو علی الحسن بن علی بن اسحاق  
نرسیده بود، که سر همه سنیان بود تا به شفاعت دختر خود را به سید  
مرتضی قمی مداد.

بیان این وصلت آنست که مادر شرف الدین محمد مذکور عائشة  
خاتون دختر سلطان الب ارسلان محمد است، و مادر پدرش عز الدین  
أبو القاسم دختر نظام الملك وزیر است چنان که در ضمن ترجمه حال  
مفید عز الدین یحیی نیز به آن اشاره خواهیم کرد.  
و در صفحه ۴۳۷ گفته است:

و سید اجل کبیر شرف الدین مرتضی از عهد بیست و دو سالگی

که از مکتب و مدرسه بدر آمد إلى یومنا هذا، کرا زهره بوده است در بلاد خراسان و عراق، و در دو حضرت از سادات و ائمه و علماء و قضاة و اصناف مهتران، که به روی تقدم جوید، و طلب رفعت کند، با جوانی و کودکی در محافل ملوک، واسطه قاضی حسن استرآبادی، و عماد محمد وزان بودی، و همیشه ایشان به دو تفاخر کردند، و در همه عراق همین حساب باید کردن تا معلوم شود، که این طائفه همیشه غالب و محترم و بزرگوار بوده اند، تا به حدی که ناصر الدین أبو اسماعیل قزوینی رحمه الله در حضرت خواجه قوام الدین وزیر حاضر بود، خواجه امام أبو منصور ماشاده در آن حضرت رفت خدمت کرد، و بازگشت که بر بالای ناصر الدین نتوانست نشتین، پس نمودانم که بوده است، که زبون بوده است، و این بزرگان با این حرمت و جاه چگونه به جهودان ماندگی داشته اند، تا آن دعوی بدین حجت در نحر مجبرش بماند.

تفصیل نسب خاندان نقبای ری و قم باید پیش از شروع به مطلب تذکر بدهیم که در بعضی از مآخذ بجای ذوالفخرین " فخرالدین " نوشته اند، و اختلافات دیگری نیز در این خاندان دیده میشود، و بهتر آنست که اقوال تمام علما را در این باره نقل کرده، و آنچه به نظر مرسد تذکر دهیم، و بقیه را به درک مطالعه کنندگان گرامی واگذاریم.

خاندان بزرگ نقباء ری از خاندانهای قدیم و شریف و بیوت نجیب و اصیل شیعه است، و با وجود این تاکنون ترجمه این خاندان در جائی اعم از کتب تواریخ و سیر و رجال و تراجم احوال و غیرها به طول تفصیل ذکر نشده است، لازم میدانم که مطالب مربوط به این خاندان را که به طول کلی طبق مضمون " ان فی الزوایا خبایا " در بطون کتب و متون دفاتر بطور تفرق و تشتت مذکور است، و تا اطلاع بر آنها برای نوع اهل علم و فضل به آسانی میسر نیست به قدر میسور در اینجا درج کنم، تا بدین وسیله هم اندکی از حقوق کثیره این خاندان را که بر گردن هر یکی از افراد ما گروه شیعه دارند ادا کرده باشم، و هم خدمتی برای سلسله جلیله اهل علم که طالب این قبیل مطالب هستند انجام داده باشم، لیکن چون غرض عمده و هدف اصلی در این مورد ترجمه حال شرف الدین محمد و پسرش عز الدین یحیی است که هر دو از رجال بسیار معروف و مشهور این خاندان اند ترجمه " حال این دو نفر را بطور تفصیل " و ترجمه سائر افراد این خاندان را بطور اجمال

بيان ممكنم، با وجود اين طبق مضمون " تو خود حديث مفصل بخوان  
از اين مجمل " از همان مختصر جلالت وعظمت سائر افراد اين خاندان  
به قدر لازم و اندازه كفايت فهميده مشود " وهو المطلوب ".  
اينك به يارى خدا شروع به مقصود ممكنم و ما توفيقى الا بالله عليه  
توكلت واليه انيب.  
فريد خراسان أبو الحسن بيهقى در كتاب شريف لباب الانساب  
گفته:

نقيب الرى و قم -

السيد الاجل أبو القاسم على بن السيد الاجل شرف الدولة والدين  
ملك اكابر النقباء محمد بن السيد الاجل عز الدين ابى القاسم على بن  
شرف الدين محمد بن المرتضى نقيب النقباء المطهرين على بن محمد  
بن على الرئيس النقيب بقم ابن محمد الرئيس النقيب بقم ابن احمد  
المعروف بالدخ ابن محمد الغريق بن اسماعيل بن محمد الارقط ابن  
عبد الله الباهر بن زين العابدين على بن الحسين بن على بن ابى طالب  
عليه السلام.

بيان هذا النسب الشريف -

عبد الله بن زين العابدين وهو أبو الارقط، وقد بينا سبب هذا  
اللقب.

والعقب من زين العابدين في محمد الباقر وعبد الله الباهر وعمر  
بن على وزيد المصلوب والحسين الاصغر وعلى بن على.  
والعقب من عبد الله الباهر محمد الارقط.  
والعقب عن محمد الارقط اسماعيل بن محمد  
والعقب من اسماعيل بن محمد الارقط في محمد بن اسماعيل  
والحسين بن اسماعيل.

والعقب من محمد بن اسماعيل في احمد بن محمد، واسماعيل بن



محمد، والحسين بن محمد.

والعقب من احمد بن محمد بن محمد بن اسماعيل بن محمد الارقط، جعفر ومن جعفر الحسين، والحسين هو خداع بمصر وحمزة بن احمد وجميع ولد احمد بن محمد بمصر، الا ولد حمزة بن احمد فانهم بقم.

واما الحسين بن اسماعيل بن محمد الارقط، فمن ولده حمزه بن عبد الله بن الحسين بن اسماعيل بن محمد الارقط، له عدد به استرآباد والرى نبو الاخرين، منهم، إلى ها هنا ذكره الشيخ الشريف في كتاب "نهايه الاعقاب" وفي المشجرات الصحيحة ام جعفر بن احمد، رقيه بنت جعفر بن محمد بن اسماعيل بن جعفر الصادق (عليه السلام) و يقال له حمزه الاكبر، واخوه أبو عبد الله الحسين الكوكبي بن احمد. والعقب من حمزه الاكبر بن احمد بن محمد بن اسماعيل على بن حمزه، ومحمد بن حمزه.

والعقب من على بن حمزه وهو أبو القاسم الحسن بن على، امه هاشمية وابو علي احمد امه حسنيه، وابو عبد الله الحسين بن على امه هاشميه، وحمزه بن على امه حسنيه، وابو الفضل محمد بن على امه حسنيه.

والعقب من محمد بن حمزه أبو محمد الحسن بن محمد، وابو - القاسم على بن محمد بن حمزه بن محمد بن احمد بن محمد بن اسماعيل الاكبر بن محمد الارقط بن عبد الله الباهر، ام عبد الله الباهر بنت على بن ابي طالب عليه السلام، وام محمد الارقط ام ولد. ومن اولاد ابي عبد الله الحسين الكوكبي ابن احمد أبو عبد الله الحسين واحمد ابنا عبد الله بن حمزه بن الحسين. ومن اولاد حمزه بن الحسين الكوكبي أبو الفضل محمد بن على بن حمزه.

وللسيد الاجل عز الدين ابي القاسم على بن شرف الدين محمد بن المرتضى اولاد فيهم البقية اكبرهم واشرفهم واعلمهم السيد الاجل

المفيد العالم شرف الدين ملك النقباء الاكابر محمد بن على وولادته  
كانت في شهور سنة اربع وخمسمائة، ام السيد الاجل عز الدين ابى -  
القاسم من بنات نظام الملك، وام السيد الاجل شرف الدين عائشة خاتون  
بنت السلطان الب ارسلان محمد بن جعفر بيگ الملك داود بن ميكائيل  
بن سلجوق بن بقاق ولى في السيد الاجل شرف الدين محمد مصنفات  
وقصائد منها.

يا من علاه لدين المصطفى شرف  
وروض سؤدده مستاسد انف  
آباو الصيد مدو اللهدى طنبا  
وانه خلف يحيى بن السلف  
هو الكريم الذى قدما تبشرنا  
بفضل ابائه الاجار والصحف  
محمد بن على نلت منزلة  
شمل المعالى بها والمجد مؤتلف  
تعنول أقلامك الاقدار ساجدة  
والسيف والليل والخطبة الزعف  
يا سادة الناس انى قد اقول لكم  
انتم جواهر والدنيا لكم صدف  
لا يرتجى الغيث الا من اكفكم  
ومن سيوفكم للحاسد التلف  
يهتز في المهدي للعلياء طفلكم  
وكهلكم برداء الفضل ملتحف  
ما جاد طبعي بوصف من مدائحكم  
الا وجدت علاكم فوق ما اصف

واما جد والده فهو السيد الاجل المرتضى ذو الفخرين أبو الحسن  
 المطهر بن علي، وقال فيه الشيخ علي بن الحسن بن ابي الطيب  
 الباخري في كتاب " دمية القصر " :  
 هو من اعيان الاشراف والسادة اتفق اکتحالي بغرته الزهراء  
 واستضائي بزهرته الغراء سنة اربع وثلاثين واربع مائة بالرى، الا  
 ان الالتقاء كانت خلسة، والاجتماع لحظة، وما زالت اخباره تترامى  
 إلى الثنية الجميلة على، فيزداد غرس ولائه في قلبى اثمارا، وهلال  
 وفائه بين جوانحي اقمارا، ولم اظفر مما القاه بحر علمه على لسان  
 فضله الا بهذين البيتين  
 جانب جناب الغى دهرک کله  
 واسلك سبيل الرشده تسعد والزم  
 من وسخته غدرة أو فجرة  
 لم ينقه بالرخص ماء القلزم  
 و نیز فرید خراسان أبو الحسن بیهقی رحمة الله عليه در " تاریخ  
 بیهق " ضمن ترجمه حال خانواده نظام الملك تحت عنوان " خاندان  
 سيد الوزراء نظام الملك " گفته (صفحه ۷۴)  
 و عقب از نظام الملك از پسران فخر الملك المظفر بود، و جمال  
 الملك أبو جعفر محمد و قوام الدين احمد که مقيم بود به بغداد، و عثمان  
 بن نظام الملك والامير بهاء الملك أبو الفتح عبد الرحيم، و عز الملك  
 الحسين، و مؤيد الملك أبو بكر عبيدالله، و عماد الملك أبو القاسم،  
 و عقب وى به طوس است، و امير منصور و عقب وى برى است، و حرائر  
 بودند یکی در حباله امير محمد فراتی، دیگر در حباله سيد اجل رى  
 بود دیگر در حباله امير أبو الحسن پسر فقيه اجل، یکی در حباله  
 پسر عزيز جويشن.  
 نگارنده گوید: چنان که ملاحظه میشود در این عبارت از ثقه -  
 الملك أبو مسلم سروشیاری رئیس شهر رى که در کتب دیگر او را نیز  
 داماد خواجه نظام الملك معرفی کرده اند نام برده نشده است، و من سبب

آن را نمودارم هر که طالب باشد خودش به تحقیق وجه آن پردازد.  
و نظیر آنست آنچه شیخ عبد الجلیل در "النقض" (صفحه ۲۸۰) گفته:

زو این خبر پنداری بنظام الملك بو علی الحسن بن علی بن اسحاق نرسیده بود، که سر همه سنیان بود، تا به شفاعت دختر خود را به پسر سید مرتضی قمی ممداد.

و نیز تصریحی به این مطلب در همین کتاب بار دیگر نقلا عن کتاب "النقض" شیخ عبد الجلیل عن قریب ذکر خواهد شد ان شاء الله. رافعی در "التدوین" فی ذکر اخبار قزوین (صفحه ۱۴۰ نسخه اسکندریه) گفته: محمد بن علی بن المطهر المرتضی الحسینی، السید أبو الفضل النقیب سمع صحیح مسلم بن الحجاج من محمد بن الفضل الفراوی وسمع منه غریب ابی سلیمان الخطابی بروایتہ، عن ابی الحسن عبد - الغافرین اسماعیل عنه.

ورد قزوین سنه تسع و خمسين و خمسمائة فسمع منه وسمع ابا الفضل الكرخي و ابا سلیمان الزیبری و توفی بساوة سنه ست و ستین و خمسمائة.

ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان (قسم صفحه ۹۰ - ۹۱) ضمن بیاناتی که تحت عنوان "آمدن سلیمان شاه بهمانی اصفهید" ایراد کرده است گفته:

و پیش از این یاد رفت در اول مجلد کتاب که شاه غازی چون سلطان سلیمان به دو پیوست در حق او چه کرد، و به همدان چگونه برد، و به سلطنت نشاند، و محمود گندم کوب سلطان به مازندران آمد این جمله گفته ایم (قسم اول صفحه ۱۳۳).

سلطان سلیمان ری و حدود آن اصفهید را داده بود، اصفهید ری با تصرف گرفت، و خواجه حسن نجم الدین را به عمیدی ولایت ری بفرستاد، و دهخدای نجم الدین محمد را که پدر سعد الدین علی بود

به مشرفی ری و يك سال و هشت ماه ری و اعمال او تا مشکو به تصرف دیوان اصفهید بود، و جملة معاریف و قضاة و سادات ری به مازندران در خدمت شاه غازی بودند، و همچنین خوارو و سمنان، و پدر سید عز الدین یحیی که مرتضی گفتند و از او بزرگوار و محترم تر سیدی در عالم نبود، با شاه غازی بر تخت نشست، و حکم فرموده بود به خزانة و داربخانه و جامه خانه و ولایت خویش که هر چه آن سید به خط خویش بر نویسد که مرا فلان چیز مبادید همه بدهند، و خط او توقیع من شناسند و سید با چنین تمکین مدتی در مازندران بماند. نگارنده گوید گویا عبارات کسانی که عز الدین یحیی را نقیب آمل هم معرفی کرده اند به این زمان ناظر است، و به عبارت واضحتر نقابت عز الدین یحیی برای آمل منحصر به زمان تملك اصفهید به ری که بیست ماه بوده است میباشد، و این مدعا با تدبیر در عبارات مندرجه در این ترجمه روشن میشود.

سید علی خان رحمه الله در کتاب "الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة" گفته:

السید الاجل أبو الحسن المطهر بن محمد (بن) ابی القاسم علی بن ابی الفضل محمد بن علی بن محمد بن حمزه بن احمد بن اسماعیل الدیاج بن محمد بن عبد الله الباهر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیهم الملقب بالمرتضی ذا الفخرین، ذکره الشیخ أبو الحسن بن بابویه فی رجاله فقال: هو من كبار... الترجمة آنگاه عبارت منتجب الدین را چنان که گذشت نقل کرده. پس گفته:

وذكره أبو الحسن البخاری فی "دمیه القصر" فقال: هو من اعیان إلی آخر الترجمة.

آنگاه عبارت باخرزی را تا آخر چنان که گذشت نقل کرده سپس گفته:

قال المؤلف عفی الله عنه وعن المؤمنین كان السید المذكور

من اكابر السادة العظماء و مشاهير الفضلاء والعلماء، و كان نقيبا على  
الرى و قم و آمل، ذا ثروة و نعمة عظيمة، مع كمال الفضل و علو  
النسب و الحسب، له مدرسة عظيمة بقم، و لما توفي كان من جملة  
(تركته) اربعمائه من لولوء و ناهيك بها ثروة و كانت ملوك آل -  
سلجوق يلتمسون مصاهرته و يفتخرون بذلك لعلو قدره و ارتفاع شأنه  
و كان الخواجه نظام الملك صاهر ابنه السيد الاجل محمد بابنته التي  
هي واحدة بعد ان تشفع إليه، بمن يعز عليه و لم تزل النقابة و الرياسة  
في ولده حتى تغلب خوارزمشاه تكش على العراق، فقتل السيد يحيى  
بن محمد بن علي بن محمد بن المطهر المذكور، و هرب ابنه إلى  
بغداد، كما سيأتي في ترجمته ان شاء الله، فزالت ايامهم و انقضت  
زمانهم، و خلد في صدور الدفاتر محاسنهم، رحمهم الله تعالى.

استفاده نگارنده از اين كلام شريف

نگارنده گوید: از برکت موفقیت به زیارت اين كلام شريف  
مباراتی که در نسخ کتاب " نقض " شيخ عبد الجليل تصحيف شده بود  
درست شد، توضیح اين سخن آنکه در نسخ کتاب " النقض " که تاکنون  
به نظر من رسیده است بجای عبارت چهار صد من حصه مفرد که در اين  
تعليقات ثبت شده عبارت چهار صد حصه مفرد درج شده است چنان که  
در نسخه چاپی هم تبعا للنسخ همان طور چاپ کرده ایم حالا که  
به مطالعه اين كلام شريف موفق شدم، معلوم شد که حصه مفرد مصحف  
خوضه مفرد میباشد بيان اين مطلب آنکه عبارت صاحب اربعمائة من  
لؤلؤ بطور قطع و يقين ترجمه عبارت چهار صد من خوضه مفرد  
است.

صاحب " قاموس " گفته: و الخوضه اللؤلؤة  
و صاحب " تاج العروس " گفته الخوضه اللؤلؤة  
و در " منتهی الارب " گفته، خوضه بالفتح = دانه مرواريد  
و نیز فيروز آبادی در " قاموس " گفته و ذهب مفرد = مفصل

بالفريد

و در " تاج العروس " در شرح اين كلام گفته: و ذهب مفرد أي كمعظم = مفصل بالفريد و من مجمعات الاساس كم في يفصل بين اللؤلؤ والذهب ج فرائد، والجوهرة النفيسة كالفريدة، والدر إذا نظم، وفصل الفريد جمع الفريدة، وهي الشذر من فضة كاللؤلؤة و فرائد الدر = كبارها.

پس به خوبی روشن شد كه مفاد عبارت اربعمائه من لؤلؤ با مفاد عبارت چهار صد من خوضه مفرد تقریباً یکی است، پس گمان مرود كه مرحوم سيد علي خان اين عبارت را يا از كتاب " نقض " برداشته و يا از كتابی كه او از كتاب " نقض " برداشته بوده است والله اعلم. تنبيه بر چند اشتباه

كه در كلام مرحوم سيد علي خان دیده مشود

۱ - چنان كه از ظاهر عبارت بر مآيد، مراد از اين قول او " و كان السيد المذكور إلى آخره " ذو الفخرين أبو الحسن المطهر است، پس اينكه گفته: سيد مذکور نقيب آمل هم بوده است اشتباه است، زیرا بجز عز الدين يحيى و پدر او شرف الدين محمد احدی از اين خاندان نقيب آمل نبوده است، چنان كه عن قريب به توضيح اين مطلب خواهيم پرداخت.

۲ - اينكه گفته سيد نامبرده مدرسه در قم داشته است، آن هم صحيح نيست، زیرا مدرسه بنام شرف الدين محمد بوده است، نه بنام أبو الحسن مطهر چنان كه صاحب " النقض " تصريح کرده است.

۳ - دختر نظام الملك زن محمد بن مطهر نبوده است، چنان كه از عبارات أبو الحسن بيهقي و صاحب " نقض " صريحاً بر مآيد فراجع ان شئت.

۴ - دختر نظام الملك منحصر به فرد نبوده است، چنان كه اين سيد ادعا کرده، زیرا بيهقي به تعدد دختران وی تصريح کرده است، چنان كه

کلامش نقل شد.  
عالم جلیل شهیر سید حسن صدر قدس الله سره الشریف در کتاب  
" تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام " ضمن تعداد علماء طبقه خامسه گفته  
(صفحه ۱۱۱).

ومنهم السيد الاجل ذو الفخرين المرتضى محمد أبو الحسن  
المطهر بن ابي القاسم علي بن ابي الفضل محمد النقيب الحسيني  
الديباجي، كان من كبار سادات العراق، وصدور الاشراف، انتهى  
منصب النقابة والرياسة في عصره إليه، وكان عالما في فنون كثيرة،  
خصوصا النحو، واللغة، والادب، والشعر، والسير، والتواريخ، له  
خطب ورسائل لطيفة، قرأ على الشيخ ابن جعفر الطوسي في سفر الحج،  
وذكره البخارزي في " دمية القصر " واثني عليه بما هو اهله، وحكى  
علاقاته له سنة اربع وثلاثين واربعمئة بالرى، كذلك ذكره السيد  
علي بن صدر الدين في " الدرجات الرفيعة في طبقات الشيعة " قال:  
كان من كبار السادات العظماء، ومشاهير الفضلاء، وكان نقيبا على  
الرى وقم وآمل، ذا ثروة ونعمة عظيمة، مع كمال الفضل، وعلوا  
النسب والحسب، عمر مدرسه عظيمة بقم.

اقول وهو أبو النقيب عز الدين يحيى الشهيد بعد ابيه، قتله ملك  
شاه التكش وصنف منتجب الدين ابن بابويه الفهرست باسمه.  
نگارنده گوید از مراجعه به بیاناتی که در ذیل کلام سید علی خان  
ذکر کرده ایم حال این کلام معلوم میشود، و علاوه بر اینکه سید مطهر  
را که در سال چهار صد و سی و چهار با ابو الحسن باخزری ملاقات  
کرده است پدر عز الدین یحیی که در ۵۹۱ کشته شده است دانسته  
است.

کتابخانه (شرف الدین محمد) نقيب النقباء رى  
فريد خراسان أبو الحسن بيهقي در " تتمه صوان الحكمه " در  
ترجمه حال أبو نصر فارابی (محمد بن محمد بن طوخان) گفته



(صفحه ۱۷ چاپ هند)

وقد رايت في خزانة كتب نقيب النقباء بالرى من تصانيفه ما لم يقرع سمعي اسمه، واكثر ما رايتة كان بخطه وخط تلميذه ابى زكريا يحيى بن عدى.

در " دره الاخبار ولمعة الانوار " که ترجمه " تتمه صوان الحکمه " است عبارت مزبور را چنین ترجمه کرده است (صفحه ۱۸ چاپ ایران).

و خواجه ظهير الدين بيهقي آورده که رسائل بسیار (از او) به خط او و خط تلميذش أبو زكريا يحيى در كتب خانه " نقيب النقباء " رى دیدم.

از جمله کسانی که از سيد شرف الدين روايت کرده اند اين اشخاص اند

۱ - شيخ منتجب الدين صاحب فهرست است چنان که از عبارت او که در ترجمه اين سيد گفته است معلوم شد، و برای مزيد فايده عبارت ديگر او را که کاشف از اين مدعاست در مرآ و منظر خوانندگان مگذارم و آن اينکه شيخ مزبور در کتاب " اربعين " خود ضمن حکايات چهارده گانه که در آخر آن آورده است حکايت سيزدهم را چنین نقل کرده.

الحكاية الثالثة عشر - اخبرنا السيد المرتضى السعيد شرف الدين أبو الفضل محمد بن علي بن محمد بن المطهر رفع الله درجته، اخبرنا الامام أبو الفضل محمد بن احمد الطبسي في كتابه، اخبرنا أبو محمد عبد الله بن يوسف بن احمد بن مامويه الاصفهاني، اخبرنا ابورجا محمد بن حامد المدني بمكة، اخبرنا الحسن بن عرفة، اخبرنا علي بن قدامة، عن ميسرة بن عبد ربه بن عبد الكريم الحريري، عن سعيد بن جبير رحمة الله عليه قال:

مر ابن عباس بنفر من قریش وقد كف بصره ومعه ابن له يقوده، فسمع صوتهم فوقف عليهم وسلم فقاموا وردوا السلام، ومضى

فقال له ابنه: يا ابيه ما سمعت ما قالوا؟  
قال لا وما قالوا؟  
قال: سبوا عليا ونالوا منه  
فقال: ردني إليهم، فردده  
فقال: ايكم الساب الله تعالى؟  
فقالوا: يا بن عباس من سب الله فقد كفر  
فقال: ايكم الساب رسول الله؟  
فقالوا: يا بن عباس من سب رسول الله فقد اشرك  
فقال: ايكم الساب عليا؟  
فقالوا: اما على فقد نلناه منه  
فقال ابن عباس: اشهد بالله واشهد الله لقد سمعت رسول الله  
صلى الله عليه وآله يقول: من سب عليا فقد سبني، ومن سبني فقد  
سب الله، ومن سب الله فقد كفر.  
ثم التفت إلى ابنه فقال: قل فيهم - فداك ابي وامى  
فقال الغلام:  
نظر واليك با عين محمره نظر التيوس إلى شفار الجازر.  
قال: زدنى يا غلام، فداك ابي وامى.  
فقال: خزر الحواجب خاضعى اعناقهم  
نظر الذليل إلى العزيز القاهر  
قال: زدنى يا غلام، فداك ابي وامى  
فقال: ما عندي غير ما سمعت  
فقال ابن عباس:  
سبوا الاله وكذبوا بمحمد  
ووصيه الزاكي التقى الطاهر  
هم تسعة لعنوا جميعا كلهم  
والله يلحقهم غدا بالمعاشر

احيا وهم عار على موتاهم  
والميتون فضيحة للغاير  
قال: وكانوا عشره فلما قال لابنه قل فيهم قام واحد فلذلك  
قال هم تسعة.

٢ - عالم شهير موفق بن احمد خوارزمي معروف با خطب خطباء  
خوارزم است، چنانكه آغاز كتاب " مناقب " او به صراحت لهجه بر اين  
مدعا دلالت ميکند زيرا نص عبارت او در اول كتاب مذکور اين است  
(رجوع شود به صفحه ١٨ نسخه مطبوعه در ايران بسال ١٣١٣ هجري  
قمری).

قال الامام الاجل الصدر ضياء الدين، شمس الاسلام، ناصح الخلفاء،  
مفتى الامة، مقتدى الفريقين، صدر الائمة، اخطب الخطباء، أبو المويد  
موفق بن احمد المكي البكري الخوارزمي رضى الله عنه، ذكر فضائل  
امير المؤمنين ابى الحسن على بن ابى طالب عليه السلام، بل ذكر شئ  
منها إذ ذكر جميعها يقصر عنه باع الاحصاء، بل ذكر اكثرها يضيق عنه  
نطاق طاقة الاستقصاء بذلك على صدق ما ذكرت ما اخبرني به السيد  
الامام الاجل المرتضى، شرف الدين عز الاسلام، علم الهدى، نقيب نقباء  
الشرق والغرب، أبو الفضل محمد بن على بن محمد بن المطهر بن  
المرتضى الحسينى في كتابه إلى من مدينه الرى، جزاه الله عنى خيرا،  
قال: اخبرني السيد أبو الحسن على بن ابى طالب الحسينى، السيلقى  
بقرأتى عليه، قال: اخبرني الشيخ العالم أبو النجم محمد بن عبد الوهاب  
بن عيسى السمان الرازي، قال: اخبرني الشيخ العالم أبو سعيد محمد  
بن احمد بن الحسين النيسابوري الخزاعى، (قال): اخبرني محمد  
بن على بن محمد بن جعفر الاديبي بقرأتى عليه، (قال) انبأني الامام  
الحافظ صدر الحفاظ أبو العلاء الحسن بن احمد العطار الهمداني، و  
قاضى القضاة الامام الاجل نجم الدين أبو نصر محمد بن الحسين بن  
محمد البغدادي، قالوا: انبأنا الشريف الامام الاجل نور الهدى أبو طالب  
الحسين بن محمد بن على الزينبي رحمه الله، عن الامام محمد بن احمد

بن علي بن الحسن بن شاذان، قال: حدثني المعاني بن زكريا أبو الفرج، عن محمد بن احمد بن ابى الثلج، عن الحسن بن محمد بن بهرام، عن يوسف بن موسى القطان، عن جرير، عن ليث، عن مجاهد، عن ابن عباس رضى الله عنه، قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لو ان الغياض اقلام، والبحر مداد، والجن حساب، والانس كتاب، ما احصوا فضائل علي بن ابى - طالب عليه السلام.

وبهذا الاسناد عن ابن شاذان، قال: حدثني أبو محمد الحسن بن احمد بن محمد المخلدى في كتابه، عن الحسين بن اسحاق، عن محمد بن زكريا، عن جعفر بن محمد بن عمار، عن ابيه، عن جعفر بن محمد، عن ابيه، عن علي بن الحسين، عن ابيه، عن امير المؤمنين عليه السلام، قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ان الله جعل لآخى على فضائل لا تحصى كثرة فمن ذكر فضيلة من فضائله، مقرا بها، غفر الله لما تقدم من ذنبه وما تأخر، ومن كتب فضيلة من فضائله، لم تنزل الملائكة تستغفر له ما بقى لذلك الكاتب رسم، ومن استمع إلى فضيلة من فضائله، غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالاستماع، ومن نظر إلى كتاب من فضائله، غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالنظر ثم قال: النظر إلى علي بن ابى طالب عبادة، وذكره عبادة، ولا يقبل الله ايمان عبد الا بولايته، والبرائة من اعدائه.

حامل لوای حدیث ورجال، عالم ربانى سيد هاشم بحرانی اعلى الله درجته، در كتاب شريف " غاية المرام " در فصلی كه بعنوان " فصل يشتمل على ابواب في فضل امير المومنين على بن ابى طالب عليه السلام و فضل اهل البيت عليهم السلام، من طرق العامه والخاصه " معنون است، باب نوزدهم را چنین افتتاح کرده است (صفحه ۴۹۳) الباب التاسع عشر في سبعة فضائل امير المومنين عليه السلام من طريق العامة، وفيه ستة احاديث

الاول - اقول في اول " كتاب موفق بن احمد " وهو من اعيان علماء العامة ما صورته، قال: الامام الاجل الصدر...  
 آنگاه عبارت را مطابق متن تا آخر نقل کرده است، هر که طالب باشد به آن کتاب (صفحه ۴۹۳) مراجعه کند.  
 عالم جلیل آقا شیخ محمد تقی دزفولی رحمة الله عليه در " كفاية الخصام " بیانات مذکوره را چنین ترجمه کرده است (صفحه ۵۹۸)  
 باب سیصد و سی و چهارم در وسعت فضائل امیر المؤمنین علیه - السلام از روایات عامه و در آن شش حدیث است.  
 اول - در کتاب " مناقب " تألیف موفق بن احمد خطیب خوارزمی، که از أجله و اعیان علمای عامه است چنین گفته است:  
 قال الامام الاجل الصدر ضیاء الدین شمس الاسلام تاج الخلفاء مفتی الامة مقتدی الفریقین صدر الأئمة اخطب الخطباء - أبو المؤید موفق بن احمد المکی الخوارزمی رضی الله عنه، که ذکر فضائل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) بلکه ذکر اندکی از آنها زیرا که از جمیع آنها دست احصا قاصر و لنگ است، بلکه از ذکر اکثر آنها نطاق طاقت استقصاء بایر و تنگ، و دلیل بر صدق این سخن حدیثی است که سید امام اجل مرتضی شرف الدین عز الاسلام علم الهدی نقیب نقباء الشرق والغرب أبو الفضل محمد بن علی بن المطهر بن المرتضی الحسینی در مکتوبی از شهر ری به من نوشته بود، جزاء الله (عنی) خیرا - و او به سند صحیح خود از لیث از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است، که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود:  
 اگر همه پیشه ها قلم شوند و دریاها مرکب گردند، و جنیان محاسب و انسیان کاتب فضائل علی (علیه السلام) را احصا نتواند کرد و در این باب سخت نیکو گفته اند.  
 کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست  
 که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری

دوم - ایضا موفق بن احمد به سند صحیح از حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت کرده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود:

خدای تعالی از برای برادرم (علی) فضائلی قرار داده است که از بسیاری به شماره در نمایند، بس کسی که يك فضیلت از فضائل برادرم علی را ذکر کند و به آن اقرار داشته باشد، بیامرزد خدای تعالی گناهان گذشته و آینده او را، و کسی که بنویسد فضیلتی را از فضائل برادرم علی پیوسته ملائکه از برای او استغفار کنند ما دامی که از آن کتاب اثری باقی باشد، و کسی که گوش دهد به فضیلتی از فضائل او بیامرزد خدای تعالی از برای او گناهی را که به شنیدن از او صادر شده، و کسی که نظر کند به کتابی از فضائل او بیامرزد خدای تعالی برای او گناهی را که به دیدن از او صادر شده

بعد از آن فرمود: نظر کردن به علی عبادت است، و ذکر او عبادت است، قبول نمکند خدای تعالی ایمان هیچ بنده را مگر به ولایت او و بیزاری جستن از دشمنان او شعر

و بغض الذی عاده شرط لوجه  
كما الطهر شرط في صلاة الفريضة  
(انتهی کلامه رفع مقامه)

نظیر عبارت گذشت است آنچه صاحب کرامات باهره، سید اجل ابن طاووس اعلی الله درجه در کتاب شریف " طرائف " نقل کرده است، و نص عبارت وی این است (صفحه ۳۳ نسخه مطبوعه در ایران به سال ۱۳۳۲ هجری قمری)

و من ذلك ما ذكره موفق بن احمد الخوارزمي اخطب الخطباء، وهو من اعيان علماء الاربعة المذاهب في كتاب " الاربعين في مناقب علي بن ابي طالب عليه السلام " فانه يتضمن نصوصا من نبیهم محمد صلی الله علیه وآله، علی علی علیه السلام، وفضائل عظيمة لا يسع الوقت تسمية الكتب في ذلك الفضائل، وبيان ذلك ما رواه المعروف

بحجة الاسلام ناصر بن ابى المكارم المطرزی (۱) الخوارزمي وهو  
من اعيان علماء الاربعة المذاهب صاحب كتاب " المعرب والمغرب " (۲)  
" والايضاح " (۳) في شرح المقامات في شرح كتاب المناقب، فقال  
في اول الكتاب ما هدا لفظه:

ذكر فضائل امير المؤمنين على بن ابى طالب عليه السلام، بل ذكر  
شئ منها، إذ ذكر جميعها يقصر عنه باع الاحصاء، بل ذكر اكثرها  
يضيق عنه نطاق طاقة الاستقصاء، يدل على صدق ما ذكرته ما انبأني به  
صدر الحفاظ أبو العلى الحسن بن العطاء الهمداني (رفعه إلى ان)  
قال: حدثنا صدر الائمة اخطب خطباء خوارزم موفق بن احمد المكي،  
قال: اخبرني السيد الامام المرتضى (شرف الدين) أبو الفضل الحسيني  
في كتابه إلى من مدينة الرى جزاه الله عنى خيرا، اخبرنا السيد أبو  
الحسن على بن ابى طالب الحسيني الشيباني بقرأتى عليه، اخبرنا الشيخ  
العالم أبو النجم محمد بن عبد الوهاب بن عيسى السمان الرازي، اخبرنا  
الشيخ العالم أبو سعيد محمد بن احمد بن الحسين النيسابوري، اخبرنا  
محمد بن على بن جعفر الاديبي بقرأتى عليه، حدثنى معافا بن زكريا  
أبو الفرغ، عن محمد بن احمد ابى الثلج، عن الحسن بن محمد ابن

-----  
(۱) مطرزی بضم ميم و فتح طاء مهمله و كسر راء مهمله و زاء معجمه و باء نسبت

در آخر نسبت است به مطرز

در " قاموس " گفته: والطرز بالكسر = علم الثوب معرب و طرزه تطريزا اعلمه

فتطرز

و در " منتهى الارب " گفته: مطرز كمحدث = علم گرونكار ساز، و گويا معرب  
(به عين مهمله) به صيغه اسم فاعل از مصدر اعراب است، كه به معنى آشكار كردن ما في  
الضمير و روشن ساختن سخن و غير آن است.

در " قاموس " گفته والاعراب = الابانة والافصاح عن الشئ، و مغرب نیز (بغير  
معجمه) بصيغة اسم فاعل از اعراب به معنى سخن غريب آوردن است.

در " قاموس " گفته: والاعراب اتيان الغرب والاتيان بالغريب

و در " اساس البلاغه " گفته: وتكلم فاغرب إذا جماء بغرائب الكلام ونوادرة  
تقول فلان يعرب كلامه ويعرب فيه.

(۲) در چاپ جديد حروفى صفحه ۱۳۸ كتاب الغرب والمغرب ياد گرديده -

مصحح.

(۳) كتاب دوم در ترتيب و تهذيب كتاب اول است.

بهرام، عن يوسف بن موسى القطان، عن جرير، عن ليث، عن مجاهد،  
عن ابن عباس رضی الله عنه، قال:  
قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لوان الغياض اقلام والبحر  
مداد والجن حساب والانس كتاب ما احصوا فضائل علي بن ابي طالب  
عليه السلام.

علامه مجلسی اعلى الله مقامه در تاسع "بحار" در باب جوامع  
مناقبه (أي على عليه السلام) (صفحه ۴۴۴ چاپ امين الضرب) عبارت  
گذشته را از طرائف نقل کرده است فراجع ان شئت.  
طالب ترجمه عبارت به ترجمه کتاب "طرائف" مراجعه کند (صفحه  
۵۹ نسخه مطبوعه در ايران به سال ۱۳۰۱ هجری قمری).

۳ - أبو سعد عثمان بن اسعد بن محمد العاقلی است رافعی در  
"تدوین" گفته (صفحه ۳۹۳ نسخه کتابخانه اسکندریه)  
عثمان بن اسعد بن محمد العاقلی أبو سعد تفقه به قزوین و به همدان  
واصبهان و كان له طبع قويم، وشعر بالفارسية جيد، وسمع ابا  
الحياة ومحمد بن عبد الله البلخي و ابا القاسم عبد الله بن عمر الطريفي  
وسمع "الاربعين" المعروف "بالمحمدين" من محمد بن علي المرتضى  
النقيب بروايته عن الفراوى (الترجمة):

۴ - أبو القاسم محمود بن محمد بن ابي طاهر القزويني الاشرسي  
است، رافعی در "تدوین" گفته (صفحه ۴۸۳):

وسمع "الاربعين" المعروف "بالمحمدين" بن النقيب ابن الفضل  
محمد بن (علي) المرتضى بقزوین، بروايته عن الفراوى.

۵ - مذكى قزويني است رافعی در "تدوین" گفته (ص ۴۸۴):  
مذكى بن محمد بن مذكى القزويني، سمع "الاربعين" للمحمدين  
من النقيب ابي الفضل محمد بن علي المرتضى سنة تسع وخمسين و  
خمسمائة بروايته عن الفراوى.

۶ - پسرش سيد اجل مرتضى عز الدين يحيى است، منتجب الدين  
ضمن ترجمه او گفته:



له رواية الاحاديث عن والده المرتضى السيد شرف الدين وعن مشايخه قدس الله ارواحهم.

پوشیده نماناد - حال مشايخ این سید نیز تا حدی از عبارات گذشته بدست آمده، و بیشتر از آن اطلاع ندارم، تا عنوان دیگری قرار بدهم و ترجمه حال بعضی از ایشان نیز در " تدوین " رافعی هست، فراجع ان شئت.

از جمله کسانی که در حق شرف الدین محمد مدیحه گفته اند. نسابه ری أبو هاشم مجد الدین مجتبی رحمة الله علیه است. أبو الحسن بیهقی در اواخر " لباب الانساب " ضمن آنچه تحت - عنوان:

فصل، في انساب النسابين من آل رسول الله صلى الله عليه وآله، ثبت کرده است گفته:

نسابه الری - السيد الامام مجد الدين أبو هاشم المجتبی بن حمزة بن زید بن مهدی بن حمزة بن محمد بن عبد الله بن علی بن الحسن بن الحسين بن الحسن بن الافطس بن علی بن علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب - علیهم السلام، وقد رایته بالری، و حضرت مجلسه، و كان یدخل علی و یجری بیننا مذاکرة فی علم الانساب فی شهور سنة ست و عشرين و خمسمائة و من منظومة:

تحقق انا لانسر إذا سری

خیال ولا نکو إذا الخل ادبرا

ولکننا بالسيف نحمی حریمنا

ونحذر مما کان ظلما و منکرا

و نبنی رواق العز و المجد و العلی

و نعقل للقتلی إذا الدم اهدرا

و ننظم بین الناس علما و حکمة

و من اکثر الاقوال لاشک اهجرا

و هذه قصيدة طويلة، مدح بها السيد الاجل العالم شرف الدين

محمد بن المرتضی. آنگاه تحت عنوان "تقریر هذا النسب" به ذکر نسب او (یعنی أبو هاشم مجد الدین قائل قصیده) پرداخته است. از احوال و انارۀ فهم در ترجمه حال یکی از هم عصران و هم نامان شرف الدین رازی. باید دانست که یکی از معاصرین نقیب النقباء ری شرف الدین مرتضی جهات مشترکه با وی دارد، که ممکن است گاهی توهم اتحاد در میان آن دو بشود، مخصوصا اگر بعضی از قرائن معینه هم ذکر نشود، مثلا هر دو در سیادت و در نام و لقب و در نقل صحیح بخاری از يك استاد (فراوی) و در ورود به قزوین و نقل روایت جماعتی از آن دو در آن شهر با دو سال فاصله و در اینکه مطهر نامی در سلف هر دو هست اشتراك دارند، بنابر این لازم میدانم که اندك اشاره به این مطلب بکنم تا جای شبهه نماند.

خاقانی در اواخر "تحفة العراقین" (صفحه ۲۲۲ - ۲۲۳) گفته در ستایش امام شرف الدین محمد بن مطهر علوی این قدر و صفا که خاطر م راست از خدمت سید اجل برخاست ذو الفضل محمد مطهر آن عرق محمد پیغمبر آن مردم دیده مصطفی را و آن وارث صدق مرتضی را دین را شرف است و شرع را فخر بل سید شرع و دین و لا فکر فرزند محمد عرب اوست حسان عجم و را دعا گوست من شیعی صلب در هوایش شیعی چه که غالی ثنایش

و مراد در این ابیات همان سید است، که رافعی در " تدوین " ترجمه حالش را چنین نوشته است (صفحه ۱۵۸ نسخه کتابخانه اسکندریه).

محمد بن المطهر بن یعلی بن غوض بن محمد الفاطمی أبو الفتح العلوی الهروی، شریف، نبیل، عالم، ورد قزوین و سمع منه بها، یروی " الصحیحین " عن محمد الفراوی و " السنن الکبیر " و " المدخل " و کتاب " مبسوط علم الشافعی " رضی الله عنه عن زاهر الشحامی عن مصنفها الحافظ ابی بکر البیهقی و سمع منه " عوالی " الفراوی بقزوین جماعة سنة سبع و خمسين و خمسمائة. نگارنده گوید عده از این جماعت معلومند، مانند محمد بن ابی بکر بن موسی المشاط الفقیه که رافعی در ترجمه حال او گفته است (صفحه ۷۶).

سمع السید محمد بن المطهر العلوی " عوالی " الفراوی سنة سبع و خمسين و خمسمائة بسماعه منه.

و احمد بن محمد بن روشنائی بن ابی الیمن أبو عبد الرحمن المرادسی که رافعی در ترجمه حالش گفته (صفحه ۲۱۵) و سمع السید محمد بن المطهر الهروی.

و همچنین بعض از رجال خاندان این سید، مانند برادرش أبو القاسم علی بن یعلی بن عوض علوی هروی، که رافعی در " تدوین " تفصیلاً به ترجمه حالش پرداخته است (رجوع شود به صفحه ۴۴۵ - ۴۴۶) لیکن چون ترجمه حال این سید و منسوبان و متعلقان وی در اینجا بالاصاله مقصود نیست، و برای ذکر تبعی نیز همین قدر کافی است از تعرض بیشتر از این قدر در این موضوع صرف نظر میکنیم. و شاید در همان ایام مسافرت به ایران و ورود به قزوین این سید شرف الدین هروی بوده، که خاقانی این مدیحه سرائی را در حقش کرده است زیرا از جمله آن اشعار است اینکه گفته:

تا سایه آن همای رخشان  
رفت از سر خطه خراسان  
جغد است ز انقلاب دهرش  
بر کنگرهای حسار شهرش  
تا حضرتش از هری سفر کرد  
در باد هری سموم اثر کرد  
گر سوی هری عنان گراید  
از خاک هری جنان برآید  
زیور شود از پی هدی را  
هرای رکاب او هری را  
گر باز هری شود تن آسان  
عنقا بیند در خراسان

باری خاقانی به این سید مکتوباتی نوشته که پاره از آنها موجود است، (رجوع شود به نسخه ۹۵ عکس موجود در کتابخانه ملی که اصل آن در کتابخانه ملی پاریس به شماره ۱۸۱۶ موجود است) پس معلوم شد که او هروی بوده، و نقیب نبوده، و این یکی رازی بوده، و نقیب بوده است، و سایر جهات مایزه نیز از ملاحظه عبارت ترجمه حال ایشان به خوبی معلوم میشود. تنبیه بر نکته

چرا رافعی لقب شرف الدین را در ترجمه حال این دو نفر سید بزرگوار ذکر نکرده است، در صورتی که هر دو به این لقب معروف بوده اند؟..

گمان میکنم سر این امر توهم آنست که دین برتر از آنست که اشخاص شرف یا زینت آن باشند، بلکه امر به عکس است، یعنی اشخاص با نسبت بدین متشرف و متزین میشوند نه دین با اشخاص، و گویا خود رافعی به این مطلب در جایی از "تدوین" تصریح کرده است، لیکن

فعلا مورد آن را در نظر ندارم ولی مؤید مطلوب است آنچه یافعی در " مرآة الجنان " بعد از ذکر تاریخ وفات نظام الملك وزیر معروف (أبو علی حسن بن علی بن اسحاق طوسی و تلقیب او بقوام الدین گفته (۳ / ۳۵)

قلت وهذا اول ما بلغناه من التلقیب بفلان الدین، ثم استمر ذلك إلى یومنا وانما كانوا یلقبون بفلان الدولة والملك من یعظم شأنه عندهم، ثم عموا التلقیب بالدین فیما بعد حتی فی السوقیة والفجره، لقبورهم بنور الدین وشمس الدین، وزین الدین، وکمال الدین، واشباه ذلك ممن هم ظلام الدین، وشین الدین، ونقص الدین، واشباه ذلك من اصدقاء الدین، والی ذلك اشرت بقولی فی بعض القصائد:

یسمى فلان الدین من هو عکس ما  
یسمى به حاوی الصفات الدنیة  
فنور ظلام والکمال نقیصة  
ومحی ممیت ثم عکس القضية  
سوی السید الحبر النواوی وشبهه  
امام الهدی محی الدین...

وما احسن ما قال الشیخ برکة الزمن وزین الیمین ذو المجد الاثیل. احمد بن موسی بن عجیل قال رضی الله عنه: تتبعت هذه الالقب فلم اجد منها صادقا الا صارم الدین یعنی قاطع الدین.

تنبیه برد و امر در اینجا لازم است

۱ - از این قول قوامی که گفته (صفحه ۴۰) بو القاسم اجل شرف الدین مرتضی) بر مآید که کنیه شرف الدین محمد أبو القاسم بوده است در صورتی که از تراجم مذکوره بر آمد که کنیه او (أبو الفضل) بوده است و به نظر مآید که قول دوم اقرب به صواب باشد، مخصوصا با توجه به اینکه جمع اسم و کنیه حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) برای غیر حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه

منهی عنه است.

محدث طیب الله مضجعه در " نجم الثاقب " ضمن ذکر جمله از خصائص حضرت ولی عصر عجل الله فرجه گفته پنجم - جمع میان کنیه رسول خدا صلی الله علیه وآله و اسم مبارك آن حضرت و در مناقب مروی است که فرمود: اسم مرا بگذارید و کنیه مرا نگذارید. ۴ - از عبارت أبو الحسن بیهقی برآمد که مادر شرف الدین محمد دختر الب ارسلان محمد یا دختر دختر او بوده است (بنابر نسخه بدلی که در نسخه ها هست.) و چون آن دوره اعلی درجه زمان ترقی سلاطین سلجوقی بوده است و این امر در میان مردم یکی از افتخارات بزرگ بشمار مرفته است، لذا قوامی در قصاید خود مکرر به این مطلب تصریح کرده است بدین قرار:

صفحه ۴۰ - ۴۱

فخر زمانه تاج الاسلام صدر دهر  
خورشید شرع ذو الحسین اصل مهتری  
از گوهر مطهر سلجوقیان (و) وحی  
با چتر شرع و نوبت دین شاه لشکری  
صفحه ۷۶

صدر صدر جهان نقیب نقیبان شرق و غرب  
کو سیدی نبی صفت و پادشه لقاست  
صفحه ۱۲۳

نقیب آل محمد سلاله نبوی  
جمال گوهر سلجوق و فخر آل و تبار

صفحه ۱۲۴

تو از نژاد امامان و پادشاهانی  
کراست این درج و رتبت از صغار و کبار  
بجز تو کیست ز سادات در همه دنیا  
که او ائمه نژاد آمد وملوک تبار

صفحه ۱۴۵

ز سادات اسلام خرد و بزرگ  
ز شاهان گیتی صغار و کبار  
نباشد نظیری تو را ز آنکه تو  
پیمبر نژادی و خسرو تبار

برخی از اطلاعات مربوط به سید مطهر علوی  
از جمله کسانی که از سید مطهر علوی روایت کرده اند  
۱ - سید تقی نقیب رازی، منتجب الدین در " فهرست " گفته  
السید التقی بن طاهر بن الهادی الحسنی النقیب الرازی فاضل،  
ورع.

قرأ علی الاجل المرتضی ذی الفخرین المطهر اعلی الله درجته.  
۲ - سید نجیب الدین أبو محمد حسن بن محمد موسوی است،  
منتجب الدین در " فهرست " ضمن ترجمه حال او گفته  
قرأ علی السید الاجل المرتضی ذی الفخرین المطهر، رفع الله درجتهم  
و در ترجمه سید مطهر نیز تصریح به این مطلب کرده است چنان که  
گذشت (رجوع شود به صفحه ۱۹۷).

قصیده امیر معزی در مدح ذو الفخرین مطهر علوی  
از جمله کسانی که به مدح سید اجل أبو الحسن ذو الفخرین مطهر  
بن علی پرداخته اند، شاعر معروف امیر معزی است که قصیده غزالی

در مدح او (که بنابر نسخه چاپی) مشتمل بر ۴۷ بیت میباشد سروده است.

(رجوع شود به صفحه ۳۶ - ۴۰ دیوان چاپی او) اینک آن را نظر به فوایدی که از آن بدست میآید بتمامها در اینجا درج میکنیم.

در مدح أبو طاهر مطهر بن علی علوی  
یافتی بر خوان اگر جوئی رضای مرتضا  
"لافتی الا علی" برخواند هر دوم مصطفی  
ور همی خواهی که گردی ایمن از هل من مزید  
شرح "یوفون" "ویخافون" یاد کن از "هل اتی"  
آن که داماد نبی بود و وصی بود و ولی  
در موالاتش وصیت نیست شرط اولیا  
گر علی بعد از سنین بنشت او را زآن چه نقص  
هیچ نقصان نامدش بعد از سنین اندر سنا  
مرتضی را چه زیان گر بود بعد الاختیار  
مصطفی را چه زیان گر بود بعد الانبیاء  
حب یاران پیمبر فرض باشد بی خلاف  
لیکن از بهر قرابت هست حیدر مقتدا  
بود با زهرا و حیدر حجت پیغمبری  
لا جرم بنشانند پیغمبر سزائی با سزا  
آن که چون آمد به دستش ذو الفقار جانشکار  
گشت معجز در کفش چون در کف موسی عصا  
آمد آواز منادی "لافتی الا علی"  
وانگهی "لا سیف الا ذو الفقار" آمد ندا  
و آن دو فرزند عزیزش چون حسین و چون حسن  
هر دو اندر کعبه جود و کرم رکن و صفا



آن یکی گشته به زهر و اهترا در اهتزاز (۱)  
آن یکی گشته بی دفع البلیا در بلا  
آن یکی را جان زتن گشته جدا اندر حجاز  
و آن دگر را سر جدا گشته زتن در کربلا  
آن که دادی بوسه بر روی و قفای او رسول  
گرد بر رویش نشست و شمر ملعون در قفا  
و آنکه حیدر گیسوان او نهادی بر دو چشم  
چشم او در آب غرق و گیسوان اندر دما  
روز محشر داد بستاند خدا از قاتلانش  
تو بده داد و مباش از حب مقتولان جدا  
خدمت آن کن که فخر عترت پیغمبرست  
سید سادات ذو الفخرین و تاج الاصفیا  
قبله اقبال بو طاهر مطهر بن علی  
الامام بن الامام المرتضی بن المرتضا  
هست هر کس در سیاست مفتخر و او مفتخر  
هست هر کس در ریاست مقتدی و او مقتدا  
طالعش را هر زمان اقبال گوید السلام  
طلعتش را هر زمان خورشید گوید مرحبا  
نیست اندر سیرت و رای و رسوم او خلل  
نیست اندر خاطر و خط و خطاب او خطا  
زد همایون روزگار او رعایا ایمنند  
روز و شب از حادثات روزگار پر جفا  
پیش حلمش ذره صغری بود میخ زمین  
پیش رویش عالم سفلی بود قطب سما  
فضل او بی غایت است و سر او بی غائله  
حال او بی منت است وجود او بی منتها

-----  
(۱) کذا

سائلان را بی تغافل زود فرماید جواب  
شاعران را بی نسیئه نقد فرماید عطا  
بخشش مال است کار سید عالم همی  
کوشش خیر است شغل مهتر فرمانروا  
مال او را نصرت دین است در دنیا بدل  
خیر ورا جنت عدن است در عقبی جزا  
کردگار او را دهد فردا ثواب بی حساب  
تا که امروز او همی بخشد عطای بی ریا  
ای متابع گشته فرمان تو را حکم قدر  
ای موافق گشته تدبیر تو را امر قضا  
مهتری چون گوهر است و رأی تو او را چو رنگ  
گوهری کانرا نباشد رنگ باشد بی بها  
کبریای محض بی کبر و ریا دادت خدای  
هست مستغنی ز کبر آن کس که دارد کبریا  
اختیار خاندان دین توئی وقت هنر  
افتخار دوده آن دولتی وقت سخا  
پادشاه دل بهر تدبیر اگر باشد خرد  
مر تو را زبید اگر شاهی کنی بر پادشاه  
ای همیشه الفت تو دفع آفت را اساس  
ای همیشه همت تو درد و محنت را دوا  
طالع میمون بود پیش صلوات تو صلوات  
نعمت قارون بود نزد هبات تو هبا  
هر که بر جاهت کمین سازد زتن سازد کمان  
هر که در پیشت رهی باشد زغم باشد رها  
روز و شب خوان نکو خواه تو باشد خرمی  
حال و مه بر خون بد خواه تو گردد آسیا

بر فلک کردست دولت صفت آن سرفراز  
 بر زهل کردست گردون گردن این گردنا  
 در گه تو هست بنیان شرف را قاعده  
 مجلس تو هست حملان کرم را کیمیا  
 خار باغ توست در دست حکیمان سرخ گل  
 خاک پای توست بر چشم کریمان توتیا  
 مهترا گر عارضی بر عرض تو سایه فکند  
 بدر را گه گه پدید آید خسوف اندر ضیا  
 عارض از عرض تو زایل گشت چون شد متصل  
 از خدای ما اجابت وز مسلمانان دعا  
 خدمت تو مخلصانه کرد برهانی بدل  
 یافت از اقبال تو هم ملتجا هم مرتجا  
 کرد خواهم خدمت تو مخلصانه چون پدر  
 تا به اقبال تو گردم مقبل اندر مبتدا  
 خاطر من چون هوا و مدح تو چون آتش است  
 گر بود آتش مصمد سال و مه اندر هوا  
 تا شود برگ درختان کهربا رنگ از خزان  
 تا شود شاخ درختان مشتری سان از صبا  
 طلعت مداح تو بادا بفر مشتری  
 چهره بد خواه تو بادا به رنگ کهرباء  
 در سرای دین و دولت دائمی بادت درنگ  
 بر سریر سود و سودد سرمدی بادت بقاء  
 تنبیه بر سه امر نر اینجا ضرور است

۱ - چنان که ملاحظه میشود امیر معزی در این قصیده کنیه سید مطهر  
 را أبو طاهر معرفی کرده است، در صورتی که منتجب الدین و باخرزی،  
 أبو الحسن ضبط کرده اند، باید حمل بر تعدد کنیه شود، چنان که نظیرش

کثیر الوقوع است.

۲ - از این قول امیر معزی " خدمت تو مخلصانه کرد برهانی بدل " و همچنین از این قول او " کرد خواهم خدمت تو مخلصانه چون پدر " معلوم میشود که پدر او برهانی نیز مانند خود او بمدح أبو طاهر مطهر بن علی علوی پرداخته است، و نظر به این دو کلام دارد. دانشمند شهیر جناب آقای عباس اقبال در مقدمه دیوان امیر - معزی (نسبت بمدح برهانی سید مطهر را) در این عبارت که گفته (صفحه ج مقدمه)

از اشعار امیر معزی چنین بر مآید که پدر او برهانی يك عده از امراء و معاصرین الب ارسالان را که پس از وفات آن شاعر عهد ملکشاه و دوره شاعری معزی را نیز درك کرده اند با شماری ستوده بوده، و معزی به همین علت به ستایش آن بزرگان پرداخته، و یاد آور خدمت گذاری پدرش نسبت به ایشان شده است، مثل امیر ضیاء الملك أبو یعقوب یوسف ابن باجر (تا آنکه گفته) وسیدا أبو طاهر مطهر بن علی علوی رئیس علویان ری (تا آخر آنچه گفته).

۳ - از اینکه مولف مرزبان نامه این بیت سید مطهر را من دنسته غدرة او فجرة لم ینقه بالرخص ماء القلزم

در کتاب خود آورده است، معلوم میشود که این شعر در آن زمان جاری مجرای مثل بوده است، و ورود مضمون آن در اشعار فارسی نیز مؤید این مقصود است از قبیل این بیت فخر الدین گرگانی در ویس و رامین.

اگر آلوده شد گوهر به يك ننگ  
نشوید آب صد دریا از او زنگ

و اصل مضمون قول سید مطهر مأخوذ از بیت سوال بن عادیاء است در قصیده معروفه اش:

إذا المرء لم يدنس من اللؤم عرضه

فكل رداء يرتديه جميل

اگر چه سید مطهر مضمون را از او گرفته، لیکن تصرف نیکوئی  
در آن به کار برده است، که سبب مزید حسن بیت گردیده است، چنان که  
واضح است.

پوشیده نماناد - پاره مطالب مربوط به ترجمه سید مطهر علوی  
ضمن ترجمه حال - عز الدین یحیی ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی.

ترجمه و شرح حال  
أبو القاسم عز الدين يحيى  
نقيب النقباء رى وقم وآمل  
چون عز الدين يحيى، رضوان الله عليه از مفاخر شيعة و اكابر  
عالم است، و با وجود اين تاكنون ترجمه او چنان كه شايد و بايد در  
جائى ذكر نشده است، در اينجا به قدر ميسور به ترجمه حال او مپردازيم  
والله المستعان وعليه التكلان.

منتجب الدين " فهرست " خود را بعد از حمد و ثنا و سلام و دعا  
چنين افتتاح کرده و گفته است:

و بعد فقد حضرت عالي مجلس سيدنا ومولانا الصدر الكبير،  
الامير الامام، السيد الاجل الرئيس، الانور الاطهر الاشرف، المرتضى  
المعظم، عز الدولة والدين، شرف الاسلام والمسلمين، رضى الملوك  
والسلطين، ملك النقباء في العالمين، اختيار الايام، افتخار الانام،  
قطب الدولة، ركن الملة، عماد الامة، عمدة الملك، سلطان العترة  
الطاهرة الشريفة، رئيس رؤساء الشيعة، و صدر علماء العراق، و قدوة  
الاكابر، معين الحق، حجة الله على الخلق، ذى الشرفين، كريم -  
الطرفين، نظام الحضرتين، جلال الاشراف، سيد امراء السادات. شرقا  
وغربا، قوام آل رسول الله (صلى الله عليه وآله) ابى القاسم يحيى  
بن الصدر السعيد المرتضى الكبير، شرف الدولة والدين، عز الاسلام  
والمسلمين، ابى الفضل محمد بن السيد الامام المرتضى الكبير،

عز الدولة والدين، شرف الاسلام والمسلمين ابي القاسم على ابن الصدر  
السعيد المرتضى الكبير شرف الدولة والدين عز الاسلام والمسلمين  
ابي الفضل محمد ابن ابن السيد الاجل الامام المرتضى الكبير، الاعلم  
الازهد، ذى الفخرين، نقيب النقباء، سيد السادات، ابي الحسن المطهر  
بن السيد الاجل الزكي، ذى الحسين، ابي القاسم على بن ابي الفضل  
محمد بن ابي القاسم على بن ابي جعفر محمد بن حمزة بن احمد بن  
محمد بن اسماعيل الديباج صاحب ابي السرايا بن محمد الاكبر المحدث  
العالم الملقب بالارقط بن عبد الله الباهر بن الامام زيد العابدين ابي  
محمد - ويقال: ابي القاسم، ويقال: ابي الحسن، ويقال ابي بكر  
علي بن الحسين السبط الشهيد سيد شباب اهل الجنة ابي عبد الله بن  
مولانا امير المؤمنين وسيد الوصيين ابي الحسن ويقال: ابي تراب -  
علي المرتضى بن ابي طالب صلوات الله عليهم اجمعين وادام معاليه،  
واهلك اعاديه، الذى هو ملك السيادة، ومنبع السعادة وكهف الامة،  
وسراج الملة، وطود الحلم والرزانة، وقس اللسن والابانة، وعلم  
الفضل والافضال ومقتدى العترة والال، سلالة من نجل النبوة، وفرع  
من اصل الفتوة، وعضو من اعضاء الرسول، وجزء من اجزاء الوصي  
والبتول، وأحد القوم الذين ولائهم برزخ بين النعيم والجحيم، متعه  
الله بأيامه الناضرة، ودولته الزاهرة، ومحاسنه التى بها ساد وملك  
الرشاد والوساد.

فعرض على كتاب " الاربعين عن الاربعين في فضائل امير المومنين "  
عليه السلام تصنيف شيخ الاصحاب، ابي سعيد محمد بن احمد بن  
الحسين النيسابوري قدس الله روحه ونور ضريحه، وكان يتعجب منه  
وقد جرى ايضا في اثناء كلامه ان شيخنا الموفق السعيد ابا جعفر  
محمد بن الحسن بن علي الطوسى رفع الله منزلته قد صنف كتابا في  
اسامى مشايخ الشيعة ومصنفيهم ولى يصنف بعده شئ من ذلك.  
فقلت: لو اخر الله اجلى وحقق املى اضفت إليه ما عندي من اسماء  
مشايخ الشيعة ومصنفيهم الذين تأخر زمانهم عن زمان الشيخ ابي

جعفر رحمه الله وعاصروه  
واجمع ايضا كتاب حديث " الاربعين عن الاربعين من الاربعين  
في فضائل امير المؤمنين " عليه السلام لتكون المنفعة به عامة، واخدم  
بهما الحضرة العليا والسدة الشماء.  
ولما انفصلت عن جنابه الاقدس شرعت في جمع ما عندي من -  
الاسامي اولا وجمع الاربعين ثانيا.  
ومن الله استمد المعونة والتوفيق في الاتمام فانه القادر على  
تيسير كل مرام.  
وبنيته على حروف المعجم اقتداء بالشيخ ابي جعفر رحمه الله  
وليكون اسهل مأخذا ومن الله التوفيق.  
ودر حرف ياء كفته:  
السيد الاجل المرتضى عز الدين يحيى بن محمد بن علي بن المطهر  
أبو القاسم نقيب الطالبية بالعراق.  
عالم، علم، فاضل كبير، عليه تدور رحي الشيعة متع الله الاسلام  
والمسلمين بطول بقاءه وحراسة حومائه.  
له رواية الاحاديث عن والده المرتضى شرف الدين محمد، وعن  
مشايخه قدس الله ارواحهم.  
ابن الفوطي در " مجمع الاداب في تلخيص معجم الالقاب " كفته:  
عز الدين أبو محمد يحيى بن محمد بن عز الدين علي بن مطهر  
بن علي بن محمد بن علي بن محمد بن حمزة العلوي القمي.  
ذكره شيخنا جمال الدين أبو الفضل بن المهنا العبيد لي في  
المشيخة، وقال:  
هو النقيب بقم ومازندران وعراق العجم، وكان كثير الجاه  
والمال والحشمه، ولا جله صنف علي بن عبيدالله بن الحسن بن الحسين  
بن بابويه القمي كتاب فهرست علماء الشيعة.  
ابن الطقطقي در " الفخري " تحت عنوان " وزراة السيد نصير -  
الدين ناصر بن مهدي العلوي الرازي للناصر " ضمن ترجمه حال وي



گفته (صفحه ۲۳۸ چاپ مصر به سال ۱۳۴۵ هجری قمری) کان في ابتداء امره ينوب عن النقيب عز الدين المرتضى القمي نقيب بلاد العجمي كلها، ومنه استفاد قوانين الرياسة و كان عز الدين النقيب من اماجد العالم وعظماء السادات. فلما قتل النقيب عز الدين، قتله علاء الدين خوارزمشاه، هرب ولده النقيب شرف الدين محمد، و قصد مدينة السلام مستجيرا بالخليفة الناصر وصحبته نائبه نصير الدين بن المهدي.

راوندى در " راحة الصدور " گفته (صفحه ۳۷۷ - ۳۷۸) عراقيان با مؤيد الدين نیز نساختند، و بر وی عصيان کردند، و به شهر ری در حصار شدند و جنگ مبود، روافضه عليهم اللعنة و عز الدين نقيب که سر و سالار رافضيان بود محلهاى ايشان را دروازه ها بگشود، و لشگر بغداد در ری رفتند، و بیشتر لشگريان را بغارتيدند، و آن بی رخصی را در بلاد اسلام کس نکرده بود که بر خون و مال مسلمانان هيچ ابقاء نکنند.

در " تجارب السلف " ضمن ترجمه حال سيد نصير الدين بن مهدي (صفحه ۳۳۳) مذکور است.

و در عجم سیدی بزرگوار بود، و از قم با حشمتی ظاهر و ریاستی زاهر او را عز الدين المرتضى گفتندی، و نقابت بلاد عجم داشت، و نصير الدين بن مهدي نیابت او مکرد، و چون وزیر ابن القصاب پیشتر عراق عجم را بگرفت، سلطان علاء الدين تکش عز الدين را به موطنه و موافقت او متهم کرد، و چون به عراق آمد، وزیر وفات یافته بود، سيد عز الدين را بگرفت و بفرمود بر صورت ذبحش (کذا بکشتند، و پسر او شرف الدين محمد به بغداد گریخت، و نصير الدين بن مهدي با او بود (تا آنکه گفته) ناصر (يعنى ناصر خليفه) او را از مقربان خود گردانید و عمل نخستین نقاب طالبیان فرمود.

نگارنده گوید این واقعه تاریخی در سال پانصد و نود و دوم هجری بوده است چنان که ابن الاثير در " کامل التواريخ " ضمن ذکر

حوادث سال پانصد و نود و يك (۵۹۱) گفته (۱۱ / ۷۳ چاپ اروپا).  
فسار خوارزم شاه مجدا إلى همدان و كان الوزير مؤيد الدين  
ابن القصاب قد توفي في اوائل شعبان، فوقع بينه و بين عسكر الخليفة  
مصاف نصف شعبان سنة اثنتين وتسعين وخمسمائة، فقتل بينهم كثير  
من العسكرين، وانهزم عسكر الخليفة، وغنم الخوارزميون منهم شيئا  
كثيرا، وملك خوارزم شاه همدان، ونبش الوزير من قبره وقطع  
رأسه و سيره إلى خوارزم، واطهروا انه قتله في المعركة.  
و در ضمن وقایع سال پانصد و نود و دو راجع به وزارت نصیر الدین  
ناصر بن مهدی علوی رازی که بعد از نقابتش بوده چنین اشاره کرده  
است (صفحه ۸۱).

وفي شوال، منها اثبت نصير الدين ناصر بن مهدى العلوى الرازي  
في الوزارة به بغداد، و كان قد توجه إلى بغداد لما ملك ابن القصاب  
الرى.

صاحب كتاب " رياض الانساب " ومجمع الاعقاب " معروف به  
" بحر الانساب " در جلد دوم كتاب مذکور در گلستان چهارم که در  
ذکر حال امام زين العابدين عليه السلام و اولاد اوست در آخر خيابان  
دوم که در بيان حال عبد الله باهر و اعقاب اوست گفته (صفحه ۱۸)  
و از بنی الدخ، حمزة بن احمد است، و او معروف است به قمی، و  
او را فرزندان بجای ماند، از جمله ایشان أبو الحسن علی الزکي و او  
پسر محمد الشریف بن ابی القاسم علی نقیب قم پسر محمد بن علی  
مذکور است، و او را اعقاب باشد، از جمله عز الدین یحیی بن محمد  
بن علی بن محمد بن السعيد المطهر ذی الفخرین نقیب ری و قم، و او  
را خوارزم شاه بکشت و اولاد او به جانب بغداد منتقل شدند، و سید  
ناصر بن مهدی با وی بود نقابت طالبین بغداد به سید ناصر تفویض  
یافت.

نسابه شهیر جمال الدین احمد بن علی بن الحسین بن علی بن مهنا  
(رضوان الله علیه) در کتاب شریف " الفصول الفخریه فی اصول

البرية " چنین گفته است (صفحه ۱۵۰)

سبط دوم از نسل ابی عبد الله الحسین الشهید ابن علی بن ابی - طالب علیهم السلام نسل عبد الله الباهر بن زین العابدین است. و او را " باهر " مگفتند از بهر آنکه به غایت صاحب جمال بود، و مادر او مادر برادرش محمد الباقر علیه السلام و نسل او اندک اند، و از محمد الارقط تنهاست، و نسل محمد از اسماعیل تنها، و نسل اسماعیل از دو پسراند: حسین البنفسج، و محمد.

از نسل حسین البنفسج اسماعیل الدخ بن حسین، و نسل اسماعیل منتهی میشود به عبد الله بن الحسین بن اسماعیل، و نسل عبد الله از دو پسراند: حمزه الاصم و علی در دارا و بیشتر نسل او در ری و جرجان میباشد.

و از نسل محمد بن اسماعیل بن الارقط، اسماعیل الناصب، و احمد الدخ فرزندان محمد، از فرزندان احمد الدخ عبد الله در ایام المستعین بالله العباسی خروج کرد و او را بگرفتند و بسر من رای بردند و نسل دارد، و بقیه ایشان در مصر میباشند، از نسل احمد الدخ حمزة بن احمد نسل دارد از ایشان: أبو الحسن علی الزکی نقیب الری ابن ابی الفضل محمد بن ابی القاسم علی نقیب قم بن محمد بن حمزة مذکور نسل دارد، از ایشان نقباء الری و ملوک آنجا، از ایشان، عز الدین یحیی بن ابی الفضل محمد بن علی بن محمد بن السید المطهر ذی الفخرین بن علی الزکی مذکور نقیب ری و قم و آمل بود، و سلطان خوارزمشاه او را بکشت، و فرزند دارد، و از فرزندان محمد بن حمزة بن الدخ الحسن نسل دارد (الی آخر ما قال). و در کتاب " التحفة الجلالیة فی انساب الطالبیة " که آن نیز از تألیفات نفیسه اوست گفته:

سبط دوم از نسل الحسین الشهید نسل عبد الله الباهر بن علی زین العابدین بن الحسین الشهید

و او را " باهر " مگفتند از بهر آنکه به غایت صاحب جمال بود و متولی صدقات رسول الله (صلی الله علیه و آله) و صدقات امیر المؤمنین (علیه السلام) بود

(مادر او) مادر برادرش محمد الباقر و نسل او اندک است از محمد الارقط، تنها مگویند که میان او و میان جعفر الصادق حکایتی شده بود، و او آب دهن بر روی جعفر انداخت، پس جعفر بر او دعا کرده بود، و روی او ارقط شد و زشت.

و نسل محمد از اسماعیل تنها، و نسل اسماعیل از دو پسر حسین که او را به نفسج خوانند، و محمد از نسل الحسین البنفسج اسماعیل الدخ بن الحسین. نسل اسماعیل منتهی میشود به عبد الله بن الحسین بن اسماعیل مذکور.

و نسل عبد الله از دو پسر حمزة الاصم (که) در ری بود و از آنجا بقم رفت، و علی که او را در دارا خوانند در ری، و بیشتر نسل او در آنجا میباشد، و در جرجان و از نسل محمد بن اسماعیل بن الارقط اسماعیل الناصب، و احمد الدخ از فرزندان احمد الدخ عبد الله در ایام المستعین العباسی خروج کرده بود، و او را بگرفتند و به سامرا بردند، و او را نسل است از ایشان در مصر، أبو القاسم عبد الله، که او را به ليله خوانند ابن المحسن بن عبد الله بن محمد طالوت بن عبد الله مذکور، و بقیه بنی عبد الله در مصر میباشد.

و از فرزندان احمد الدخ نیز حمزة بن احمد نسل دارد از ایشان، أبو الحسن علی الزکی (تا آخر آنچه از فصول الفخریه نقل شد حرفا به حرف).

نگارنده گوید از ملاحظه " عمدة الطالب "، بر مآید که نام چند نفر از افراد این سلسله از این دو کتاب ساقط شده (و یا برای) اختصار حذف شده است، و چون آن کتاب سه مرتبه طبع شده، و بطور آسانی و سهولت و کثرت و وفور در اختیار مطالعه هر فرد قرار میتواند گرفت، ملاحظه تفصیل این نسب را به آن کتاب محول مداریم، که

بعنوان " المقصد الثاني في ذكر عقب عبد الله الباهر بن زين العابدين  
علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليه السلام " در آنجا مذکور  
است پس هر که طالب باشد به آنجا مراجعه کند (صفحه ۲۴۲ - ۲۴۵  
چاپ نجف)  
اینک به ذکر جزئی از عبارت که نقل آن ضرور است میپردازیم و  
آن این است.

و من بنی احمد الدخ حمزة بن احمد ويعرف بالقمي، له عقب  
منهم أبو الحسن علي الزكي نقيب الري ابن ابي الفضل محمد الشريف  
الفاضل بن ابي القاسم علي نقيب قم ابن محمد بن حمزة المذكور، له  
اعقاب منهم نقباء الري وملوكها.

منهم عز الدين يحيى بن ابي الفضل محمد بن علي بن محمد بن  
السيد المطهر ذي الفخرين بن علي الزكي المذكور نقيب الري وقم  
وآمل، قتله خوارزمشاه وانتقل ولده محمد إلى بغداد ومعه السيد  
ناصر بن مهدي الحسنی، ففوضت نقابة الطالبين به بغداد إلى السيد ناصر  
بن مهدي ثم فوضت إليه الوزارة فترك امر النقابة إلى محمد بن النقيب  
عز الدين بن يحيى.

ومنهم فخر الدين علي نقيب قم ابن المرتضى بن محمد بن مطهر  
ابن ابي الفضل المذكور.

ذكر سبب كشته شدن عز الدين يحيى و تعيين مدفن او  
ابن اسفنديار در " تاريخ طبرستان " (قسم سوم صفحه ۱۵۹ -  
۱۶۱) گفته:

و مياجق چون به عراق متمکن شد، روزی باقتلغ اينانج بر نشت  
که بفلان جای خواهيم شد، از اسب فرود آمد و قتلغ اينانج را فرود  
آورد، و سر او بر گرفت به خوارزم فرستاد، و همدان و جملگی ولايت  
با تصرف خویش گرفت، تا نقيب النقباء عز الدين يحيى ری التجابدار  
الخلافة کرد، و امير المؤمنين ناصر الدين الله سلطان الوزراء مؤيد -

الدین بن القصاب را با لشکر عرب و پرجم و خوزستان و اربل به عراق فرستاد، تا بری بیامدند، و خوارزمیان به کلی گریخته و کشته شدند، اصفهان به سنقر طویل دادند، و او به کشتن رئیس خجندی بدان ولایت مستقیم شد، و سراج الدین قایماز بنده اتابک محمد را بکشتند، و مؤید الدین بری رسید و شاه اردشیر رسول فرستاد و امیر کبیر ناصر - الدین ممطیر را که در خدمت مؤید الدین بود با عز الدین یحیی پیش فرستاد با اسبان تازی و جامه های بغدادی، و از امیر المؤمنین بسیاری شفقت و عاطفت در حق اردشیر شاه فرا نمود.

چون ماهی چند برآمد بر این سلطان اعظم صد هزار عنان به عراق آورد، مؤید الدین برخاست با همدان شد، و رنجوری پدید آمده بود، سلطان به مزدغان فرود آمد و میاجیق را با سی هزار مرد به همدان فرستاد، لشکر خلیفه پیش باز آمدند و فوجی را از حشم سلطان زده و هزیمت کرده و در آن روز از رنجوری مؤید الدین فرمان یافته بود، و دفن نکرده.

چون میاجق بدید که مقدمه او را شکستند پناه با کوه برد با جمعیت بسیار، و مهلت داد تا لشکر خلیفه به غارت مشغول شدند، و اول پیش سلطان به مزدغان خبر رسیده بود که لشکر ما را شکستند، فرموده بود تا جهازها راست کنند به پای هزیمت تا در عقب قاصد میاجق رسید، بر فتح لشکر و علم و موکب به همدان کشید و بفرستاد تا سر مؤید الدین بردارند، و به خطا برند و طلب سید عز الدین یحیی که این فتنه و آشوب انگیزته بود مفرمود، متواری جائی بیافتند او را بسته پیش سلطان اعظم بردند.

گفت: سیدی چون مسبینی خویشتن را؟ و در دل سلطان نبود که او را هلاک کند، او از سر تهور و گرم مزاجی که در طبیعت او مرکوز بود گفت خویشتن را چنان مسبینم که حسین بن علی را. سلطان از این در طیره شد، و فرمود تا سرش برداشتند و بری فرستاد، در مدرسه عماد وز آن که دشمن سیدی بود فرو آویختند، این

ساعت تن و سر سیدی بقم به مشهد مطهر بنت الامام الكاظم موسى بن جعفر مدفون است

و شیعت عراق بسیاری مرثیه سیدی گفتند، امام افضل الدین علامه ماهبادی گفته شعر:

سلام الله ما طلع الثريا

على المظلوم عز الدين يحيى

شهيد كالحسين به غير جرم

قتيل مثل هاييل ويحيى

سید ناصر الدین ممطیر، و مکین الدین قمی، که این ساعت وزیر امیر المؤمنین ناصر الدین الله است بر دراز گوش نشانده ایشان را به نهاوند بردند، و از آنجا به بغداد افتادند، و بعد مؤید الدین وزارت بغداد امیر المؤمنین به امیر سید الامام ناصر الدین داد، و لقب نصیر الدین فرمود کرد، و حکم و تمکین و مرتبه او بدانجا رسید که در دولت آل عباس پیش از او برامکه را هم نبود، تا دشمنان مجال وقیعت یافتند، و تعصب آشکارا کرده، و بی هیچ جرمی که آن سید بزرگوار عالم را بود امیر المؤمنین صلاح ملک آن دید که او را بنشانند، حق سبحانه و تعالی او را فرج و خلاص بخیر و عافیت و امن و رفاهیت کرامت کناد بمحمد النبی وآله.

ناقد بصیر سید علی خان مدنی طیب الله مضجعه در الدرجات الرفیعة گفته:

السید الاجل أبو القاسم یحیی بن ابی الفضل (ابی المفضل ن خ)  
محمد بن علی بن محمد بن النقیب المطهر المذكور قبله ملقب  
عز الدین المرتضی علم الهدی ذا الشرفین قال الشیخ أبو الحسن علی  
بن عبیدالله بن بابویه فی وصفه هو الصدر الکبیر...

(آنگاه عبارات او را تا مقتدی العترة والال نقل کرده و گفته)  
كان رحمه الله خاتمة اهل بيته في الرياسة بالعراق، وعظيمهم  
الذي لا يزاحمه عظيم من دون اغراق، عظم في الرياسة قدره، واشرق

في سماء الايالة بدره، وفوضت إليه نقابة الطالبين بالرى وقم وآمل.  
وكان فاضلا، عالما، كبيرا، عليه تدور رحى الشيعه، واليه ترد  
احكام الشريعه، وخوطب به سلطان العلماء، ورئيس العظماء  
وكان رحمه الله راوية للاحاديث، يروى عن والده المرتضى  
السعيد شرف الدين محمد، وعن مشايخه الكرام (قدست ارواحهم)  
وكانت مدته قبة الامال ومحط الرحال وباسمه الشريف ولاجله  
نظم السيد عز الدين على بن السيد الامام ضياء الدين فضل الله الحسنى،  
الرواندى، حسيب النسيب للحسيب النسيب ولم يزل راقيا لاؤج السعد  
والاقبال ممتطيا صهوة العز والجلال، حتى اصابته عين الكمال، وجرى  
الدهر على عادته في تبديل الاحوال، فحتم له بالشهادة، ونال من خيرى  
الدنيا والاخره الحسنى وزيادة.

وكان سبب شهادته، ان الملك خوارزمشاه تكش لما استولى على  
الرى وتلك الاطراف وقتل من بها من الاعيان والاشراف كان الشريف  
المذكور ممن عرض على السيف وجرى عليه ذلك الظلم والحييف و  
ذلك في سنه تسع وثمانين وخمسمائة.

وانتقل ولده محمد إلى بغداد ومعه السيد ناصر بن مهدى  
الحسنى (الحسينى ن خ) وكان وروده إليها في شعبان سنة اثنتين و  
تسعين وخمسمائة وتلقيا من قبل حضرة الخليفة الناصر لدين الله  
بالقبول، ففوضت نقابه الطالبين ببغداد إلى السيد ناصر المذكور، ثم  
فوضت إليه الوزارة، فترك امر النقابة إلى (شرف الدين) محمد بن  
السيد عز الدين فصار نقيب الطالبين على رسم آباءه الطاهرين، ثم  
حج ورجع إلى بلده، رحمه الله تعالى اجمعين.

عالم جليل معاصر شيخ عبد الحسين أمينى صاحب كتاب " الغدير "  
مد ظله در كتاب " شهداء الفضيلة " در ترجمه عز الدين يحيى بعد از  
نقل عبارت " فهرست " منتجب الدين نسبت بوى و اشاره به آنکه در  
" أمل الامل " نیز ترجمه حال او آمده است گفته (ص ٤٨ - ٥٠)



وقال صاحب " الحصون المنيعه " بعد اطرائه البالغ ان باسمه الشريف نظم السيد عز الدين علي بن السيد الامام ضياء الدين فضل الله الحسنی الراوندي " الحسيب النسيب " ولم يزل راقيا...  
 آنگاه عين عبارت سيد علي خان را بدون نسبت باوتا " حج ورجع إلى بلده - رحمهم الله اجمعين " ذكر کرده است.  
 سپس فاضل مذکور بعد از اشاره به اینکه مرحوم سيد حسن صدر نیز در تأسيس الشيعه به شهادت او اشاره کرده گفته:  
 رأيت في بعض كتب الانساب، ان السيد شرف الدين والد المترجم كانت له عدة بنات و ما كان له ابن فلما حملت بيحيى عز الدين المترجم امه قال شرف الدين: رأيت رسول الله (صلى الله عليه وآله) في المنام فقلت يا رسول الله انه سيحيى لك نافلة فما اسميه؟  
 فقال (صلى الله عليه وآله) سمه بيحيى،  
 فلما انتبهت علمت ان الولد يكون ذكرا، وسميته بيحيى، مع انه ما كان في نسبهم من يسمى بيحيى.  
 قال: ولما قتله خوارزم شاه تنبهت ان النبي (صلى الله عليه وآله) انما سماه يحيى تنبيها على انه يستشهد كما ان يحيى كان شهيدا.  
 محدث جليل و متتبع ماهر نبيل مرحوم حاج شيخ عباس قمى اعلى الله درجته در " الفوائد الرضوية " گفته:  
 يحيى بن محمد بن على بن المطهر العلوى، عز الدين سيد اجل مرتضى نقيب طالبيه عراق، عالم علم فاضل كبير، روايت مسند احاديث را از والدش شرف الدين محمد، و اين سيد همان است كه شيخ منتجب الدين كتاب " فهرست " را به جهت خاطر او تأليف کرده، و در اول آن از اين سيد و پدر و جدش ثناء بليغ و مدح طويلی گفته.  
 و در " سفينة البحار " در ماده حيي ( ۱ / ۳۷۰ ) گفته.  
 السيد الاجل عز الدين أبو القاسم يحيى بن شرف الدين ابى الفضل محمد بن ابى القاسم على بن عز الاسلام والمسلمين محمد بن السيد الاجل نقيب النقباء الاعلم الازهد ابى الحسن المطهر بن ذى الحسين

علی الزکی بن ابی الفضل محمد المعروف بالسلطان محمد الشریف،  
الواقع قبره فی بلدتنا قم المحمّیة فی جادة معروفة باسمه الشریف...  
آنگاه نسب را تا حضرت امام زین العابدین علیه السلام ذکر کرده،  
وترجمه حال او را نقلا از منتجب الدین گاهی عینا و گاهی تلخیصا  
نقل کرده و گفته:

ثم ذکر انه جمع له کتاب " الفهرست " فی اسماء مشایخ الشیعة و  
مصنفيهم من عصر الشیخ إلى زمانه وجمع (له) ایضا کتاب " الاربعین  
عن الاربعین من الاربعین فی فضائل امیر المؤمنین علیه السلام ".  
و در حاشیه گفته.

قوله " الاربعین عن الاربعین من الاربعین " أي اربعین حدیثا عن  
اربعین شیخا عن اربعین صحابیا  
ثم اعلم انا ذکرنا فی منتهی الامال ان هذا السید قتله خوارج مشاه  
وقبره فی الری یزار.

و در " منتهی الامال " ضمن تعداد اولاد امام زین العابدین علیه  
السلام طی اعقاب أبو محمد عبد الله باهر به تفصیل گفته ( ۲ / ۳۷ )  
چاپ علمی)

نیز از جمله ایشان أبو الحسن علی الزکی نقیب ری است و او پسر  
أبو الفضل محمد شریف است که اینک به او اشاره مرود.  
ذکر امام زاده جلیل سلطان محمد شریف که قبرش در قم است  
بدان که این بزرگوار سیدی است جلیل القدر، و رفیع المنزلة، و  
فاضل مکنی بأبو الفضل ابن سید جلیل أبو القاسم علی نقیب قم ابن  
أبی جعفر محمد بن حمزة القمی ابن احمد بن محمد بن اسماعیل بن  
محمد بن عبد الله الباهر بن امام زین العابدین و این سید شریف در  
قم بقعه و مزاری دارد معروف در محله سلطان محمد شریف، که بنام  
او مشهور گشته، و دانستی که پدر و دو جدش علی و محمد و حمزه  
نیز در " قبرستان بابلان " که حضرت معصومه سلام الله علیها در آنجا

مدفون است به خاک رفته اند

و این سید جلیل را اعقاب است که نقبا و ملوک ری بودند، از آن جمله سید اجل عز الدین أبو القاسم یحیی بن شرف الدین أبو الفضل محمد بن أبو القاسم علی بن عز الاسلام والمسلمین محمد بن السید الاجل نقیب النقباء اعلم ازهد أبو الحسن المطهر ابن ذی الحسبین علی الزکی ابن السلطان محمد شریف مذکور است که نقیب قم و ری و جای دیگر بوده و او را خوارزمشاه به قتل رسانید، و اولاد او به جانب بغداد منتقل شدند، و این سید شریف بسیار جلیل الشأن و بزرگ مرتبه بوده و کافی است در این باب آنکه عالم جلیل محدث نبیل، فقیه نبیه، وثقة ثبت معتمد حافظ صدوق شیخ منتجب الدین که شیخ اصحاب و یگانه عصر خود بوده وفاتش در سنة ۵۸۵ پانصد و هشتاد و پنج واقع شده، کتاب " فهرست " خود را با کتاب " اربعین عن الاربعین من - الاربعین فی فضائل امیر المؤمنین " صلوات الله علیه (برای او) تصنیف کرده، و در فهرست در باب یاء فرموده:

سید اجل مرتضی عز الدین یحیی بن محمد بن علی بن المطهر أبو القاسم نقیب طالبین است در عراق، عالم فاضل کبیر است، و روحای تشیع برای او دور منزلت، متع الله الاسلام والمسلمین به طول بقائه. و روایت میکند احادیث را از والد سعیدش شرف الدین محمد، و از مشایخش قدس الله ارواحهم.

و در اول فهرست مدح بسیار از آن جناب نموده، از جمله فرموده در حق او سلطان عترت طاهره، و رئیس روساء شیعه، صدر علماء عراق، قدوة الاکابر.

آنگاه عبارت را تا " جزء من اجزاء الوصي والبتول " نقل کرده و گفته " إلى غير ذلك "

و نیز در منتهی الامال ضمن تعداد اولاد حضرت کاظم (علیه - السلام) گفته (۲ / ۱۹۸)

و اما عبد الله، و عبیدالله پسران حضرت امام موسی علیه السلام،

پس هر دو صاحب اعقاب میباشند، چنان که از بعضی کتب انساب نقل شده، جماعتی از اولادهای او در ری بودند، که از جمله مجد الدولة والدین ذو الطرفین أبو الفتح محمد بن حسین بن محمد بن علی بن قاسم بن عبد الله بن الامام موسی الکاظم علیه السلام بوده، که خواهرش سستی سکینه بنت حسین بن محمد مادر سید اجل مرتضی ذو الفخرین أبو الحسن المطهر بن أبو القاسم علی بن أبو الفضل محمد است، که شیخ منتجب الدین در وصف او فرموده از بزرگان سادات عراق، و صدور اشراف است، و منتهی شده منصب نقابت و ریاست در زمان او به سوی او، و علم و نشانه بوده در فنون از علم و از برای اوست خطب و رسائلی قرائت کرده بر شیخ أبو جعفر طوسی در سفر حج. روایت نموده از برای ما از او سید نجیب أبو محمد حسن موسوی (انتهی).

و از بعضی از کتب انساب نقل است که در حق او گفته: که سید مطهر یگانه دنیا بوده، در فضل و بزرگواری و کرامت نفس کثیر المحاسن و حسن الاخلاق بوده، و سفره اش پیوسته پهن و مبذول بوده، و متکلم و اهل نظر و متوسل و شاعر بوده، و نقابت طالبیین در ری با او بوده، و پدرش أبو الحسن (ظ أبو القاسم فلیتحقق) علی الزکی نقیب ری پسر سلطان محمد الشریف است، که در قم مدفون است، و بسیار جلیل القدر است، و در ذکر اولادهای عبد الله الباهر بن الامام زین العابدین علیه السلام به دو اشارت رفت. و بالجمله سید مطهر را دو پسر بوده، محمد و علی اما محمد بن مطهر را پسری بوده، فخر الدین علی نقیب قم بوده. و اما علی بن مطهر را که عز الدولة والدین و شرف الاسلام و المسلمین باشد، پسری بوده، و محمد نام از اهل علم و فضل و شرف و جلالت و ریاست، و او پدر عز الدین یحیی است، که شیخ منتجب - الدین او را ثناء بلیغ گفته، و در باب اولادهای امام زین العابدین علیه السلام به او اشاره کردیم، او را خوارزمشاه شهید کرد قبرش در

تهران میباشد.

گویند والدش شرف الدین را چند دختر بوده، و اولاد ذکور نداشت، چون زوجه اش بیحیی حامله شد، شرف الدین حضرت رسول صلی الله علیه وآله را در خواب دید، عرض کرد یا رسول الله این بچه که در شکم عیالم است چه نام گذارم؟ فرمود: یحیی.

چون آن پسر به دنیا آمد او را یحیی نام نهادند، آنگاه که شهید شد، فهمیدند سر نام گذاشتن حضرت رسول او را به یحیی. تنبیه برد و اشتباه در اینجا ضرور است

۱ - اینکه گفته: قبر عز الدین یحیی در ری و تهران میباشد، مبنی بر غفلت و اشتباه است زیرا چنان که در " تاریخ طبرستان " صریحا ذکر کرده است عز الدین یحیی در قم در مشهدستی فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام مدفون است.

۲ - اینکه گفته: منتجب الدین به سال پانصد و هشتاد و پنج هجری قمری در گذشته است اشتباه عجیب است (ما عن قریب بیان این اشتباه به تفصیل خواهیم پرداخت ان شاء الله تعالی) استاد دانشمند جناب آقای عباس اقبال در مجله یادگار (سال اول شماره چهارم) تحت عنوان " خاتمه ترجمه " تاریخ بیهقی (صفحه ۶۹) گفته:

عز الدین مرتضی یحیی بن ابی الفضل محمد الشریف المرتضی نقیب قم و ری و آبه که ۵۹۱ موقعی که سپاهیان مؤید الدین بن القصاب به یاری قتلغ ایناتج و امرای عراق به آبه وری آمده بودند، و بین این وزیر و امرای عراقی اختلاف شد دروازه های ری را بر روی سپاهیان وزیر خلیفه گشود، و لشکر بغداد در ری ریختند، و قتلغ ایناتج و امرای عراق منهزم گردیدند، و در نتیجه سراج الدین قیماز، و نور الدین قرا، کشته شدند، در سال ۵۹۲ موقعی که تکش خوارزمشاه

به دفع مؤید الدین وزیر به عراق آمد، و سپاهیان او را مغلوب کرد، عز الدین یحیی را هم به جرم موافقت با او کشت (رجوع کنید به تجارب السلف صفحه ۳۳۳ و عمدة الطالب صفحه ۲۴۴ و تاریخ طبرستان ۱ / ۱۱۵ و ۱۱۹ و ۲ / ۱۵۵ - ۱۶۱ و راحة الصدور صفحه ۲۷۸).

تنبيه بر اشتباهی

نگارنده گوید ذکر " آبه " در اینجا اشتباه است، و صحیح همانا آمل است، و دلیل این مدعا عن قریب به تفصیل ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی.

از جمله کسانی که بمدح عز الدین یحیی پرداخته اند، کمال الدین اسماعیل اصفهانی است، که در دیوان خود گفته (صفحه ۹۲ - ۹۴) و عنوان قصیده در دیوان وی چنین است.

این قصیده در مدح سید اجل عز الدین یحیی در وقتی که اقصی القضاة رکن الملة والدین أبو العلاء صاعد به خانه او نزول (کرده) گوید:

از این بشارت خرم که ناگهان آمد  
هزار جان غمین گشته شادمان آمد  
گمان بری که همی سوی خستگان فراق  
نسیم باد سحر که ز گلستان آمد  
خدایگان افاضل که موکب او را  
ظفر جنیه کش و فتح همعنان آمد  
که آفتاب شریعت بطالع مسعود  
به اوج برج سعادت ز ناگهان آمد  
ز سر غیب قضایا سپهر رمزی گفت  
زبان گلشن از آن رمز ترجمان آمد  
زد آفتاب فلک پشت دست بر دیوار  
ز پس که عاجز از آن رأی غیب دان آمد

ز اعتماد بر آن كلك ساق بسته اوست  
که رزق را سر انگشت او ضمان آمد  
عدوش عاقبت کار سرنگون افتد  
ز جام دشمنی او چو سر گران آمد  
بر سخاوت دستشن گهر چه سنگ آرد  
که زیر تیشه جودش هزار کان آمد  
سر خلافتش برداشت خصم و سر بنهاد  
در این معامله بنگر کرا زیان آمد  
بکفک ساق درستش چو برد مشتفهر  
به بالش از پی ارزاق در ضمان آمد  
میان گردن و سر تیغ باشد آنکس را  
که بر خلاف ویش تیغ در میان آمد  
زبان و دل به وفایش هر آنکه داشت یکی  
چو پسته خندان از بخت کامران آمد  
ببرد دست به دندان ز رشک قدرش چرخ  
به روز شکل ثریا از آن نشان آمد  
شب ضلالت از آن رأی آشکارا کرد  
که روز کی دو سه خورشید دین نهان آمد  
اگر ز طلعت او دیده مانده بد محروم  
رواست کو ز لطافت همه روان آمد  
وگر نبود مکانش نشان پذیر سزد  
چو جای او ز شرف اوج لامکان آمد  
بسان عنقا يك چند شد نهان آخر  
همان و ار بدین دولت آشیان آمد  
چو کرد صدر جهان روی سوی این حضرت  
درست گشت که این قبله جهان آمد

به اهل بیت نبوت چو اعتقاد نمود  
ز موج لجه آفات بر کران آمد  
ز خاندان شریعت چو عزم حجرت کرد  
به خاندان شهنشاه خاندان آمد  
پناه دین ملک الساده مرتضی کبیر  
که در جهان فتوت خدایگان آمد  
ستبر مرتبت و فضل عز دین یحیی  
که امر جزمش تفسیر کن فکان آمد  
شجاع رتبت او دیده دوز اختر شد  
حریم در گه او کعبه امان آمد  
مکارمی که ز اسلاف او خبر بوده است  
ز خلق و سیرت پاکش همه عیان آمد  
لگد اگر نه هندوی مالک رقاب شد تیغش  
چگونه حکمش بر گرد نان روان آمد  
زهی شگرف عطائی که دست و ساعد تو  
به تیغ و کلک جهان بخش و جان ستان آمد  
ز حکم قاطع تو تیغ ضربه پیشی خواست  
ز نوک کلک تو صد طعنه درستان آمد  
به نزد خصم تو تیغت برید عیان است  
که در ادای پیامت همه زیان آمد  
چون دید طلعت خصم ترش لقای تو را  
نیام تیغ تو را آب در دهان آمد  
همای قدر تو را از جوارح دشمن  
هزار ساله ذخیره ز استخوان آمد  
بجز عنان که به دستت همی قرار گرفت  
دگر همه بدهی هر چه در بنان آمد



همی به لرزد بر جان دشمنان تو تیغ  
ز رقت است کزین گونه مهربان آمد  
طیب گر ز تو وقست اگر رود به سرش  
چنین که دشمن جاه تو ناتوان آمد  
ز خضر تیغ تو که آب حیات مشروب اوست  
بقا و نصرت و اقبال جاودان آمد  
به جان ز خاک درت شمه خرید فلک  
بجای تو که مرا سخت رایگان آمد  
زبان ز کام فرو کرد تیغ گوهردار  
بزینهار از آن دست در فشان آمد  
از آن زمانه کند توربر حسودت راست  
که خم گرفته قدش راست چون کمان آمد  
به نعل خنگ تر ماند هلال از این معنی است  
که ره نورد ترا ز جمله اختران آمد  
بمدح چون تو بستی کجا رسد سخنم  
که هر چه گویم قدرت و رأی آن آمد  
هر آنکه نام تو بر دل نگاشت همچون نگین  
فراز حلقه تدویر آسمان آمد  
مسلم است تو را میزبانی عالم  
که مثل صدر جهانت به میهمان آمد  
لطیفه های هنر را ز لفظ او شرح است  
دقیقه های کرم را کفش بنان آمد  
بلند همت صدري که چرخ با عظمت  
فتاده بر در او همچو آستان آمد  
بزرگوارا دلتنگ می نباید بود  
ز نکبتی که بر این دولت جوان آمد

عیار نقد کمال بزرگوار تو را  
ز حادثات جهان سنگ امتحان آمد  
اگر بکند عدو خاک در گهت چه شود  
که کان فضل و کرم در جهان همان آمد  
چه نقص ذات تو را از خرابی مسکن  
خرابه هم وطن گنج شایگان آمد  
اگر خواب بود بقعه شگفت مدار  
که جای گنجی مثل تو شایگان آمد  
چو عرض تو ز حوادث مصون و محروست  
همه سعادت و اقبال را نشان آمد  
دماغ بود حسود تو را جهانگیری  
گرفتن تو مگر زانش در کمان آمد  
به تو چگونه رسد دست هر ستمکاری  
خدای عز و جلت چو مستعان آمد  
چه بایدش ز ستم پیشگان هراسیدن  
کسی که حفظ خدایش نگاهبان آمد  
خدائی است همه کار تو عدو پنداشت  
که با خدای به تلبیس بر توان آمد  
شود حریص بر اطفای روشنائی شمع  
چو نیم سوخته پروانه را زبان آمد  
چو نیک از آن حال می براندیشم  
تبارک الله خصم تو همچنان آمد  
سپهر قدر ابی حضرت تو خادم را  
مپرس شرح که احوال بر چه سان آمد  
ز غصه جان به لب آمد مرا و طرفه ترانک  
ز آه سرد لبم نیز به جان آمد

نفس مراد بدوناله از دهان مرفت  
سخن غرض به دو از لب همی فغان آمد  
هزار شکر و سپاس از خدای عز وجل  
که باز چشمم بر صدر انس و جان آمد  
تو را سعادت بادا که تا نه بس گویند  
که فتح نامه خیل ز اصفهان آمد  
چو مصطفی به مدینه ز مکه هجرت کرد  
بفتح مکه بشارت ز آسمان آمد  
بر آسمان جلالت زواج برج شرف  
دو کوکب چو شما را چو اقتران آمد  
قرین جاه شما باد اقتران سعود  
چنان که منشأ هر دولت این قران آمد  
چنان که ملاحظه میشود ۲۲ قصیده مذکوره در مدح عز الدین  
یحیی، و بقیه در مدح قاضی أبو العلاء صاعد است، که خانه اش را خراب  
کرده بودند، وقاضی از آنجا فراری شده، و به سید مذکور پناهنده و  
مهمان وارد شده بوده است،

بیان اشتباه محدث قمی که سابقاً وعده شده است چون " فهرست " منتجب الدین یکی از مراجع مهمه تراجم احوال علمای ما گروه شیعه است، و اشتباه در سال وفات او باعث اشتباهات بسیار در تراجم احوال مذکور در آن کتاب میباشد، که پاره از آنها بسیار مهم، و گاهی موجب ترتب آثار غلط عجیب، و نتایج فاسد حیرت انگیزی بر آنها مگردد، بنابر این بطور تفصیل به این مطلب میپردازیم.

مرتکب اشتباه مذکور یعنی حاج شیخ عباس قمی تغمده الله برحمته در " تتمه المنتهی " تحت عنوان وقایع المائه السادسة ( ۲ ) / ( ۵۵۴ ) گفته:

سنه ۵۸۵ وفات أبو المکارم ابن زهره حمزة بن علی حسینی و شیخ منتجب الدین علی بن عبیدالله رازی.

و در فوائد رضویة گفته ( ۱ / ۳۱۰ )

بدان که از کسانی که تلمذ کرده بر شیخ منتجب الدین از علمای عامه رافعی شافعی معروف است، و او را ذکر کرده در کتاب " تدوین " در تاریخ قزوین و مدح و ثنای او را بسیار گفته، و گفته که اگر من طول دادم کلام را در ذکر او همانا بسیار شده انتفاع من به مکتوبات و تعلیقات او، پس ادا کردم حق او را باتباعه ذکر او و احوال او، و گفته که:

ولادت او در سنه ۵۰۴ و وفاتش در سنه ۵۸۵ بوده (انتهی).

و در " هدیه الاحباب " ضمن ترجمه حال او گفته (صفحه ۱۴۹).  
و از کسانی که بر او تلمذ کرده از علماء عامه رافعی شافعی است،  
و او را ذکر کرده در " تدوین " در تاریخ علماء قزوین و او را مدح  
و ثنای بسیار گفته، و گفته:  
که ولادتش سنه ۵۰۴ = و وفاتش سنه ۵۸۵، ثقه بوده.  
از این دو عبارت صریحا معلوم میشود که مأخذ نقل او حکایت  
قول رافعی است، و گویا در این حکایت نقل هم نظر به کلام محدث  
نوری رضوان الله علیه دارد که در خاتمه کتاب " مستدرک الوسائل "  
ضمن ترجمه منتجب الدین به این عبارت تعبیر کرده است (۳ / ۴۶۵)  
وفی " الرياض " عن کتاب " ضیافه الاخوان " للفاضل آغا رضی  
نقلا عن کتاب " التدوین " للرافعی الشافعی العامی عند ترجمه الشیخ  
المذکور شیخ دیان من علم الحدیث سماعا، وضبطا، وحفظا، وجمعا  
یکتب ما یجد، ویسمع عنمن یجد، ویقل من یدانیه فی هذه الاعصار  
فی کثرة الجمع والسماع، إلی ان ذکر ولادته فی سنه اربع وخمسمائة،  
ووفاته بعد سنة خمس وثمانین وخمسمائة، وختم الکلام بقوله:  
ولئن اطلت عند ذکره بعض الاطاله فقد کثر انتفاعی بمکتوباته و  
تعلیقاته فقضیت بعض حقه باشاعه ذکره واحواله (انتهی)  
ونظیر این است آنچه صاحب " روضات " در ترجمه حال منتجب  
الدین گفته (باب العین صفحه ۳۸۹ چاپ اول)  
ومن جمله من تلمذ عنده من علماء العامه هو الامام الرافعی  
الشافعی المعروف. وقد ذکره فی کتابه المسمى " بالتدوین فی تاریخ  
قزوین " علی ما حکاه الاغا رضی القزوینی فی کتاب " ضیافه الاخوان "  
بهذه الصورة  
شیخ ریان (إلی ان قال) ثم ذکر فی آخر نقل احواله، ولادته  
فی سنه اربع وخمسمائة ووفاته بعد سنه خمس وثمانین وخمسمائة  
(إلی آخر ما قال).

نگارنده گوید عبارت مرحوم آقا رضی در اوائل ضیافه الاخوان

در ترجمه أبو جعفر بن امیرکا قزوینی مذکور است، هر که خواهد مراجعه کند و عبارت صاحب "ریاض" نیز در ترجمه منتجب الدین نقلا عن الرافعی چنان است که محدث نوری تصریح کرد، و نص عبارت رافعی در "تدوین" نیز همان است که ذکر شد (رجوع شود به ترجمه منتجب الدین صفحه ۴۱۶ نسخه اسکندریه).

و عجیب تر این است که خود حاجی شیخ عباس مرحوم در کتاب "الکنی واللقاب" ضمن ترجمه منتجب الدین چنین گفته (۳ / ۱۷۴) وقال الرافعی الشافعی فی محکی کتابه "التدوین" فی علماء قزوین فی حق الشیخ منتجب الدین شیخ ریان...

آنگاه نظیر کلام محدث نوری را (مقیدا به قید لفظ "بعد" تا آخر ذکر کرده است) فالحمد لله علی الوفاق نگارنده گوید با صرف نظر از این تصریحات از ملاحظه بعضی موارد "فهرست" هم صریحاً بر مآید، که منتجب الدین بعد از پانصد و هشتاد و پنج زنده بوده است.

اینک برای نمونه يك مورد را نشان مدهم، نص عبارت منتجب الدین در "فهرست" خود نسبت به ترجمه ابن ادريس اعلى الله درجته این است.

الشیخ محمد بن ادريس الحلی بحله له تصانیف منها کتاب السرائر شاهده به بحله، وقال شیخنا سدید الدین محمود الحمصی رفع الله درجته:

هو مخلط لا یعتمد علی تصنیفه  
وجه دلالت این کلام بر مطلوب آنکه تصنیف و تألیف سرائر در سال پانصد و هشتاد و پنج هنوز خاتمه نیافته و به پایان نرسیده بوده است، به دلیل اینکه ابن ادريس بنا بر آنچه فعلاً در نظر دارم در سه مورد از آن کتاب به ذکر تاریخ تألیف آن پرداخته است.  
۱ - آنکه در "کتاب الحج" در باب دخول مکه والطواف بالبيت گفته: (صفحه ۱۳۵ نسخه چاپی)

و موضع المقام حيث هو الساعة وهي سنة سبع وثمانين و خمسمائة.

۲ - آنکه در " کتاب الصلح " (صفحه ۱۷۰ نسخه چاپی) ضمن استدلال بر اختیار قولی گفته:

وهو الصحيح الذي يقوى في نفسي لان المسلمين من عهد الرسل (صلى الله عليه وآله) إلى يومنا هذا وهو سنة سبع وثمانين و خمسمائة لم يتناكروا فيما بينهم ذلك.

۳ - آنکه در " کتاب الميراث " در فصل حبة ضمن استدلال بر قولی که آن را اختیار کرده است گفته: (صفحه ۴۰۰ نسخه چاپی) والاول من الاقوال هو الظاهر المجمع عليه عند اصحابنا المعمول به وقتا ويهم في عصرنا هذا، وهو سنة ثمان وثمانين و خمسمائة عليه بلا خلاف بينهم.

و نیز مؤید مطلوب است آنچه راجع بابو المکارم ابن زهره رضوان الله عليه در باب المزارعة بعد از تصریح به معرفی او و ذکر نام و نشان صریح او و بیان مورد اختلاف فيما بين خود و او گفته: و مات رحمة الله وهو على ما قاله تداركه الله بالغفران وحشره مع ابائه في الجنان.

(طالب تفصیل کلام به کتاب " السرائر " باب المزارعة صفحة ۲۵۵ مراجعه کند)

و همچنین به باب " المساقاة " در همان کتاب (صفحه ۲۵۸ نسخه چاپی) مراجعه فرماید، زیرا که در آنجا نیز به این مطلب چنین اشاره کرده است.

وقد كنا قلنا ان بعض اصحابنا المتأخرين ذكر في تصنيف له وقفناه عليه وعاودناه في مطالعته في حال حياة مصنفه ونبهناه على صحته (إلى ان قال) وهذا منه رحمة الله تسامح عظيم. و وجه تأیید آنکه وفات این زهره بنا بر مشهور در سال پانصد و هشتاد و پنج اتفاق افتاده است، پس معلوم میشود که در این تاریخ

که ابن زهره وفات کرده است هنوز تألیف سرائر تمام نشده بوده است.

اگر گویند متواند بود که قسمتی از " سرائر " منتشر شده بوده، و قسمت دیگر تألیف نشده بوده است.

مگویی: این مطلب از این عبارت در نمآید و قرینه دیگری نیز از خارج بر آن دلالت نکرده است، که مثلاً کراریسی از " سرائر " قبل از تمام شدن منتشر شده و معروف گردیده، و مورد استفاده اهل علم آن زمان بوده است، پس تا قرینه بر این مطلب قائم نشده است حکم اصالت عدم بر آن جاری است.

اما وفات ابن ادريس به سال ۵۹۷ بوده است، چنان که ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان تصریح کرده، و نص عبارت وی این است (حرف میم: ۵ / ۶۵ نسخه چاپی).

محمد بن ادريس العجلي الحلي فقيه الشيعة وعالمهم، له تصانيف في فقه الامامية و لم يكن للشيعة في وقته مثله، مات سنة سبع وتسعين وخمسمائة.

در اینجا متوان با امر دیگری نیز بر صحت مدعای مزبور استدلال کرد، و آن اینکه دعای " رفع الله درجته " که بعد از ذکر نام سدید الدین حمصی در کلام مزبور به نظر مرسد، دلالت میکند که منتجب الدین بعد از سال ششصد هجری زنده بوده، و تألیف " فهرست " هم در این تاریخ به اتمام نبوده و یا اگر تمام هم بوده مصنف در آن تصرف و مداخله مکرده است، زیرا وفات حمصی بعد از سال ششصد هجری اتفاق افتاده است چنان که معلوم خواهد شد.

و صریح تر از این کلام در این باب کلام دیگر اوست، و آن این است که در حرف حاء گفته:

الشيخ الامام موفق الدين الحسين بن فتح الواعظ البكر آبادي الجرجاني فقيه، صالح، ثقة، قرأ على الشيخ ابي علي الطوسي وقرأ الفقه عليه الشيخ الامام سديد الدين محمود الحمصي " رحمهم الله "



و امام موفق الدین حسین جرجانی به سال پانصد و سی و شش وفات کرده است (رجوع شود بتاریخ بیهق صفحه ۲۴۹). اگر چه به مثل این امر در این قبیل موارد گاهی استدلال شده است، از آن جمله استدلال استاد دانشمند شهیر جناب آقای عباس اقبال است در مقدمه "معالم العلماء" ابن شهر آشوب و نص عبارت او در آنجا (صفحه ۴) این است.

منتجب الدین علی بن ابی القاسم القمی، که کتاب او اسماء "مشایخ الشیعة و مصنفیهم" نام دارد، و او این کتاب را به امر عز الدین یحیی بن ابی الفضل محمد الشریف المرتضی نقیب قم و ری و آبه به رشته تألیف در آورده است، و چون ابن عز الدین یحیی به شرحی که در تواریخ معتبره مذکور افتاده در سال ۵۹۲ بدست علاء الدین تکش خوارزمشاه به قتل رسیده (رجوع کنید بتاریخ ابن الاثیر وقایع سال ۵۹۱ و تجارب السلف صفحه ۳۳۳ طبع نگارنده و عمدة الطالب صفحه ۲۴۴) پس معلوم میشود که تاریخ تألیف "فهرست" منتجب الدین مقدم بر سال ۵۹۲ است و چون مؤلف آن قطب راوندی معروف را که به سال ۵۷۳ فوت کرده بصیغه (رحمة الله دعا میکند) معلوم میشود که تألیف این کتاب بین سنوات ۵۷۳ - ۵۹۲ اتفاق افتاده است.

لیکن چون این استدلال مبنائی است، یعنی مبتنی بر آنست که ثابت شود که این جمله دعائیه از مؤلف کتاب است نه از نساخ، و کتاب بعد از او با وجود اینکه در این مورد منطبق با مدعای مذکور هم میشود قابل اعتماد نیست، زیرا مبینیم که ابن ادریس در سرائر نام سدید الدین حمصی را دو مورد با طلب رحمت یاد کرده است، در صورتی که وفات ابن ادریس به سال پانصد و نود و هفت واقع شده، و وفات سدید الدین حمصی بعد از سال ششصد هجری روی نموده است، پس بطور حتم این ترحم از غیر ابن ادریس است، اما اینکه گفتیم وفات حمصی بعد از ششصد است، دلیل آن کلام ابن حجر است، که از منتجب الدین و ابن ابی طی، که هر دو اساتید این فن و علمای معروف

فرقه ما گروه اثنی عشری هستند نقل کرده است، اینک نص کلام او را در اینجا بعینه درج میکنم و آن این است (رجوع شود به لسان المیزان جلد پنجم صفحه ۳۱۷ نسخه چاپی).

محمد بن علی بن الحسن بن محمود الحمصی بتشدید المیم و بالمهملتین الرازی یلقب بالشیخ السدید اخذ عن... ومهر فی مذهب الامامیة، وناظر علیه، وله قصة فی مناظرته مع بعض الاشعریة، ذکرها ابن ابی طی، وبالغ فی تقریظه وقال:

له مصنفات کثیر منها " التبیین والتنقیح فی التحسین والتقیح " قال:

وذكره ابن بابويه في الذيل واثنى عليه، وذكر انه كان يتعاطى بيع الحمص المصلوق، فيما روى مع فقيه فاستطال عليه فترك حرفته و اشتغل بالعلم وله حينئذ خمسون سنة، فمهره حتى صار انظر اهل زمانه، واخذ عنه الامام فخر الدين الرازي وغيره، وعاش مائة سنة وهو صحيح السمع والبصر شديد الامل، ومات بعد الست مائة. نگارنده گوید مراد از صاحب ترجمه همانا سدید الدین محمود حمصی است که منتجب الدین در " فهرست " ترجمه حال او را چنین درج کرده است " شماره ۳۸۹ "

الشیخ الامام سدید الدین محمود بن علی بن الحسن الحمصی الرازی.

علامه زمانه فی الاصولین، ورع، ثقة له تصانیف منها " التعلیق الکبیر " " التعلیق الصغیر " " المنقذ من التقليد والمرشد إلى التوحید " المسمى بالتعلیق العراقی " المصادر " فی اصول الفقه " التبیین والتنقیح فی التحسین والتقیح " " بداية الهدایة " " نقض الموجز " للنجیب ابی المکارم. حضرت مجلس در سه سنین وسمعت اکثر هذه الكتب بقرأة من قرأ علیه.

چنان که ملاحظه میشود وجوه انطباق این دو ترجمه به یک نفر و

دلایل اتحاد صاحب عنوان این دو عبارت چنان واضح است که حاجت به هیچ گونه شرح و بیان ندارد، فقط چیزی که متوان در منع از این تطبیق اظهار داشت همانا این است که صاحب "لسان المیزان" این شخص را تحت عنوان موسومین بمحمد ذکر کرده و نام او را محمد دانسته است، در صورتی که منتجب الدین او را محمود نوشته است، و وجه آن واضح است، و آن اینکه نسخه موجوده در نزد ابن حجر مشوش بوده و نتوانست است تمام عبارت را صحیحا استخراج کند، بنابر این دچار این اشتباه شده است، در هر صورت بعد از دلالت همه وجوه عبارت بر اتحاد اختلاف عنوان محمد، و محمود، نمیتواند از آن منع کند، مخصوصا با شباهت تامه این دو کلمه به یکدیگر چنان که معلوم است.

حالا که این مطلب به ثبوت رسید مگوئیم از این کلام شریف فوائد بسیاری بدست میآید که از آن جمله تصحیح کلمه حمصی است، که آیا آن به تخفیف میم است یا بتشدید آن، و معنی کلمه منسوب الیه چیست که یکی از مطالب مشکله علمای رجال و اصحاب تراجم احوال است چنان که از ملاحظه "روضات الجنات" (باب المیم صفحه ۶۶۳ - ۶۶۵ چاپ اول) و خاتمه "مستدرک الوسائل" (۳ / ۴۷۷ - ۴۷۸) بر میآید، و ما این مطلب را در ترجمه سدید الدین محمود حمصی در تعلیقات نقض و یا در مقدمه فهرست منتجب الدین که انشاء الله عن قریب طبع خواهد شد مبسوطا نقل کرده، و به رد و قبول و نقد و تحقیق آنها به قدر وسعت وقت و مجال و طاقت و توانائی خواهیم پرداخت ان شاء الله تعالی.

و اما اینکه گفتیم که این استدلال در این مورد بالخصوص کاملا درست و قابل انطباق با مدعاست، برای این است که منتجب الدین طویل العمر بوده و در سال ششصد هجری اجازه عامه برای روایت حدیث داده است، و دلیل بر آن کلام زیرین است.  
ابن الفوطی در "مجمع الاداب فی تلخیص معجم الالقاب" در

کتاب المیم گفته (صفحه ۷۷۵)  
 منتجب الدین أبو الحسن علی عیبدالله بن الحسن بن الحسین  
 بن الحسن بن الحسین بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی  
 الرازی، المحدث المقری، ذکره الشیخ الحافظ صائن الدین أبو رشید  
 محمد بن ابی القاسم بن الغزال الاصبهانی فی کتاب " الجمع المبارک  
 والنفع المشارک " من تصنیفه وقال:  
 اجاز عامه سنة ست مائة وله کتاب " الاربعین عن الاربعین " رواه  
 عنه مجد الدین أبو المجد محمد بن الحسین القزوینی انشد.  
 عسی المهم المخوف تکفی  
 لطیفه من لطائف الله  
 فلطف صنع الاله عندي  
 ووظيفة من وظائف الله  
 بر گردیم به اصل موضوع بحث، که ترجمه حال عز الدین یحیی  
 بود.

عالم خبیر و ناقد بصیر میرزا عبد الله تبریزی الاصل اصفهانی  
 المسکن المعروف به افندی قدس الله تربته در کتاب شریف " ریاض  
 العلماء " گفته:

السید الاجل المرتضی عز الدین أبو القاسم یحیی بن المرتضی  
 السید ابی الفضل محمد بن ابی القاسم علی بن ابی الفضل محمد بن  
 ابی الحسن المطهر بن ابی القاسم علی بن ابی الفضل محمد، نقیب -  
 الطالبية بالعراق.

عالم علم کبیر آنگاه عبارت منتجب الدین را (اعم از ترجمه و  
 مقدمه فهرست) ملفقا و ملخصا نقل کرده است.  
 مرحوم عباسقلی خان سپهر در " ناسخ التواریخ " ضمن ذکر اولاد  
 محمد ارقط بن عبد الله الباهر بن علی بن الحسین علیهما السلام (جلد  
 دوم حضرت سجاد صفحه ۷۰۷) گفته  
 و از بنی احمد الدخ حمزة ابن احمد است، و او معروف است به

قمی، و او را فرزند بجای ماند، از جمله ایشان أبو الحسن علی الزکی نقیب ری است، و او پسر أبو الفضل محمد الشریف الفاضل بن ابی القاسم علی نقیب قم پسر محمد بن حمزه مذکور است، و او را اعقاب باشد، و از آن جمله نقباء و ملوک ری باشند، از آن جمله عز الدین یحیی بن ابی الفضل محمد بن علی محمد بن السید المطهر ذی الفخرین علی الزکی مذکور است، که نقیب ری وقم و جای دیگر بود، و او را خوارزمشاه بکشت و اولاد او به جانب بغداد منتقل شدند، و سید ناصر بن مهدی حسینی با وی بود و نقابت طالبیین به سید ناصر بن مهدی تفویض یافت و تبدیل شد، و از آن پس وزارت یافت و امر نقابت را با پسر نقیب عز الدین یحیی گذاشت.

از ملاحظه این کلمات صریحا بر مآید که مرحوم حاج شیخ عباس در "منتهی الامال" در بعض موارد به نقل عین عبارات صاحب "ناسخ" بدون مراجعه به اصل مأخذ و بدون نسبت به قائل آنها که صاحب ناسخ باشد اکتفا کرده است، فراجع ان شئت.

- تنبیه بر چند امر در اینجا ضرور است -

۱ - دو نسخه از يك كتاب انساب مشحره سادات در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار به شماره ۲۶۹۰ و ۲۶۹۲ موجود است، که شجره نسب این خاندان در آنها مذکور است، لیکن چون کتابت آن دو نسخه بدست اشخاص بسواد و کاتبان بی مایه انجام شده است، هیچ کدام از آنها نظر به کثرت تشویش آن برای نگارنده مورد استفاده قرار نگرفت، فقط به نقل يك فائده از آنها در اینجا اکتفا میکنم، و آن این است که بعد از ذکر اسم عز الدین یحیی گفته است:

النقیب الکبیر المعظم، ورد بغداد للحج سنة ثلاث و ثلاثین و خمسمائة وعاد إليها صحبة السلطان محمد بن محمود بن محمد بن ملک شاه.

نگارنده گوید مراد از این شخص (یعنی کسی که در ۵۳۳ به عزم

حج وارد بغداد شده است) شاید شرف الدین محمد است، و اشتباها  
زیر اسم عز الدین یحیی نوشته شده است، به دلیل آنکه شرف الدین محمد  
بتاریخ پانصد و چهار هجری قمری متولد شده است، چنان که أبو الحسن  
بیهقی صریحا ذکر کرده، و اگر در اول بلوغ هم زن گرفته باشد  
عز الدین یحیی در سال ۵۳۳ چهارده یا پانزده سال نخواهد داشت،  
و عادت مرسوم و معمول نیست که جوانی به چنین خردسالی مشرف به مکه  
معظمه بشود، پس مظنون به ظن متأخم به علم آنست، که مقصود از این  
عبارت شرف الدین محمد بوده است، نه عز الدین یحیی، و یا عبارت  
غیر از این بوده است که نقل شد، در هر صورت ارباب کمال و دقت  
نظر خودشان در این امر به نظر صائب و عمیقانه خودشان تحقیق  
فرمایند، زیرا من فقط به اشاره پرداختم.

۲ - چنان که قبلا گفتم در کتب تراجم عز الدین یحیی را نقیب ری  
وقم و آمل معرفی کرده اند، و بعضی مانند ابن الفوطی بجای آمل  
مازندران ذکر کرده است، و مراد از هر دو یکی است. زیرا آمل  
عاصمه و پایتخت مازندران بوده و بزرگترین شهر آن در آن زمان  
بشمار مرفته است، بطوریکه مورخین نوعا به ذکر این مطلب پرداخته اند،  
اینک برای اثبات مدعا به نقل يك عبارت در اینجا میپردازیم.  
فرید خراسان أبو الحسن بیهقی قدس الله تربته در اوائل " تاریخ  
بیهق " تحت عنوان ذکر امهات ولایات گفته (صفحه ۳۲ نسخه چاپی)  
هر ولایتی را امی است یعنی اصلی، ام القری در عرب مکه  
باشد.

قال الله تعالى: لتندر بام القرى و من حولها  
و در عراق در قدیم ام القری بصره بوده است، اکنون بغداد است،  
که آن را دار السلام خوانند، و در ما دون بغداد ام القری اصفهان است،  
و در کابل ام القری غزنه است، و در ما وراء النهر ام القری سمرقند  
است، و در خراسان ام القری مرو است، و در یمن ام القری صنعاست، و  
در مغرب ام القری سوس و قرطبه است، و در شام ام القری دمشق است،

و گفته اند بیت المقدس است، و در روم ام القرى قسطنطنیه است، و در طبرستان ام القرى آمل است، و در کرمان ام القرى معتبر نیست والله اعلم.

پس اینکه استاد دانشمند جناب آقای اقبال در دو مورد در مقام ترجمه حال عز الدین یحیی بجای آمل لفظ آبه آورده اشتباه است، و گویا نظر شریف او در اختیار این کلمه به عبارت عمده الطالب است که در هنگام چاپ اشتباها آمد چاپ شده است، چنان که قبلا به آن اشاره کرده ایم، و صحیح همانا آمل است چنان که در تمام نسخ خطی چنین است) و حتی در هر دو نسخه مطبوعه در لکنهو و بمبئی که بجای آمل در متن آمد) یا "آمد" نوشته اند، در حاشیه آمل ضبط کرده اند "فراجع ان شئت" و وجه نقابت او را برای آمل در سابق گفته ایم. و نیز از بیانات گذشته معلوم شد، که مراد صاحب "ناسخ" و همچنین صاحب "منتهی الامال" از جای دیگر در این کلام شان که عز الدین نقیب قم و ری و جای دیگر بود همانا آمل است، منتهی چون لفظ "آمد" را که مصحف "آمل" بوده است نتوانسته اند تصحیح کنند ناچار از آن موضع به عبارت جای دیگر که عنوان عام هر مکان است تعبیر کرده اند.

۳ - از مضامین قصیده کمال الدین اسماعیل اصفهانی که در سابق نقل شد، صریحا بر مآید که خانه قاضی أبو العلاء صاعد را خراب کرده بوده اند، و وی از وطن خود فراری شده به سید عز الدین نقیب پناهنده گردیده است.

اگر چه خصوص قضیه مذکوره را به غیر از قصیده مذکوره در جای دیگر ندیده ام، لیکن با تأمل در اطراف این مطلب و تدبر در تراجم رجال خاندان صاعدی به نظر مرسد که این قضیه در یکی از نزاعهایی بوده که بین حنفیان و شافعیان اصفهان واقع شده است و رؤسای حنفیان آل صاعد و رؤسای شافعیان بنو خجند بوده اند، طالب تفصیل باید خود به مظان ذکر این قبیل قضایا در کتب تواریخ و سیر

و تراجم احوال مراجعه کند، لیکن بطور اجمال به ذکر شاهی میپردازیم.

استاد دانشمند جناب آقای میرزا عباس خان اقبال در تاریخ مفصل ایران که نوشته است ضمن ترجمه کمال الدین اسماعیل چنین گفته است (صفحه ۵۳۲ - ۵۳۳)

ولی پیش از همه به خاندان صاعدی که مروج ادبیات فارسی و ممدوح شعرای بزرگ اصفهان مثل جمال الدین، و رفیع الدین لبنانی و شرف الدین شفروه بودند اختصاص داشته، و دیوان او پر است از مدایح آل صاعد، مخصوصاً رکن الدین أبو العلاء صاعد بن مسعود ملقب به صدر اصفهان، و پسرش رکن الدین مسعود بن صاعد صدر جهان را مکرر مدح گفته، و تا آخر عمر مداح این خاندان که ریاست حنفیه را در اصفهان داشته اند بوده است، و گاهی نیز بعضی از افراد خاندان خجندیان یعنی رؤسای شافعیه آن شهر را که با آل صاعد به رقابت و خصومت دینی سر مگردند مدح گفته است (تا آخر آنچه در آنجاست).

و پیش از این نیز در آن کتاب در این موضوع بحث کرده اند هر که طالب باشد به آنجا رجوع کند (صفحه ۱۱۲) تاریخ وفات و ترجمه حال این أبو العلاء صاعد بن مسعود را فعلاً در نظر ندارم، لیکن دوست ارجمند دانشمند شهیر جناب آقای مجتبی مینوی در یادداشتی که درباره احوال کمال الدین اسماعیل ضمن فهرست نسخ فارسی کتابخانه چستر بیٹی نگاشته است چنین گفته است: تقریباً يك ثلث دیوان کمال الدین اسماعیل را قصایدی گرفته است که در مدح آل صاعد گفته است، بالخصوص أبو العلاء صاعد بن مسعود متوفی در حدود سنة پانصد و نود و نه و پسر او مسعود بن صاعد کمال الدین، در يك مورد میگوید که چهل سال در درگاه این خاندان خدمت کرده ام.

۴ - یکی دیگر از معاریف قدمای این خاندان سید محمد شریف



است که در قم مدفون است و قبرش از مزارات معروف آن شهر بشمار  
مروود، علاوه بر اینکه ورود در ترجمه حال او خارج از موضوع  
اصلی این کتاب است، چون ترجمه حالش به قدر کافی در تواریخ قم  
و " منتهی الامال " مرحوم حاج شیخ عباس و غیر آنها مذکور است،  
بنابر این از خوض در ترجمه حال او در این مورد صرف نظر میکنیم،  
لیکن صورت کتیبه قبر او را در اینجا منویسم.

سید فاضل جناب آقا سید موسی زنجانی وفقه الله تعالی پسر عالم  
بارع جلیل و سید سند نبیل آقای حاج سید احمد آقا زنجانی نزیل  
قم ادام الله ظلّه ضمن مکتوبی که از شهر قم به نگارنده این اوراق  
فرستاده است چنین اظهار داشته است.

امروز به اتفاق آقای حاج سید مهدی روحانی که از رفقای فاضل  
و اهل آن محل است به زیارت آن قبر رفته، و کتیبه قبر را که با کاشی  
نوشته شده، و بسیار در هم رفته است به زحمت زیاد خواندیم، و از لحاظ  
ادبی غلطهایی هم دارد لیکن صورت آن را چنان که هست منویسم:

هذا المضعج المبارك للسيد المظلوم المعصوم الشهيد شريف بن  
شريف من اولاد الامام المعصوم زين العابدين ابن الامام الشهيد المعصوم  
أبو عبد الله الحسين بن الامام الهمام مولی جميع الانام علی بن ابی -  
طالب علیهم السلام.

۵ - ابن الفوطی در " تلخیص مجمع الاداب فی معجم الالقاب " -  
در حرف عین گفته:

علاء الدین أبو الحسن المرتضی بن علی بن عز الدین یحیی العلوی  
الحسینی القمی نقیب قم

ذکره شیخنا جمال الدین احمد بن المهنا العبدلی فی المشجر،  
وقال:

هو المرتضی بن علی بن عز الدین یحیی بن محمد بن عز الدین  
علی بن محمد بن المطهر بن علی بن محمد بن ابی القاسم بن ابی جعفر

محمد رئیس قم بن ابی یعلی حمزه الطبري بن احمد الدخ بن محمد  
بن اسمعیل الدیاج بن محمد الارقط بن عبد الله الباهر بن زین العابدین  
علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام.  
از این عبارت بر مآید که این شخص از اعقاب عز الدین یحیی  
بوده است.

ترجمه و شرح حال سید فخر الدین أبو الحسن علی نقیب قم یکی دیگر از رجال نامی این خاندان سید فخر الدین أبو الحسن علی نقیب قم و حوالی آنست، و نظر به آنکه این سید از ممدوحین قوامی رازی است چنان که در صفحه ۱۱۱ - ۱۱۶ دیوان قوامی قصیده ای در مدح او آمده است لازم است که ترجمه حال او را نیز بنویسیم.

ابن الفوطی در " تلخیص مجمع الاداب فی معجم الالقاب " گفته: فخر الدین أبو الحسن علی بن المرتضی بن محمد العلوی الحسینی القمی النسابة النقیب بقم

ذکره شیخنا جمال الدین أبو الفضل احمد بن المهنا العبدلی فی المشجر وقال هو علی بن المرتضی بن محمد بن المطهر، فقیه جلیل بن عز الدین ابی القاسم علی بن محمد بن المطهر نقیب فاضل شاعر بن علی بن محمد بن ابی القاسم علی بن ابی جعفر محمد رئیس قم بن ابی یعلی حمزة الطبری بن احمد الدخ بن محمد بن اسماعیل الدیاج بن الارقط بن عبد الله الباهر بن زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب النقیب قم وحوالیها.

صاحب " عمدة الطالب " نیز از این سید (ضمن ذکر اولاد احمد الدخ که از اعقاب عبد الله الباهر است) به این عنوان اسم برده است. و منهم فخر الدین علی نقیب قم ابن المرتضی بن محمد بن مطهر بن ابی الفضل المذكور.

مرحوم میرزا عباسقلی خان سپهر در " ناسخ التواریخ " ضمن  
ذکر عقب محمد ارقط بن عبد الله الباهر (جلد ۲ سجاد صفحه ۷۰۷)  
گفته:

و از جمله ایشان (یعنی بنی احمد الدخ) فخر الدین علی بن  
مرتضی بن محمد بن مطهر ابن ابی الفضل محمد مذکور است، و  
فخر الدین نقیب قم و.... بود.  
مرحوم حاج شیخ عباس نیز در " منتهی الامال " به ترجمه او اشاره  
کرده است چنان که کلامش نقل شد فتفتن.

تنبيه بر دو امر لازم است

۱ - اگر پسر شرف الدین مرتضی را منحصر به عز الدین یحیی بدانیم، چنان که بعضی از علمای نسب تصریح کرده است که او از جنس ذکور بجز وی فرزندی نداشته است، عز الدین یحیی نیز از ممدوحین قوامی خواهد بود به جهت این بیت که ضمن مدح شرف الدین محمد گفته است (صفحه ۷۷ دیوان)

تو آفتاب بادی و فرزند ماه شو

کز طلعتش هزار سهیل از یکی سهاست

۲ - از تصریح ابن اسفندیار در "تاریخ طبرستان" به اینکه أبو القاسم عز الدین یحیی نقیب النقباء قم و ری و آمل در قم مدفون است (صفحه ۱۶۰ دیوان) معلوم میشود که بقعه که در تهران به قبر امام زاده یحیی معروف و مزار مشهوری میباشد ربطی بعز الدین یحیی فوق الذکر ندارد.

سه امر زیرین نیز سخن ابن اسفندیار را تأیید و پایه قول وی را تشدید میکند.

۱ - هیچگونه سند تاریخی و مأخذ قابل قبول بر این امر دلالت نکرده است، که عز الدین یحیی سابق الذکر در محل و بقعه امامزاده یحیی مدفون باشد، و این بنابر فحوصی است که نگارنده از مظان آن نموده است " و اگر باور نداری در دفتر شاهان جهان جمله فرو خوان "

۲ - عبارتی است که بر بدنه صندوق امامزاده مذکور نقش و ثبت شده است به این شرح میباشد.

هذه التربة والمقبرة يحيى بن زيد بن الحسن بن امير المؤمنين على عليه السلام.

۳ - استدلال احتمالی یعنی استظهار و استشعاری است که یکی از علمای معاصر (حضرت حجة الاسلام آقای شیخ زین العابدین سرخه دامت برکاته) به عبارت قاموس برای این امر کرده است توضیح مطلب آنکه فیروز آبادی صاحب " قاموس " در مادة " س و ر " منویسد:

وسورین نهر بالری واهلها يتطيرون منه لان السيف الذى قتل به يحيى بن زيد بن على بن الحسين رضى الله عنه غسل فيه. و تقریب استدلال عالم معاصر به این توجیه است که صاحب " قاموس " در بیان اصل قضیه که قتل یحیی باشد اصابه کرده، و درست گفته است، لیکن در ذکر نسب اشتباه کرده و خبط و خطا را دچار شده است، برای اینکه یحیی بن زید در ری کشته نشده است تا شمشیری را بدان کشته شده است در نهر ری بشویند، بلکه او در جرجان کشته شده است، پس قتل یحیی بن زید ربطی به نهر سورین ندارد، همانا این قضیه مربوط به عز الدین یحیی است که نقیب ری و مقیم در آن شهر بوده است.

نگارنده گوید: دلالت این صورت استدلال بر مطلوب برای آنست که عالم محترم مزبور چندین سال است که در مقام فحص و بحث از این مطلب هستند، و به دنبال سندی تاریخی برای تحقیق و اثبات این امر مگردند، و بالاخره دلیل قابل استنادی که بدست آورده اند همین عبارت " قاموس " میباشد، و بر شخص معظم له و سایر فضلاء نیز پوشیده نیست که این استدلال برای اثبات این مدعا کفایت نمیکند، زیرا چنان که قتل یحیی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) در خارج از ری اتفاق افتاده است، همچنین

عز الدین یحیی نیز در خارج از ری در شهر همدان به قتل رسیده است، چنان که کلام ابن اسفندیار صریحا بر آن دلالت دارد. پس انتساب به شهر ری نمیتواند قرینه بر این باشد که کلام صاحب " قاموس " را از یحیی بن زید بر گرداند، و با عز الدین یحیی نامبرده منطبق کند، اما تحقیق اینکه مدفون در این بقعه کیست و ترجمه حالش چیست خارج از موضوع بحث ما در این کتاب است، هر که بخواهد خودش فحص و بحث از مظان آن بکند. عز الدین یحیی را فرزندی بنام شرف الدین محمد بوده است، که پس از قتل پدر به همراه ناصر بن مهدی وزیر ناصر الدین بالله عباسی به بغداد رفته و بالاخره نقابت طالبیه را به او وا گذاشته اند.

شماره ۳۶۱ - أبو سعید نيسابوری  
شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب نقض (صفحه ۱۸۳) او را از  
مفاخر علمای شیعه شمرده.



شماره ۳۶۲ - رضی الدین مانکدیم  
شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب نقض (صفحه ۵۱ و ۱۸۴) او  
را جزو مفاخر شیعه شمرده است و در صفحه ۴۴۱ گفته:  
و اما آنچه در ری وقم و کاشان نام بوبکر و عمر و عثمان بر  
فرزندان کمتر نهند شبهتی نیست، و آن را سبب نزولی هست، و آن  
عجب است که مصنف انتقالی را معلوم نیست، و اگر هست بعد اوت  
امیر المؤمنین (علیه السلام) باز میپوشد.  
و آن چنان است که در عهد ملکشاه و بر کیارق (رحمه الله علیها)  
آن مفتی محتشم که هم مذهب خواجه بود فتوی کرد که فاطمه  
(علیها السلام) را علتی بود که او را الا بعلی (علیه السلام) نشایست  
دادن " کبرت کلمه تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا " آن نه  
علت بود که عصمت و طهارت بود که معصومه را الا به معصوم نشاید  
دادن، آن پیر دانشمند سنی متعصب چنین فتوی کرد با ترکان به تلبیس  
برایشان، که این رافضیان از غایت بغض صحابه مشوند، و پسران خود  
را بوبکر و عمر و عثمان نام نهند و فرزندان را به نیت ایشان کافر و  
ملحد و حرام زاده مخوانند و نامشان مبرند، و اشارت به فرزندان  
خود میکنند، و غرضشان صحابه بزرگوارند، این تشنیع بر شیعه مزد،  
به طمع ناموس و بازارچه و دانگانه، تا جماعتی از شیعه که فرزندان را  
به تبرک صحابه و اقتداء به امیر المؤمنین علی (علیه السلام) أبو بکر و عمر  
و عثمان نام نهاده بودند، به دور شوت برند، و چون حال بدین انجامید،

شیعه این ماجرا را رفع کردند بر خواجه علی عالم و فقیه، بلمعالی امامی، و شمس الاسلام حسکا بو طالب بابویه، و سید رئیس محمد کیسکی، و سید امام مانکدیم رضی، ایشان گفتند چون در این اختیار بر شما تشنیع مزند به ترك این تبرك كنید، و این اسامی که سنت است (محمد و علی و حسن و حسین) بر فرزندان نهد، تا کسی را بر شما سخنی نباشد، تا به برکات گفت و فتوی آن پیر دانشمند سنی این طریقه زائل شد و منقطع گشت، و وزر و وبال آن به گردن خواجه مفتی و مصنف انتقالی بماند، تا چون این احوال داند، دیگر بر شیعه به ترك اختیار این اسامی تشنیع نزند، و تهمت نهد، تا مأخوذ و مأتوم نباشد والحمد لله رب العالمین.

تحقیق درباره کلمه مانکدیم:  
سید علی خان مدنی در "الدرجات الرفیعة" گفته:  
و ما نکدیم لفظه فارسیه، معناها خدا القمر و قمری الخدوهی  
مرکبة من مانک و دیم فالمانک بفتح المیم و سکون النون بعد الالف،  
و کاف فارسیه هو القمر و قیل الشمس، و الاول اصح، و الدیم بکسر  
الدال و سکون الیاء المثناة من تحت، علی وزن جیم، هو الخد  
فاعلم فقلما عرف احد معنی ذلك، و لقد سألت هذه اللفظة جماعة  
من الفرس فلم یعلموه حتی وقفت علیه فی کتاب من کتب اللغة الفارسیة  
والله اعلم.

علامه قزوینی (مرحوم میرزا محمد خان) در حاشیه همین مورد  
از نسخه خطی متعلق به دانشمند فقید مرحوم عباس اقبال آشتیانی نسبت  
بیان لفظ منکدیم گفته.

منکدیم = مانک یعنی ماه و دیم یعنی روی یعنی ماهروی:  
سید سند بزرگوار جناب آقا سید احمد زنجانی در کتاب "الکلام  
یجر الکلام" (جلد اول صفحه ۴۵) گفته:

از جمله القاب در زمان سابقه مانکدیم است یعنی ماهرو، مانک  
به معنی ماه، و دیم به معنی رو.

مصحح چاپ کتاب مذکور یحیی أبو طالبی اراکی در ذیل همین  
صفحه گفته:

این دو کلمه ظاهراً از لغات فرس قدیم است، و فعلاً متروک شده

است، ولی کلمه " دیم " فعلا هم در شهر اراك و ساوه معمول و متعارف است مثلا مگویند به اطفال برو دست ودیمت را بشوی یعنی دست و رویت را بشوی (۱).

نگارنده گوید: در غالب کتب لغت فارسی از قبیل " برهان قاطع " و " فرهنگ انجمن آرای ناصری " و " آندراج " و غیره به این معنی تصریح شده است، فراجع ان شئت

و نص عبارت انجمن آرا این است مانك بر وزن دانگ بنون موقوف و كاف فارسی به معنی ماه، است عنصری گفته:

به گرمی بدیشان یکی بانك زد

کران بانك تب لرزه بر مانك زد

مانكدیم نام مردی بوده و معنی ترکیبی آن ماهرو میباشد چرا که دیم به معنی رو است.

---

(۱) اکنون در قسمتی از گیلان و مازندران مخصوصا تنکابن به صورت (رخ) دیم مگویند و کلمه دیم از لغات قدیم فارسی است (مصحح)

شماره ۳۶۳ - أبو جعفر نيسابوری  
شيخ عبد الجليل رازی در كتاب نقض (صفحه ۱۹۳) گفته است  
والامام أبو جعفر النيسابوري نزيل قم بافضل و درجه كامل.

شماره ۳۶۵ - تاج الدین محمد الکیسکی  
شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب نقض (صفحه ۱۸۴) درباره او  
گفته است.  
والسید الرئیس محمد الکیسکی الرازی.

شماره ۳۶۶ - شهاب الدین کیسکی  
شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب نقض (صفحه ۲) گفته است:  
اتفاق را نسخه اصل بدست سید امام شهاب الدین محمد بن  
تاج الدین کیسکی افتاد، که معتبر شیعه است، و او آن را از سر صفای  
دل و کمال فضل و اعتقاد نیکو مطالعه کرد، و بما فرستاد، و ما را در  
آن فصول و کلمات چند روز تأملی شافی به احتیاطی کافی کرده شد...  
و در صفحه ۵۱ و ۱۸۵ او را از مفاخر شیعه شمرده است.

شماره ۳۷۵ - محمد بن عبد الوهاب السمان  
شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب نقض (صفحه ۱۸۶) ضمن علماء  
شیعه گفته است.

والفقیه أبو النجم محمد بن عبد الوهاب السمان.  
و شیخ جلیل عماد الدین أبو جعفر محمد بن ابی القاسم الطبری  
در "بشاره المصطفی" در دوازده مورد از این بزرگوار نقل روایت  
کرده است (رجوع شود به صفحات ۴۳ - ۴۴ - ۵۹ و ۷۷ و ۸۲ و ۹۱ و  
۹۵ و ۱۰۰ و ۱۱۰ و ۱۱۶ و ۱۲۴ و ۱۲۹ و ۱۳۶)  
و نص عبارت او در مورد نهم (صفحه ۱۱۶) این است  
اخبرنا الشیخ الفقیه أبو نجم محمد بن عبد الوهاب بن عیسی  
الرازی بالری، فی درب زامهران بالمشهد المعروف بالغری قراة علیه  
فی صفر سنة عشرة وخمسائة...



شماره ۳۷۶ - أبو سعد وزیر  
شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب نقض (صفحه ۲۱۸) گفته است  
و استاد أبو منصور و برادرش أبو سعد وزیران محترم بودند از  
آبه، و جاه و تمکین و رفعت ایشان از آفتاب ظاهرتر است، و اعتقاد  
اهل آبه معلوم است که الاشیعی و معتقد نباشند و گفته اند ساوی باشد  
که شیعی نباشد، و آبی الاخود شیعی نباشد، و بندار رازی در مدح  
این دو برادر وزیر بیست و هفت قصیده غرا گفته و این ابیات مسمی  
او راست در حق ایشان:  
جلیل مملکت دارای گیتی  
أبو منصور آن دریای مفخر  
بفر دولت استاد أبو سعد  
بماناد این چنین دولت معمر  
همایون دو برادر چونکه دو شیر  
دو خورشید کرم دو بحر اخضر  
(و تفصیل ترجمه او ضمن عبد الجلیل رازی گذشت).

شماره ۳۷۹ - محمد الحمدانی  
شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب نقض (صفحه ۱۸۴) گفته است  
والامام أبو اسماعیل الحمدانی ملقب به ناصر الدین، خاذل  
الملحدین که دژ کوه به حجت ستد در عهد سلطان محمد نور الله قبره

شماره های ۳۸۵ و ۳۸۶ مجتبی و مرتضی فرزندان داعی  
شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب نقض (صفحه ۱۸۵) آنان را  
جزو مفاخر شیعه شمرده است

شماره ۳۸۷ - سید أبو البركات مشهدی  
شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب نقض (صفحه ۱۸۴) گفته است  
والسید أبو البركات الحسینی بمشهد الرضا علیه وعلی آبائه  
السلام.

شماره ۳۸۸ - محمد بن أبو القاسم طبری  
این عالم از شاگردان سید فضل الله راوندی است (دیوان  
راوندی صفحه ۲۶ مقدمه)

شماره ۴۸۹ - سدید الدین الحمصی  
شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب نقض (صفحه ۱۱۰) گفته است:  
والسدید محمود الحمصی همه متبحران و علماء بزرگ.  
در قرائت کلمه " حمصی " علماء اختلاف زیادی دارند که ذیلاً  
نقل میکنیم.

محدث نوری در فائده ثلثه از فوائد " خاتمه مستدرک الوسائل " بعد از ذکر سدید الدین محمود بن علی بن الحسن الحمصی الرازی متکلم معروف سابق الذکر گفته (صفحه ۴۷۷)  
و اعلم ان الموجود في كتب التراجم والاجازات، وكتب الشهيدین وغيرهم في مساله - میراث ابن العم للابوين والعم للاب، إذا كان معه خال أو خالة و " السرائر " في مواضع ونسخ " معالم - الاصول " وغير ذلك من المواضع التي لها ذكر لهذا الشيخ، وجمله منها بخطوط العلماء (الحمصی) بالمهملتین، نسبة إلى الحمص، بكسر الحاء، البلد المعروف بالشامات، الواقع بين حلب ودمشق. قال المحقق الداماد في تلعیقاته علی قواعد الشهید، كلما قال شیخنا الشهید السعید قدس الله لطیفته في كتبه الشامین إلى ان قال و كلما قال:  
الشامیون، فانه یعنی بهم ایهما والشیخ الفقیه المتکلم الفاضل سدید الدین محمود بن الحسن الحمصی، و کذا قال في " الرياض " في الالقاب و قال في موضع آخر، فلعل اصله كان من الری ثم صار حمصیا أو بالعکس، فلاحظ

وعن خط البهائي انه قال وجدت بخط بعضهم سديد الدين الحمصي وخلاصته بعد حذف فضوله انه ليس با حمصي بتشديد الميم المأخوذ الذي هو من مجتهدي اصحابنا منسوب إلى حمص، قرية بالرى، وهى الان خراب.

واقول هذا هو الاظهر ولعل الحمصي بتشديد الميم ويحتمل تخفيفه وهو المشهور (انتهى) وفيه ما لا يخفى.  
ثم ان للفاضل المعاصر في " الروضات " هنا كلاما طويلا غريبا من الحمص الحب المعروف، ولا بالحمصي المنسوب إلى حمص الشام، لانه غير مذكور في تواريخ العرب الاسلامية، بل هو حمصي بتشديد الميم والضاد، لانه قال في " القاموس " في مادة حمص.  
ومحمود بن على الحمصي بضممتين مشددة متكلم شيخ للفخر الرازي. قال وهذا من جملة فرائد فوائد كتابنا هذا فليلا حظ وليتحمظ وليتحمظ وليتقبل ولا يغفل انتهى.  
قلت: لا حظنا فراينا في مواقع للنظر.

الاول - ان المراد من التواريخ ان كان تاريخ حمص لابي عيسى، وتاريخه لعبد الصمد بن سعيد، فلم يعثر عليهما وان كان غيره فلا ملازمة، تخطئة هؤلاء الاعلام كما صرح من غير مستند، خروج عن الاستقامة.

الثاني - ان تقديم كلام الفيروز آبادى على كلام استاتيد الدين از راه بالعلماء الراشدين.

الثالث - ان مجرد الاشتراك في الاسم واسم الاب لا يوجب تطبيق ما ذكره في " القاموس " لشيخنا سديد الدين.

الرابع - ان شيخنا الحمصي، المتكلم المتعصب في مذهبه، كيف يصير شيخا لهذا المتعصب في التسنن، وقد قال هو كما تقدم في ترجمه القطب الرازي ولم نر احدا من اهل السنة من نهايه تعصبهم في امر المذهب يروى عن احد من علماء الشيعة ويدخلهم في جريدة مشايخه، وبذلك استدل على تسنن القطب لانه يروى عنه الشريف الجرجاني

والبدر الحنفي.

الخامس - انا تفحصنا في ترجمه الرازي من كتب القوم، فلم نرا احدا ذكر هذا الحمصى من مشايخه، مع تعرضهم لمشايخه، حتى في كتاب " الروضات " مع شدة اهتمامه في ضبط هذه الامور فينبغي عد هذا من اغلاط " القاموس " .

السادس - ان الرازي قال في تفسيره في آيه المباهلة.

المسألة الخامسة كان في الرى رجل يقال له محمود بن الحسن الحمصى وكان معلم (١) الاثنى عشرية وكان يزعم ان عليا (عليه السلام) افضل من جميع الانبياء سوى محمد صلى الله عليه وآله، ثم ذكر كيفيه استدلاله بقوله تعالى " وانفسنا " واجاب عنه بالاجماع على ان النبي افضل من غيره وان عليا عليه السلام لم يكن نبيا. وانت خبير بان المراد بمن ذكره سديد الدين المعروف، فلو كان هو شيخه كيف يعبر عنه العبارة الركيكة، ويذكره منكرها مجهولا؟ والموجود في التفسير ايضا بالصاد المهملة.

السابع - ان صاحب " القاموس " بنفسه متردد في ذلك ومع ذلك خطأه شركاء فنه.

اما الاول فانه قال في باب الضاد ما نقله الا انه قال في باب الصاد في مادة حمص، وحمص، كوره بالشام إلى ان قال وبالضم مشددا، محمود بن على الحمصى متكلم اخذ عنه الامام فخر الدين الرازي أو هو بالضاد.

اما الثاني فقال أبو الفيض السيد محمد مرتضى الحسينى الواسطي الزبيدى في الجزء الرابع من كتابه " تاج العروس " في شرح القاموس بعد نقل تلك العبارة وزياده الرازي بعد الحمصى وهكذا ضبطه الحافظ في " التبصير "

وقال بعد قوله أو هو بالضاد والاول اصوب

(١) اين كلمه تصحيف شده و صحيح آن متكلم است چنان كه ذكر خواهد شد.



وقال ايضا في الجزء الخامس في باب الضاد بعد نقل كلام المصنف، وقد تقدم للمصنف في الصاد ايضا، وذكرنا هناك انه هو الصواب، وهكذا ضبطه الحافظ وغيره، فايراده ثانيا تطويل مخل لا يخفى " انتهى " .

ومراده بالتبصير كتاب " تبصير المنتبه في تحرير المشتبه " للحافظ ابن حجر العسقلاني النقاد الذي يلجا إليه اصحابهم في امثال المقام فظهر بهذه السبع الشداد ان ما حققه من افحش اغلاط كتابه. نگارنده گوید اختلاف این دو بزرگوار در وجه نسبت و تسمیه عالم مذکور به حمصی، ناشی از عدم اطلاع بر حقیقت امر بوده است، توضیح آنکه ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان ضمن ذکر اشخاص موسوم بمحمد گفته (رجوع شود به جلد پنجم صفحه ۳۱۷) محمد بن علی بن الحسن بن محمود الحمصی، بتشدید المیم و بالمهملتین الرازی یلقب بالشیخ السدید.

اخذ عن... و مهر في مذهب الامامية وناظر عليه وله قصة في مناظرته مع بعض الاشعريه، ذكرها ابن ابى طى وبالغ في تقریضه، و قال لها مصنفات كثيره منها " التبيين والتنقيح في التحسين والتقيح " قال:

وذكره ابن بابويه في الذيل واثني عليه وذكر انه كان يتعاطى بيع الحمص المصلوق فيما روى مع فقيه، فاستطال عليه فترك حرفته واشتغل بالعلم، وله حينئذ خمسون سنة فمهر حتى صار انظر اهل زمانه، واخذ عنه الامام فخر الدين الرازي وغيره، وعاش مائة سنة و هو صحيح السمع والبصر شديد الامل ومات بعد الستمائيه. چنان که از ملاحظه این عبارت بر مآید مراد همانا سدید الدین محمود است، منتهی چون نسخه ابن حجر مشوش بوده چنان که وجود بیاض در عبارت ترجمه بر آن دلالت دارد، نتوانست است محمود را درست بخواند، بنابر این به کلمه محمد تبدیل شده است، و اگر چه ابن حجر از تراجم علمای شیعه اطلاع صحیح نداشته است، لیکن چون این

کلام را از ابن ابی طی و از منتجب الدین نقل کرده است، از جمیع جهات قابل قبول و مورد تصدیق است، پس بیانات محدث نوری و صاحب روضات بتمامها بی فایده و از قبیل اجتهاد در مقابل نص است. و این که محدث نوری فرموده، (ضمن وجه پنجم): فلو کان هو شیخه کیف یعبر عنه بهذه العبارة الرکیکه و یذکره منکرا مجهولا مبنی بر توهم آنست که فخر رازی از او معلم الاثنی عشریه تعبیر کرده است در صورتی که فخر رازی از او متکلم الاثنی عشریه تعبیر کرده است (رجوع شود به نسخ خطی تفسیر فخر رازی).

پس متکلم در نسخه چاپی به غلط معلم چاپ شده است بزرگترین دلیل بر این مسأله بیان نیشابوری است.

نیشابوری در غرائب القرآن در تفسیر آیه مباهله که آیه ۶۱ سوره مبارکه آل عمران است گفته (۱ / ۳۲۹).

و کان فی الری رجل یقال له محمود بن الحسن الحمصی، و کان متکلم الاثنا عشریه، یزعم ان علیا افضل من سائر الانبیاء سوی محمد، (صلی الله علیه وآله).

قال: وذلك انه ليس المراد بقوله "وانفسنا" نفس محمد لان الانسان لا يدعو نفسه فالمراد غيره، واجمعوا على ان ذلك الغير كان على بن ابی طالب، فإذا انفس على هي نفس محمد، لكن الاجماع دل على ان محمدا افضل من سائر الانبیاء فكذا على (عليه السلام) قال: ویوكده ما یرویه المخالف والموافق انه (صلی الله علیه وآله)

قال: من اراد ان یری آدم فی علمه، ونوحا فی طاعته، و ابراهیم فی خلته، وموسی فی قربته، وعیسی فی صفوته، فلینظر إلى علی بن ابی طالب (عليه السلام)، فدل الحدیث علی انه اجتمع فیه (عليه السلام) ما كان متفرقا فیهم.

واجیب بانه کما انعقد الاجماع بین المسلمین علی ان محمدا افضل من سائر الانبیاء، فكذا انعقد الاجماع بینهم قبل ظهور هذا

الانسان على ان النبي افضل ممن ليس بنبي، واجمعوا على ان عليا (عليه السلام) ما كان نبيا، فعلم ان ظاهر الاية كما انه مخصوص في حق محمد (صلى الله عليه وآله) فكذا في حق سائر الانبياء (واما فضل اصحاب الكسا فلاشك في دلالة الآية على ذلك ولهذا ضمهم إلى نفسه بل قدمهم في الذكر).

بدیهی است که نیشابوری عبارت مذکور را از فخر رازی گرفته است، و در آنجا این کلمه صریحا متکلم ضبط شده است، و طالب نص عبارت فخر رازی در این موضوع (اعم از نقل صورت استدلال و جواب آن) رجوع کند به تفسیر آیه مباهله آن تفسیر وی - ۳ / ۷۰۰) قال الفيروز آبادی والزبيدي في المجلد الرابع و " تاج العروس " صفحه ۳۸۳ (وبالضم مشددا محمود بن علي الحمصي) الرازي (متكلم اخذ عنه الامام فخر الدين الرازي) وهكذا اضبطه الحافظ في التبصير (أو هو بالضاد) والاول الصواب.

و نیز فیروز آبادی در حمض (بضاد) گفته (۳ / ۵) و محمود بن علی الحمضی بضمین مشدده، متکلم شیخ للفخر الرازي

زبيدي در شرح آن گفته:

وقد تقدم للمصنف في الصاد ايضا، وذكرنا هناك انه هو الصواب، وهكذا ضبطه الحافظ وغيره فايراده هناك ثانيا تطويل مخل لا يخفى فتأمل.

مراد وی در کلام اول " تبصير المنتبه في تحرير المشتبه " است که حاجی خلیفه در کشف الظنون در باره اش چنین گفته: تبصير المنتبه في تحرير المشتبه أي مشتبه الاسماء والنسب مجلد للحافظ شهاب الدين ابى الفضل احمد بن على بن حجر العسقلاني المتوفى سنة اثنتين وخمسين وثمانمئة اوله...

شماره ۳۹۳ - محمد بن مؤمن شیرازی  
شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب نقض (صفحه ۱۹۳) ضمن  
مفسرین شیعه گفته است.  
و محمد بن مؤمن الشیرازی که " نزول القرآن " تصنیف کرده  
فی شأن امیر المؤمنین.  
وابن شهر آشوب در معالم العلماء (صفحه ۱۰۵ نسخه چاپی)  
چنین گفته:  
أبو بكر محمد بن مؤمن الشیرازی کرامی له " نزول القرآن فی  
شأن امیر المؤمنین علیه السلام "

شماره ۳۹۴ - محمد بن الحسين المحتسب  
شيخ عبد الجليل رازی در كتاب نقض (صفحه ۱۹۵) ضمن  
مفسرين شيعه گفته است:  
و محمد بن الحسين المحتسب كه مصنف كتاب "رامش افزای"  
است چند مجلد.  
وابن شهر آشوب در كتاب مناقب دو مورد از او نقل کرده است.  
اول در فصل تواریخ و احوال امام حسن مجتبی (علیه السلام)  
بعد از ذکر عدد زوجات آن حضرت گفته: (۲ / ۱۶۵ چاپ اول)  
أبو عبد الله المحدث في "رامش افزای" ان هذه النساء كلهن  
خرجن في خلف جنازته حافيات...  
و دوم در باب علم حضرت صادق علیه السلام گفته:  
أبو عبد الله المحدث في "رامش افزای" ان ابا حنیفة من تلامذته  
وان امه كانت في حباله الصادق (علیه السلام).

شماره ۳۹۵ - فتال نیشابوری  
 شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب نقض (صفحه ۵۱) او را جزو  
 مفاخر شیعه شمرده، و در صفحه ۱۹۳ ضمن مفسرین شیعه گفته است.  
 بعد از آن محمد الفتال النیشابوری که تصنیف مفید ساخته.  
 و در صفحه ۲۸۲ گفته است  
 ..... و بر شیعه آن حجت باشد که در تفسیر محمد باقر علیه السلام  
 و در تفسیر حسن عسکری علیه السلام باشد، و در تفسیر شیخ ابو جعفر  
 طوسی و محمد فتال نیشابوری و بوعلی طبرسی و خواجه بو الفتوح  
 رازی باشد، که معروف و معتبر و معتمدند.  
 و در صفحه ۳۰۴ گفته است  
 و اگر شیعه امامیه خواهند که از مفسران خود لافی زنند از  
 جماعتی نا معتبر و نا معروف ترند که خواجه آورده است از تفسیر  
 محمد باقر (علیه السلام) لاف زنند، و از قول جعفر صادق (علیه -  
 السلام) و از تفسیر حسن عسکری (علیه السلام) و بعد از آن از تفسیر  
 شیخ کبیر بو جعفر طوسی و تفسیر شیخ محمد فتال و تفسیر خواجه  
 بو علی طبرسی و تفسیر شیخ جمال الدین بو الفتوح رازی رحمة الله  
 علیهم و غیرهم که همه خبیر و عالم بوده اند، اولیان همه معصوم و  
 آخرین همه عالم و امین و معتمد هیچکدام نه مجبرند و نه مشبهی،  
 و نه غالی و نه اخباری، و نه حشوی، والحمد لله رب العالمین  
 و ابن شهر آشوب گفته:

محمد بن الحسن الفتال الفارسی النیسابوری له " التنوير في معاني التفسير " " روضه الواعظين " و " بصيره المتعظين " و در مقدمه مناقب در ضمن بیان طریق خود به کتب شیعه گفته (صفحه ۹ چاپ اول سطر ۲۲) وحدثني الفتال " بالتنوير في معاني التفسير " وبكتاب " روضه الواعظين وبصيرة المتعظين ".  
از این عبارت بر مآید که ترجمه حال دیگر نیز که منتجب الدین تحت این عنوان

الشيخ الشهيد محمد بن احمد الفارسی الفتال، ثقة، جلیل مصنف کتاب روضه الواعظین، در آخر حرف میم ذکر کرده است، راجع به این عالم است.

محدث نوری در خاتمه " مستدرک " در ضمن تعداد مشایخ ابن شهر آشوب (صفحه ۴۹۲) گفته:

الثالث والعشرون - الشيخ الشهيد السعيد العالم النبيل أبو علي محمد بن الحسن بن علي بن علي الحافظ الواعظ الفارسی النيسابوري، المدعو تازة بالفتال واخرى بابن الفارسی، والمنسوب إلى ابيه الحسن مره، والى جده علي ثانيه، والى جده احمد ثالثه، والكل تعبير عن شخص واحد كما يظهر بالتأمل في عبارة ابن شهر آشوب في " المناقب "، وصرح به ايضا صاحب " البحار " وغيره من علماء النقاد الابرار وهو مؤلف كتاب " روضه الواعظين " المعروف وكتاب " التنوير في التفسير " وتقدم ذكر شهادته في ترجمه الشهيد الثاني (إلى آخر عبارته).

و در ترجمه شهید ثانی گفته (صفحه ۴۲۸):

وممن تقدم الشهيدين بالشهادة الشيخ الجليل أبو علي محمد بن الحسن بن علي بن احمد بن علي الفتال النيسابوري، الواعظ المعروف بابن الفارسی، صاحب كتاب " روضه الواعظين " وصفه الشيخ منتجب - الدين بالشهادة، قال:

الشيخ الشهيد محمد بن احمد... إلى آخره.

وقال ابن داود: قتله أبو المحاسن عبد الرزاق رئيس نيسابور  
الملقب بشهاب الاسلام (لعنة الله)  
و علامه مجلسی در فصل اول از مقدمه بحار ( ۱ / ۵ ) گفته:  
که از عبارات ابن شهر آشوب معلوم میشود که صاحب تفسیر، و  
روضه، يك نفر است، و از عبارات منتجب الدین بر مآید که دو نفر  
هستند، و عبارت ابن داود را در حق عالم فوق الذکر نقل کرده، و  
تنبیه بر اشتباهی که در کلام وی برده است نموده، طالب عین عبارت  
به آنجا مراجعه کند.  
صاحب " روضات " نیز در ترجمه صاحب عنوان مفصلاً بحث و  
تحقیق کرده و حکم به اتحاد هر دو کتاب نموده است (باب میم صفحه  
۵۹۱ - ۵۹۴).



شماره ۳۹۷ - مسعود بن احمد صوابی  
شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب نقض (صفحه ۱۹۱) گفته است:  
والشیخ مسعود بن احمد صوابی به سبزواری.  
محدث نوری ضمن تعداد مشایخ ابن شهر آشوب گفته (در خاتمه  
مستدرک صفحه ۴۸۶)  
الحاد عشر الشيخ الفاضل الجلیل أبو المحاسن مسعود بن علی  
بن محمد الصوانی.  
و در صفحه ۴۹۰ نیز او را به همین عنوان (صوانی به نون) از  
مشایخ قطب راوندی شمرده است.

شماره ۳۹۹ - سدید الدین محمود بن ابی المحاسن  
شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب نقض (صفحه ۱۹۰) او را جزو  
مفاخر شیعه شمرده است.  
أبو الحسن بیهقی در تاریخ بیهق (صفحه ۲۳۰) به مناسبتی از او  
به این عنوان " و امام سدید الدین محمود بن امیرك الرازي المتكلم "  
اسم برده است.

شماره ۴۰۲ - محمد بن اسماعیل المامطیری  
شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب نقض (صفحه ۱۹۱) ضمن مفاخر  
شیعه از او چنین یاد کرده است.  
و سید محمد الما مطیری الفقیه.

شماره ۴۴۱ - شرف الدین ساروی  
شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب نقض (صفحه ۱۸۷) او را جزو  
مفاخر شیعه شمردہ است.

شماره ۴۷۱ - أبو جعفر امامی  
شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب نقض (صفحه ۱۹۲) گفته است.  
و ابو جعفر امامی بساری و خاندان ایشان.  
و مزنون به ظن بسیار قوی آنست که " امامی " نسبت به قریه از قرای  
دیلمستان است.

سید ظهیر الدین مرعشی در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران  
در ضمن بیان اولاد سید کمال الدین و تعیین مواضع دفن ایشان (صفحه  
۵۴۹) گفته:

سید عبد الوهاب... و او را دو فرزند بود یکی سید غیاث الدین  
و قبر او در امام من قری دیلمان است.  
و نیز او در ضمن کلام دیگری (صفحه ۵۵۰) گفته است.  
سیم سید کمال الدین و قبرش در قریه امام من قری دیلمستان است  
و این ده در زمان ما نیز به همین نام باقی است  
در فرهنگ جغرافیائی ایران (جلد ۲ استان یکم صفحه ۲۳)  
گفته:

امام قصبه مرکز دهستان سمام بخش رودسر شهرستان لاهیجان.  
و گویا از این خاندان است آنکه منتجب الدین در ترجمه حالش  
گفته:

القاضی مجد الدین محمد بن علی الامامی بساریه، فقیه، صالح.  
و آنکه در ترجمه او گفته:  
القاضی ناصر الدین ناصر ابی جعفر الامامی، فقیه، وجه.

شماره های (۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱) - المشایخ....  
این سه نفر فرزندان اوحد الدین حسین قزوینی برادر صاحب  
نقض میباشند.

شماره ۵۱۴ - نوشیروان وزیر  
شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب نقض (صفحه ۲۱۰) درباره  
وزرای شیعه گفته است:

و اگر شبهت در وزراء و اصحاب قلم است هم بوده اند بزرگان  
معتبر وزیران مشتهر، چون علی بن یقظین که وزیر هارون بود، و  
فضل بن سهل ذو الریاستین که وزیر مأمون بود، و ابو الحسن فرات  
که وزیر مقتدر بود، و رئیس أبو اسحاق مشگوی که مشیر و مدبر  
ملك بود، و شرف الدین نوشیروان خالد که وزیر مسترشد بود، و  
عزیز الحضرة علی بن عمران الكاشی که وزیر و مشیر ملك سلاطین  
بود، و غیر ایشان چون وزیران خلفای بنی عباس که به ذکر همه  
کتاب بیفزاید.

و نیز از او در صفحه ۲۲۲ نام برده به این عنوان  
شرف الدین انوشیروان خالد کاشی وزیر حضرت خلافت.

و در صفحه ۲۷۹ گفته است

آنکه گفته است، که بزرگان این نصیحت کرده اند، و گفته اند که  
رافضی صحبت را نشاید، و بر وی اعتماد مکن، که او دعوی دوستی  
علی کند، و این هم چنان باشد که جهود در دعوی دوستی موسی.  
جواب این کلمات آنست که عجب است که این نصیحت و قول  
بزرگان دین که به خواجه نوسنی رسیده است، که " با رافضیان صحبت  
نشاید داشتن، و بر ایشان اعتماد نباید کردن " پنداری این سخن

به هارون الرشید و به مأمون خلیفه نرسیده بود، تا به مشورت علی بن یقظین و فضل بن سهل ذو الریاستین چندان اعتماد کرده بودند، و به مسترشد خلیفه هم نرسیده بود، تا بر قول نوشیروان خالد شیعی که وزیر او بود اعتماد کرده بود، و این خبر پنداری به سلطان ملکشاه نرسیده بود، تا دختر خود خاتون سلقم با سپهبد علی شاعی ملک مازندران ممداد، و بر مجد الملک قمی اعتماد کرده بود، و به سلطان بر کیارق نرسیده بود تا بر گفت و مشورت رئیس أبو اسحاق مشکوی اعتماد کرده بود، و این خبر علمای سنت با سلطان سنجر نگفته بودند، و خیانت کرده بودند، تا او بر شرف الدین بو طاهر مهیسه وزیر قمی و بر معین الدین بو نصر کاشی اعتماد کرده بود و...  
و در صفحه ۴۷۳ گفته است:

هر رباطی و مدرسه که رفیع تر و عالتر و نیکوتر است همه خواجگان شیعی کرده اند، چون مجد الملک وزیر، الملک که مدرسه و زانیان کرده اند، و شرف الدین نوشروان خالد، و رباطهای معین - الدین، و مدرسه صفی الدین و مجد الدین و غیر آن، که روشن تر است از آفتاب...



شماره ۵۳۸ - عز الدین یحیی.  
و به تفصیل شرح حال او گذشت

(۴۴۷)

استدراك

(٤٤٨)

(۱)

اینکه در ترجمه محمد بن ابی القاسم طبری صفحه ۱۰۷ و شماره ۳۸۸ یاد شده " الکجی " نسبت است " بکجه " .

یاقوت در معجم البلدان گفته:

کجة بالفتح، ثم التشدید، مدينة يقال لها كلار بطبرستان، وقيل ولاية رويان، وقد مر ذكرها في رويان.

و در " كلار " گفته:

كلار بالفتح والتخفيف، وآخره راء، مدينة في جبال الطبرستان، بينها و بين أمل ثلاث مراحل، وبينها و بين الرى مرحلتان كانت في ثغورها.

شیخ حر عاملی بعد از نقل ترجمه این عالم از فهرست منتجب - الدین گفته:

و اسم ابی القاسم علی، وهو ثقة جلیل القدر، محدث، وله ایضا کتاب " بشارة المصطفی لشیعة المرتضی " سبعة عشر جزاء وله کتاب " الزهد والتقوی " و غیر ذلك، وقال ابن شهر آشوب محمد بن ابی القاسم الطبري له " البشارات " .

نگارنده گوید: کتاب " بشارة المصطفی " علاوه بر آنکه کتاب حدیث است فوائد تاریخی دیگری نیز از آن بدست میآید، که بعضی از آنها را در تعلیقات " نقض " به تفصیل یاد کرده ایم فراجع.

(۲)

اینکه در ترجمه قاضی أبو الحسن علی بن بندار بن محمد (صفحه ۹۲ شماره ۳۱۲) نسبت "الهوشمی" وارد شده، گویا شین تحریف باشد، و صحیح "الهوسمی" است منسوب به کلمه "هو سم".  
یاقوت در "معجم البلدان" گفته:  
هو سم بالفتح ثم السكون والسين مهملة من نواحي بلاد الجبل  
خلف طبرستان والديلم.  
و فیروز آبادی در "قاموس" گفته:  
وهو سم بلد خلف طبرستان  
و زبیدی در "تاج العروس" آن را بر وزن جوهر معرفی و به ذکر  
عبارت یاقوت شرح کرده است.

(۳)

کلمه "مموسه" که در صفحه ۱۱۴ در ترجمه محمد بن ابی الحسن بن مموسه الورامینی به نظر می‌رسد تاکنون به ضبط صریح آن در جائی بر نخورده‌ام، و گویا همان کلمه است که در بعضی کتب به لفظ "هموسه" چنان که در نسخه بدلهای همین مورد، و گاهی به لفظ "ممیسه" چنان که در نسائم الاسحار ترجمه شرف الدین أبو طاهر به این عنوان است.

شرف الدین أبو طاهر سعد بن علی بن ممیسه القمی.

و در کتاب "نقض" شیخ عبد الجلیل قزوینی رازی ضمن ذکر وزرای شیعه (صفحه ۲۲۲) گفته

اوحده الدین أبو ثابت ممیسه وزیر فارس که برادر ابو طاهر ممیسه بوده است.

و درباره برادرش نیز قبل از آن (ص ۲۲۱) گفته

و خواجه شرف الدین أبو طاهر ممیسه قمی که وزیر سلطان سنجر بوده است.

و راوندی در "راحة الصدور" ضمن ذکر وزرای سلطان سنجر (ص ۱۶۷) گفته:

الوزیر شرف الدین أبو طاهر مامیسا القمی.

مرحوم محمد اقبال لاهوری مصحح کتاب در ذیل صفحه گفته: سایر کتب این کلمه (مامیسا) را ندارد، و چون در غالب کتب

نامبرده این اسم به دو میم ضبط شده است در این مورد نیز میتوان آن را به صورت " مموسه " خواند تا وقتی که حقیقت امر در این باب روشن شود.

نگارنده در تعلیقات دیوان راوندی (صفحات ۲۳۹ - ۲۴۰) نسبت به این کلمه شبیه به این بیانات را یاد کرده است و همچنین در تعلیقات " نقض " .

(۴)

از جمله مواردی که نسبت به فوائد فقهیه از کتاب "نقض" تصنیف  
شیخ عبد الجلیل رازی شده است آنکه فاضل هندی (ره) در مجلد  
اول "کشف اللثام" ضمن بیان احکام التسلیم که در حاشیه بعنوان:  
فی استحباب التکبیر بعد التسلیم معنون است گفته:

و روی الشیخ عبد الجلیل القزوینی مرفوعا فی کتاب "بعض  
مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض" انه صلی الظهر  
یوما فرا جبرئیل (ع) فقال: الله اکبر.

فاحبره جبرئیل بر جوع جعفر (ع) من ارض حبشة  
فکبر ثانیة فجاءت البشارة بولادة الحسین (ع)  
فکبر ثالثا.

عالم جلیل میرزا محمد هاشم موسوی خوانساری اصفهانی در  
رساله "احکام ایمان" در مهمات مسائل عبادات و غیر آنها، که کتاب  
استدلالی پر فایده ای است، ضمن بیان استحباب سه تکبیر تحت عنوان  
تعقیب گفته:

و از آن جمله در کشف اللثام نقل کرده از کتاب "بعض مثالب النواصب  
فی نقض بعض فضائح الروافض" از مصنفات شیخ عبد الجلیل قزوینی  
که روزی جبرئیل امین را دیدند و گفتند:  
الله اکبر.

(تا آنکه گفته) پس بنابراین حدیث این تکبیرات از باب تأسی  
به آن حضرت برقرار شده، و به نظر حقیر چنین مگذرد که شاید

تکبیر اول... (تا آخر آنچه گفته).  
و چون ارباب تراجم در ترجمه حال صاحب "جواهر" نوشته اند،  
که آن جناب را به کتاب "کشف اللثام" اعتقاد عظیمی بوده است،  
بطوریکه چیزی از جواهر ننوشت هر گاه که "کشف اللثام" نزد  
او حاضر نبود.  
پس آنچه در "جواهر" از کتاب "نقض" نقل شده است شاید  
بوسیله کشف اللثام بوده والله العالم.  
والحمد لله رب العالمین